



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# طبقات الأطباء و الحكماء

تويستده:

سليمان بن حسان ابن جلجل

مترجم:

سيد محمد كاظم امام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طبقات الاطباء والحكماء، پیشوایان و سرآمدان دانش پزشکی و فلسفه که از روزگار باستان تا پایان سده سوم درخشیده اند

نویسنده:

سلیمان بن حسان ابن جلدجل

ناشر چاپی:

دانشگاه تهران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	طبقات الاطباء والحکماء، پیشوایان و سرآمدان دانش پزشکی و فلسفه که از روزگار باستان تا پایان سده سوم درخشیده‌اند
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	پیشگفتار ها
۱۴	[پیشگفتار مترجم]
۱۴	اندلس:
۱۵	فتح اندلس و سلطه مسلمانان بر آن سرزمین
۱۶	بنیاد دولت امویان در اندلس دار الخلافه شهر: «الزهراء الزاهره» کاخ الزهراء
۱۶	دست‌اندازی عباسیان بر اندلس
۱۷	دومین تختگاه امویان در اندلس شهر بزرگ و زیبای: «قرطبه»
۱۷	خلافت خاندان امویان در اندلس
۱۸	طبقه دوم از خلفای اموی در اندلس
۲۰	دولت متحد فردیناند- ایزابلا
۲۱	پیمان غرناطه
۲۴	فرهنگ اسلام در اندلس (اسپانیا)
۲۴	رقابت فرهنگی مشرق و مغرب
۲۷	ابن جلجل
۲۹	پیشگفتار [محقق]
۲۹	اشاره
۳۳	تاریخچه زندگانی ابن جلجل
۳۳	و اما شهرت او به: «ابن جلجل»
۳۴	آیا ابن جلجل تاریخچه زندگانی خود را نوشته است؟ EIHPARGOIBOTUA
۳۷	تاریخ درگذشت ابن جلجل

- ۳۸ ..... تألیفات ابن جلجل
- ۳۹ ..... بخشی از مقدمه کتاب تفسیر اسماء الادویة المفردة
- ۴۱ ..... نام این کتاب
- ۴۲ ..... اینک فهرست کتابهایی که درباره پزشکان و حکماء و در تاریخچه زندگانی و نوادر و داستانهای ایشان نوشته شده بترتیب زمانی:
- ۴۵ ..... مآخذ و منابع این کتاب
- ۴۵ ..... اشاره
- ۴۵ ..... کتاب الالوف
- ۴۷ ..... کتاب هروشیش ۱
- ۵۰ ..... کتاب یرونم الترجمان
- ۵۱ ..... کتاب ایسیدور الاشبیلی
- ۵۲ ..... کتابهای گوناگون دیگر:
- ۵۳ ..... شنیده‌های ابن جلجل:
- ۵۳ ..... وی از این دانشمندان بعضی اطلاعات را شنیده و در این کتاب روایت نموده است:
- ۵۵ ..... یادداشتهایی در پیرامون برخی روایات
- ۵۷ ..... در برخی از کتابها عباراتی نقلا از کتاب ابن جلجل روایت شده که نسخه حاضر آنها را ندارد:
- ۵۹ ..... وصف نسخه خطی منحصره فرد طبقات الاطباء و الحکمای ابن جلجل که مورد استناد این چاپ می‌باشد
- ۶۰ ..... بسم الله الرحمن الرحيم
- ۶۰ ..... [پیشگفتار مولف: سلیمان ۱ بن حسان پزشک: «ابن جلجل» ۲]
- ۶۳ ..... گروه نخستین سرآمد آن و پیشروان حکمت پزشکی و فلسفه عالیه
- ۶۳ ..... اشاره
- ۶۳ ..... ۱- هرمس نخست
- ۶۶ ..... ۲- هرمس دوم ۱
- ۶۷ ..... ۳- هرمس سوم ۱
- ۶۷ ..... ۴- اسقلابیوس ۱

- ۵- ابولن ۱ ..... ۷۰
- گروه دوم استادان روم و یونان که در دانش پزشکی و فلسفه سرآمد روزگار بوده‌اند نخستین ایشان: ..... ۷۱
- اشاره ..... ۷۱
- ۶- ابقراط ..... ۷۱
- ۷- دیاسقوریدوس ۱ ..... ۷۵
- ۸- افلاطون حکیم ۱ ..... ۷۷
- ۹- ارسطاطالیس المجذونی ۱ ..... ۷۸
- ۱۰- سقراط ۱ ..... ۸۳
- ۱۱- دیمقراطیس ۱ ..... ۸۵
- گروه سوم پزشکان و فلاسفه نامدار یونانی که در روزگار فرمانروائی یونانیان پس از دوره تسلط پارس می‌زیسته‌اند ..... ۸۶
- اشاره ..... ۸۶
- ۱۲- بطلمیوس ۱ ..... ۸۷
- ۱۳- قنون ..... ۹۰
- ۱۴- اقلیدس ۱ ..... ۹۱
- گروه چهارم ناموران یونانی که در دولت امپراطوری روم پس از بنیاد شهر: «رومه»- رم ۱- در آسمان حکمت و فلسفه درخشیده‌اند ..... ۹۲
- اشاره ..... ۹۲
- ۱۵- جالینوس ۲ ..... ۹۲
- گروه پنجم فلاسفه و پزشکان حوزه علمی اسکندریه ..... ۱۰۱
- اشاره ..... ۱۰۱
- انقیلاوس ..... ۱۰۱
- گروه ششم حکما و فلاسفه‌ای که از نژاد روم، سریان و پارس نبوده‌اند ..... ۱۰۳
- اشاره ..... ۱۰۳
- ۱۶- حارث بن کلدۀ ۱ ..... ۱۰۴
- ۱۷- ابن ابی رمثه ۱ ..... ۱۰۶

- ۱۰۸ ..... ۱۸- ابن ابجر ۱
- ۱۱۰ ..... ۱۹- ماسرجویه ۱
- ۱۱۱ ..... گروه هفتم حکمای عصر تمدن اسلامی که: در علوم طب و فلسفه سرآمد روزگار خود بوده‌اند
- ۱۱۱ ..... اشاره
- ۱۱۱ ..... ۲۰- بختیشوع ۱
- ۱۱۱ ..... ۲۱- جبرئیل ۲
- ۱۱۳ ..... ۲۲- یوحنا بن ماسویه ۱
- ۱۱۴ ..... ۲۳- یوحنا بن البطریق ۱
- ۱۱۵ ..... ۲۴- حنین بن اسحاق ۱
- ۱۱۹ ..... ۲۵- ابو یوسف یعقوب بن اسحاق ۱
- ۱۲۱ ..... ۲۶- ثابت بن قره الحرائی ۱
- ۱۲۲ ..... ۲۷- قسطا بن لوقا البعلبکی ۱
- ۱۲۲ ..... ۲۸- محمد بن زکریا الرازی ۱
- ۱۲۶ ..... ۲۹- ثابت بن سنان بن ثابت بن قره الصابی ۱
- ۱۲۶ ..... ۳۰- ابن وصیف الصاری ۱
- ۱۲۷ ..... ۳۱- نسطاس ۱
- ۱۲۸ ..... گروه هشتم حکمای اسلام در سرزمین «مغرب» نخستین ایشان:
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۸ ..... ۳۲- اسحاق بن عمران ۱ ملقب به: «سم ساعه»
- ۱۳۱ ..... ۳۳- اسحاق بن سلیمان الاسرائیلی ۱
- ۱۳۲ ..... ۳۴- ابو جعفر الجزار ۱
- ۱۳۴ ..... گروه نهم حکما و پزشکان کشور اندلس ۱
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... ۳۵- حمدین بن ابا ۱



- ۳۶- جواد الطیب النصرانی ۱ ..... ۱۳۶
- ۳۷- حرانی ۱ که از خاورزمین باندلس آمد ..... ۱۳۶
- ۳۸- خالد بن یزید ۱ ..... ۱۳۸
- ۳۹- ابن ملوکة النصرانی ۱ ..... ۱۳۹
- ۴۰- اسحاق پزشک ۱ ..... ۱۳۹
- ۴۱- عمران بن ابی عمر ۱ ..... ۱۴۰
- ۴۲- محمد بن فتح طملون ۱ ..... ۱۴۰
- ۴۳- یحیی بن اسحاق ۱ ..... ۱۴۱
- ۴۴- ابو بکر سلیمان بن باج ۱ ..... ۱۴۲
- ۴۵- پسر ام البنین ۱ ..... ۱۴۳
- ۴۶- سعید بن عبد ربه بن اخی احمد بن عبد ربه ۱ ..... ۱۴۴
- ۴۷- ابو حفص ۱ عمر بن بریق ۲ ..... ۱۴۶
- ۴۸- اصبع بن یحیی الطیب ۱ ..... ۱۴۷
- ۴۹- محمد بن تملیخ ۱ ..... ۱۴۷
- ۵۰- ابو الولید محمد بن حسین المعروف ۱ بالکتانی ..... ۱۴۹
- ۵۱- احمد بن حکم بن حفصون ۱ ..... ۱۴۹
- ۵۲- ابو بکر احمد بن جابر ۱ ..... ۱۴۹
- ۵۳- ابو عبد الملك الثقفی ۱ ..... ۱۵۰
- ۵۴- ابو موسی هارون الاشونی ۱ ..... ۱۵۰
- ۵۵- ۵۶- احمد بن یونس ۱، و برادرش عمر ۲ پسران یونس بن احمد الحرانی ..... ۱۵۱
- ۵۷- محمد بن عبدون الجبلی العددی ۱ ..... ۱۵۳
- راهنما ..... ۱۵۵
- فهرست اعلام ..... ۱۵۶
- آ ..... ۱۵۶

۱۵۶	.....	ا
۱۶۹	.....	ب
۱۷۱	.....	پ
۱۷۲	.....	ت
۱۷۲	.....	ث
۱۷۳	.....	ج
۱۷۷	.....	د
۱۷۸	.....	ذ
۱۷۸	.....	ر
۱۷۹	.....	ز
۱۸۰	.....	ژ
۱۸۰	.....	س
۱۸۱	.....	ش
۱۸۲	.....	ص
۱۸۳	.....	ض
۱۸۳	.....	ط
۱۸۳	.....	ظ
۱۸۴	.....	ع
۱۸۶	.....	غ
۱۸۶	.....	ف
۱۸۷	.....	ق
۱۸۹	.....	ک
۱۸۹	.....	گ
۱۹۰	.....	ل

۱۹۰	م
۱۹۵	ن
۱۹۶	و
۱۹۷	ه
۱۹۸	ی
۱۹۹	فهرست اماکن
۱۹۹	آ
۱۹۹	ا
۲۰۱	ب
۲۰۲	پ
۲۰۳	ت
۲۰۳	ج
۲۰۴	چ
۲۰۴	ح
۲۰۴	خ
۲۰۴	د
۲۰۵	ر
۲۰۶	ز
۲۰۶	س
۲۰۶	ش
۲۰۸	ص
۲۰۸	ط
۲۰۸	ع
۲۰۹	غ

۲۰۹	.....	ف
۲۰۹	.....	ق
۲۱۰	.....	ک
۲۱۱	.....	گ
۲۱۱	.....	ل
۲۱۲	.....	م
۲۱۳	.....	ن
۲۱۳	.....	و
۲۱۳	.....	ه
۲۱۳	.....	ی
۲۱۴	.....	فهرست کتب
۲۱۴	.....	آ
۲۱۴	.....	ا
۲۱۶	.....	ب
۲۱۶	.....	پ
۲۱۶	.....	ت
۲۱۹	.....	ث
۲۱۹	.....	ج
۲۲۰	.....	چ
۲۲۰	.....	ح
۲۲۰	.....	خ
۲۲۰	.....	د
۲۲۱	.....	ذ
۲۲۱	.....	ر

۲۲۲	ز
۲۲۲	س
۲۲۲	ش
۲۲۳	ص
۲۲۳	ط
۲۲۴	ع
۲۲۴	غ
۲۲۵	ف
۲۲۶	ق
۲۲۶	ک
۲۳۷	م
۲۴۰	ن
۲۴۰	و
۲۴۱	ه
۲۴۱	ی
۲۴۱	تعلیقات مترجم
۲۴۱	ص ۷۶ سطر ۲۳: فنون چهارگانه طبی:
۲۴۱	ص: ۷۸ سطر ۶: کتاب (الحشائش) یا «هیولی علاج الطب»:
۲۴۲	ص ۸۱ سطر ۵- ۱۶ افلاطون:
۲۴۵	ص: ۸۴- ۸۳ س ۱۸- ارسطوطالیس معلم اسکندر:
۲۴۶	ص ۱۴۰ سطر ۱- ۶ یوحنا بن البطریق ۱:
۲۴۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## طبقات الاطباء والحکماء، پیشوایان و سرآمدان دانش پزشکی و فلسفه که از روزگار باستان تا پایان سده سوم درخشیده‌اند

### مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن جلجل، سلیمان بن حسان، قرن ۴ق.  
 عنوان قراردادی: طبقات الاطباء والحکماء. فارسی  
 عنوان و نام پدیدآور: طبقات الاطباء والحکماء، پیشوایان و سرآمدان دانش پزشکی و فلسفه که از روزگار باستان تا پایان سده سوم درخشیده‌اند / سلیمان بن حسان الاندلسی "ابن جلجل؛" ترجمه و تعلیقات از محمد کاظم امام.  
 مشخصات نشر: تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.  
 مشخصات ظاهری: بیست و چهار، ۲۷۱ ص.  
 فروست: انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۳۱۹.  
 شابک: ۱۲۰۰۰۰ ریال: چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۰۳-۹۶۴۷۸-۹  
 یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۹۲ (فیفا).  
 یادداشت: کتابنامه.

موضوع: پزشکان — متون قدیمی تا قرن ۱۴  
 موضوع: پزشکان اسلامی — متون قدیمی تا قرن ۱۴  
 موضوع: پزشکان یونانی — متون قدیمی تا ۱۸۰۰ م.  
 موضوع: پزشکی اسلامی — متون قدیمی تا قرن ۱۴  
 موضوع: فیلسوفان اسلامی — متون قدیمی تا قرن ۱۴  
 موضوع: فیلسوفان یونانی — متون قدیمی تا ۱۸۰۰ م.  
 شناسه افزوده: امام، محمد کاظم، ۱۲۷۹ - ۱۳۵۸، مترجم  
 رده بندی کنگره: R۱۳۴/الف ۲ط ۲ ۱۳۴۹  
 رده بندی دیویی: ۶۱۰/۹۲۲  
 شماره کتابشناسی ملی: م ۵۶-۲۵۸

### پیشگفتارها

#### [پیشگفتار مترجم]

#### اندلس:

اندلس نام شبه جزیره ایست که یونانیان آن را: «ایبریا» eirebI، و رومان:

«اسپانیا» ainapsiH و اسلامیان: «اندلس» aisuoladnA می گفته‌اند.

نام اندلس در آغاز فتوحات مسلمانان به سرزمین پهناوری اطلاق می گردیده که امروزه دو کشور بزرگ: «پرتقال» و «اسپانیا»، و دو شهرستان بزرگ فرانسه از آن بوجود آمده است. در دوران سلطه اسلام کشور اندلس یک سرزمین با مرزهای مشخص و لا یتغیر نبود، زیرا از هنگام فتح آن سرزمین بدست طارق و شکست رودریک (لذریق) sucirodoR فرمانروای قوطی ۱ آن کشور تا

خروج واپسین امیر مسلمان از غرناطه **adanarG** که تقریباً مدت هشت قرن می‌شود دوران سلطه اسلام و اقتدار و نفوذ امراء و ملوک مسلمان در آن کشور حالت نوسانی و انقباض و انبساط داشته است. در آغاز کار مناطق نفوذ اسلام گسترش می‌یافت، و سپس روی در انحطاط نهاده و بتدریج حوزه متصرفات مسلمانان کوچک و کوچکتر می‌گردید. و نام اسلامی «اندلس» نیز بالطبع تنها بر سرزمینهای باقی مانده اطلاق می‌گردیده است و نیز زمانی استانهای شرقی اندلس بنام کشورهای بلنسیه، مرسیه و اراجون- اراگون- نامیده شده است.

(۱)- قوط: یا «گوتی» دسته‌هایی از قبائل «وندال»- **iladnaV** یا: **aiciladnaW** و «الان»- **inalA** - و «سویف»- **iveuS** - از نژاد ژرمان و اسلاو می‌باشند که از سرزمینهای ژرمانی و اسکندیناوی باروپا مهاجرت کرده و آنها در این مهاجرت به دو گروه بخش شده‌اند:

قوط شرقی **itogortsO**، و قوط غربی **itogisiY** مشهورترین پادشاهان قوط در جنگجویی و کشور گشائی آلریک یکم، **I** **sucirala**، فاتح شهر رم می‌باشد.

و در اوایل سده پنجم میلادی گروهی از قبائل قوط بسرزمین اسپانیا رفته و در آنجا رحل اقامت افکندند، و در زمان آخرین پادشاهان قوط در اسپانیا **sucirodoR** رودریک مسلمانان در سال ۹۲هـ - ۷۱۱ م. بر کشور اسپانیا استیلا یافتند و دولت قوط در آن سرزمین برچیده شد

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۲

طارق ۱ رودریک را شکست داد، و پایتخت او شهر «طلیطله» را بتصرف آورده، خزائن او را بغنیمت گرفت، و اقتدار و نفوذ اسلام بسرعت در سراسر این کشور گسترش یافت، اما مقاومت نیروهای محلی مسیحی درهم شکسته نشد. زیرا پس از نابودی قدرت مرکزی رودریک دسته‌های جنگجویان مسیحیان بشکل عصابات متفرقه و متمرده- و پس از دو قرن قوای متمرکز امراء و ملوک نصاری- پیوسته با قوای مسلمانان در زدوخورد بوده‌اند، سرانجام در حدود سالهای ۷۱۱ هـ - ۱۴۹۲ م در عهد دولت خاندان «بنی الاحمر»- آخرین ملوک اسلامی اندلس- نام اندلس فقط بر امارت غرناطه اطلاق می‌گردیده، و در زمان حکومت ابو عبد الله بن الحسن از همین خاندان- بو ابدیل **lidbaob** - روزگار فرمانروائی و سلطه مسلمانان بر این سرزمین سپری گردید ۲.

### فتح اندلس و سلطه مسلمانان بر آن سرزمین

موسی بن نصیر از طرف خلیفه اموی عبد الملک بن مروان (ششمین خلفای اموی) منصب حاکم (عامل) افریقیه را داشت و دار الاماره او شهر «قیروان» بود. در آن اوقات روابط یولیانیوس امپراطور روم با رودریک **sucirodoR** فرمانروای اقوام قوط در کشور اندلس سخت تیره بود، و موسی بن نصیر که مردی هشیار و صاحب تدبیر بود از این جریان آگاه گردیده و آن را فرصتی مناسب دانسته تا بر سرزمینهای مغرب بتازد، و قلمرو حکومت خود را توسعه دهد و غنائمی بچنگ آورد لذا وی یکی از سرداران خود را بنام: «طارق» بن زیاد الیثی بفتح سرزمین اسپانیا گسیل داشت، طارق با سپاهی مرکب از دوازده هزار نفر بربر در سال ۹۲ هـ (۷۱۱ م) از راه تنگه جبل الطارق بر کشور اندلس بتاخت، و رودریک با چهل هزار مرد رزم آزموده به پیشواز او شتافت و پس از نبردهای خونین رودریک

(۱)- طارق بن زیاد مردی ایرانی الاصل و از نژاد مردم پارس بود، وی روز دوشنبه ۵ روز گذشته از ماه رجب سال ۹۲ هـ. با سپاه دوازده هزار نفر بربری از تنگه جبل الطارق گذشته و در ساحل اسپانیا فرود آمد. اسلامیان نخست این تنگه را «جبل الفتح» گفتند، و

سپس بمناسبت طارق «جبل الطارق» نامیده شد که امروز بهمین نام موسوم می‌باشد.

(۲) - البيان المغرب فی اخبار مغرب ج - ۲ - ص ۵ - ۴ و ص ۸ - ۷ لیدن. الاحاطه فی اخبار غرناطه.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۳

شکست خورد و طارق بسرعت بخش عظیمی از سرزمین اندلس را متصرف گردیده و تا شهرهای sruoT و sreitioP در قلب کشور فرانسه کنونی رسید.

و در تاریخ ۵ ماه شوال سال ۹۳ ه. موسی بن نصیر خود با سپاهی گران از قیروان بیاری طارق شتافت، و بسیاری از شهرستانهای مهم دیگر اندلس مانند:

اراجون - اراگون nogarA نویسیون (لشبوته) nobsiL - ellitsaC قشتاله (کاستیل) بارسلون (برشلونه) anolecraB مجریط (مادرید) tirjam - dirdaM و دیگر شهرها بتصرف مسلمانان درآمد.

و در سال ۹۵ ه. موسی بن نصیر با غنائم جنگی بسیار از اندلس به افریقیه بازگشت، و فرزند خود عبد العزیز بن موسی بن نصیر را بحکومت بلاد مفتوحه اندلس گماشته، و شهر قرطبه abudroC را دار الحکومه خویش ساخت و از آن تاریخ به بعد تا سال ۱۳۷ ه. که حکومتهای موروثی در اندلس تأسیس گردید در حدود بیست تن عمال و حکام از طرف ولات قیروان (افریقیه) و یا مستقیماً از طرف خلیفه دمشق - بحکومت اندلس منصوب گردیده‌اند.

تا اینکه در تاریخ دهم ذی الحجه (روز عید قربان) سال ۱۳۸ ه. آخرین حکام اندلس یوسف بن عبد الرحمن الفهری المضری در زدوخوردهای قبائلی شکست خورده فرار کرد، و عبد الرحمن بن معاویه المروانی - که از کشتار مشرق زمین جسته و خویشتن را باندلس رسانیده بود بیاری برخی قبائل در جای یوسف بن عبد الرحمن حکومت اندلس را دست گرفت.

### بنیاد دولت امویان در اندلس دار الخلافه شهر: «الزهراء الزاهره» کاخ الزهراء

عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن الحکم، کنیه‌اش:

«ابو المطرف» از امیرزادگان خاندان بنی امیه بود، وی در سال ۱۳۶ ه. از کشتار بنی مروان بر دست سربازان خراسان از مشرق زمین فرار کرد، و بکمک یکی از بردگان خود روزهایی چند در بلاد افریقیه پنهان بود، و سرانجام باندلس گریخت و بیاری طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۴

گروهی از وجوه قبائل عرب حکومت آن دیار را بدست گرفت. و بهمین جهت وی در تاریخ اسلام به نام: «عبد الرحمن الداخل» مشهور گردیده است.

هنگامی که عبد الرحمن باندلس درآمد قبائل عرب بر عامل (حاکم) اندلس یوسف بن عبد الرحمن الفهری شوریده و او را منکوب ساخته و وی ناچار فرار کرد، و عبد الرحمن را - که زمینه برای فرمانروائی او آماده گردیده بود - بجای او به حکومت اندلس برگزیدند.

و شاید هم عمال دولت اموی چون دیگر از حکومت خود در خاورزمین مایوس بودند این آشوب را برپا کرده بودند تا زمینه را برای حکومت اربابان خود در آن سرزمین دوردست فراهم سازند

### دست اندازی عباسیان بر اندلس

در زمان حکومت عبد الرحمن در اندلس منصور خلیفه عباسی یکی از سرداران خود را بنام: العلاء ابن المغیث بولایت (حکومت) اندلس گسیل داشت، و او باندلس درآمد و شعار سیاه و پرچم آل عباس را بر آن دیار برافراشت، اما بزودی در برابر سپاه عبد



الرحمن اموی از پای درآمد.

و از آن پس دیگر خاندان عباسی هرگز در اندیشه فتح اندلس و سلطه بر آن سرزمین برنیامدند، شاید از آن جهت بود که دریای عظیم مدیترانه میان ایشان فاصله بود؟ و شاید هم اساساً می‌خواستند که میان ایشان و ملوک نصاری و امپراطوری روم دولت اسلامی مستقلی - که همیشه سپر بلا باشد - وجود داشته باشد.

عبد الرحمن در روز سه‌شنبه ۲۴ ماه ربیع الثانی سال ۱۷۲ هـ. پس از سی و شش سال حکومت بر اسپانیا در شهر قرطبه درگذشت و در قصر دار الحکومه آن شهر بخاک سپرده شد.

و پس از مرگ او پسرش ابو الولید هشام الرضی بن عبد الرحمن در سال ۱۷۲ هـ بجای او بحکومت نشست.

و پس از مرگ او چند تن از فرزندان و فرزندزادگان خاندان اموی بر سراسر اسپانیا حکومت کردند. بدین تفصیل:

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۵

ابو العاص الحکم بن هشام بن عبد الرحمن در روز هشتم ماه صفر سال ۱۸۰ هـ بحکومت رسید.

ابو المطرف عبد الرحمن بن الحکم (عبد الرحمن الاوسط یا عبد الرحمن الثانی) سال ۲۰۶ هـ.

ابو عبد الله محمد بن عبد الرحمن الحکم سال ۲۳۸ هـ.

ابو الحکم المنذر بن محمد بن عبد الرحمن ۲۷۳ هـ.

ابو محمد عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن سال ۲۷۵ هـ.

ابو المطرف الناصر لدين الله عبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن بن الحکم (عبد الرحمن الثالث)، وی در سال ۳۰۰ هـ. بر تخت

فرمانروائی اندلس نشست، و پس از پنجاه سال سلطنت با اقتدار در سال ۳۵۰ هـ. درگذشت

### دومین تختگاه امویان در اندلس شهر بزرگ و زیبای: «قرطبه»

تا زمان حکومت الناصر لدين الله تختگاه خاندان امویان در اندلس شهر: «الزهراء الزاهره» بود، و از کارهای او این بود که شهر قرطبه را نخست دار الحکومه و سپس دار الخلافه خود قرار داد.

### خلافت خاندان امویان در اندلس

و یکی دیگر از کارهای مهم عبد الرحمن این بود که در سال شانزدهم از حکومت خود حکومت امویان را در اندلس رسماً بخلافت تبدیل نمود، و فرمان او خطیب بزرگ شهر قرطبه در روز جمعه سال ۳۱۶ هـ، در مسجد جامع بزرگ شهر قرطبه خطبه را بنام او آغاز کرده و او را: «امیر المؤمنین الناصر لدين الله خلیفه المسلمین» خواند.

در آن ایام دولت آل عباس در خاورزمین بواسطه سلطه دیلمیان بر بیشتر بلاد اسلام و بر شهر دار الخلافه بغداد در کمال ضعف و انحطاط بوده، و عبد الرحمن

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۶

اموی این موقع را غنیمت شمرده و حکومت امویان را در اندلس به خلافت تبدیل نمود.

و از آن پس تا پایان حکومت امویان در اندلس - امپراطوری اسلام دارای دو خلافت شرقی و غربی بود، یکی خلافت آل عباس در

مشرق زمین مرکزش بغداد و دیگری خلافت خاندان امویان در سرزمین مغرب دار الخلافه اش شهر قرطبه بوده است

در سال ۳۵۰ هـ. الناصر درگذشت، و پسرش ابو المطرف الحکم بن عبد الرحمن المستنصر بالله در جای او بخلافت نشست.

و پس از او پسرش ابو الولید هشام بن الحکم بن عبد الرحمن در سال ۳۶۶ - ۳۹۹ هـ. بخلافت رسید.

و پس از او پسرش المهدی محمد بن هشام بن عبد الجبار بن الناصر بر تخت خلافت بنشست. و در زمان این خلیفه اموی سراسر اندلس را فتنه و آشوب فراگرفت و برخی مدعیان خلافت قیام کردند، و قدرت مطلقه مرکزی از دست خلفای اموی بیرون رفت.

و پس از مرگ او سلیمان بن الحکم بن سلیمان بن الناصر بخلافت رسید، اما قدرت او تنها بر شهر دار الخلافه قرطبه فرمانروا بود. و چون او درگذشت، مردانی نه از خاندان اموی برپای خاستند و بر سر تخت وامانده امویان و فرمانروائی بی سروسامان اندلس دست بگریبان شده بزد و خورد و کشمکش آتش جنگ و ستیز را برافروختند، تا سرانجام از میان گروه سرکشان الناصر علی بن حمود العلوی الادریسی پرچم پیروزی خویش را برافراشت، و چند گاهی حکومت اندلس را در زیر بال خود گرفت. و پس از مرگ او برادرش المأمون القاسم بن حمود بر تخت فرمانروائی نشست.

### طبقه دوم از خلفای اموی در اندلس

و پس از این دو تن بار دیگر حکومت و خلافت بدست امویان افتاد، و فرزندان عبد الرحمن الداخل الاموی بار دیگر بر اریکه خلافت قرطبه نشستند، و بر سراسر

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۷

اسپانیا فرمان راندند و از فرزندان عبد الرحمن که در نوبت دوم خلافت کرده‌اند:

المستظهر عبد الرحمن بن هشام بن عبد الجبار بن الناصر.

و پس از مرگ او المستکفی محمد بن عبد الرحمن.

و پس از درگذشت او المعتمد هشام بن محمد بن عبد الملک بن الناصر زمام امور خلافت امویان را در اندلس بدست گرفت. و در زمان این خلیفه حکومت خاندان امویان در سال ۳۱۲ هـ. (۱۰۳۱ م.) بکلی در اندلس انقراض یافت، و حکومت مدعیان ملک- که در تاریخ اسلام بعنوان: «ملوک الطوائف» نامیده و مشهور می‌باشند- آغاز گردید.

و از این تاریخ تا پایان حکومت و استیلای اسلام بر اندلس دیگر هرگز یک تن بر سراسر این ملک فرمان نراند، و هرگز یک حکومت مرکزی که سراسر اندلس را در حیطه قدرت خود داشته باشد ظهور نکرد، و در هر ایالت و در هر استان و شهرستان سر جنبانی بسرکشی برپای خاسته و حکومتی برای خود و فرزندان خود بنیاد نهاد. مانند حکومت‌های ایالات: برشلونه (بارسلون)، قرطبه، طلیطله مجریط (مادرید)، اشبیلیه، مالقه، بطلیوس، غرناطه، بلنسیه سرقسطه، شنت مریه، شنت یاقوب و غیره، این حکومتها تا پایان سلطه اسلام بر اندلس در عرصه سیاست آن کشور طلوع و افول می‌کردند، و آخرین ایشان دولت «بنی الاحمر» ۱ بود. که، با غروب آن دولت آفتاب اسلام در سرزمین اسپانیا غروب کرد.

اینک فهرست حکام و دودمان‌هایی که بر سراسر کشور اندلس یا بر برخی استانهای آن سرزمین در مدت هشت قرن (تقریباً) از تاریخ ۹۲ هـ. تا سال ۷۱۱ هـ ۱۴۹۲ م. فرمانروائی کرده‌اند:

۱- عمال و حکام دولت اموی مشرق‌زمین از طارق بن زیاد تا یوسف بن- عبد الرحمن پایتخت طلیطله ۱۳۱۷ م- ۹۲ هـ.

۲- خاندان بنی امیه «الزهراء الزاهره»- قرطبه ۱۳۶- ۴۱۲ abudroc هـ.

(۱)- البیان المغرب فی اخبار مغرب- ج ۲ ر ص ۴-۵- ص ۷-۹ نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب ج- ۶- ص ۱۱۰-۱۱۲. الاحاطه فی اخبار غرناطه. دائرة- المعارف الاسلامیه- ج- ۴- ص ۴۷۲ ماده امیه- اندلس. دائرة المعارف البستانی- ج- ۳- ص ۸۷-

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۸

۳- بنو عباد اشبیلیه ۱۰۲۳ elliveS -silapsiH -م ۱۰۹۱ م.

۴- بنو جهور قرطبه ۱۰۳۱ abudroC -م ۱۰۷۰ م.

۵- بنو حمود مالقه ۱۰۳۵ acalaM -م ۱۰۵۷ م.

۶- بنو زیری غرناطه ۱۰۱۵ adanarG -م ۱۰۹۰ م.

۷- سعید بن هارون و پسرش شنت مریه ۱۰۱۶ airemlA -syraM .tS -م ۱۰۵۲ م.

۸- بنو الافطس بطلیوس ۱۰۲۲ zojaoaB -م ۱۰۹۲ م.

۹- بنو ذی النون طلیطله ۱۰۳۶ odeloT -م ۱۰۸۵ م.

۱۰- بنو عامر بلنسیه ۱۰۲۱ aicnelaV -م ۱۰۶۵ م.

۱۱- بنو هود سرقسطه ۱۰۳۵ essogaraS -م ۱۱۱۰ م.

۱۲- بنو القاسم الفت ۱۰۲۵ etneupIA -م ۱۰۹۲ م.

۱۳- بنو الاحمر غرناطه ۱۲۳۲ adanarG -م ۱۴۹۲ م.

از هنگام برافتادن حکومت خاندان امویان در سال ۴۱۲ هـ - ۱۰۳۱ م. و پیدایش حکومت‌های ملوک الطوائف تا پایان سطره اسلام بر سرزمین اسپانیا سال ۷۱۱ هـ - ۱۴۹۲ م امنیت و آرامش از کشور اندلس رخت بر بست، قدرت و نفوذ دولت اسلام سخت سست بنیان گردید، دستگاه سیاسی و سازمان‌های جنگی دستخوش پریشانی شده در سرایشی زوال و نیستی قرار گرفت.

در سرتاسر اندلس جنگ و خونریزی و کشمکش میان مدعیان حکومت و خلافت و امراء ملوک الطوائف بر سر تفوق از یک طرف. و نبرد و مبارزه و مدافعه با امراء و ملوک و عصابات محلی مسیحیان - مردم اصلی اندلس که از طرف امپراتور روم و ملوک فرنگستان (اروپا)، و اساقفه نصاری برای راندن اسلام از ساحل غربی در اندلس بشدت تقویت می شدند - از طرف دیگر مدت سه قرن - تقریباً ادامه داشت.

حکومت‌های ملوک الطوائف در اثر ضربت‌های خوردکننده که بر همدیگر وارد کرده بودند، پیکره‌های درهم شکسته، بر لب پرتگاه نیستی، در دم جان کندن و مرگ بوده، و می رفتند تا جان بجان آفرین بسپارند، مانند مرغی سر بریده جنبشی می کردند، جست و خیز و جنبشی سخت نیرومند، اما چه سود که پایانش مرگ بود

روزی بر دست مردانی از جان گذشته، توانا، دانا، با ایمان کاخ بلند دولت اسلام در اسپانیا بنیاد نهاده شد، و سده چند آن کاخ بدست فرزندان شایسته و توانای

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۹

ایشان همچنان بر پای داشته بماند،

اما این میراث گرانمایه بدست مردمی نادان، ناتوان، تن آسان، فرومایه، بدخواه یکدیگر، رشته دوستی و برادری از میانشان بگسسته افتاد! سرنوشت چنین بود. ناتوان، نادان باید برود، باید بمیرد، باید جای خود را به توانا و دانا بدهد، تا بوده چنین بوده این یک سنتی است طبیعی که توانا بر ناتوان چیره گردد و او را از میان ببرد، و جای او را بگیرد، این قانون طبیعی در همه موجودات سریان دارد بروبرگرد ندارد.

باری حکومت‌های ملوک الطوائف یا بهتر بگویم بازیگران نمایشنامه «اسلام در اسپانیا» در دم واپسین دست و پا می زدند، و یکی پس از دیگری از صحنه سیاست بیرون رفته در لابلای قرون و اعصار پیچیده، رفته و گم گشته می شدند و از دیده ناپدید می گردیدند.

امراء ملوک الطوائف مسلمان اندلس سرمست از باده کبریاء، سرخوش از صهباء غرور، غرق در ثروت باد آورد، دست و پا زنان در

منجلا ب غفلت و خیلاء در کاخهای بلند زیبا در کنار گلستانها دست‌افشان پای کوبان به خوشگذرانی، بمیگسار و رقص در دامان خنیاگران سیمین‌تن اسپانیائی آخرین حرکات مذبحخانه، آخرین روزهای خوش خود را در (فردوس المفقود) - بهشت گمشده - می‌گذرانیدند شب - زنده‌داری می‌کردند، از سر شب تا سپیده‌دم می‌نوشتند، می‌نوشتیدند، می‌خندیدند و بامدادان بهم‌دیگر «صبح الخیر» می‌گفتند، اما روزگار، اما سرنوشت برایشان می‌گریست؟ یا بهتر بگویم به ریش ایشان می‌خندید، زبان حال ایشان: «دی بدرود» بود. و از دمیدن خورشید تابان تا فرارسیدن شب تار به زور آزمائی و لشکرکشی بر سر هم‌دیگر خویشتن را سرگرم می‌داشتند، خویشتن را سرگرم می‌داشتند تا ندانند که گردونه شتابنده زمان ایشان را بکجا می‌برد؟ و چگونه ایشان را از بهشت مینو سرشت اندلس با خواری و زبونی به بیرون می‌راند؟

و از سوی دیگر امراء و ملوک نصاری اندلس شتابان نیروهای خود را توانا و بسیج می‌کردند، و از خواب آلودگی مسلمانان بهره‌مند گردیده و برای راندن اسلام از سرزمین‌های خود آماده می‌گردیدند.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۰

استانها، شهرستانها، شهرها و روستاهای اندلس یکی پس از دیگری بدست فرمانروایان نصاری می‌افتاد.

نخستین شهر بزرگ و پایتخت ملوک الطوائف اندلس که در سال ۴۷۸ ه بدست مسیحیان افتاد شهر طلیطله بود، این شهر را الفونس پس از نبردی سخت با القادر بالله بن المأمون از خاندان ذی النون (آل ذی النون) متصرف گردید.

پس از آن ناحیه بلنسیه در سال ۵۱۲ ه. م بدست فرمانروای برشلونه (بارسلون) **anolecraB** گشوده شد. پس از آن شهر بطلیوس و سپس شهر سرقسطه **essogaraS** در سال ۵۴۲ ه. در حوزه نصاری قرار گرفت. و شهرهای قرطبه و مرسیه در سال ۶۳۶ ه. سقوط کرد. و در سال ۷۴۵ ه شهر مادرید - مجریط **dirdaM** بدست نیروهای فرمانروایان اراگون و قشتاله **ellitsaC.nogarA** گشوده شد.

و در تاریخ ۸۹۷ ه، برای مسلمانان در سرزمین اندلس جز استان غرناطه باقی نمانده بود.

### دولت متحد فردیناند - ایزابلا

تا اینکه در سال ۸۹۷ ه. - ۱۴۹۲ م نیروهای متحد فردیناند - ایزابلا شهر غرناطه **adanarG** یعنی تنها قلمرو حکومت اسلامی خاندان بنی الاحمر در اندلس را متصرف گردیده و با سقوط این شهر سراسر اندلس از دست مسلمانان بیرون رفت.

ملکه ایزابلا فرمانروای مسیحی ایالات غربی اندلس اراگون و غیره با فردیناند پادشاه ایالات شرقی قشتاله و غیره ازدواج کرد، و هر دو زن و شوهر دولت متحد و نیرومندی تشکیل دادند، و نیروهای متحده خود را برای سرکوبی مسلمانان و تصرف آخرین دژ اسلام در اندلس یعنی ایالت غرناطه بسیج و آماده کردند.

و امیر مسلمان این ایالت ابو عبد الله بن الحسن **lidbaob** از خاندان «بنی - الاحمر» در نبرد با نیروهای متحده شکست خورد، و وی با خانواده و چند تن از باقیمانده سرداران خود در یک کشتی از ساحل اسپانیا به افریقه رهسپار گردید، و کشور اندلس را بدرود گفت تاریخ سال ۸۹۷ ه. ۱۴۹۲ م ۱.

(۱) - دائرة المعارف - بستانی - ج - ۳ - ص - الصلہ در تاریخ دانشمندان و ادبای اندلس - تألیف ابو القاسم خلف بن عبد الملک معروف به ابن بشکوال ص ۵۸۷ - ۴۹۴. تکملة الصلہ.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۱

و از آن تاریخ به بعد دیگر پرونده اسلام در سرزمین اسپانیا بسته شد و کتاب قطور تاریخ اسلام در اندلس زیبا پایان رسید، و

دوران فرمانروائی حکام اسلام بر آن کشور سپری گردید.

## پیمان غرناطه

و در سال ۸۹۷ ه. و ۱۴۹۷ م ابو عبد الله آخرین فرمانروای غرناطه شهر زیبای غرناطه و قصر الحمراء را به فردیناند تسلیم داشت و با وی پیمان صلحی مشتمل بر ۶۷ ماده منعقد نموده و از اندلس خارج گردید. در پیمان ضمن شروطی تصریح شده بود که حکومت مسیحی اسپانیا مسلمانان را در دیانت خویش آزاد بگذارد، بایشان زیان و آزار نرساند، همه مسلمانان از گزند نصاری بر کنار باشند، مساجد، معابد، مدارس، مقابر، محلات و املاک مسلمانان از تجاوز و تعرض حکام مسیحی مصون باشد.

اما این پیمان و شروط آن پس از درهم پاشیدن و از میان رفتن آخرین دسته-های نیروهای رزمی اسلامی و بیرون رفتن واپسین فرمانروای مسلمان از اسپانیا فراموش شد، حکام نصاری، مسیحیان آن کشور، پیشوایان دینی، عمال محاکم تفتیش عقاید «noitisiuqni» \* دست ستمگری و بیداد و آزار را بسوی مسلمانان دراز کردند، و برای محو اسلام و آثار هشتصد ساله آن کوششها نمودند، مساجد، مدارس و مقابر علما و بزرگان اسلام را ویران ساختند، کتابها و کتابخانه‌های اندلس را که مشحون از آثار فرهنگی اسلام بوده دستخوش حریق ساختند، گروهی از مسلمانان در دم تیغ بی دریغ نصاری جان سپردند، جمعی بدرود خانه و کاشانه خود گفته دست زن و فرزندان خویش را گرفته بافریقه و دیگر بلاد اسلام هجرت کردند و بقیه السیف مسلمانان را مجبور به قبول دین مسیح نمودند.

سازمانهای دینی نصاری برای پیشرفت مقاصد شوم خود «محاکم تفتیش عقاید»- را در شهرهای مهم اسپانیا برپای داشتند، این سازمانهای وحشت‌انگیز چه فجایع و منکراتی را که مرتکب گردیدند؟ به کوچکترین بهانه مسلمانان و حتی مسلمانانی را که تازه بدین مسیح درآمده بودند متهم می ساختند، و آنان را یکی یکی و

(\* از کلمه لاتینی oitisiuqni گرفته شده است

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۲

دسته‌دسته، گروه گروه پبای گیوتین کشیدند، در میدانهای عمومی زنده آتش زدند و بالاجمال دمار از روزگار اسلام و اسلامیان برآوردند. تا سرزمین اندلس بار دیگر کشوری مسیحی خالص گردید.

و اینک قریب پنج قرن از آن وقایع می گذرد، و جز چند ساختمان عظیم و درهم شکسته و فرسوده از قصور خلفای اسلام و چند تا از مساجد و پلها و قلاع نیمه‌ویران دیگر نام و نشانی از اسلام در آن کشور دیده نمی شود. ۱

روزگاری در شهرهای مهم آن سرزمین: قرطبه abudroC اشبیلیه alliveS طرطوشه sussetraT غرناطه adanarG برشلونه (بارسلون) anolecraB مجریط (مادرید) dirdaM -tirejaM و دیگر شهرها بزرگترین مجالس علمی بزرگترین حلقات و حوزه‌های درس: تفسیر قرآن، فقه، حدیث دائر بوده است، مدارس این شهرها انبوه از طلاب علوم دینی بوده، کتابخانه‌ها مشحون از کتب، فقه، رواه اخبار و احادیث و علما به نشر و اشاعه معارف اسلامی و تألیف و تصنیف و تحقیق مشغول بوده‌اند.

روزگاری بر فراز گلدسته‌های مساجد این شهرها هر نیمروز و شامگاهان آوای الله اکبر .. اشهد ان محمدا رسول الله .... طنین انداز بوده است

اینک امروز در این شهرها، نامی و نشانی از اسلام از این چیزها که گفته شد دیده نمی شود.

امروز تنها یک محقق تاریخ و نژادشناس یا متخصص در السنه می تواند در تحقیقات خود تشخیص دهد که اسپانیا روزی کشوری اسلامی بوده و دین رسمی و غالب آن اسلام و زبان رسمی آن زبان قرآن بوده است. زیرا در هر ناحیه از نواحی زندگانی و

اجتماعی و اخلاقی و عمرانی و ادبی این سرزمین از دوران اسلام ریشه هائی برجای مانده است.

یکی از نویسندگان عصر اخیر سلسله نسب و نژاد و اسامی پدران یک تن از مردم کنونی اسپانیا را که نمودار تحولات اجتماعی این سرزمین می‌باشد چنین نوشته است:

«جرج پسر فیلیپ پسر الفونس پسر البر پسر کریگوار پسر پاسگال پسر - سعید بن محمد؟؟»

(۱) - کاخ الحمر آء در غرناطه و مساجد و قصور اشبیلیه امروز از آثار الباقیه اسلام در اسپانیا خودنمائی می‌کند و روزگار درخشان اسلام را بیاد می‌آورد.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۳

و نام مستعرب برخی شهرها و روستاها مانند: مجریط *dirdaM* برشلونه (بارسلون) *anolecraB*، لیسبون *nobsil*، قرطبه *abudroC*، غرناطه طرطوشه *sussetraT* طلبیره *areylaT*. مالقه *acalaM*، سرقسطه *essogaraS*، قادس *sedaG* که با اندک تحریفی با حروف لاتین نوشته می‌شود نیز برجای است. همچنانکه در زبان کنونی اسپانیا لغات و اصطلاحات ادبی و علمی اسلامی بسیاری باقی مانده است.

و بلندترین قله جبال اندلس قله «ستیغ» سلسله جبال سیرا *adaveN arreiS* می‌باشد که در مقاطعه الویرا *arivleI* واقع است.

مورخین و جغرافی نویسان اسلام آن را: «جبل الثلج» می‌نامیده‌اند.

این «قله» اکنون: «سیرو مولی هسن» *necaH aluM orreC* یعنی قله «ستیغ» مولی حسن نامیده می‌شود این مولی حسن که قله بنام او موسوم است از پادشاهان خاندان بنی الاحمر بوده که در عهد سلطنت پسرش ابو عبد الله *lidbaoB* حکومتشان در غرناطه انقراض یافت، و مسلمانان برای همیشه سرزمین اندلس را بدرود گفتند

و اما آثار مکتوبه اسلامی در اندلس با آنکه قسمت عمده آنها بدست عمال محاکم تفتیش عقاید (*noitisiuqnI*) و *oitisiuqnI* و متعصبان دستخوش نابودی گردید، مع الوصف آنچه که باقی مانده لا تعد و لا تحصی است از کتابهای: تاریخ، حدیث، فقه، اصول، تفسیر، فلسفه، منطق، کلام، طب، علوم ریاضی، فلکی، نجومی، اشعار و دیوانهای شعرای عربی زبان اندلس، ادبیات عربی، گنجینه عظیمی باقی مانده که مقداری از آنها به چاپ رسیده و مقداری نیز در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی در جهان از جمله در کتابخانه‌های خود کشور اسپانیا موجود می‌باشد.\*

امروز «اسپانیا» و «پرتقال» دو کشور اروپائی و مسیحی صرف می‌باشند، اما

(\*) - در سال ۱۴۹۴ م. بدستور کاردینال کمنیس هرچه توانستند از مخطوطات و آثار فرهنگی اسلامی از کتابخانه‌های عمومی و خصوصی شهر غرناطه جمع آوری کرده و در وسط یکی از میدانهای شهر آتش زدند و از میان آن همه کتاب تنها سیصد جلد کتاب طب را جدا کرده و بدانشگاه القلعه اهداء نمودند و بقیه السیف آثار فرهنگی اسلامی اکنون در کتابخانه اسکوریال نگهداری می‌شود.

(از دیوان التحقيق و المحاکمات الکبری عبد الله عنان و مقدمه الاحاطه فی اخبار غرناطه)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۴

از آثار و مؤلفات پدران مردم این دو کشور گنجینه عظیمی از کتب: فقه، حدیث تفسیر قرآن و علوم اسلامی برجای مانده است که نوادگان مؤلفین آنها نه زبان آنها را می‌دانند و نه با آنها هم‌عقیده می‌باشند.

بسی شگفت آور است؟ شهرهائی که روزگاری: «قبة الاسلام» و «دار الخلافه اسلامی» نامیده می‌شده و مرکز و مسکن محدثان،

مفسران، فقهای نامور، عباد، زهاد، مرکز مدارس، مساجد بزرگ اسلامی بوده، شهرهایی که در آنها بزرگترین حوزه‌های درس فقه، حدیث، تفسیر دائر می‌گردیده است، شهرهایی که علمای بزرگ اسلام در آنجا عمر خود را گذرانیده چهره در نقاب خاک کشیده‌اند و مقابر ایشان در آن شهرها سالیان دراز مزار و مجتمع اهل علم و فضل بوده امروزه در آن شهرها نشانی از اسلام نیست. و بالاجمال گروهی از مسلمانان اجبارا برای اینکه در حریم امن و امانی زیست کنند دین مسیح را پذیرفتند. اما گریبان آن گروه تیره‌روز هرگز از دست دژخیمان نصاری رها نگردید، و هر روز ایشان را بکوچکترین تهمةائی به محاکم تفتیش عقاید می‌کشیدند، اما چه محاکمه؟ که از همان اول کار حکمش معلوم بود، حکمش اعدام آنهم به سخت‌ترین و هولناک‌ترین شکل فجیع و غیر انسانی؟

باری دولت مسیحی اسپانیا هرگز بر مفاد پیمان صلح غرناطه و شروط آن خود را پایبند نساخت. و بیشتر مسلمانان الزاما و ناچار دین مسیح را پذیرفتند به طوری که در سال ۱۰۱۷ هـ - ۱۶۰۸ م. دیگر حتی یک تن هم مسلمان در سرتاسر کشور اندلس وجود نداشت. مسلمانانی که در اندلس باقی ماندند و دین مسیح را پذیرفتند و در تاریخ اسپانیا بنام: «seocsirom موریسکو» معروف می‌باشند. این بود سرگذشت دردناک و سرانجام شوم اسلام در کشور اندلس. روزی ستاره اسلام در آن سرزمین درخشیدن گرفت مشعل مدنیت و فرهنگ اسلامی جهان تاریک مغرب‌زمین را روشن ساخت و سپس خاموش گردید. یکی از نویسندگان زبردست مصر در عصر اخیر بنام: مصطفی لطفی منفلوطی داستان طلوع و افول ستاره اسلام را در سرزمین اسپانیا ضمن دو قطعه شاعرانه ادبی با قلمی شیوا آورده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۵

وی داستان پیشروی دلیرانه و گستاخانه طارق بن زیاد و خطبه بلیغ او را در کتاب خود: «النظرات» چنین نوشته است: «طارق سپاه کوچک خود را از تنگه جبل الطارق عبور داد و در ساحل اندلس فرود آمد، و رودریک با سپاه گران با استقبال او شتافت لشکر کوچک طارق در نوار باریکی میانه دریای مدیترانه و دشمنی سهمناک گرفتار شدند، طارق بیمناک گردید مبادا سپاهیان از این وضع هراسان شوند و کار او دشوار گردد، ایشان را در کنار دریا گرد آورده و خطاب بایشان چنین گفت: «ایها الناس این المفر؟ البحر من ورائکم و العدو امامکم، و لیس لکم و الله الا-الصدق و الصبر فانهما لا- یغلبان، و هما جندان منصوران و لا تضر معهما قله، و لا تنفع مع الخور و الکسل و الفشل و الاختلاف و العجب کثرة...» ۱ و همو در کتاب دیگر خود بنام: «العبرات»- اشکها- داستان غم‌انگیز انهدام دولت اسلام را در اندلس و فرار آخرین فرمانروای اسلامی را از آن سرزمین در یک داستان گریه‌آور چنین گفته است:

«وقف ابو عبد الله آخر ملوک غرناطه بعد انکساره امام جیوش الملک فردیناند، و الملكة ایزابلا علی شاطی الخلیج الرومی تحت ذیل جبل طارق قبل نزوله الی السفینة المعدة لحمله الی افریقا، و قد وقف حوله نساء و اولاده و عظام قومہ من بنی الاحمر، فالقی علی ملکه الذاهب نظرة طویلة لم یسترجعها الا مبللة بالدمع، ثم ادنی رداءه من وجهه و ان شاء بیکی بکاء مرا ..... نعم لک ان تبکی ایها الملک السافظ علی ملکک بکاء النساء فانک لم تحتفظ به احتفاظ الرجال، انک ضحکت بالامس کثیرا، فابک الیوم بمقدار ما ضحکت بالامس. فالسرور نهار الحیاة، و الحزن لیلها، و لا یلبث النهار الساطع ان یعقبه اللیل القاتم...» ۲.

(۱)- النظرات- منفلوطی. الامامة و السياسة ابن قتیبة- جمهرة الخطب احمد زکی صفوت ج- ۲- ص ۳۰۱- ۲۹۹

(۲)- العبرات- مصطفی لطفی منفلوطی- ص ۴۸- ۴۷.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۶

«ابو عبد الله واپسین پادشاهان غرناطه از خاندان (بنی الاحمر) پس از شکست در برابر سپاهیان فردیناند و شاهزاده خانم ایزابلا، در کرانه خلیج روم، در دامن (جبل الطارق) آنجا که برای بردن او بافریقه یک کشتی آماده گردیده بود، لختی درنگ کرد، زنان و فرزندان، و بزرگان خاندان (بنی الاحمر) پیرامون او را گرفته بودند.

ابو عبد الله چشمان خود را بسوی سرزمین از دست رفته خود دوخت، و بدان کشور نگاهی دردناک کرد، آنگاه روی خود را با چشمانی اشک‌آلود برگردانید، و دامن ردای خود را بر چهره خویش افکند، و گریه سخت دل‌آزار سرداد .... آری، بر تست ای پادشاهی که تاج و تخت و کشور خود را از دست داده که همچون زنان گریه کنی، زیرا تو کشورت را مانند مردان نگهداری نکردی، تو دیروز بسیار بخندیدی، اینک امروز باندازه که دیروز خنده کرده باید بگریی، زیرا خوشی و خرمی بهار زندگانی است، و اندوه شب تار زندگی، و همیشه روز روشن شب تیره را در دنبال دارد .....».

### فرهنگ اسلام در اندلس (اسپانیا)

در سالهای ۳۵۰-۳۰۰ ه. در عهد خلافت الناصر لدین الله عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملک و در عهد خلافت پسر و جای‌نشین او الحکم المستنصر سال ۳۵۰-۳۶۶ ه. جنبش فرهنگی عظیمی در سرزمین اندلس بوجود آمد، مرکز این نهضت علمی شهر بزرگ و زیبای قرطبه بوده که در همین عهد آن شهر را نیز دار-الخلافة قرار داده بودند. مقارن همین عهد جنبش فرهنگی اسلامی در مشرق‌زمین نیز راه سریع خود را بسوی عظمت و توسعه می‌پیموده و مرکز آن نهضت شهر نامور بغداد بوده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۷

### رقابت فرهنگی مشرق و مغرب

میان این دو حوزه علمی یعنی: حوزه علمی خاورزمین و حوزه علمی باخترزمین، یا بهتر بگوییم میان دربار امویان اندلس و شهر قرطبه و دربار خاندان عباسی در خاورزمین و بغداد علاوه بر رقابت شدید سیاسی هم‌چشمی و رقابت فرهنگی، ادبی، هنری، دامنه‌داری وجود داشته است. عمال و جواسیس و نمایندگان دربار خلافت امویان در اندلس سرتاسر خاورزمین و شهر بغداد را زیر پای گذاشته و با صرف پولهای گزاف دانشمندان و ادبا و فقهای مشرق‌زمین را به روی آوردن بدیار مغرب و اندلس ترغیب و تشویق می‌کردند، محصولات فکری و آثار علمی و ادبی دانشمندان مشرق را با انواع وسائل می‌ربودند، و بزر و به بهای گران می‌خریدند و به قرطبه می‌بردند.

می‌گویند: هنگامی که ابو الفرج اصفهانی کتاب مهم و بزرگ خود: «الآغانی» را- که در موضوع خود شاهکار بی‌مانندی است- تألیف کرد، و نسخه آن کتاب را از اصفهان برداشته و راه بغداد را در پیش گرفت وی معاصر خلیفه اموی الحکم المستنصر (۳۶۶-۳۵۰ ه) بود، در میان راه عمال و کارکنان آن خلیفه به او رسیدند، و هزار- دینار زر باو عرضه کردند تا نسخه از آن کتاب را بایشان بدهد و آنان آن کتاب را پیش از آنکه در بغداد و در دربار آل عباس شهرتی یابد- در شهر قرطبه در دربار خلافت امویان در اسپانیا انتشار دهند؟ ۱

آگاهی دربار اموی در اندلس از تألیف چنین کتاب در شهر اصفهان- که در قلب امپراطوری اسلامی در مشرق‌زمین قرار داشت- نشانه این است که دستگاه جاسوسی و دیده‌بانی عظیم و وسیعی برای کسب اطلاعات و جلب اخبار سیاسی، و ربودن آثار علمی و محصولات فرهنگی در اختیار دربار قرطبه بوده، و در این زمینه فعالیت دامنه‌داری داشته است.

خلیفه اموی الناصر لدین الله عبد الرحمن و پسرش الحکم المستنصر در تأسیس کتابخانه‌ها، ترجمه، تألیف، نشر کتب و آثار فلاسفه



و علماء بنیاد بیمارستانها، دانشگاهها، معاهد، حوزه‌های علمی و تشویق مؤلفین کوشش فراوان داشته‌اند.

(۱) - تاریخ ابن خلدون (العبر) ج- ۴- ص ۱۴۶ و تاریخ التمدن الاسلامی - ج- ۴- ص ۱۹۳

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۸

می‌گویند تنها کتابخانه دربار خلافت در شهر دار الخلافه «قرطبه» در عهد الحکم المستنصر دارای چهار صد هزار جلد کتاب بوده است. ۱.

و در شهر غرناطه بیش از هفتاد کتابخانه دائر بوده است ۲

خلفای اموی اندلس به پیروی از نیاکان خود خلفای اموی خاورزمین (دمشق) سیاست نژادپرستی و عصبیت قومی عربی را بشدت پیروی می‌کرده، و فرمانروائی خود را بر شالوده مقدم داشتن عنصر عرب بنیاد نهاده بودند، و همین چهره عربی خلافت امویان اندلس یکی از جهات ممتاز آن از خلافت نیمه ایرانی آل عباس در خاورزمین بوده است.

در مدنیت و فرهنگ اسلام امویان اندلس هر چیز که رنگ ایرانی و به نحوی به پارس یا پارسیان پیوستگی داشت از آن دوری می‌کردند، حتی، در مذهب و فقه نیز راه خلاف پیمودند. چه در خاورزمین در بغداد مذاهب نیمه یا تمام ایرانی:

حنفی، شافعی، حنبلی، شیعه، اسماعیلیه، و غیره انتشار و رواج داشت، درحالی‌که در قرطبه و دیگر شهرستانهای اندلس مذهب فقهی مالک - که چهره عربی بحت دارد - ترویج می‌گردیده است.

مالک یکی از پیشوایان چهار مذهب جمهور است، هنگامی که خاندان عباسی روی کار آمدند وی در شهر مدینه می‌زیست بنیاد مذهب فقهی مالک بر مخالفت با سه مذهب دیگر احنی، حنفی، حنبلی، و شافعی بوده است زیرا بنیادگذاران آنها یا طرفداران آنها ایرانیان بوده‌اند، مالک در بنیاد فقه خود به اصول عقلیه و رأی هرگز عمل نمی‌کرد، زیرا: اصول عقلیه و رأی از زائیده‌های اندیشه و خرد فقهای ایرانی ابو حنیفه و احمد و غیره بوده است.

باری مالک که از رفتن خاندان مروان و آمدن دودمان عباسی یعنی روی کار آمدن ایرانیان دل خوشی نداشت بوجوب خلع منصور عباسی فتوائی صادر کرد، و عمال دولت عباسی او را مورد شکنجه و آزار قرار دادند، امویان اندلس - که تازه دستگاه فرمانروائی خود را در آن کشور گسترده بودند - از این جریان آگاه شدند و طرفداری از مالک را وسیله علمی، دینی و فقهی خوبی برای پیشرفت کار خود

(۱) - نفع الطیب عن غصن الاندلس الرطیب - ج- ۱- ص ۱۸۲- ۱۸۶.

(۲) - نفع الطیب عن غصن الاندلس الرطیب ج- ۱- ص ۲۱۸.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۱۹

دانستند، بهمین جهت مذهب مالک در کشور اندلس و ممالک افریقیه رواج یافت و تاکنون این مذهب در آن نواحی رواج دارد. ۱  
امویان اندلس سازمانهای دولتی و اداری خود را از روی سازمانهای دولتی بنی العباس در خاورزمین انگاره گرفته و اقتباس نموده بودند و وزارتخانه‌هایی بشکل وزارتخانه‌های خاورزمین و دربار آل عباس - که بدست ایرانیان تأسیس گردیده بود بوجود آوردند، مع الوصف از پذیرفتن کلمه: «دیوان» - که یک کلمه پارسی سره بود، و در خاورزمین بر وزارتخانه‌ها اطلاق می‌گردیده - خودداری نمودند، و بجای کلمه دیوان کلمه: «خطه» عربی را برگزیدند.

چنانکه: در دربار خاندان عباس در خاورزمین (بغداد) وزارتخانه‌ها را:

دیوان الرسائل، دیوان الوقوف و الصدقات، دیوان الخراج، دیوان الجنود، دیوان الرد و غیره می‌گفتند. در باختزمین و دربار اموی

در قرطبه همین وزارتخانه‌ها را:

خطه الرسائل، خطه الوقوف و الصدقات، خطه الخراج، خطه الجنود، خطه الرد و غیره می‌نامیده‌اند.

فرهنگ، مدنیت، ادبیات، هنر و بالاجمال تفکر اسلامی در خاورزمین نقش: رهبر، پیشتاز و پیشرو را داشته است:

با اینکه در خلال این بحث اشاره رفت که مدنیت و فرهنگ اسلام در باختر و دربار اموی در اندلس مقتبس از مدنیت و فرهنگ اسلام در خاورزمین بوده است مع الوصف این خود یک بحثی است که: از این دو مدنیت و دو فرهنگ اسلام که از حیث شروط، محیط سیاسی و سرزمین باهم اختلاف داشته‌اند کدام یک نقش بنیادگذار، رهبر و پیشرو را داشته است؟ دو دستگاه خلافت اسلامی در مشرق و مغرب روبروی هم بر سرزمینهای امپراطوری عظیم و پهناور اسلامی در مشرق و مغرب فرمانروائی می‌کردند، و دو شهر بزرگ: «بغداد» در خاورزمین، و «قرطبه» در سرزمین باختر دو کانون و دو مرکز بزرگ مدنیت با عظمت و جبروت و فرهنگ خلاقه اسلامی بوده‌اند. و گنجینه عظیم و وسیع علوم و معارف اسلامی از این دو کانون سرچشمه گرفته است.

(۱) - نفع الطیب عن غصن الاندلس الرطب - ج - ۸ - ص ۷۹۹ ص ۱۹۳

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۲۰

و با اینکه دربار اندلس از امکانات و فرصتهائی - که بنظر نخستین می‌تواند شالوده بنیاد یک فرهنگ خلاقه و مدنیت عظیم باشد - برخوردار بوده است. زیرا:

مراکز و سرزمینهای گنجینه‌های عظیم آثار فرهنگی مدنیت‌های کهن سال یونان و روم همسایه دیواره دیوار امویان اندلس بوده، و بقایای کتابخانه‌های آن اقوام در دسترس ایشان قرار داشت.

و هزاران دانشمندان؛ و هنروران یونانی و رومی در سایه دولت امویان در بلاد اندلس می‌زیسته‌اند.

و امپراطوران روم و ملوک فرنگستان بسیاری از آثار علمی و هنری یونان و روم را برای امویان هدیه و ارمغان می‌فرستادند.

و حتی مترجمان زبانهای یونانی و لاتین را بدربار قرطبه گسیل می‌داشتند تا در نقل آثار فلسفی و علمی قدیم با مترجمان اسلام معاضدت نمایند.

درحالی که عباسیان - فی المثل - برای ترجمه یا بدست آوردن یک نسخه از آثار یونان و روم عده از دانشمندان را با مال و رجال بسیار بسرزمین روم فرستاده و آنان پس از کشیدن رنجها، و چشیدن تلخیها و صرف مبالغ بی‌شمار و روبرو شدن با اخطار بطور دزدیده نسخه از آن کتاب مطلوب رونویس کرده به بغداد می‌برده‌اند.

و اینها فرصتها و امکانات وسیعه بوده که دربار اندلس از آنها برخوردار بوده و دربار خلافت اسلام در مشرق‌زمین از چنان امکانات محروم بوده است، مع الوصف چون:

مدنیت و فرهنگ، ادبیات و هنر اسلامی را در خاورزمین در دولت آل عباس در بغداد و دیگر سواد اعظمهای اسلام ایرانیان بنیاد نهادند. هوش سرشار هنرآفرین، روان روشن، خرد سازنده ایرانیان دانش و فرهنگ اسلام را بار آورد، قدرت فکری خلاقه فرزندان ساسان کاخ رفیع العماد فرهنگ و تمدن اسلام را بنیاد نهاد، باوج عظمت و وسعت رسید و آثار آن جهان گیر گردید.

پس از یزدگرد و فاجعه دوران او دیری مدنیت و فرهنگ باستانی ایرانی که مظهر عقلیت و تفکر، دانش و بینش نژاد پارسی است - همچون آتشی فروزان که لختی از زبانه کشیدن بازماند دیری فرونشست اما در زیر توده خاکستر حوادث زنده و فروزنده بر جای بود.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۲۱

پیکر جامعه ایرانی تب‌دار، و روزگارش دردمند بوده، زیرا: فاجعه هولناک و خانه‌برانداز و سانحه مردافکن و خانمانسوز بر او گذشته بود، چنین فاجعه اقوام و ملت‌های دیگر را خورد و بنیادشان را از بیخ برافکنده بود، بگواهی تاریخ بارها ضربات حوادث بر پیکر ایران وارد گردیده و روح ایرانی شکست‌ناپذیر ضربت‌ناپذیر می‌باشد، مدنیت و فرهنگ روح یک ملت است فرهنگ و مدنیت زنده و جاوید ایرانی چشم‌براه فرصتی مناسب بود تا بار دیگر روزگار فرخ و جهان بکام او گردد و فرهنگ و مدنیت پارسی مظهر نبوغ ملی ایرانی بار دیگر جنبش را از سر بگیرد و فروغ جهان‌آرای خود را بنمایاند.

سرانجام این روز فرارسید:

در خاورزمین، در دوران حکومت نیمه ایرانی خاندان عباسی، ایرانیان زمام امور سیاسی و اجتماعی اسلام را در دست گرفتند، از عقاید مذهبی تا آداب اجتماعی، اخلاقی هنری، ادبی و بالاجمال همه چیز رنگ ایرانی گرفت، یا بهتر بگوییم، بی‌پرده حقیقت را بگویم، مدنیت و فرهنگ کهن سال ایرانی رنگ اسلام گرفت، ایرانیان خود بدان رنگ اسلام را دادند، تا با گردونه زمان همگام باشند.

و چون ایرانیان از مه امور سیاست و مقالید اجتماع اسلام را بدست گرفتند و تخت دولت نژادپرست اموی را واژگون ساختند، فرهنگ کهن سال ایرانی باوقار باستانی خود بار دیگر در لباس نوین اسلام بجلوه‌گری گرائید، از لابلای سنگ و کلوخ سوانح که دست روزگار در بستر آن افکنده بود سر بدر آورد، و همچون خورشید درخشان که از زیر گرد و غبار ابرهای سیاه سر بدر آورد نورافشانی کرد، فرهنگ اسلام پیدایش یافت و بزودی سرتاسر جهان اسلام را فراگرفت.

اما دربار امویان در اندلس از این فرصت گرانمایه از چنان امکانات وسیع و شگفت‌آور بی‌بهره بود. امویان حکومت خود را در مغرب‌زمین (مانند مشرق) بر شالوده عنصر عربی و نژادپرستی بنیاد نهاده بودند. آنها گروهی از قبایل خانه بدوش و ماجراجوی را در گرداگرد خود داشتند و از آنان بجز خوردن و نوشیدن و حاشیه‌نشینی در مجلس کاری ساخته نبود. سخن را کوتاه کرده بگفته فیلسوف اجتماعی و مورخ بزرگ علامه ابن خلدون - که خود عنصر شدید التعصبی بوده توجه

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۲۲

نمائیم وی می‌گوید: «حمله علوم در اسلام همگی قوم فارسی بوده‌اند، و اگر چند تن انگشت‌شمار غیر فارسی در میان دانشمندان صدر اول اسلام می‌بینیم آنها نیز دست پروردگان و پرورش‌یافته‌گان ایرانیان بوده‌اند».

لاجرم دربار اندلس گروهی یهودیان و مسیحیان اندلسی و تازه‌مسلمانان آن دیار را برای فراگرفتن علوم و معارف اسلامی به خاورزمین، بغداد و دیگر بلاد خاوری روانه می‌ساختند تا پس از تکمیل تحصیلات علمی باندلس باز گردند، در تضاعیف همین کتاب «طبقات الاطباء و الحكماء ابن جلجل» نمونه کافی از این کارها مذکور گردیده است. نامهای مسیحی و لاتینی عده کثیری از دانشمندان اسلامی مغرب‌زمین مانند: «IacicaP - enbI» ابن بشکوال «eitoG - enbI»، ابن قوطیه، ابن فورثش، ابن جلجل ... گواه این سخن می‌باشد.\*

محصولات فکری و آثار فرهنگی اسلامی چون سیلی خروشان از خاورزمین به باختر کشیده شد، گروهی از دانشمندان و استادان ایران باندلس شتافتند و فرهنگ اسلام را در آن دیار گسترش دادند

اگر دربار خلافت اموی در اندلس خود را مستقل دانسته و از خاندان عباسی در خاورزمین بی‌نیاز بودند، اما در مدنیت و فرهنگ پیرو بوده، و دانشمندان آن دیار ریزه‌خوار خوان احسان و خوشه‌چینان خرمن دانش و فرهنگ استادان ایرانی خاورزمین بوده‌اند.

و از انوار مدنیت و فرهنگ اسلام که در خاورزمین در نقش رهبر، پیشتاز و پیشرو در تجلی بوده است استناره و اقتباس می‌کرده‌اند.

عصر الناصر لدين الله عبد الرحمن و پسرش الحكم المستنصر در سالهای ۳۵۰-۳۰۰ ه. درخشان‌ترین ادوار حکومت اسلام در اسپانیا بشمار می‌رود و ابن جلجل- نگارنده کتاب حاضر- یکی از اعلام این عصر بوده که در دربار خلافت اموی، در

(\*)- ابن بشکوال ابو القاسم خلف بن عبد الملک از فقها و محدثین بزرگ از خاندان:

noyorroX, noirreS .

ابن قوطیه: ابو بکر محمد بن عمر فقیه و مورخ نامدار از خاندان:

sappO, odnumelO ,

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۲۳

شهر قرطبه (دار الخلافة اندلس) در سایه مراحم و مساعدتهای خلیفه الناصر لدين الله بانجام خدمات دولتی و ممارست کارهای ادبی و اجتماعی، و تعلیم و تعلم علم طب و طبابت مشغول بوده است.

و از جمله کارهای گرانمایه فرهنگی که ابن جلجل در دوران زندگانی علمی و خدمات فرهنگی خود در دربار اموی در شهر **abudroC** قرطبه بانجام آن توفیق یافته است همین کتاب حاضر: «طبقات الاطباء و الحكماء» می‌باشد، و این کتاب را چنانکه خود ابن جلجل در سرآغاز و مقدمه می‌گوید- بخواهش یکی از امیرزاده‌گان اموی نوشته است، و اینک ترجمه پارسی آنکه بوسیله اینجانب نویسنده این مقال انجام گردیده بزودی انتشار می‌یابد.

این کتاب دارای چنان مزایا و خصایصی است که آن را در ردیف مهم‌ترین آثار الباقیه اسلامی قرار داده است، همچنانکه نواقصی نیز در بر دارد زیرا که:

این کتاب یکی از آثار اواسط سده چهارم است که در اندلس نگاشته شده و از این عصر کمتر اثری اسلامی برجای مانده است. در این کتاب در تراجم فلاسفه و حکما و پزشکان قدیم مطالبی از منابع یونانی و لاتین یاد شده که امروزه اصول آنها از میان رفته است.

ابن جلجل تراجم احوال و آثار گروهی از فضلا و پزشکان مغرب‌زمین و اندلس را یاد کرده است که در هیچ‌یک از منابع دیگر یا اصلا ذکر نشده و یا عینا از این کتاب گرفته‌اند.

اما قطع نظر از این جهات چون این کتاب یک معجم تراجم رجال است لا محاله می‌بایستی جامع باشد، و از این حیث نقص مهمی در بر دارد بدین معنی که ابن جلجل از ذکر ترجمه احوال و آثار گروهی از اعلام پزشکان و حکیمان نامور که در خاورزمین تا زمان مؤلف- طلوع و افول کرده و از نژاد ایرانی بوده‌اند خودداری و یا غفلت کرده است.

ابن جلجل از تاریخ زندگانی آن گروه و از آثار و نام و نشان‌شان یا هیچ آگاهی نداشته و سخنی بمیان نیاورده است؟ و یا مانند محمد بن زکریای رازی ترجمه مختصر همراه با داستانی افسانه مانند آورده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۲۴

شاید این کار یعنی خودداری از آوردن تراجم احوال دانشمندان پارس نیز یکی از جلوه‌های سیاست نژادپرستی امویان در مغرب‌زمین بوده است.

اینجانب نویسنده و مترجم کتاب حاضر بر آن بودم که نقص مزبور را جبران نموده و شرح احوال و آثار گروهی از دانشمندان و پزشکان نام‌آور ایرانی را- که در دوران اسلام تا حمله مغول درخشیده‌اند- گردآورده و بشکل تعالیق و حواشی ضمیمه آخر کتاب نمایم، اما حواشی مربوط بمندرجات کتاب و اضافات بیش از متن گردید لذا اگر توفیق یافتم و عمری باقی بود بخواست خداوند متعال بعنوان تکمله این کتاب در آینده آنها را طبع و نشر خواهم نمود، ان شاء اله تعالی.

باری، اینک این ترجمه را با دستی لرزان به پیشگاه اهل فضل و ادب تقدیم نموده، امیدوارم که هرگاه نقص یا لغزشی - گرچه همه‌اش نقص، همه‌اش لغزش است - مشاهده فرمایند به بزرگواری خویش آن را اصلاح فرموده و بدیده اغماض و - چشم‌پوشی در آن ننگند.

دانشکده الهیات و معارف اسلامی - طهران سید محمد کاظم امام - دوم شهریور ۱۳۴۹

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار مترجم، ص: ۲۵

یادآوری

متن کتاب طبقات الاطباء والحکماء از روی یک نسخه منحصر بفرد بکوشش دکتر فواد سید (امین المخطوطات بدار الکتب المصریه) با پیشگفتار و حواشی محققانه‌ای در تاریخ ماه رمضان ۱۳۷۴ ه. برابر ۱۹۵۵ م. در شهر قاهره مصر بچاپ رسیده است.

متن کتاب بی‌کم‌وکاست و پیشگفتار و حواشی نامبرده با جرح و تعدیل و اختصار پارسی ترجمه گردیده است.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱

## پیشگفتار [محقق]

### اشاره

کتاب حاضر یکی از اسناد با ارج و قدر تاریخ علوم در قرن چهارم هجری بشمار می‌رود، در این قرن مدنیت و فرهنگ اسلامی بواسطه رشد و گسترش سریع علوم و توسعه روزافزون تألیف و ترجمه آثار متنوعه علمی و ادبی، باوج عظمت و اعتلا رسیده بود، اما وجه امتیاز و برتری این کتاب در میان دیگر آثار و مؤلفات قدیمه، و اهمیت آن در تاریخ علوم شاید از آن جهت باشد که مؤلف ضمن مراجع و منابع کتاب خود برخی از ترجمه‌های عربی کتب تاریخی لاتینی را در دست داشته و از آنها فصول و مسائل بسیاری نقل کرده است.

زیرا چنانکه می‌دانیم در دوران جنبش فرهنگی اسلامی مترجمان بیشتر بترجمه کتب یونانی گرویده، و مقدار کمی نیز از آثار زبان پارسی و سریانی و هندی را بعربی ترجمه کرده‌اند. و این ترجمه‌ها در دسترس اهل فضل قرار داشته مشهور و متداول بوده است، ولی از ترجمه آثار زبان لاتین در منابع و آثار قدیمه معلومات قابل ملاحظه برجای نمانده است. و اکنون ما بوسیله همین کتاب حاضر از وجود ترجمه پاره از کتب مهم تاریخی زبان لاتین و نمونه از مندرجات آنها آگاه گردیده‌ایم.

بی‌تردید ترجمه و نقل کتب لاتین بزبان عربی در زمان ابن جلجل و یا اندکی پیش از او انجام پذیرفته است. و بهمین جهت گمان می‌رود ابن جلجل مؤلف کتاب حاضر نخستین نویسنده است که بگنجینه گرانبهای آثار منقوله لاتین دست یافته و از آنها بهره‌مند گردیده، و در تألیف این کتاب مایه بسیار گرفته است.

اما موضوعی را که ابن جلجل مؤلف این کتاب برگزیده است عنوانش: «طبقات الاطباء والحکماء» می‌باشد، و هرچند وی نخستین دانشمند اندلسی می‌باشد که در این موضوع کتاب نوشته است. اما بعضی از نویسندگان اسلامی در مشرق‌زمین پیش از او در این موضوع تألیفاتی داشته‌اند، زیرا قدیم‌ترین کتابی که اکنون در دست

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲

داریم و در آن تراجم احوال اطباء مذکور است کتاب «الفهرست» ۱ ابن ندیم می‌باشد وی این کتاب را در حدود سال ۳۷۷ ه تألیف نموده، و درست در همین سال ابن جلجل کتاب حاضر را در اندلس تألیف کرده است، مع الوصف «فهرست» ابن ندیم نیز نخستین کتاب ازین نوع بشمار نمی‌رود، زیرا ابن ندیم پاره از اطلاعات خود را درباره تراجم احوال اطباء، و بویژه تراجم احوال

پزشکان یونانی پیش از اسلام از کتاب: «تاریخ الاطباء و الحكماء» تألیف اسحاق بن حنین متوفی بسال ۲۹۸ هـ گرفته است.

اسحاق بن حنین در تاریخ «معارف اسلام» نخستین مورخ بشمار می‌رود که در موضوع تراجم احوال اطباء و حکما کتاب خاصی تألیف کرده است، هرچند نباید فراموش کرد که بعضی از مورخان معاصر اسحاق بن حنین و یا نویسندگان و مؤلفانی که اندکی پیش از او می‌زیسته‌اند در تضعیف تألیفات عمومی خود بطور جسته و گریخته مطالبی در تراجم و شرح احوال برخی اطباء و حکما آورده‌اند، چنانکه مثلاً یعقوبی متوفی بسال ۲۸۴ هـ در کتاب تاریخ عمومی خود شمه از تاریخ زندگانی و احوال و آثار اطباء یونان و روم را که در قرون پیش از اسلام می‌زیسته‌اند ذکر کرده است، و یا مانند: کتاب «نوادر الفلاسفه» ۲ حنین بن اسحاق (متوفی بسال ۲۶۰ هـ) که مجموعه ایست از نوادر و حکایات و اقوال منسوب باطبا و فلاسفه، و هرگز نمی‌توان آن را بعنوان یک کتاب قابل استناد در تراجم احوال و تاریخ اطبا و فلاسفه بشمار آورد.

(۱) - یک نسخه مخطوطه از کتاب الفهرست ابن الندیم بشماره ۱۱۳۵ در کتابخانه کپربلی در استانبول موجود می‌باشد، این نسخه در سال ۶۰۰ هـ نوشته شده و فقط مشتمل بر چهار مقاله است، و از هر جهت نسخه مستقلی بشمار می‌رود، مقالات این نسخه مطابق مقالات هفتم تا دهم نسخه مشهوره و مطبوعه می‌باشد، گمان می‌رود که ابن ندیم در آغاز کار کتاب الفهرست خود را درباره کتب یونانی - که بزبان عربی ترجمه شده، و اسامی مترجمان آنها - در چهار مقاله تألیف نموده، و بعدها بنظرش رسیده است که موضوع کتاب خود را درباره کلیه علوم و فنون و مؤلفین و مترجمان عمومیت دهد، و مقالات یکم تا ششم را بر آن افزوده و کتاب در ده مقاله تمام شده است.

(۲) - «التراث اليونانی فی الحضارة الاسلامیة» آثار یونان در تمدن اسلام ص ۳۹

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳

بی‌تردید اسحاق بن حنین در تدوین کتاب خود: «تاریخ الاطباء و الحكماء» ۱ بر یک کتاب یونانی در این موضوع نظر داشته و بر منهاج آن و با استفاده از مطالب و مندرجات آن کتاب خود را تألیف نموده است، کتاب یونانی مزبور تألیف یحیی النحوی (یوحنا فیلوبونوس جراماتیکوس) بوده است، یحیی النحوی در نیمه اول قرن شانزدهم میلادی در شهر اسکندریه می‌زیسته، و بسیاری از تألیفات ارسطو طالیس را شرح و تفسیر نموده است، و در تأیید مذهب مسیح و رد و تئیت نیز چند کتاب نگاشته است. تعجب اینجا است که اسحاق بن حنین در کتاب خود «تاریخ الاطباء و الحكماء» می‌گوید: من تاریخ اطبا و حکما را از آغاز و پیدایش علم طب تا سال ۲۹۰ هـ نوشته‌ام، مع‌ذلک چیزی بر مطالبی که یحیی النحوی در این باره در کتاب خود گفته - و او همه را حرفا بحرف نقل کرده - اضافه نموده است، جز اینکه ترجمه احوال خود یحیی النحوی را در پایان کتاب بعنوان آخرین حکیم بر آنها افزوده است، با اینکه در سه قرن اول اسلامی برخی پزشکان و حکمای نامدار می‌زیسته و تألیفات و آثار گرانبهائی بر جای گذاشته‌اند مانند: اهرن القس، یوحنا بن ماسویه، قسطا بن لوقا - البعلبکی، برخی از پزشکان نامدار آل بختیشوع و امثال ایشان، و عجبتر اینکه اسحاق از ذکر پدر خود حنین نیز خودداری نموده و در ادوار بعد نویسندگان کتب تراجم رجال و اطباء شرح احوال و آثار او را به تفصیل نگاشته‌اند.

(۱) - یک نسخه مخطوطه از کتاب: «تاریخ الاطباء و الحكماء» اسحاق بن حنین که در قرن نهم هجری نوشته شده ضمیمه مجموعه شماره ۶۹۱ در کتابخانه حکیم اوغلو علی پاشا در استانبول موجود است.

این نسخه در سال ۱۹۵۴ م. با ترجمه انگلیسی آن و تحقیقات استاد روزنتال ضمیمه مجله sneiro شماره هفتم انتشار یافته است، و چنانکه استاد روزنتال در خلال تحقیقات خود می‌گوید: بعضی از فصول این کتاب در کتاب «منتخب صوان الحکمه سجزی» -

نسخه خطی کتابخانه کوپریلی و نسخه مراد ملا- ذکر شده، و بعضی از فقرات و عبارات آن را ابن ندیم در فهرست و ابن اصیبه و قفطی نیز یاد کرده‌اند، و بعلاوه بخشی از آن در کتاب «نزهة الارواح و روضة الافراح شهرزوری» نیز آمده است. ورق ۲۰۲ تا ۲۰۶ از نسخه خطی شماره ۹۹۰ کتابخانه راغب پاشا- استانبول.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴

پیش ازین گفته شد که این کتاب (کتاب حاضر) میان دیگر آثار قدیمه اهمیت خاصی در بر دارد، زیرا: مؤلف آن برخی ترجمه‌های عربی کتب تاریخی لاتینی را در دست داشته و از آنها بعنوان مآخذ این کتاب استفاده کرده است- و بطور قطع وی از کتابهایی که در تاریخ پزشکان و فلاسفه در مشرق سرزمینهای اسلامی نوشته شده، بویژه کتابهایی که از زبان یونانی عبری ترجمه گردیده هیچ آگاهی نداشته است، برای اینکه تا زمان ابن جلجل هنوز چیزی از محصولات فکری و آثار علمی نهضت فرهنگی اسلامی از مشرق زمین بکشور اندلس نرسیده بوده است، و اندلسیها تا آن وقت بخوبی از اوضاع مشرق زمین آگاه نبوده‌اند، ابن جلجل حتی از کتاب (الفهرست) ابن الندیم که مؤلف آن معاصر او بوده و در مشرق می‌زیسته اطلاع نداشته، و تفصیل و معلوماتی را که هریک از این دو تن مؤلف معاصر (نویسنده همزمان) درباره گروهی از دانشمندان و پزشکان (چه حکما و پزشکان پیش از اسلام؛ و چه آنهایی که در صدر دولت اسلام بوده‌اند) نوشته‌اند، باهم میبایست داشته، و میان ترجمه‌های احوال رجال (در هریک از دو کتاب ابن جلجل و ابن الندیم) اختلافات فاحشی وجود دارد.

و بهمین جهت باید گفت که ابن جلجل در هنگام نگارش این کتاب (حاضر) اطلاعات و مطالب تاریخی آن را از مآخذ و کتابهایی که آن زمان در اندلس مشهور و متداول بوده گرد آورده است.

زبان اصلی مردم اندلس (اسپانیا) زبان لاتینی بود، و در عصر ابن جلجل یعنی قرن چهارم چند کتاب تاریخی (و غیره) از این زبان عبری ترجمه گردیده بود، ابن جلجل این کتابها را در دست داشته، و در نگارش کتاب خود از آنها مایه بسیار گرفته است، از مهمترین آنها کتاب: «پاولوس اروسوس» می‌باشد، ابن جلجل در تضعیف کتاب حاضر از آن بسیار یاد کرده و آن را: کتاب: «هروشیوش» نامیده است.

و نیز کتاب: «الحشائش از دیسقوریدس»، این دو کتاب در زمان ابن جلجل (بفرمان خلیفه وقت) نخست از زبان یونانی بزبان لاتینی ترجمه شده، و سپس از لاتینی عبری ترجمه کرده‌اند، و خود ابن جلجل هم در این کار فرهنگی شرکت داشته است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵

ابن جلجل بر کتاب (الحشائش) نامبرده تفسیری نگاشته است. وی در مقدمه تفسیر مذکور می‌گوید: نیکو لا الراهب در آغاز فرمانروائی الحکم المستنصر کتاب دیسقوریدس را از یونانی بزبان لاتینی ترجمه می‌کرد، و ابن جلجل و چند تن دیگر از دانشمندان و پزشکان اندلس در کار ترجمه کتاب نامبرده با او همراهی کرده، و معادل نامهای گیاهان داروئی را که در آن کتاب آمده است پیدا کرده و تصحیح نموده‌اند، و تعداد قلیلی از گیاهان را نمی‌شناختند لذا نتوانستند معادل نام آنها را پیدا کنند.

و در روزگار فرمانروائی عبد الرحمن الناصر (۳۰۰-۳۵۰ ه) یا اندکی پیش از او آثار جنبش فرهنگی اسلامی و بویژه کتابهای طبی و علمی از مشرق زمین باندلس رسید و در آن دیار انتشار یافت. ابن جلجل در این باره در کتاب حاضر می‌گوید:

«و پس از او زمان دولت الناصر لدین اله عبد الرحمن بن محمد فرارسید، و در روزگار فرمانروائی او، خیرات و برکات روی بفرزونی داشت، کتابهای طبی و دیگر علوم از مشرق زمین باندلس سرازیر شد، نیروهای نهفته در مردمان به جنبش و بکار گرایید، و در آغاز دولت او چند تن از پزشکان نامدار ظهور کردند (اسحاق پزشک- شماره ۴۰- متن)

و پس از او پسرش الحکم المستنصر بجای او فرمانروائی کرد (۳۵۰-۳۶۶ ه) وی در توسعه و گسترش جنبش فرهنگی در اندلس کوشش بسیار نمود، بسیاری از تألیفات و کتابهای دانشمندان مشرق زمین را باندلس در آورد، وی: «دوستدار- فرهنگ و دانش بود،

هر کجا و در هر شهر و هر کشور کتاب و دفتر دانشی سراغ می‌کرد در بدست آوردن آن بیشترین بها را می‌پرداخت، برای تجلید و تذهیب کتاب‌های خود خواسته بسیار صرف می‌کرد، در جهان هر کس کتاب علمی خوبی داشت آن را بدربار او برده و بهای آن را هر چه می‌گفت دریافت می‌نمود، گروهی از نویسندگان را باطراف و اکناف جهان گسیل می‌داشت تا هر جا نامه گرانها و کتاب علمی نفیس و خوبی بیابند نسخه از آن برای او رونویس کنند، بسیاری از مردان خود را برای جستجوی کتاب و گرد آوردن آن بشهرها و کشورهای دور و نزدیک می‌فرستاد، تا اینکه گنجینه‌های کاخهای او از کتابها و آثار فرهنگی مالمال گردید» ۱

(۱) - الحلة السیرآء - ص ۱۰۱

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶

و در عهد خلافت الحکم المستنصر شهر قرطبه بزرگترین دانشگاه اسلامی گردید و در همین ایام در کتابخانه این شهر - چنانکه گفته‌اند - چهار صد هزار جلد کتاب موجود بوده است، و از نتایج این جنبش فرهنگی یکی این بود که بسیاری از تألیفات دانشمندان مشرق‌زمین در کشور اندلس انتشار یافت.

و از جمله دلائلی که آثار علمی مشرق‌زمین خیلی زود در سرزمین اندلس انتشار یافته یکی این است که: اندلسیها تا زمان فرمانروائی عبد الرحمن الناصر (یعنی در سال ۳۳۷ ه) کتاب الحشائش دیسقوریدس ۱ را بترجمه اصطفن بن بسیل و اصلاح حنین بن اسحاق (متوفی بسال ۲۶۰ ه) می‌شناخته‌اند، و این کتاب در آن دیار مشهور بوده است، و ابن جلجل در مقدمه کتاب خود: «تفسیر اسماء الادویة المفردة» می‌گوید:

در همین سال (سال ۳۳۷ ه) نسخه اصل یونانی کتاب الحشائش باندلس رسیده است (ابن ابی اصیبعه ج - ۱ - ص ۴۶ - ۴۸)، و اگر در نظر بگیریم که حنین در سال ۲۶۰ ه بدرود زندگانی گفته، و عبد الرحمن الناصر در سال ۳۰۰ ه بر تخت فرمانروائی اندلس نشسته است، باین نتیجه می‌رسیم که: کتاب الحشائش دیسقوریدس دو یا سه سال پیش از عهد خلافت الناصر و یا در عهد او وارد اندلس گردیده است، زیرا از سخنان ابن جلجل چنین فهمیده می‌شود که این کتاب تا سال ۳۳۷ ه (یعنی سالی که نسخه اصل یونانی آن را از طرف پادشاه قسطنطنیه برای خلیفه الناصر هدیه آوردند) در اندلس معروف بوده است.

ابن جلجل در (آغاز - گروه نهم) از این کتاب می‌گوید: در کشور اندلس تا زمان امیر عبد الرحمن بن الحکم (۲۰۷ - ۲۳۸ ه) جز چند تن پزشک مسیحی اطبای دیگری نبوده است، و مرجع این پزشکان نصرانی در تعلیم علم طب کتابی بوده که از کتب نصاری ترجمه شده بنام: «الابریسم» بمعنی: «المجموع» یا «الجامع» بگمان من کتاب «الفصول» ابقرط بوده و معادل لاتینی آن: **imsirohpA** (است که با لهجه عربی افوریسم گفته می‌شود. این نکته می‌رساند که این کتاب نخست در مشرق از یونانی بعربی ترجمه گردیده، زیرا کلمه: «الفصول» درست ترجمه عربی نام اصلی یونانی آن می‌باشد، و سپس در اندلس از زبان یونانی بزبان لاتینی ترجمه شده و نزد

(۱) - در یک نسخه خطی از کتاب (الحشائش) موجوده در کتابخانه: ایاصوفیا نوشته شده که این کتاب ترجمه اصطفن بن بسیل و اصلاح حنین می‌باشد.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷

عرب اندلس بنام لاتینی آن - ولی در شکل عربی کلمه - یعنی الابریسم معروف شده است، و تبدیل سین بشین نقطه‌دار با لهجه مردم اندلس مطابقت دارد.

نظیر این را خود ابن جلجل نقل کرده است وی می‌گوید: نام اصلی یونانی کتاب «یروم الترجمان»: «خرونیقون» می‌باشد، این کتاب



در اندلس بزبان عربی ترجمه شد، و ترجمه عربی آن را: «القروانقه» نامیده‌اند، این هم دلیل دیگر است بر اینکه ترجمه بعضی از کتابها را بهمان نام اصلی یونانی نامیده و آن را معرب می‌کرده‌اند، یعنی شکل اصلی کلمه را اندکی تغییر می‌داده تا از حیث آهنگ هموزن کلمات عربی گردد. ۱

باز هم ابن جلجل می‌گوید: در روزگار فرمانروائی امیر محمد بن عبد الرحمن (۲۲۸-۲۷۳ ه) و امیر عبد الله بن محمد (۲۷۵-۳۰۰ ه) در اندلس چند تن پزشک پیدا شد، اما نشنیده است که این پزشکان تألیفاتی داشته باشند. و در عهد خلیفه عبد الرحمن الناصر (۳۰۰-۳۵۰ ه) پزشکانی ظهور کردند، و بتألیف کتاب آغاز نمودند، از آن جمله: یحیی بن اسحاق الطیب می‌باشد، وی در علم طب کناشی مشتمل بر پنج کتاب (پنج فصل) تألیف کرده است بنام: «الابریسم» ۲- غیر از کتاب الابریم که پیش ازین گفته شد- و چنانکه ابن جلجل گفته است این کتاب نخستین کتابی است که پزشکان اندلس در علم طب تألیف کرده‌اند.

مجموع این مطالب قول ابن جلجل را که می‌گوید: در این عصر کتابهای طبی از مشرق‌زمین باندلس رسیده و در آن دیار انتشار یافته و مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است- تأیید می‌نماید. ابن جلجل خودش در این کتاب (کتاب حاضر) مطالبی از کتب ابقراط و جالینوس و غیره نقل می‌کند، و بیگمان وی ترجمه‌های عربی این کتابها را که از مشرق باندلس رسیده بود در دست داشته و مورد استفاده قرار داده است.

پس از این پیشگفتار کوتاه «خود ابن جلجل» و «این کتاب» او را بخوانندگان می‌شناساند:

(۱)- آغاز گروه نهم

(۲)-: ترجمه (۴۳- یحیی بن اسحاق)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸

۱

### تاریخچه زندگانی ابن جلجل

وی: ابو داود سلیمان بن حسان، معروف به «ابن جلجل» است، در همه مآخذی که ترجمه احوال او آمده، نام او را چنین نوشته‌اند، و از نامهای نیگانه او بیش از این اندازه چیزی نگفته‌اند، تا جایی که در برخی مآخذ ترجمه احوال برادر او «محمد بن حسان» را- که او نیز باین جلجل معروف می‌باشد- یاد کرده و تنها بنام خود و پدرش اکتفا کرده‌اند.

### و اما شهرت او به: «ابن جلجل»

من هرچه در منابع تاریخی و مآخذ مراجعه و تفحص نمودم کسی از رجال مشرق‌زمین یا اندلس را ندیدم که باین نام موسوم و یا منسوب باشد، بعقیده من- عنوان ابن جلجل- هرچند در زبان عربی دارای معنی (جرس)- زنگ یا: درای- می‌باشد یک کلمه لاتینی معربی است، و نام یکی از پدران ابن جلجل بوده است، یعنی: پدران ابن جلجل از کسانی می‌باشند که پس از فتح اندلس و استیلای مسلمانان بر آن سرزمین بدین اسلام درآمده‌اند.

معمولاً در کتابهای تراجم رجال اندلسی شرح احوال بسیاری از دانشمندان را با نامهای عربی آورده آنگاه می‌نویسند: «و او معروف به ابن فلاخن ... می‌باشد»، و با استقصائی که در تراجم احوال عده ازین رجال بعمل آمد باین نتیجه رسیده‌ام که این قبیل شهرتها عبارت از نامهای اسپانیائی می‌باشد مانند: «ابن بشکوال، ابن غرسیه، ابن فیره، ابن البغونش، ابن قسطیل، ابن قوشره، ابن فورثش، ابن غوتیل، ابن بشتغیر، ابن مرتیل، ابن سیده، و ابن قزمان»، بیگمان هیچ‌یک ازین نامها عربی نیست، و هم‌اکنون اصول لاتینی برخی از

آنها معروف می‌باشد مانند نام: غریبهٔ **aicraG** و بشکوال **laucsaP**، فیره **orreF**، فورتش **setroF**، القوطیهٔ **acihtoG** الخ.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹

و از جمله دلایل دیگر بر آنکه: رجال نامداری که پدران یا نیاکان ایشان بنام های لاتینی مشهور می‌باشند اصلا از نژاد مردم اسپانیا بوده‌اند این است که: می‌بینیم کتابهایی که ترجمه احوال این شخصیتها را نوشته‌اند بیش از دو یا سه نام عربی از دودمان او را بدست نمی‌دهند، با اینکه بعضی از این رجال از معاریف قرن چهارم یا پنجم می‌باشند، درحالی که همان کتابها سلسله نسب بعضی از دانشمندان عربی نژاد را به شش تا هفت و گاهی هم بیشتر می‌رسانند، زیرا بزرگان عرب در حفظ حسب و نسب و نام پدران و دودمان خود توجه خاصی مبذول می‌داشته‌اند.

همه مآخذی که ترجمه احوال ابن جلجل را ذکر کرده‌اند، جز مختصری از تاریخچه زندگانی و دوران تحصیل و استادان او یاد نکرده‌اند، و در هیچ‌یک از مآخذ: تاریخ وفات و ولادت او مذکور نیست، تنها و یگانه مرجعی که تاریخچه مبسوط زندگانی ابن جلجل را یاد کرده است: کتاب تکمله ابن الابرار می‌باشد، تا آنجائی که اطلاع دارم این جامع‌ترین و کامل‌ترین ترجمه احوال ابن جلجل است که مشتمل بر تاریخچه دوران تحصیل، اسامی استادان و شاگردان و تاریخ ولادت او- تنها تاریخ ولادت- می‌باشد، بار دیگر ضمن گفتگو از تاریخچه زندگانی ابن جلجل که خودش نوشته است، از ترجمه که در تکمله ابن الابرار آمده سخن رانده می‌شود.

ابن ابی اصیبعه تاریخچه زندگانی ابن جلجل را بسیار کوتاه نگاشته، اما عبارتی را از مقدمه کتاب: «تفسیر کتاب الحشائش دیسقوریدس»- تألیف خود ابن جلجل- نقل کرده است، که از نظر تاریخی اهمیت بسزائی در بر دارد، زیرا بعضی از نواحی مجهول و تاریک تاریخ زندگانی فرهنگی او را روشن نموده، معلوم می‌دارد که وی در کارهای ترجمه کتب علمی بزبان عربی در آن عصر (در اندلس) با دیگر دانشمندان و مترجمان انباز بوده است.

این سند گرانبها که بوسیله ابن ابی اصیبعه بدست ما رسیده، بسی شایان توجه می‌باشد، بهمین جهت دانشمندان عصر حاضر، بویژه دو تن از خاورشناسان اعنی:

دی‌سائی، و لوکلیر آن را مورد بحث و تحقیق قرار داده‌اند.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۰

متن کامل این سند تاریخی با گفتگویی در اطراف آن ضمن معرفی کتاب:

«اوروسیوس»- که یکی از مآخذ ابن جلجل می‌باشد- مذکور خواهد شد.

### آیا ابن جلجل تاریخچه زندگانی خود را نوشته است؟ EIHPARGOIBOTUA

ابن جلجل خودش در پایان این کتاب چنین گفته است: «در اینجا (در پایان کتاب) من تاریخچه زندگانی، و سرگذشت دوران دانشجویی خود را خواهم نوشت، و درباره خود جز برآستی سخن نخواهم گفت، تا نام من برجای بماند، و مرا به نیکی یاد کنند».

با این همه نسخه که ما در دست داریم با این عبارت پایان می‌یابد، اما تاریخچه زندگانی او نوشته نشده است؟

نمی‌دانیم: آیا پیش آمدهائی ویرا از نوشتن تاریخچه زندگانی خودش بازداشته است؟

یا اینکه: سرگذشت زندگانی خودش را در پایان کتاب- چنانکه گفته- نگاشته است، و نسخه ما تهی از آنست؟

اگر به کتابهایی که شرح حال و ترجمه حیات او را نگاشته‌اند مراجعه کنیم می‌بینیم که آنها جز یک مشت اطلاعات مختصر و پراکنده چیزی نگفته‌اند، بویژه صاعد و ابن ابی اصیبعه و قفطی که هر سه تن این کتاب را- کتاب ابن جلجل- در دست داشته، و در تألیفات خود از سخنان ابن جلجل فراوان یاد کرده و آورده‌اند.

و حتی تراجم احوال پزشکان اندلسی، و پزشکان معاصر ابن جلجل را همگی عینا از ابن جلجل روایت کرده‌اند، و معلوماتی بیش از آنچه را که ابن جلجل گفته و نوشته است بر آنها نیفزوده‌اند.

در اینجا نیز این پرسش پیش می‌آید که: آیا نسخه‌هایی را که صاعد، ابن ابی اصیبعه و قفطی از این کتاب در دست داشته و به آن استناد می‌کرده‌اند، مانند نسخه ما تهی از تاریخچه زندگانی خود مؤلف بوده است؟

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱

باید گفت: بلی نسخه‌هایی که از کتاب ابن جلجل در دسترس این نویسندگان بوده و بدان استناد کرده‌اند تهی از تاریخ حیات خود ابن جلجل بوده است، و گرنه تاریخ حیات ابن جلجل را مفصل‌تر و مبسوط‌تر از آنچه نوشته‌اند می‌نوشتند.

باری، بیگمان که ابن جلجل تاریخچه زندگانی خود را نگاشته، و در آخر این کتاب الحاق کرده است، این تاریخچه را «ابن الابار» دیده و بخشی از آن را در «تکمله» خود آورده است.

چه ابن الابار اطلاعات و معلومات دقیقی از تاریخ حیات، و دوران تحصیلی با ذکر تواریخ سالمه آنها بدست می‌دهد، مانند «تاریخ ولادت او، تاریخ زمان تحصیل علم او، تاریخ و زمانی که وی کتاب طبقات الاطبا را تألیف کرده است، و نام شیوخ (استادان) و شاگردان او، و تاریخ وفات بعضی از شیوخ و شاگردانش، اما تاریخ وفات خود ابن جلجل را ذکر نکرده است، خود این امر نشان می‌دهد که ابن الابار این اطلاعات را از تاریخ حیات ابن جلجل تألیف خودش روایت کرده است زیرا هر نویسنده باسانی می‌تواند تاریخ ولادت، تاریخ دوران تحصیل علم، و دیگر وقایع زندگانی خویش را بگوید و بنویسد، اما بالطبع و هرگز کسی نمی‌تواند تاریخ مرگ خود را- در حالی که هنوز میان زندگان است- بگوید یا بنویسد.

بنابراین: تهی بودن ترجمه احوال ابن الابار در تکمله از تاریخ وفات، و اشتغال آن بر آن همه اطلاعات و معلومات دقیقه از تاریخ حیات و احوال خصوصی او- که در هیچ‌یک از کتابهای دیگر نیامده است- دلیل قاطعی است بر آنکه شرح حالی را که ابن الابار در تکمله خود برای ابن جلجل نگاشته تماما از خود ابن جلجل می‌باشد.

و دلیل دیگری در جنب آن در دست داریم که از جهت دلالت بر مقصود قابل توجه می‌باشد، باین معنی که ابن الابار مذکور ترجمه حیات: «محمد بن حسان» برادر بزرگتر ابن جلجل را نیز نوشته است، وی پس از ذکر معلوماتی چند درباره او سخن خود را با این عبارت پایان می‌دهد: «این مطالب را برادرش (سلیمان بن حسان) در کتاب طبقات الاطبا آورده است».

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۲

و بدیهی است که وی چنین معلوماتی را درباره برادر خود در متن این کتاب نگفته است، زیرا برادرش پزشک نبوده است، بلکه ضمن ترجمه احوال و تاریخچه زندگانی و بیان استادان خود، شرح حال برادر خود را نیز یاد کرده است زیرا وی از جمله استادان و شیوخ او نیز بوده است.

اکنون که دانستیم آنچه را که «ابن الابار» درباره تاریخچه زندگانی ابن جلجل دانسته و نوشته همان است که ابن جلجل بخامه خود آن را برشته نگارش در آورده، و به کتاب خود پیوسته است.

همه گفتار ابن الابار درباره تاریخچه زندگانی ابن جلجل در اینجا نوشته می‌شود:

«سلیمان بن حسان» پزشک، از مردم شهر قرطبه بوده، بنام ابن جلجل شناخته می‌شود، ابو ایوب کنیه داشته است، وی در سال سیصد و چهل و سه ه. در ده سالگی در شهر قرطبه، و در مسجد «ابی علاقه»، و «جامع قرطبه» و «جامع الزهرا»، و جاهای دیگر بهمراهی برادر خود محمد بن حسان نزد ابو بکر احمد بن الفضل الدینوری، و ابو الحزم و هب بن مسره، بشنیدن (استماع) حدیث پرداخته است، و در جوانی از احمد بن سعید الصدفی المنتجالی، و ابو عبد الله محمد بن هلال، و ابو ابراهیم اسحاق بن ابراهیم، و اسعد بن عبد الوارث اخذ حدیث کرد، و زبان عربی را نزد محمد بن یحیی الرباحی فراگرفت، و در سال بعد یعنی سیصد و پنجاه و هشت

کتاب سیبویه را نزد او درس خواند، و این آخرین بار بود که رباحی کتاب سیبویه را درس گفت، زیرا وی در همین سال (۳۵۸ هـ) بدرود زندگانی گفت.

ابن جلجل با ابو بکر بن القوطیه، و ابو ایوب سلیمان بن محمد الفقیه، و دیگران صحبت داشته است.

ابن جلجل در سن چهارده سالگی به فرا گرفتن علم طب پرداخت، و سرانجام این علم بر دیگر دانشهای او چیره گردید، و او بعنوان «پزشک» شناخته شد، چنان

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳

که در سن بیست و چهار سالگی ۱ در این علم صاحب نظر و رأی گردید، و کتاب سودمندی درباره طبقات پزشکان و حکما تألیف کرد، و در آغاز سال سیصد و هفتاد و هفت از تألیف آن فراغت یافت.

ولادت او در سال سیصد و سی و دو اتفاق شده است.

قاضی صاعد، و نیز ابو محمد ابن حزم در رساله خود می گوید: سعید بن محمد الطلیطلی معروف بابن البغونش ۲ از جمله شاگردان ابن جلجل بوده و مسائل علم طب را از او روایت می نموده است.

در اینجا یادآوری این نکته لازم است: چنانکه دیدیم ابن الابار ترجمه احوال ابن جلجل را با این عبارت پایان داده است: (... و سعید بن محمد الطلیطلی از ابن جلجل روایت می کرده، و این مطلب را قاضی صاعد و ابو محمد بن حزم در رساله خود گفته اند)، و اصل عبارت متن نیز در اینجا چنین است: «... و روی عنه سعید بن محمد الطلیطلی المعروف بابن البغونش، ذکر ذلک صاعد القاضی، و ذکره ابو محمد ابن حزم فی رسالته».

و چون ظاهر عبارت ابن الابار در اینجا موهم این معنی است که: وی مطالب و معلوماتی را که در ترجمه احوال ابن جلجل گفته از قاضی صاعد، و ابن حزم گرفته است، نویسنده مقال برای رفع توهم می گوید: غرض ابن الابار این است که: روایت سعید بن محمد الطلیطلی از ابن جلجل را قاضی صاعد و ابن حزم ذکر کرده اند، زیرا قاضی صاعد ضمن کلام مختصری که درباره ابن جلجل دارد باین نکته اشاره نموده

(۱) - ابن جلجل در این کتاب در بیان تاریخچه زندگانی جالینوس گفت:

«جالینوس در هفده سالگی در علم طب بدرجه کمال رسید، و در بیست و چهار سالگی در این علم صاحب رأی گردید» - گوئی وی تحت تأثیر همین عبارت درباره خودش نوشته است که: در پانزده سالگی به فرا گرفتن علم طب پرداخته، و در بیست و چهار سالگی در این علم صاحب رأی گردیده است».

(۲) - ابو عثمان سعید بن محمد الطلیطلی معروف بابن البغونش از مردم شهر طلیطله بوده، و بشهر قرطبه شتافت و در آن شهر علم طب را نزد ابن جلجل و محمد بن عبدون الجبلی العددی فراگرفت و بدرجه کمال رسید، ولادت او در سال ۳۶۹ هـ و وفاتش بسال ۴۴۴ هـ اتفاق شده است. (طبقات - ابن اصیبه - ۲: ۴۹)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴

و ابن حزم نیز آن را در خلال مطالب دیگر در رساله خود: «فضائل اندلس» یاد کرده است.

باری ابن جلجل با توجه خاصی به فراگرفتن دانشهای گوناگون پرداخت، علم حدیث را از محدثین بزرگ زمان خود آموخت، نحو و علوم عربیت را نزد یگانه استاد عصر محمد بن یحیی الرباحی فراگرفت، رباحی مزبور سفری بمشرق شتافت و در محضر استادان آن سرزمین حضور یافت، و اجازه روایت بعضی کتب مهمه را بدست آورد، از آن جمله است کتاب سیبویه که ابن جلجل آخرین کسی بود از شاگردان رباحی که در سال ۳۵۸ هـ این کتاب را نزد او درس خواند، زیرا در همین سال رباحی درگذشت.

و پس از او در محضر درس استادان دیگر خود: ابو بکر بن القوطیه (متوفی بسال ۳۶۷ هـ) صاحب کتاب: «الافعال» و «تاریخ افتتاح الاندلس» حضور یافت و بسیاری از علوم را نزد وی فراگرفت.

با این همه ابن جلیجل علاقه مخصوصی به فراگرفتن علم طب داشت، و در آغاز جوانی و سن چهارده سالگی در این علم بدرس و بحث پرداخت، و در بیست و چهار سالگی پزشکی صاحب‌رأی گردید. و سرانجام در علم طب تخصص یافت و بعنوان «پزشک» شناخته شده شهرت یافت. و بهمین علت کتابهای خود را تماما درباره علم طب و اطباء تألیف کرده است. ابن جلیجل در معالجات و مشکلات طبی صاحب ابتکار بود، و در شناختن ادویه مفرده و خواص آنها، و ساختن داروها و ترکیبات آنها بصیرتی خاص داشته است.

ابن جلیجل با اینکه معاصر عبد الرحمن الناصر، و الحکم المستنصر بوده، و در روزگار فرمانروائی این دو خلیفه به پیشرفتهای عظیمی در علم طب نائل گردید.

مع الوصف در عهد خلافت المؤید بالله هشام الاولی (۳۶۶-۳۹۹ هـ) بروز و ظهور نمود و شهرت یافته، و طبیب خاص این خلیفه گردیده است، و بیشتر کتابهای خود را در زمان همین خلیفه تألیف کرد، از جمله: کتاب «تفسیر اسماء الادویه المفردة من کتاب دیسکوریدس»، این کتاب را در ماه ربیع الاخر سال ۳۷۲ هـ در

طبقات الاطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۵

شهر قرطبه تألیف نموده است، و نیز کتاب: «طبقات الاطباء و الحکماء» که مورد تحقیق و بحث ما می‌باشد.

### تاریخ درگذشت ابن جلیجل

تاریخ درگذشت ابن جلیجل در هیچ‌یک از مآخذ یاد نشده است، تنها حاجی خلیفه در «کشف الظنون» می‌گوید: وی پس از سال ۳۷۲ هـ. بدرود زندگانی گفته است، و ابن جلیجل خودش می‌گوید در این سال (۳۷۲) از تألیف کتاب «تفسیر اسماء الادویه المفردة» فراغت یافته است. منابع دیگر می‌گویند: وی پزشک خاص خلیفه المؤید بالله هشام بن الحکم (۳۶۶-۳۹۹ هـ) بود، زیرا خود ابن جلیجل در کتاب نامبرده، باین نکته تصریح نموده است.

خلافت المؤید بالله الاولی قریب به سی و سه سال بطول انجامید، نمی‌دانیم وی در چه سالی از سالهای خلافت این خلیفه وفات یافته است؟ ما می‌دانیم که وی کتاب «طبقات الاطباء» را در آغاز سال ۳۷۷ هـ تألیف کرده است- چنانکه ابن البار نقلا از کلام خود ابن جلیجل گفته است- و نیز ما می‌دانیم که یکی از شاگردان او سعید بن محمد الطلیطلی معروف بابن البغونش بوده است، ابن البغونش در سال ۳۶۹ هـ. در شهر طلیطله متولد گردیده، و در سال ۴۴۴ هـ وفات یافته است.

ابن البغونش ۱ برای تحصیل و فراگرفتن علم بشهر قرطبه مهاجرت نموده و اگر فرض کنیم که وی در سن پانزده سالگی تقریباً به فرا گرفتن علم طب پرداخته است- یعنی در همان سنی که خود ابن جلیجل استادش به تحصیل و آموختن علم طب پرداخت- لابد وی در سال ۳۸۴ هـ تقریباً نزد ابن جلیجل به تحصیل طب مشغول شده است، با این بیان می‌توان گفت: که ابن جلیجل بعد از این سال (۳۸۴ هـ) بدرود

(۱)- عیون الانباء- ابن ابی اصیبعه ۲: ۴۹. و طبقات الامم- قاضی صاعد ص ۸۳

طبقات الاطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۶

زندگانی گفته است. ۱

(۱) - منابعی که ترجمه احوال ابن جلجل را نوشته‌اند:

یکم - منابع عربی:

۱- عیون الانباء فی طبقات الاطباء - ابن ابی اصیبعه ۲: ۴۶-۴۸

۲- اخبار العلماء باخبار الحکما - قفطی، ص ۱۹۰

۳- طبقات الامم - قاضی صاعد الاندلسی، ص ۸۰-۸۱

۴- مسالك الابصار - از ابن فضل اله العمری (خطی) جزء ۵ مجلد ۳ ورق ۵۸۰-۵۸۱

۵- الوافی بالوفیات - صفدی (خطی)، جزء ۱۲- ص ۸۷

۶- بغیة الملتمس - از ضبی ص ۲۸۵

۷- جذوة المقتبس - از حمیدی ص ۲۰۸

۸- تکملة الصلوة - از ابن البار ص ۲۹۷

۹- نفع الطیب - از مقرئ، ۴: ۱۶۷

۱۰- الخطط التوفیقیة - علی مبارک ۸: ۹۷

۱۱- معجم الاطباء - از احمد عیسی ص ۲۰۷

۱۲- مقدمه بارون سلفستر دی ساسی بر کتاب: (الافادة و الاعتبار) - از عبد اللطیف بغدادی دوم - منابع اروپائی:

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷

## تألیفات ابن جلجل

۱- کتاب: «تفسیر اسماء الادویة المفردة من کتاب دیسقوریوس» این کتاب از میان رفته و بدست ما نرسیده، تنها یک تکه کوچکی از آن در کتابخانه «مادرید» بشماره ۲۳۳ موجود است. (بفهرست کتابخانه مادرید، ص ۱۰۵ مراجعه شود) بروکلیمان در تکمله مجلد اول ص ۴۲۲ می گوید: یک نسخه از این کتاب در کتابخانه «بنگپور» ۱ در هندوستان بشماره ۲۱۸۹ موجود می باشد.

من بفهرست کتابخانه نامبرده مراجعه نمودم، دیدم کتابی را که بروکلیمان آن را باین شماره بنام: کتاب تفسیر اسماء الادویة ابن جلجل معرفی نموده است، نسخه - ایست که در سال ۵۰۰ ه. نوشته شده، و مشتمل بر ۱۲۲ ورق است، و نام آن:

«تفسیر اسماء...» می باشد اما مؤلف فهرست (۲) کتابخانه مزبور در ستون ملاحظات چنین نوشته است.

«این کتاب را دیسقوریوس بزبان یونانی تألیف نموده، و ابن جلجل آن را بعربی ترجمه کرده است، و حنین بن اسحاق آن را تصحیح نموده، و بار دیگر بعد از آن - حسین بن ابراهیم الطبری نیز تصحیح کرده و مطالبی بر آن افزوده است.»

در این یادداشت نویسنده فهرست مزبور اشتباهات بسیار دیده می شود: زیرا کتابی را که حنین بن اسحاق تصحیح نموده «کتاب الحشائش دیسقوریوس» بوده که اصطفن بن بسیل آن را بعربی ترجمه کرده و حنین ترجمه او را اصلاح نموده است. و کتابی که مورد بحث ما است کتابی است تألیف ابن جلجل شرح بر کتاب الحشائش دیسقوریوس. و از طرفی حنین بن اسحاق قریب یک قرن پیش از ابن جلجل در گذشته و میان ابن جلجل و ترجمه کتاب الحشائش هیچ پیوستگی نمی باشد، و در منابع مشهوره دیده نشده که: حسین بن ابراهیم الطبری یکبار دیگر ترجمه کتاب الحشائش را - تصحیح نموده و بر آن چیزی افزوده است، بنابراین باید نسخه موجوده در کتابخانه بنگپور هندوستان تحقیق شود تا حقیقت آن روشن گردد، بگمان من نسخه ایست از کتاب الحشائش دیسقوریوس.

(۱) - فهرست کتابخانه بنگپور بنام:

«مفتاح الكنوز الخفية» تألیف مولوی عبد الحمید کیورتیر المجلد الاول - چاپ سال ۱۹۱۸ م.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸

و پدر روحانی پل اسپاط در تکمله فهرست خود ص ۳۸ یک نسخه دیگر ازین کتاب را که بسال ۶۹۳ نوشته شده - معرفی نموده است، افسوس که نمی‌دانیم این نسخه که وی می‌گوید اکنون در کجاست؟

و غافقی و ابن البطار در کتابهای خود که در ادویه مفرده تألیف کرده‌اند مطالب بسیاری از کتاب: «تفسیر اسماء الادویه ...» ابن جلجل نقل کرده‌اند.

### بخشی از مقدمه کتاب تفسیر اسماء الادویه المفردة

خوشبختانه ابن ابی اصیبعه در کتاب عیون الانباء ۱ بخش مهمی از مقدمه کتاب تفسیر اسماء الادویه .. ابن جلجل را بیادگار گذاشته است، در این بخش ابن جلجل تاریخچه ورود کتاب الحشائش دیسقوریدس را باندلس در عصر خلافت الناصر عبد الرحمن (۳۳۷ ه) بعنوان هدیه ۲ از طرف امپراطور روم رومانوس به تفصیل نگاشته است. ۳

(۱) - عیون الانباء - ابن ابی اصیبعه - ۲: ۴۸

(۲) - مقری در کتاب: «نفح الطیب» (۱: ۲۳۴) داستان فرستادن هدایای امپراطور روم رومانوس را به نقل از: کتاب المغرب - ابن سعید، و از کتاب العبر ابن خلدون، نوشته - و می‌گوید: این هدایا در سال ۳۳۶ ه بقرطبه رسید. و از «ابن حیان اندلسی» روایت کرده که او گفته است، این واقعه در سال ۳۳۸ ه اتفاق شده، آنگاه مقری خود در تعلیق بر این اختلاف می‌گوید، «خدا می‌داند کدام یک درست می‌گویند؟»، و ابن جلجل - بروایت ابن ابی اصیبعه می‌گوید: «بگمانم رسیدن این هدایا در سال ۳۳۷ ه بوده است»

(۳) - در آن روزگار پادشاه قسطنطینیة: «قسطنطین پسر ایون بود (قسطنطین ششم که او را: «بروفیروجانات» می‌نامیده‌اند)، و در روزگار پادشاهی وی مردی (بزرگ فرمدار) بود که رومانوس نام داشت، این مرد در کار پادشاهی بر قسطنطین چیره، و با بودن پادشاه خود بانجام کارها می‌پرداخت، تا سرانجام تاج بر سر نهاده و خویشان را پادشاه خواند، و از آنگاه باز قسطنطینیة را دو پادشاه بود، تا جایی که نامه را که با هدایا برای الناصر باندلس فرستاده بودند بنام این هر دو پادشاه چنین نوشته بودند:

«دو پادشاه بزرگ، پیرو دین مسیح: قسطنطین و رومانوس» (نفح الطیب، ۱: ۲۳۴، طبقات الامم، ۳۵، التنبیه و الاشراف ۱۴۶).

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹

و چون این بخش از مقدمه کتاب نامبرده از جمله اسناد و نصوص مهمه تاریخی است، و در حقیقت فصلی از تاریخچه حیات ابن جلجل بشمار می‌رود بتمامه نقلا از ابن اصیبعه در اینجا آورده می‌شود:

«ابن جلجل می‌گوید: کتاب دیسقوریدوس در شهر مدینة السلام (بغداد)، در دولت عباسی، و در روزگار خلافت جعفر المتوکل علی اله از زبان یونانی بزبان عربی ترجمه گردید، مترجم آن اصطف بن بسیل ترجمان بوده است، و حنین بن اسحاق مترجم این ترجمه را رسیدگی کرده و آن را تصحیح نموده و در دسترس استفاده کنندگان قرار داد، آنچه را توانست از نامهای گیاهان بزبان عربی برگردانید، و نام هر گیاهی را که در زبان عربی معادل آن را نیافت بحال خود بیونانی برجای گذاشت، باین امید که شاید کسی را خداوند برساند و بتواند معادلات عربی آنها را نیز بدست آورده همه را ترجمه کند، و مردم از آن بهره‌مند گردند، زیرا وقتی مردم یک سرزمین گیاهانی را که در آن سرزمین می‌روید شناخته خواص و سود آنها را دریافتند، نامی بر آنها نیز خواهند گذاشت.

ابن جلجل می‌گوید: نسخه از ترجمه عربی اصطفن بن بسیل از این کتاب باندلس رسید، هرچه از گیاهان آن را شناخته بودند نام عربی آن گیاهان را نوشته و هرچه از گیاهان در آن کتاب ناشناخته مانده بود بر همان نام یونانی باقی بود، و مردم در مشرق و اندلس از قسمت‌های شناخته‌شده آن بهره‌مند می‌گردیدند، تا روزگار خلافت الناصر عبد الرحمن بن محمد فرمانروای اندلس، و بیاد دارم سال ۳۳۷ هـ بود که ارمانیوس (sonamor) (پادشاه قسطنطنیه، نامه با هدایای گرانبهایی برای الناصر فرستاد، در میان هدایا نسخه کتاب دیسقوریدس قرار داشت، نسخه عجیبی بود، تصویر گیاهان در آن بشیوه رومیان نقاشی گردیده بود، این کتاب بخط و زبان اغریقی یعنی یونانی نوشته شده بود، و نیز از جمله هدایا نسخه کتاب عجیب:

«هروسیس صاحب القصص» بوده است، این کتاب در تاریخ روم و اخبار قرون گذشته، و داستانهای پادشاهان باستانی است، و بسیاری فواید دیگر، ارمانیوس در نامه خود به الناصر نوشته بود، اگر می‌خواهید از کتاب دیسقوریدس بهره‌مند بگردید، آن را بدست کسی بدهید که زبان یونانی را می‌داند و گیاهان را بشناسد آن را بزبان عربی ترجمه کند تا از آن کتاب بهره‌مند گردید، و اما کتاب «هروسیس» در شهر شما

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۰

کسانی هستند که زبان لاتین را می‌دانند، از ایشان بخواهید که این کتاب را از لاتینی بعربی ترجمه نمایند.

ابن جلجل می‌گوید: در آن روزگار در شهر قرطبه در میان نصاری اندلس کسی نبود که زبان اغریقی یعنی یونانی قدیم را بداند، ازین رو کتاب دیسقوریدس بزبان یونانی در خزانه عبد الرحمن الناصر باقی ماند، و بعربی ترجمه نگردید، و نسخه این کتاب همچنان در اندلس می‌بود.

اما نسخه که از کتاب دیسقوریدس در اندلس انتشار دارد، ترجمه عربی اصطفن بن بسیل می‌باشد که آن را از مدینه السلام (بغداد) آورده‌اند.

و چون عبد الرحمن الناصر پاسخ نامه ارمانیوس الملک را نوشت، از او-خواست مردی را که دو زبان لاتین و اغریقی را بداند به نزد او گسیل دارد، تا این دو زبان را به چند تن از بردگان او یاد دهد، و آنها بتوانند این کتابها را ترجمه نمایند پس ارمانیوس الملک مرد راهبی را بنام: «نیکولا» (alocin) (به نزد الناصر گسیل داشت، و این راهب در سال ۳۴۰ هـ. بشهر قرطبه رسید.

در آن روزها چند تن پزشک در شهر قرطبه بودند که برای شناختن گیاهان ناشناخته کتاب دیسقوریدس کوشش بسیار می‌کردند، یکی از آن پزشکان که بدربار الناصر عبد الرحمن نیز پیوستگی داشت «حسدای بن شبروط الاسرائیلی» بوده است وی راهب نیکولا را گرمی داشته و از نزدیک‌ترین دوستان خود ساخت، و بسیاری از گیاهان ناشناخته کتاب دیسقوریدس را باو شناسانید، این حسدای بن شبروط- نخستین پزشکی است که در شهر قرطبه توانست، یکایک داروهای گیاهی داروی: «تریاق فاروق» را شناخته و آن را بسازد.

و نیز از پزشکانی که در آن روزگار در شهر قرطبه برای شناختن گیاهان ناشناخته کتاب دیسقوریدس کوشش می‌کردند: محمد معروف به الشجار «گیاهی»، و پزشکی به نام بسباسی، و ابو عثمان الحزاز ملقب به: الیاسه، و محمد بن سعید الطیب، و عبد الرحمن بن اسحاق بن هیثم، و ابو عبد الله الصقلی- که زبان یونانی را می‌دانسته، و گیاهان دارویی را می‌شناخته است- می‌باشند.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱

ابن جلجل می‌گوید: این چند تن پزشک همگی معاصر نیکولا- راهب بوده‌اند من در روزگار فرمانروائی المستنصر الحکم این پزشکان و نیکولا- را دیده و با ایشان صحبت داشته‌ام، و نیکولا- در آغاز خلافت المستنصر بدرود زندگانی گفت، و در نتیجه تحقیقات و کوششهای این چند تن پزشک بکمک نیکولا راهب، هرچه در کتاب دیسقوریدس از گیاهان ناشناخته مانده بود، همگی آنها را در قرطبه و ناحیه اندلس شناخته، و نامهای عربی آنها را با ضبط و تلفظ صحیح پیدا کردند، جز قریب ده نام از



گیاهان آن کتاب که همچنان ناشناخته ماند، زیرا کسی چنان داروهائی ندیده و نشنیده بود.

ابن جلجل می‌گوید: من هم در شناختن هیولی الطب که پایه و اساس داروهای مرکبه می‌باشد (شناختن داروهای مفرده) آرزوها داشتم بسی کوشش می‌کردم، و خداوند که از نهاد من آگاه بود مرا چندان یاری کرد، و در شناختن داروها کامیاب نمود که توانستم داروهائی را که برای تندرستی مردمان سودمند بود همگی را شناخته و در دسترس ایشان بگذارم، زیرا بهبودی از خداست و آن را: (در گیاهانی که از زمین می‌رویند، جانوران که بر روی زمین می‌روند، جانداران شناور در آب، خزندگان بر روی زمین، و در کانه‌ها که در دل زمین جای دارند) نهاده است، همه این چیزها را خداوند برای مردمان و برای تندرستی ایشان آفریده است.

۲- «مقاله فی ذکر الادویة التي لم يذكرها ديسقوريدوس»

در این مقاله ابن جلجل داروها و گیاهانی را که دیسقوریدس در کتاب- الحشائش نگفته است گرد آورده، و می‌گوید: این داروها و گیاهان طبی گاهی در کار ترکیب ادویه مصرف می‌شوند، و چون دیسقوریدس این گیاهان را در جاهایی که می‌روید ندیده، و یا اینکه در روزگار او و نزد یونانیان استعمال نمی‌شده لذا از ذکر آنها خودداری نموده است.

(ابن ابی اصیبعه در ج- ۲- ص ۴۸، و صفدی در الوافی بالوفیات ج- ۱۲- ص ۸۷ از این مقاله یاد کرده‌اند).

و در کتابخانه (البودلیانا) در اکسفورد رساله کوچکی به پیوست مجموعه شماره ۵۷۳ تحت این عنوان موجود می‌باشد:

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲

«استدراک علی کتاب الحشائش لدیسقوریدس لابن جلجل» شاید همین مقاله است؟

۳- «مقاله فی ادویة التریاق» یک نسخه از این مقاله پیوست مجموعه شماره ۵۷۳ کتابخانه البودلیانا نامبرده موجود است.

۴- «رساله التبین فیما غلط فیہ بعض المتطببین» (ابن ابی اصیبعه ج- ۲ ص ۴۸ و صفدی در الوافی بالوفیات ج- ۱۲- ص ۸۷ از این رساله یاد کرده‌اند).

این رساله از میان رفته، و بدست ما نرسیده است.

۵- کتاب: «طبقات الاطباء و الحكماء»

همین کتاب است که اکنون به پیشگاه دانشمندان و محققین عرضه می‌گردد ابن جلجل در آغاز سال ۳۷۷ ه از نگارش آن فراغت یافته. (بنا بگفته ابن البار نقلا از ترجمه احوال ابن جلجل که خود نوشته است).

## نام این کتاب

مورخان، و نویسندگانی که از این کتاب مطالبی نقل کرده‌اند، درباره نام این کتاب اختلاف کرده، و آن را بنامهای گوناگون خوانده و نوشته‌اند، و نسخه که مورد استناد ابن چاپ می‌باشد نام کتاب بالصراحه در آن نوشته نشده، زیرا صفحه اول را که معمولا نام کتاب در آن نوشته می‌شود ندارد، و بلافاصله متن کتاب شروع می‌شود، نمی‌دانم این نسخه اصلا چنین ورقه نداشته؟، یا اصلا بی‌عنوان نوشته شده؟

بگمان من نسخه‌هایی که از این کتاب در دست برخی نویسندگان و مورخان بوده، و از آن چیزهائی نقل کرده‌اند- مانند: ابن ابی اصیبعه، قفطی، صاعد الاندلسی، ابن فضل اله العمری- همانند نسخه ما بی‌عنوان بوده و نام کتاب را نداشته است، زیرا این نویسندگان هر جا ازین کتاب یاد می‌کنند، هر کدام آن را بنامی دیگر می‌خوانند، و گویا خودشان این نامها را بمناسبت موضوع کتاب بان داده‌اند.

چنانکه ابن ابی اصیبعه آن را: «کتاب یتضمن ذکر شیء من اخبار الاطباء و- الفلاسفه» نامیده است. و قفطی درباره آن می‌گوید:

«کتاب کوچکی است در تاریخ حکما»- تصنیف صغیر فی تاریخ الحكماء- و صاعد اندلسی عباراتی عینا از آن نقل کرده اما آنها

را نه بانکتاب نسبت داده و نه نام کتاب را گفته است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۲۳

اما کشف الظنون (۲: ۱۰۹۶) می‌گوید: ابن جلجل و ابن ابی اصیبعه در موضوع «طبقات الاطباء» کتاب تألیف کرده‌اند. گویا نویسنده کشف الظنون کتاب ابن جلجل را ندیده زیرا هر کتابی را که دیده عبارت کوتاهی از سرآغاز آن نقل کرده است. و نیز ابن حزم در رساله خود: «فضائل علماء الاندلس» ۱ از ابن جلجل یاد کرده می‌گوید: کتاب (اخبار الاطباء) از او است.

و در: «بغیة الملتمس» ضبی مختصری درباره ابن جلجل نگاشته و می‌گوید:

«کتاب اخبار الاطباء بالاندلس» از او است، معلوم می‌شود که وی کتاب ابن جلجل را ندیده است، زیرا کتاب ابن جلجل در اخبار پزشکان اندلس و جز اندلس می‌باشد از آغاز پیدایش علم طب تا زمان مؤلف آن.

همه این اختلاف گوئی درباره نام این کتاب نشانه آنست که نسخه‌های مورد استناد آنان نام کتاب در آن نوشته نبوده است. آیا ابن جلجل نامی بر کتاب خود نهاده، یا نه؟ من می‌گویم: وی نام: «طبقات الاطباء و الحكماء» را خود نویسنده آن یعنی ابن جلجل برای آن برگزیده است زیرا:

نخست: اینکه این کتاب تاریخچه زندگانی پزشکان و حکما می‌باشد، و پزشکان و حکماء را در نه (طبقه) دسته‌بندی نموده است، و هر طبقه عنوانی ویژه خود دارد.

دوم: آنکه ابن الابار در ترجمه احوال ابن جلجل - که گفتیم این ترجمه از خود ابن جلجل می‌باشد - می‌گوید: کتاب خوبی دارد در: «طبقات اطباء و حکماء» در حقیقت این نامی است که ابن جلجل خودش برای کتاب خود برگزیده است،

ابن جلجل در تضعیف این کتاب چند بار تألیف خود را «کتاب» نامیده، و در مقدمه آن را: «رساله» خوانده است، شاید توصیف آن در آنجا برساله برای این است که این کتاب را در پاسخ نامه آن مرد شریف اموی (که از ابن جلجل نگارش چنین - تاریخی را درخواست کرده) فرستاده از این جهت آن را رساله نامیده است.

سوم: آنکه ابن الابار در ترجمه احوال برادر او محمد بن حسان بن جلجل پس از سخنانی چند درباره او می‌گوید: «این مطالب را ابن جلجل در کتاب طبقات الاطباء» تألیف خود آورده است.

چهارم: آنکه ابن الابار ترجمه احوال اصبع بن یحیی الطیب را عینا از ابن

(۱) - این رساله عینا و تماما در نفع الطیب آمده است (ج- ۲ - ص ۱۱۹)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۲۴

جلجل روایت نموده و در پایان آن می‌گوید: «سلیمان بن جلجل در کتاب طبقات الاطباء خود چنین گفته است».

پنجم: در عصر ابن جلجل این گونه کتابها را بطریقه طبقات می‌نگاشته، اما پیش از آن روش معمولی در نگارش این گونه کتابها بطریقه حروف الف با بوده است. چنانکه ابو بکر الزبیدی متوفی بسال ۳۷۹ هـ - که با ابن جلجل هم‌عصر بوده کتابی بعنوان: «طبقات النحویین و اللغویین» ۱ نوشته است، وی و ابن جلجل هر دو در دربار خلیفه اموی خدمت می‌کرده‌اند.

اینک اگر بگوئیم که ابن جلجل کتاب خود را: «طبقات الاطباء و الحكماء» نام نهاده است، سخن بگزارف نگفته‌ایم، با اینکه نسخه‌هایی که از این کتاب بدست آمده تهی از نام می‌باشد، شاید سببش این است که همه این نسخه‌ها از روی یک نسخه بی‌نام رونویس شده است.

**اینک فهرست کتابهایی که درباره پزشکان و حکماء و در تاریخچه زندگانی و نوادر و داستانهای ایشان نوشته شده بترتیب زمانی:**

- ۱- تاریخ یحیی النحوی: «تاریخ پزشکان و حکیمان»، این کتاب را اسحاق بن حنین از یونانی عبری ترجمه کرده، و تمامی آن را در کتاب خود که بهمین نام و در همین موضوع نگاشته آورده است.
- ۲- «تاریخ الاطباء و الحكماء» نگارش اسحاق بن حنین متوفی بسال ۲۹۸ هـ وی این کتاب را بر پایه کتاب یحیی النحوی نامبرده نوشته است، استاد روزنتال این کتاب را در مجله: اوریانس SNEIRO (جلد هفتم سال ۱۹۵۴ م.) طبع و نشر کرده است.
- ۳- کتاب: «نوادر الاطباء» نگارش حنین بن اسحاق متوفی بسال ۲۶۰ هـ یک نسخه مخطوطه از این کتاب در کتابخانه: «اسکوریا» بشماره ۷۵۶ می‌باشد، لفتال متن عبرانی این کتاب را با ترجمه آن بچاپ رسانیده است، برخی این کتاب را «تاریخ حکماء و اطباء» بشمار می‌آرند (التراث الیونانی- ص ۳۹). ولی این کتاب را نمی‌توان یک کتاب تاریخ دانست، بلکه دفتری است که در آن سخنان و گفتارهای پراکنده

(۱)- این کتاب در سال ۱۹۵۴ م. بکوشش و تحقیق استاد محمد ابو الفضل ابراهیم انتشار یافته است

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵

و اندیشه‌های فلاسفه و حکمای یونانی را گرد آورده‌اند، نویسنده ناشناخته هرچه از این گونه چیزها از زبان حنین بن اسحاق شنیده است آنها را در یک‌جا در این دفتر گرد آورده است.

۴- کتاب قینون الترجمان: (سده سوم هجری)، ابن ابی اصیبعه ترجمه احوال برخی پزشکان را که در آغاز دولت عباسی می‌زیسته‌اند از این کتاب بسیار یاد کرده است، قفطی همان ترجمه‌ها را بی‌کم‌وکاست بی‌آنکه آنها را به قینون نامی نسبت دهد در کتاب خود یاد کرده است. اما در همان کتاب ترجمه احوال قینون نامی را نوشته است.

و ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء چند جا او را قثیون نوشته است (نسخه چاپی) و در یک تکه مخطوطه از کتاب ابن ابی اصیبعه که در گنجینه تیموری بشماره ۱۷۹۲- تاریخ- ضبط است نام او را: «قینون الترجمان» گفته است. و ابن الندیم در الفهرست ص ۳۴۱ قثیون نامی را میان مترجمان کتب علمی نام برده است. شرح حالهایی را که ابن اصیبعه از این قینون نقل می‌کند تماما با قید تاریخ یاد شده است.

این کتاب از میان رفته و بدست ما نرسیده است.

۵- ادب الطیب: تألیف اسحاق بن علی الرهاوی (سده سوم هجری) ابن ابی اصیبعه تراجم احوال بعضی از حکما را از این کتاب روایت کرده است، و قفطی عین همان ترجمه‌ها را در کتاب خود آورده، جز اینکه از ذکر نام این کتاب خود داری نموده است، و می‌گوید: «بعضی از روایان چنین گفته‌اند» (اخبار- قفطی ص ۱۰۳)

این کتاب نیز از میان رفته و بما نرسیده

۶- کتاب ابو علی القیانی: (قرن سوم هجری)، این کتاب یکی دیگر از مآخذ ابن ابی اصیبعه بوده، اما بدست ما نرسیده است.

۷- تاریخ الیعقوبی: متوفی بسال ۲۸۴ (تاریخچه زندگانی بسیاری از پزشکان در این کتاب آمده)- این کتاب بچاپ رسیده است.

۸- سیره الحكماء: نگارش ابو بکر محمد بن زکریا الرازی پزشک، متوفی بسال ۳۱۳ هـ، ابن ابی اصیبعه از این کتاب نیز روایت می‌کند، اما بدست ما نرسیده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶

۹- اخبار الاطباء (المتطیین)، و اخبار المنجمین: نگارش احمد بن یوسف بن ابراهیم بن الحاسب معروف بابن الدایه (در سال ۳۴۰ هـ می‌زیسته است)، ابن ابی اصیبعه و قفطی از این کتاب مطالب بسیار نقل کرده‌اند، شاید این کتاب تألیف پدرش یوسف بن ابراهیم بوده، زیرا ابن اصیبعه و قفطی منقولات خود را بیشتر باو نسبت داده‌اند. این کتاب نیز از میان رفته و بما نرسیده است.

- ۱۰- التنبیه و الاشراف: مسعودی متوفی بسال ۳۴۶ هـ (در این کتاب نیز تراجم احوال بسیاری از پزشکان مذکور است)، چاپ شده است.
- ۱۱- الفهرست: ابن الندیم- که در حدود سال ۳۷۷ هـ. تألیف شده است (در این کتاب نیز تراجم احوال بسیاری از پزشکان آمده)- چاپ شده است.
- ۱۲- تاریخ فلاسفه العرب: نگارش حکیم ابو القاسم مسلمة المجریطی متوفی بسال ۳۹۵ هـ نویسنده کتاب: «رتبه الحکیم» و «غایه الحکیم» که در سال ۳۴۸ هـ آن را تألیف کرده است، این کتاب در چهار مقاله است، و در پایان مقاله دوم- آنجا که سخن از محمد بن زکریای رازی بمیان آمده می گوید: «مقاله زکریای رازی را که در طلسمات نوشته است، در کتاب خودم موسوم به: (تاریخ فلاسفه العرب) آورده‌ام، بان کتاب نگاه کنید»، (الذریعه ۳: ۲۷۳)
- ۱۳- صوان الحکمه: از ابو سلیمان المنطقی سجستانی متوفی در پایان سده- چهارم هجری، خود این کتاب بدست ما نرسیده است، اما گلچینی از آن در دست داریم، نسخه مخطوطه از این گلچین در کتابخانه کوپریلی بشماره ۹۰۲، و نسخه دیگر در کتابخانه مراد ملا بشماره ۱۴۰۸، و دو نسخه عکسی از این دو نسخه در کتابخانه «دار الکتب المصریه» موجود می باشد.
- ۱۴- مناقب الاطباء: تألیف عیید اله بن جبرئیل بن عیید اله بن بختیشوع، وی این کتاب را در سال ۴۲۲ هـ. تألیف کرده و ابن ابی اصیبعه از آن بسیار نقل مطالب- کرده است، نسخه آن بدست ما نرسیده.
- ۱۵- طبقات الامم: نگارش قاضی ابو القاسم صاعد بن احمد اندلسی متوفی طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۷
- بسال ۴۶۲ هـ. وی از طبقات ابن جلجل روایت می کند، در مصر و بیروت چاپ شده.
- ۱۶- بستان الاطباء و روضه الالباء: نگارش موفق الدین اسعد بن الیاس بن مطران متوفی بسال ۵۸۷ هـ یک نسخه ازین کتاب در کتابخانه: «سیاه بهداشت» در کلیفلند در آمریکا هست. dnaleuelC yrarbiL lacidem ymrA
- ۱۷- مختار الحکم و محاسن الکلم: از امیر مبشر بن فاتک متوفی بسال ۵۸۹ هـ، یک نسخه ازین کتاب که در سال ۶۵۸ هـ نوشته شده در کتابخانه: «احمد الثالث» بشماره ۳۲۴۹ موجود می باشد.
- ۱۸- تاریخ حکماء الاسلام: از ظهیر الدین بیهقی متوفی بسال ۵۹۵ هـ، این کتاب بهمین نام در سال ۱۹۴۶ م. در دمشق بچاپ رسیده است، و پیش از آن در سال ۱۳۵۱ هـ در شهر لاهور هندوستان بنام: «تتمه صوان الحکمه» چاپ شده است.
- ۱۹- اخبار العلماء باخبار الحکماء: از جمال الدین علی بن یوسف بن القفطی متوفی بسال ۶۴۶ هـ، وی از کتاب ابن جلجل فراوان روایت می کند، در مصر و اروپا بچاپ رسیده است.
- از این کتاب یک نسخه مخطوطه و بنام دیگر در کتابخانه: «ینی جامع» بشماره ۸۵۴ بنام: «روضه العلماء فی تاریخ الحکماء» هست. و در سال ۹۸۲ هـ نوشته شده و در آن می گوید: این کتاب جمع و تدوین نواده مؤلف می باشد.
- ۲۰- عیون الانباء فی طبقات الاطباء: نگارش موفق الدین ابی العباس احمد بن ابی اصیبعه متوفی بسال ۶۶۸ هـ، او نیز از ابن جلجل بسیار روایت می کند، در مصر بچاپ رسیده است.
- ۲۱- مختصر تاریخ الدول: از ابو الفرج غریغوریوس بن العبری متوفی بسال ۶۸۵ هـ. در این کتاب یک جا از ابن جلجل چیزی یاد کرده است- در اروپا و بیروت چاپ شده.
- ۲۲- روضه الافراح و نزهة الارواح: تألیف شمس الدین محمود شهرزوری طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۸
- اشراقی- (وی در سده هفتم هجری بدرود زندگانی گفته است)، یک نسخه از آن در کتابخانه (راغب) بشماره ۹۹۰ ضبط است.

۲۳- مسالک الابصار فی ممالک الامصار: از شهاب الدین بن فضل اله العمری متوفی بسال ۷۴۹هـ، بخش بزرگی از این کتاب ویژه پزشکان خاور و باخترزمین می‌باشد، یک نسخه خطی از آن در کتابخانه ایاصوفیا هست، و دار الکتب المصریه مجلد اول این کتاب را بچاپ رسانیده است.

۲۴- حالات الحکماء: این کتاب بزبان پارسی است و در دو بخش نگاشته شده:

۱- حکمای پیش از اسلام از زمان آدم و ادریس آغاز می‌شود و سی و اند تن از حکما را نوشته است.

۲- حکمای پس از پیدایش اسلام، از حنین بن اسحاق و پسرش اسحاق آغاز گردیده و نزدیک به هفتاد تن حکیم را یاد کرده، و آخرین ایشان شهاب الدین سهروردی است که در سال ۵۸۷هـ. کشته شد.

یک نسخه از این کتاب- که بسال ۱۲۸۶هـ. نوشته شده، در کتابخانه مشکاه در ایران موجود است (نگاه کنید به: الذریعه ۶: ۲۳۴).

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۲۹

## مآخذ و منابع این کتاب

### اشاره

یکی از مزایای این کتاب توجه خاصی است که مؤلف آن نسبت به مآخذ کتاب خود داشته است.

مؤلف تقریباً دو نوع مآخذ در دست‌رس خود داشته:

یکم- دیدنیها یعنی: کتابهایی که دیده و از آنها چیزهایی گرفته است.

دوم- شنیدنیها یعنی: مطالب و اخباری که از راویان شنیده است

۱- کتابها، از جمله کتابهایی که در مقدمه از آنها یاد کرده و یا در تضاعیف کتاب نام آنها را برده است:

۱- کتاب الالوف- ابو معشر بلخی

۲- «هروشیش صاحب القصص

۳- «القروانقه- از یروم ترجمان

۴- «ایزیدورس- اشیلی

۵- «کتابهای دیگری که در متن کتاب از آنها یاد کرده است

اکنون درباره هریک از این کتابها به تفصیل سخن رانده، آنگاه از سایر مآخذ و منابع او صحبت خواهیم داشت.

## کتاب الالوف

این کتاب تألیف ابو معشر جعفر بن محمد بن عمر از مردم شهر بلخ [از سرزمین خراسان بوده]، وی یکی از ستاره‌شناسان نامدار

[ایرانی] است در قرون وسطی نزد غریبان بنام: «rasamobia آلبوماسر» مشهور گردیده، در آغاز جوانی به فرا گرفتن علم حدیث

پرداخت، و در چهل و هفت سالگی باموختن علم ستاره‌شناسی گروید، بعضی از نویسندگان اسلامی او را متهم نموده‌اند که

تألیفات دیگران را بخود نسبت

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۳۰

داده است، ۱، در سال ۲۷۲هـ- بدرود زندگی گفته، کتابهای بسیاری در ستاره‌شناسی، هیئت افلاک تألیف نموده است، از جمله:

کتاب الالوف می‌باشد- که ابن الندیم آن را بهمین نام ضبط کرده، و می‌گوید در هشت مقاله است. بیشتر مورخانی که از ابو معشر

و تألیفات او یاد می‌کنند این کتاب او را باین نام نوشته‌اند، تنها ابو ریحان بیرونی ۲ این کتاب را بنام: «کتاب الالوف فی بیوت العبادات» گفته. و در کتاب منتخب صوان الحکمه سجزی (ورق ۶۶) عبارتی از این کتاب نقل کرده، و همان عبارت را عینا ابن جلجل آورده و آن را بکتاب الالوف نسبت داده است، اما منتخب صوان الحکمه می‌گوید: این عبارت از کتاب: «اخبار الامم السالفه من المغربین» است، و غرض از مغربیان ملتها و اقوامی می‌باشند که در غرب کشور اسلام زندگی می‌کرده‌اند مانند: یونانیان، رومیان و غیر هم که در نیم کره غربی زیست می‌کنند، بنا بر این تفسیر، این نام را که منتخب صوان الحکمه یکتا ابو معشر داده با موضوع آن کتاب مناسبت دارد، و گویا این نام را از مندرجات خود آن کتاب گرفته است.

و صاحب کشف الظنون این کتاب را بنام: «کتاب الالوف، فیه الهیاکل و البنیان العظیم، الذی یحدث بناء و ها فی العالم فی کل الف عام» معرفی نموده است، این عنوان در کتاب مروج الذهب مسعودی متوفی بسال ۳۴۵ ه. آمده است، مسعودی ضمن توصیف جامع بزرگ دمشق می‌گوید: این جامع در دوران بت پرستی رومان بتکده بوده و می‌گوید:

(۱) - قفطی می‌گوید: «سند بن علی نسخه از: کتاب المدخل الکبیر را که در علم نجوم است - به ابو معشر اهدا کرد، و ابو معشر آن را بعنوان یکی از تألیفات خود معرفی نمود، و همچنین: کتاب الموالد - در هفت مقاله، و کتاب القرانات، و کتاب زیج القرانات، همه از تألیفات سند بن علی بوده، که ابو معشر بخود نسبت داده است. زیرا ابو معشر در کبر سن علم نجوم را فراگرفت، و اندازه دانش او بنگارش چنین کتابی نمی‌رسیده است».

سند بن علی یکی از ستاره‌شناسان عهد مأمون بوده و در بغداد می‌زیسته و از قوم یهود بوده است. قفطی عفو این افسانه را در ذیل مطالب خود گفته و آن را بگوینده مجهولی نسبت داده است؛ بیگمان گوینده می‌خواسته است از بزرگواری و عظمت علمی ابو معشر بکاهد اما این نسبت بابو معشر - که در جهان عصر خودش و در اعصار بعد بعنوان پیشوای علمای علم الفلک شناخته شده، و بیش از چهل کتاب در موضوعات فلکی و نجومی نوشته، و کسی در نسبت آن کتابها به وی هیچ تردید روا نداشته - ناروا و دروغ است. مترجم

(۲) - آثار الباقیه - ص ۲۰۵

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳۱

«ابو معشر ستاره‌شناس بلخی در کتاب خود موسوم به: کتاب الالوف، - پرستشگاهها (هیاکل) و کاخها و ساختمانهای بزرگ را که در هر هزار سال در جهان بنیاد می‌شود یاد کرده است، و ابن المازیار شاگرد ابو معشر نیز در کتاب خود که از کتاب الالوف گلچین نموده این سخن را یاد کرده است، و ابو ریحان بیرونی عین این عبارت را در کتاب آثار الباقیه آورده است.

نام کتاب الالوف در برخی کتابهای دیگر نیز آمده است، از آنها است: کتاب «لطایف المعارف» از ثعالبی ص ۱۰۱، و مسالک الابصار، از عمری (ج - ۵ - قسم ۳ - ورق - ۴۳۷)

بیگمان نام این کتاب: «کتاب الالوف» می‌باشد، و عباراتی که در دنباله آن گفته شده تعبیراتی است که با مندرجات و متن آن کتاب مناسبت دارد.

دریغا: که از کتاب «الالوف» هیچ نسخه برجای نمانده و بدست ما نرسیده است، و از گلچین این کتاب - چنانکه مسعودی گفته است - کار شاگرد - ابو معشر ابن مازیار نیز نسخه در دست نیست، در موزه بریطانی مجموعه شماره: RO، ۳۵۵۷ مشتمل بر برخی تألیفات ابو معشر می‌باشد از جمله: «مختصر الاستاذ الاجل ابی العباس التتوخی رحمه اله لکتاب الالوف و الادوار لابی معشر المنجم البلخی رحمه اله»، اما در این مختصر عبارات مشهوره که از کتاب الالوف در برخی مآخذ نقل شده دیده نمی‌شود، گویا مختصرکننده آن آنچه را که مربوط به تواریخ و بروج و محاسبات فلکی و اقتانات کواکب و آثار نجومی و غیره داشته از کتاب

الاولوف گلچین کرده است، باری این مختصر در ۳۰ ورقه بخط تعلیق فارسی نوشته شده و تقریباً متعلق بقرن دوازدهم هجری می‌باشد.

و در کتابخانه ملی پاریس یک نسخه خطی بشماره ۲۵۸۱ زیر عنوان:

«الادوار و الاولوف» لابی معشر موجود است. تحقیق این نسخه برای من میسر نشد، بگمان من نسخه دیگری است از مختصر موجود در موزه بریطانی؟

استاد لیبرت TREPPIL نص عبارات کتاب الاولوف را که در منابع و کتب

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳۲

مختلفه نقل شده جمع آوری نموده، و با ترجمه آنها در سال ۱۸۹۵ م در مجله:

M, K, Z, W ,

از ص ۳۵۱ تا ص ۳۵۸ انتشار داده است.

### کتاب هروشیش ۱

این کتاب یکی از دو کتابی است که پادشاه قسطنطنیه آنها را با هدایای دیگر برای خلیفه اموی در اندلس الناصر عبد الرحمن فرستاده است، این کتاب را مورخ اسپانیائی پاولوس آوروسیوس *suisorO suluaP* در زبان لاتین تألیف کرده است. این مورخ در قرون چهارم و پنجم بعد از میلاد می‌زیسته، در نامه که پادشاه قسطنطنیه بخلیفه عبد الرحمن الناصر نوشته درباره این کتاب چنین نگاشته بود- چنانکه ابن جلجل در مقدمه کتاب خود: «تفسیر اسماء الادویة المفردة لديسقوريدس»- گفته است:

«اما کتاب هروشیش در شهر شما (قرطبه) کسانی یافت می‌شوند که زبان لاتین را می‌دانند، از آنان بخواه که این کتاب را از لاتین بزبان عربی ترجمه کنند».

ابن خلدون (ج- ۲- ص ۸۸)- که از این کتاب بسیار یاد می‌کند- می‌گوید:

کتاب هروشیش را قاضی نصاری و ترجمان ایشان در شهر قرطبه، و قاسم بن اصبح برای خلیفه اموی الحکم المستنصر (۳۵۰-۳۶۶ ه) بزبان عربی برگردانیدند اما در جای دیگر (ج- ۲- ص ۱۹۷) در سخن از (ابن کریون *noiroC neB*) (یوسیفس یهودی مورخ) گفته‌های این مورخ و گفته‌های هروسیوس را مقابله کرده و می‌گوید: در گفته‌های این دو مورخ از حیث تاریخ، و از منته حوادث اختلافاتی هست، و آنگاه خود ابن خلدون «گفته‌های هروسیوس را مقدم و اصح می‌داند، زیرا کتاب هروسیوس را دو تن مسلمان- که شهرت داشته و برای خلفای اسلام در شهر قرطبه کتاب ترجمه می‌کرده‌اند- ترجمه کرده‌اند».

و بالاجمال کتاب هروشیش در روزگار خلافت الحکم المستنصر بعربی ترجمه شد، و ابن جلجل یکی از خدمتگذاران و مقربان دربار این خلیفه بوده است.

این کتاب در تاریخ علوم اهمیت دارد، و از نخستین متون لاتینی است که بزبان عربی ترجمه گردید- اگر نگوئیم اولین کتاب لاتینی است که بعربی ترجمه

(۱)- نام این کتاب در زبان لاتینی: *sonagaP susreva aeirotsiH* می‌باشد.

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳۳

شده- و ابن جلجل نیز نخستین مورخ اسلامی بشمار می‌رود که از ترجمه عربی این کتاب استفاده نموده و برخی عبارات آن را در کتاب خود نقل کرده است.

تاریخچه رسیدن این کتاب باندلس که ابن ابی اصیبعه نقلاً از سخنان خود ابن جلجل روایت نموده مورد بحث و تحقیق بعضی علما و محققین عصر حاضر قرار گرفته است، از جمله خاورشناس بزرگ سلفستردی ساسی در تحقیقات خود بر سفرنامه عبد اللطیف بغدادی ۱ نص کلام ابن جلجل را (نقلاً از ابن ابی اصیبعه) درباره تاریخچه رسیدن کتاب هروشیوش به باندلس گفته است.

و پس از او علامه محقق استاد خاورشناس دلاویدا درباره یک نسخه منحصره بفرد از ترجمه عربی کتاب: هروشیوش که بشماره X, ۸۹۳. ۷۱۲ در کتابخانه دانشگاه کولومبیا در شهر نیویورک موجود می‌باشد، مقاله محققانه بزبان ایتالیائی نوشته است. ۲ استاد دلاویدا در این مقاله می‌گوید: رسیدن کتاب الحشائش دیسقوریدس به باندلس قابل تردید نمی‌باشد، اما اهداء کتاب هروشیوش به عبد الرحمن الناصر بعید بنظر می‌رسد، زیرا وجود کتب لا-تینی در قرن دهم میلادی در دولت بیزانس (قسطنطنیه) هرچند محال نیست اما امر بعیدی می‌باشد، استاد مزبور می‌گوید: رسیدن کتاب الحشائش باندلس، و انتشار ترجمه عربی آن در آن دیار، و توجه و اقبال عجیب مسلمانان بان کتاب موجب گردید، که داستان اهداء کتاب هروشیوش را نیز بان بیفزایند، تا مطلب را بزرگتر و جالبتر جلوه دهند؟

استاد دلاویدا پس از این بیان می‌پرسد: آیا می‌توانیم بگوئیم قاسم بن اصبع بترجمه کتاب نسبتاً بزرگی که در سال ۳۳۷ ه (یعنی سالی که قاسم بن اصبع بواسطه پیری هوش خود را از دست داده و دستخوش حواس پرتی شده، یا یک سال پیش) باندلس رسیده پرداخته است؟

(۱) - سفرنامه موفق الدین عبد اللطیف بن یوسف بغدادی - متوفی بسال ۶۲۹ ه. بنام:

«الافادة و الاعتبار فی الامور المشاهدة و الحوادث المعاینة بارض مصر»، باهتمام دی ساسی در سال ۱۸۱۰ م. در پاریس چاپ شده است.

(۲) -

oisorO id eirotS elleD abarA enoizudarT aL: adiV alleD iveL, G, ۲۰۳- ۸۵ I. P )۱۹۵۱, onaliM, III, itaiblaG. C aenallecsiM

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳۴

سپس استاد دلاویدا در تعلیق بر مطلب فوق می‌گوید:

شاید قاسم بن اصبع کار ترجمه این کتاب را چند سال پیش از سال (۳۳۷ ه) - یعنی در زمان ولایتعهدی الحکم المستنصر - انجام داده است؟

آنگاه استاد دلاویدا بار دیگر بمناقشه کلام ابن خلدون پرداخته می‌گوید:

ابن خلدون مترجم کتاب هروشیوش را یکبار قاضی نصاری در شهر قرطبه و قاسم بن اصبع مشترکاً دانسته است، و در جای دیگر دوباره می‌گوید: مترجم این کتاب دو تن مسلمان می‌باشند که در قرطبه مترجم خلفای اسلام بوده‌اند.

استاد دلاویدا می‌گوید: نمی‌دانیم قاضی نصاری در آن زمان کی بوده؟ قدر مسلم این است که مسلمان نبوده، چنانکه ابن خلدون و بسیاری از مورخان اسلامی و اندلسی تصریح کرده‌اند که در آن عصر قاضی نصاری از خود نصاری بوده است، بعقیده من همیشه یک نفر از پیشوایان مذهبی باین امر قیام می‌نموده است.

بعضی هم درست خلاف این مطلب را عقیده دارند، و دو تن از قضاة نصاری را که نامشان در تاریخ ۱ سیمونیت tenomis آمده اعنی: حفص ابن البر، و الولید بن خیزران (یا ابن المغیث) یاد کرده‌اند، می‌گویند: دومی یعنی ابن المغیث معاصر الحکم المستنصر بوده، و احتمال می‌رود وی در کار ترجمه کتاب هروشیوش با قاسم بن اصبع شرکت داشته است.



به‌رحال معنی اشتراک این دو تن در ترجمه کتاب این است که: ابن المغیث بواسطه اطلاعاتی که در ادبیات کلاسیکی و تبحری که در زبان لاتینی داشته متن کتاب را ترجمه می‌کرده، و قاسم ابن اصبح ترجمه‌های او را در قالب ادبی عربی و عباراتی که نزد جمهور ملت اسلام در انحصار مقبولیت داشته می‌ریخته است، باین طریق هر یک از دو تن مترجم شریک و وظیفه مهمی بر عهده داشته‌اند، و بقول استاد دلاویدا:

در نسخه خطی که از ترجمه عربی این کتاب در کتابخانه دانشگاه کولومبیا موجود است نشانه‌هایی از این دو وظیفه مهم و مشترک دیده می‌شود.

(۱) -

ertnE sadasU sanitaL Y sacirebI secoV ed oirasolG, tenomiS. J. F. ۸۸۸ I, dirdaM sebarazoM  
sol

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳۵

این بود خلاصه تحقیقات ارزنده استاد دلاویدا درباره داستان ترجمه کتاب هروشیوش بعربی.

ولی ما در برابر داستان ایفاد کتاب هروشیوش از قسطنطینیة برای الناصر باندلس - که ابن جلجل روایت کرده است - با توجه باخبار و حقایقی که وی در کتاب خود (طبقات الاطباء) آورده، نمی‌توانیم - بی آنکه دلیلی در دست داشته باشیم - این امر را بعید و دور از حقیقت بشماریم، زیرا ابن جلجل کسی است که خودش در این دوره از زمان می‌زیسته، و از این گونه حوادث فرهنگی بزرگ بیگانه و بعید العهد نبوده است، او بزرگ‌تر از آنست که بیاید و یک خبر مهمی را که هرگز بوقوع نه پیوسته در کتاب خود بنویسد؟ مگر نه او در این عصر در کوران کارهای دربار اموی بوده و با دیگر دانشمندان عصر در انجام خدمات فرهنگی انباز بوده است؟.

اما تحقیقات دقیق استاد دلاویدا درباره ترجمه مشترک قاسم بن اصبح و قاضی نصاری اگر این خبر را - که یگانه راوی آن ابن خلدون می‌باشد - بی هیچ گفتگویی قبول نمائیم، می‌توانیم آن را چنین توجیه کنیم که این ترجمه در زمان ولایتعهدی الحکم المستنصر انجام گردیده است، - چنانکه استاد دلاویدا احتمال داده - زیرا در تاریخ مشهور است که الحکم المستنصر در زمان ولایتعهدی کارهای فرهنگی بزرگی انجام داده، کتابخانه تأسیس کرد، تألیفات دانشمندان مشرق‌زمین را می‌طلیبد و جمع‌آوری می‌کرد، نویسنده‌گان را در تألیف کتاب تشویق می‌نمود،

بنظر من هیچ اشکالی ندارد که بگوئیم در سال ۳۳۶ ه (بقول ابن خلدون) یا در سال ۳۳۷ ه، (بگمان ابن جلجل) همین که این کتاب هروشیوش باندلس رسید بزبان عربی ترجمه گردیده است، زیرا تا این زمان هنوز مشاعر قاسم بن اصبح درست و بر جای بوده است، بویژه آنکه کتاب اروسوس مانند کتاب دیسقوریدس نبود که برای پیدا کردن یک نفر مترجم سالها در خزانه بماند، زیرا هنگامی که اصل یونانی کتاب الحشائش دیسقوریدس باندلس رسید، در آن وقت کسی که زبان قدیم یونانی را بداند و بتواند آن را بعربی برگرداند در اندلس یافت نمی‌شد، اما کتاب اروسوس بزبان لاتین نگاشته شده بود، و زبان لاتین در اندلس (اسپانیا) انتشار داشت، و اندلسی‌ها (اسپانیولی‌ها) اغلب این زبان را می‌دانستند، از این رو در کار

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳۶

ترجمه یک کتاب از لاتین بزبان عربی هیچ درنگی پیش نمی‌آمد.

ترجمه عربی کتاب اروسوس (هروشیش) در میان نویسندگان و نزد مورخان اسلامی بان اندازه که انتظار می‌رفت انتشار و رواج نیافت، و ابن جلجل نخستین کسی است که از آن استفاده نموده و مطالبی از آن گرفته است، و این تازگی ندارد زیرا ترجمه عربی

این کتاب در عصر ابن جلجل انجام گردیده است - چنانکه پیشتر گفته شد - و پس از ابن جلجل می‌بینیم دو تن از نویسندگان ادوار بعد اعنی: ابن ابی اصیبعه و قفطی بعضی عبارات کتاب اورسیوس را نقل کرده‌اند، و بطور قطع این دو نویسنده ترجمه عربی کتاب اورسیوس را ندیده‌اند، بلکه عباراتی را که ابن جلجل از این کتاب نقل کرده این دو نویسنده همان عبارات را عینا در تألیفات خود آورده‌اند، زیرا هر عبارتی را که ابن جلجل از کتاب اورسیوس نقل کرده این دو مورخ همان عبارت را عینا روایت کرده‌اند، و در برخی موارد نقل آن را بالصراحه باین جلجل نسبت داده‌اند.

و پس از آن باز می‌بینیم ابن خلدون (متوفی بسال ۸۰۸هـ) بر کتاب اورسیوس بسیار تکیه می‌کند، و عبارات و فصول مبسوط و درازی در تاریخ جهان و دولتهای روزگار باستان مانند: پارس، یونان، رومان، یهود، و مصر و غیرهم از آن کتاب روایت کرده است.

و پس از ابن خلدون باز می‌بینیم مقریزی (متوفی بسال ۸۴۵هـ) در برخی موارد از کتاب خود می‌گوید: من این مطلب را از: «ترجمه کتاب هروشیوش - الاندلسی فی وصف الدول و الحروب» گرفته‌ام.

تعجب اینجاست که داستان ترجمه این کتاب و نام دو تن مترجمان آن را تنها ابن خلدون نوشته است، یعنی: پس از چهار قرن و نیم (تقریباً) که از زمان ترجمه عربی این کتاب می‌گذشته ابن خلدون تنها کسی بوده که داستان ترجمه و نام مترجمان را می‌دانسته، و در کتاب خود آورده است، و در این مدت دراز حتی یک تن از مورخان درباره اشخاص ترجمه‌کنندگان این کتاب سخن نگفته است؟ شاید نسخه ابن خلدون نام مترجم را داشته است؟

افسوس: یگانه نسخه که از ترجمه عربی این کتاب تا زمان ما باقی مانده

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳۷

و اکنون در کتابخانه دانشگاه کولومبیا موجود می‌باشد ناقص است، این نسخه بشیوه خط اندلسی و خوش خط نوشته شده، و از اول آن یک یا دو ورقه افتاده است، مسلماً در این افتادگی نام و عنوان کتاب، نام مترجم، مقدمه مشتمل بر معلوماتی درباره ترجمه این کتاب مندرج بوده است، و در آخر کتاب نیز نقص و سقط قابل ملاحظه دارد، زیرا خاتمه کتاب که معمولاً تاریخ استنساخ و نام ناسخ در آن نوشته می‌شود افتاده است.

گمان می‌رود که این نسخه در قرن هشتم هجری استنساخ شده است.

## کتاب یرونیوم ترجمان

سفرونیوس یوسیوس ایرونیوس یکی از دانشمندان کنیسه لاتین بوده، و در عصر خود از بهترین نویسندگان کنیسه بشمار می‌رفته است، وی در سال ۳۳۱ م.

(یا میانه سالهای ۳۴۰ - ۳۵۰ م) در یک خانواده مسیحی در شهر (ستردون nodirts) در دالماسیا دیده بجهان گشود، و در سال ۴۲۰ م. در بیت لحم رخت بر گرفت.

و بنام «قدیس ایرونیوم» - emoreJ .TS - مشهور بوده است.

قدیس ایرونیوم تألیفات بسیار داشته، و مهم‌ترین آنها همین کتاب مورد بحث می‌باشد، اصل این کتاب بزبان یونانی و تألیف: یوسیوس القیسرانی اسقف قیساریه بوده، و آن را: «acinorhC» - چرونیکا - نام نهاده است، و پس از ترجمه آن بزبان عربی نام آن را معرب ساخته: «خرونیقون» یا «قروانقه» گفته‌اند ..

این کتاب را قدیس ایرونیوم از یونانی بزبان لاتین ترجمه کرده و مطالب بسیاری بر آن افزوده است، و از آن وقت این کتاب یگانه تاریخ عمومی جهان قدیم بشمار می‌رفت.

این کتاب در زمان ابن جلجل از لاتین به عربی ترجمه گردید، و ترجمه عربی - چنانکه ابن جلجل می‌گوید - بنام: «کتاب القروانقه لیرونم الترجمان» خوانده می‌شد.

من به کتابهایی که معمولاً این گونه تألیفات را مورد استفاده قرار می‌دهند مراجعه نمودم، و پس از تفحص و استقراء کامل باین نتیجه رسیدم که احدی از نویسندگان اسلامی نه نامی از کتاب «قروانقه» برده، نه از آن بهره برده، و نه از

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳۸

آن چیزی گرفته‌اند. و وقتی شنیدم یک تکه از یک کتاب خطی کهنه در کتابخانه «الجامع الکبیر» در شهر قیروان ۱ هست که در یک جای آن این عبارت دیده می‌شود: «قال یرونم العالم الترجمان»، بسیار شادمان شدم، زیرا گمان کردم که یک تکه از کتاب قروانقه پیدا شده است، و همین که نسخه مزبور مورد تحقیق قرار گرفت، ملاحظه شد که این نسخه بخشی است از یک کتاب تاریخ عمومی مجهول المؤلف که بخش بزرگی از تاریخ جهان قدیم، و مطالبی نظیر آنچه را که ابن جلجل در کتاب خود آورده است، و بعضی حوادث صدر اسلام، و تاریخ فتح اندلس بدست مسلمانان - در بر دارد، و معلوم گردید که این نسخه با ترجمه عربی کتاب «قروانقه» از یرونم الترجمان هیچ پیوستگی ندارد، جز اینکه در یک جای آن مؤلف ناشناخته نسخه مزبور بمناسبت نقل مطلبی از ترجمه عربی کتاب یرونم عبارت: «قال یرونم العالم الترجمان» را نوشته است.

بنابراین می‌توان گفت: هیچ کدام یک از مورخان اسلامی ترجمه عربی کتاب یرونم الترجمان را یاد نکرده‌اند، جز ابن جلجل، و نویسندگان ناشناخته نسخه جامع قیروان. و با اینکه ابن خلدون مواد تاریخ بزرگ خود را از بسیاری از ترجمه‌های عربی کتب لاتینی و یونانی گرفته است، مانند: ابن جریون، هروسیوس، ابن العمید، ابن العبری، و جز اینها، وی نامی از کتاب یرونم نبرده است، بدبختانه چنین بنظر می‌رسد که ترجمه عربی این کتاب خیلی زود از میان رفته و بدست دانشمندان نرسیده است.

و ابن العبری در کتاب: «مختصر تاریخ الدول» مطالب پراکنده بلاواسطه از اصل یونانی این کتاب - تألیف یوسیپوس القیسرانی - روایت کرده است، ابن

(۱) - استاد ارجمند سید حسن حسنی عبد الوهاب پاشا مورخ دیار التونسیه و عضو «مجمع اللغه العربیه» در قاهره لطف فرموده و مرا از وجود این نسخه در قیروان آگاه ساخت و یک نسخه فتوگرافی از آن برای من ارسال نمود، نسخه مزبور دارای ۸۸ صفحه است، بخط اندلسی قدیم شاید در سده چهارم یا پنجم هجری نوشته شده است، و اکنون در کتابخانه «جامع عقبه بن نافع» - الجامع الکبیر - در شهر قیروان می‌باشد.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۳۹

العبری این کتاب را: «خرونیقون» نامیده و مؤلف آن را: «اوسابیوس القیسرانی» خوانده است ۱.

و در کتاب عیون الانباء نیز مطالبی از این کتاب نقل شده است. ۲

باری اصل یونانی این کتاب با ترجمه قدیس ایرونیم به اهتمام قسیس مینی engim به پیوست مجموعه: «کتب الآباء اللاتین» anitaL aigolortaP - ج - ۲۲ - ۳۰ بچاپ رسیده و انتشار یافته است. و در سال ۱۹۲۳ م. بار دیگر mahgnirehtaF به چاپ و نشر آن اقدام نموده است.

### کتاب ایسیدور الاشیلی

ابن جلجل در این کتاب مطالب بسیاری از کتاب ایسیدور الاشیلی نقل نکرده است، تنها یک مورد در ترجمه احوال و آثار جالینوس مطلبی از این کتاب که مؤلفش را:

«بشیر الاشیلی المطران» خوانده است روایت نموده. و ابن ابی اصیبعه همان مطلب را عینا از ابن جلجل گرفته است، اما نام: «بشیر الاشیلی» را، «لشیدر الاشیلی» نوشته است، و گویا کلمه: «لشیدر»- در روایت ابن ابی اصیبعه در اصل: «اشیدر» بوده، و بواسطه تقارب کتابتی نساخ آن را: «لشیدر» نوشته‌اند. و با مختصر امعان نظری درباره پیوستگی کلمه «لشیدر» بعبارت: «الاشیلی المطران»، و اینکه اندلسیها حرف سین را شین تلفظ می‌کنند، باین نتیجه قطعی می‌رسیم که مراد از این شخصیت ایسیدور اشیلی اسقف شهر اشبیلیه می‌باشد،

ایسیدور «*sisnellives surodisI*» در سالهای ۵۷۰ - ۶۳۶ م. می‌زیسته، و تألیفات بسیاری داشته است، مهم‌ترین آنها کتاب: «*eaigolomytE*» یعنی: «کتاب الاصول» یا «کتاب الاشتقاق»- ریشه یا نژادشناسی- می‌باشد، این کتاب بضمیمه آثار دیگر او، در مجموعه: «الآباء اللاتین» «*anital aigolortaP*» ج- ۸۲ بچاپ رسیده است.

و بیگمان نام: «بشیر» که در نسخه خطی طبقات ابن جلجل- که مورد استناد

(۱)- به کتاب «مختصر تاریخ الدول» از ابن العبری نگاه کنید، ص ۴۳، ۴۸، ۵۱، ۶۲، ۱۲۹

(۲)- عیون الانباء- ابن ابی اصیبعه- ج- ۱- ص ۷۲ و ۷۳

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۰

این چاپ است- آمده از اغلاط ناسخ است، مؤید این ادعا این است که: ابن ابی اصیبعه عین این عبارت را از روی نسخه که از طبقات ابن جلجل در دست داشته روایت نموده، و این کلمه را مطابق نسخه خود «لشیدر» ۱ نوشته است.

ندیده‌ام کسی از مؤلفان متعرض ترجمه عربی بعضی از کتابهای ایسیدور اشیلی گردیده باشد، اما این امر مانع از آن نیست که بگویم ترجمه عربی کتاب ایسیدور در عصر ابن جلجل موجود بوده، و در دست‌رس او قرار داشته و از آن استفاده برده و خبر نقل کرده است. زیرا پیش ازین گفتیم که تمامی مآخذ و منابعی که ابن جلجل بانها مراجعه نموده و از آنها مطالبی اقتباس کرده است، کتابهایی بوده که یا اصلا بزبان عربی تألیف گردیده، و یا از زبانهای دیگر بزبان عربی ترجمه شده است. نه ابن جلجل خودش- در ترجمه احوال خود- و نه کتب رجال که شرح حال او را نوشته‌اند، نگفته‌اند که او زبان لاتینی را می‌دانسته است تا بتوانیم بگویم که شاید او مستقیما از متن لاتینی کتاب ایسیدور استفاده کرده است.

بدبختانه: درباره ترجمه عربی کتاب ایسیدور اشیلی- که ابن جلجل جز یک عبارت از آن نقل نکرده است- چیزی نمی‌دانیم؟

### کتابهای گوناگون دیگر:

ابن جلجل در شرح احوال و آثار اقلیدس حکایتی نقل کرده و می‌گوید:

«ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی این حکایت را در یکی از رسائل خود آورده است».

و همین حکایت را ابن الندیم در الفهرست، و صاعد اندلسی در طبقات و قفطی در اخبار در اثناء ترجمه احوال اقلیدس نیز نقل از کندی- با اختلاف عبارت- یاد کرده‌اند، تنها ابن الندیم پس از نقل این حکایت می‌گوید آن را از: «رسالة الکندی فی اغراض کتب اقلیدس» نقل کرده است.

در ترجمه احوال یوحنا بن البطریق داستان ترجمه کتاب: «السیاسه» ارسطو طالیس را به تفصیل نگاشته است، و چند تن از نویسندگان بعد که ترجمه احوال یوحنا بن البطریق را نوشته‌اند، داستان مزبور را نقل از ابن جلجل ذکر

(۱)- ضبط این نام در نسخه‌های خطی عینا مانند نسخه چاپی می‌باشد.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۱

کرده‌اند، اما ابن جلجل که خودش یگانه منبع این خبر می‌باشد، آن را از مقدمه ترجمه عربی کتاب السیاسة ارسطوطاليس ۱ گرفته است، کما اینکه در شرح احوال ارسطوطاليس و بمناسبت نام او در گفتار از اسکندر بار دیگر مطالبی از ترجمه عربی کتاب السیاسة نامبرده روایت نموده است.

ابن جلجل بکتابهای افلاطون، ابقراط و جالینوس مراجعه نموده و از آنها مطالبی در این کتاب نقل کرده است از جمله:

۱- کتاب عهد ابقراط - پیمان نامه ابقراط -

۲- کتاب النوامیس - از افلاطون

۳- کتاب الامراض العسرة البرء - از جالینوس

۴- کتاب قاطاجانس - از جالینوس

۵- کتاب «ینبغی للطیب ان یکون فیلسوفا» از جالینوس

۶- کتاب الادویة الطبیة - از جالینوس [۱]

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)؛ پیشگفتار محقق؛ ص ۴۱

این فهرست بخوبی معلوم می‌گردد که بیشتر کتابهای علمی و طبی و غیره که در مشرق زمین از یونانی بعربی ترجمه گردیده بود در زمان عبد الرحمن الناصر - چنانکه ابن جلجل گفته است - باندلس رسیده، و مورد استفاده اهل دانش و تحقیق و مخصوصا پزشکان قرار گرفته است.

### شنیده‌های ابن جلجل:

اخباری که ابن جلجل بطریق سماع روایت نموده است:

در این کتاب اخبار و مطالب بسیاری هست که ابن جلجل در روایت آنها منحصر بفرد می‌باشد، و نویسندگانی که در ادوار بعد آمده و تاریخ اطبا را نوشته‌اند این اخبار و مطالب را از ابن جلجل روایت کرده‌اند.

مخصوصا در تراجم احوال علما و اطبای مشرق زمین ابن جلجل تنها بر کسانی از علمای معاصر خود در اندلس اعتماد داشته که سفری بمشرق زمین رفته، و پس از مدتی با مقداری معلومات و اطلاعات و اخبار باندلس باز گشته‌اند.

همچنانکه در ترجمه احوال پزشکان افریقیه از مردمی کسب اطلاع نموده

(۱) - استاد دکتر عبد الرحمن بدوی در کتاب خود «الاصول الیونانیة» این ترجمه را آورده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۲

است که: بان دیار رفته و هر چه دیده، و دانسته و از احوال پزشکان آن سامان شنیده - برای او حکایت کرده‌اند.

### وی از این دانشمندان بعضی اطلاعات را شنیده و در این کتاب روایت نموده است:

۱- احمد بن یونس الحرانی:

وی معاصر ابن جلجل بوده و در دربار دو خلیفه اموی در اندلس اعنی:

الحکم المستنصر، و المؤید بالله هشام بن الحکم همکاری می‌کرده‌اند، احمد باتفاق برادر خود عمر بن یونس در سال ۳۳۰ ه سفری

به مشرق‌زمین رفت، و در سال ۳۵۱ هـ باندلس بازگشت، ابن جلجل در تضعیف این کتاب چندین مورد اخباری را که از او شنیده، با عبارت: «حدیث گفت مرا» یا «خبر داد مرا احمد بن یونس» روایت نموده است.

۲- ابو زکریا یحیی بن مالک بن عاید بن کیسان معروف بعایدی:

از مردم شهر «طرطوشه» بوده، در سال ۳۰۰ هـ دیده بجهان گشود، و در سال ۳۴۷ هـ راه مشرق‌زمین را در پیش گرفت، و در سال ۳۴۸ هـ حج بیت اله را بجای آورده، بشهرهای: مصر، بغداد، بصره، و اهواز ... شتافت، و در این مراکز علمی چندان دانش فراگرفت که تا آن روز کسی از مسافران مشرق‌زمین چنین کامیابی نیافته بود، وی پس از بیست و دو سال که در دیار خاورزمین در سیر و سیاحت بسر برد، در سال ۳۶۹ هـ باندلس بازگشت، و بسیاری از مردم آن دیار، و گروهی از دانشجویان، شاهزاده‌گان، استادان و پیران از او کسب علوم و معارف نمودند، و در روزهای آدینه در مسجد جامع شهر قرطبه درس می‌گفت، وی اخبار و حکایاتی از مشرق‌زمین برای مردم اندلس روایت کرد که پیش از او و تا آن روز کسی در اندلس نشنیده بود.

و در سال ۳۷۵ هـ بدرود زندگانی گفت، ۱

بیگمان ابن جلجل - که با او همزمان بوده- از دانستیهای او درباره خاور زمین چیزها شنیده، و فراوان بهره برده است.

وی در ترجمه احوال «سعید بن عبد ربه» در این کتاب از او یاد کرده، می‌گوید: «این ابیات را از زبان عایدی شنیده‌ام» آنگاه ابیاتی را که عایدی

(۱)- ابن الفرزی - ۲- ص ۵۸-۵۹، تکملة الصلوة- چاپ مادرید سال ۱۹۱۵ م. ص ۵

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۳

برایش خوانده روایت نموده است.

۳- سلیمان بن ایوب الفقیه:

یکی از استادان ابن جلجل بوده، بسال ۳۷۷ هـ درگذشت، مؤلف اخباری را که درباره سعید بن عبد ربه پزشک از او شنیده روایت کرده است.

۴- ابو بکر محمد بن عمر بن عبد العزیز معروف بابن القوطیه:

یکی از شیوخ ابن جلجل بوده، در سال ۳۶۷ هـ بدرود زندگانی گفته است، مولف- ابن جلجل- خبر بسیار بااهمیتی را درباره اینکه: «ماسرجویه پزشک کناش طبی اهرن القس را به زبان عربی ترجمه کرده است» از او روایت نموده و می‌گوید:

«من این خبر را از او در مسجد القرمونی در سال ۳۵۹ هـ شنیده‌ام»،

۵- محمد بن عبدون الجبلی العددی پزشک:

ابن جلجل ترجمه احوال او را در این کتاب یاد کرده است، وی در سال ۳۴۷ هـ سفری بخاور زمین شتافت، و بشهر بصره درآمد، و از آنجا بفسطاط مصر رفت، و اداره امور بیمارستان آن شهر را بعهده گرفت و در سال ۳۶۰ هـ باندلس بازگشت، و دیرگاهی با همکاری ابن جلجل در دربار دو خلیفه اموی: الحکم المستنصر بالله و پسرش المؤید هشام بن الحکم خدمت کرد. و بیگمان وی از بسیاری دانشها که از سرزمین خاور با خود بارمغان آورده بود همکار خود- یعنی: ابن جلجل را- بهره‌مند ساخته است.

۶- ابو حفص عمر بن بریق پزشک:

ابن جلجل ترجمه احوال او را در این کتاب آورده است، وی سفری بشهر «قیروان» رفت، و مدت شش ماه مانند یک دانشجو در محضر درس ابو جعفر بن الجزار درس خواند، و پس از بازگشت باندلس کتاب: «زاد المسافر» ابن الجزار نامبرده را با خود همراه

آورد.

بیگمان ابن جلجل ترجمه احوال سه تن از پزشکان افریقیه را که در این کتاب آورده از او (ابن الجزار نامبرده) گرفته است. این بود مآخذ و منابعی که ابن جلجل مطالب و مواد کتاب خود را از آنها نقل کرده، و یا بطریقه سماع شنیده و روایت نموده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۴

سخن ما درباره این منابع و مآخذ تا اندازه بدراز کشید، مقصود این بود که معلوم گردد ابن جلجل در جمع آوری و گرد کردن مواد این کتاب و تألیف آنچه راههائی را سپرده و چه شیوه را بکار برده است. افسوس: که نصوص منقوله از کتابهای مورد استناد او بی اندازه ناچیز می باشد. جز اینکه ما بوسیله مندرجات این کتاب از وجود ترجمه‌های عربی پاره از کتب و متون لاتینی آگاهی یافته‌ایم، این ترجمه‌ها خیلی زود از میان رفته و اکنون ما درباره آنها جز همین اندازه که ابن جلجل در این کتاب آورده است چیزی نمی دانیم.

### یادداشت‌هایی در پیرامون برخی روایات

ابن جلجل در این کتاب پاره از مطالب را یاد کرده است که در تاریخ علوم - اهمیت بسیار دارد، وی در نقل این اخبار منحصر به فرد بوده، و آنها را خود بطریقه سماع و روایت شنیده و ذکر کرده است، از آن جمله یکی این خبر است:

۱- در ترجمه احوال ماسرجویه پزشک بصری ۱ می نویسد:

ماسرجویه در روزگار دولت اموی می زیسته، و در ایام خلافت مروان بن الحکم سال ۶۴-۶۵ ه «کتاب اهرن بن اعین القس» را بزبان عربی ترجمه کرده است، و اهرن یکی از پزشکانی است که در عصر هرقل امپراطور روم (۶۱۰-۶۴۱ م) در صدر اسلام - در شهر اسکندریه می زیسته است، وی کناش طبی خود را بزبان یونانی تألیف نمود، و سپس آن را بزبان سریانی ترجمه کرد، تا اینکه ماسرجویه نامبرده آن را بزبان عربی برگردانید.

ابن جلجل در ترجمه احوال ماسرجویه می گوید: خلیفه اموی عمر بن - عبد العزیز نسخه ترجمه عربی ماسرجویه را در گنجینه کتابخانه‌های دولت بنی امیه

(۱) - گروه ششم - ۱۹ - ماسرجویه.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۵

یافت و خواست تا آن را از خزانه بیرون آورده و میان مسلمانان انتشار دهد، در این کار دودل بود، بدرگاه ایزد دانا روی آورد، و استخاره و استشاره نمود، سرانجام آن کتاب را در دسترس مسلمانان قرار داد تا از آن بهره مند گردند.

ابن جلجل در پیرامون این خبر می گوید: این داستان را در سال ۳۵۹ ه در مسجد القرمونی اندلس از زبان ابو بکر محمد بن عمر بن عبد العزیز شنیده است.

با آنکه ابن الندیم در کتاب الفهرست مهم ترین معلومات را در تاریخ علوم و ترجمه کتب درج نموده، این مطلب مهم را یاد نکرده است، و در هیچ کدام از کتب تواریخ مذکور نیست، مشرق زمینها از این مسئله تاریخی مهم بی اطلاع بودند، تا اینکه این خبر بوسیله ابن اصیبه و قفطی و ابن العبری در میان مردم پخش گردید، و این نویسندگان - چنانکه خود گفته‌اند - خبر این داستان را از کتاب ابن جلجل گرفته و نقل کرده‌اند.

دانشمندان معاصر این داستان جالب را بعنوان یک سند زنده و با ارزش درباره اثبات قدمت و اصالت تاریخی ترجمه و نقل در جنبش فرهنگی اسلامی در آغاز فرمانروائی دولت بنی امیه - مورد توجه و بحث قرار داده‌اند، و دیگر آنکه در این داستان ما از

وجود کتابخانه‌های مالامال از تألیفات اسلامی و کتابهایی که از زبانهای بیگانه در سایه دولت‌های اسلام در بامدادان جنبش فکری اسلامی و پگاه بزبان عربی ترجمه گردیده بود آگاهی یافته‌ایم.

از این تاریخچه کوتاه ریشه این داستان و درستی آن بخوبی آشکار می‌گردد، زیرا: ابن جلجل این داستان را روی با روی از خود ابو بکر بن القوطیة شنیده و او از پدر بزرگ خود عیسی بن مزاحم - مولى خلیفه عمر بن عبد العزیز - روایت نموده، و می‌دانیم عمر بن عبد العزیز کسی است که: کتاب نامبرده را از خزانه بیرون آورده انتشار داد، ابن جلجل این خبر را در کتاب خود نگاشت، و در ادوار بعد ابن ابی اصیبعه، ابن قفطی و ابن العبری آن را در تألیفات خود آورده و بالصرّاحه روایت آن را باین جلجل نسبت داده‌اند. و از آن پس این قصه در خاور و باختر میان مردم شیوع یافت. و در عصر حاضر دانشمندانی که در تاریخ علوم کار می‌کنند آن را مورد بحث قرار داده‌اند.

۲- در سخن از طبقه پنجم از حکمای مدرسه اسکندریه مؤلف می‌گوید:

انقیلاوس اسکندرانی از فراهم آوردن سخنان مشهور جالینوس کتابی در سیزده مقاله

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۶

تألیف کرده است، و کتابی دارد (یعنی انقیلاوس) در «اسرار الحركات» وی این کتاب را درباره کسانی که (نزدیکی می‌کنند) و بیماری مزمن دارند تألیف نموده است.

همین سخن را قفطی با اندکی تحریف در ترجمه احوال انقیلاوس روایت کرده است، و همان تحریف کوچک و ساده معنی کلام را بکلی دگرگون ساخته است، قفطی می‌گوید: «و او (انقیلاؤس) از سخنان پراکنده جالینوس سیزده مقاله در اسرار الحركات درباره کسی که نزدیکی می‌کند و بیماری مزمن دارد تألیف کرده است»

دکتر مایرهوف ۱ بر این عبارت قفطی سخت اعتراض نموده و آن را غیر مفهوم دانسته، و احتمال داده است که شاید نساخ در آن تصرفاتی کرده‌اند، زیرا جالینوس کتابی بنام «اسرار الحركات» ندارد، و در فهرست تألیفات وی کتابی بنام اسرار الحركات نوشته نشده است.

وجود روایت صحیح و مستند این مطلب در کتاب ابن جلجل هر گونه شک و ابهام را برطرف ساخته و معلوم گردیده است که: کتاب «اسرار الحركات» از تألیفات انقیلاوس می‌باشد نه جالینوس.

این بود چند نمونه از حقایق و معلومات تاریخی که ابن جلجل در روایت آنها منحصر بوده، و ما بوسیله او بسرچشمه این گونه مسائل - که در تاریخ علوم شایان توجه می‌باشد - دست یافته‌ایم.

بد نیست در اینجا چند نمونه از اشتباهات تاریخی مؤلف را نیز یاد کنیم:

۱- ابن جلجل در ترجمه احوال حنین بن اسحاق می‌گوید: وی بسرزمین پارس شتافت، و در آنجا ملازمت خلیل بن احمد نحوی را اختیار نموده، و کتاب العین او را به بغداد آورد.

این سخن بیگمان اشتباه است، زیرا خلیل بن احمد در سال ۱۷۰ هـ. بدرود زندگانی گفته است، و حنین بن اسحاق بیست و چهار سال پس از مرگ خلیل یعنی در سال ۱۹۴ هـ. متولد گردیده است.

۲- مؤلف در ترجمه احوال یعقوب بن اسحاق کندی می‌گوید: وی اصلاً از مردم شهر بصره بوده، و پدر بزرگش از طرف بنی هاشم (دولت آل عباس) حکومت بعضی نواحی را داشته است.

(۱) - التراث اليونانی - ترجمه دکتر عبد الحمید بدوی ص ۴۷

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۷



این است گفته ابن جلجل، اما جمهور مورخان برآند که یعقوب کندی از شهر «کوفه» بوده، و پدرش «اسحاق بن الصباح» از طرف بنی هاشم حکومت بعضی ولایات را داشته است.

و نیز مؤلف در ترجمه کندی می‌گوید: «کتاب الجغرافیا فی معرفه الاقالیم المعموره و غیرها» از تألیفات کندی می‌باشد، این سخن نیز درست نیست زیرا این کتاب از تألیفات «بطلمیوس» یونانی است، و یعقوب کندی آن را بزبان عربی ترجمه کرده است.<sup>۱</sup>

۳- در ترجمه احوال یوحنا بن ماسویه می‌گوید: هارون الرشید او را مأمور نمود کتب قدیمه را که در شهرهای: انقره و عموریه و دیگر بلاد روم بدست آمده بود بعربی ترجمه کند، و صاحبان کتب رجال اجماعا می‌گویند: یوحنا در زمان خلافت مأمون- یعنی پس از مرگ هارون الرشید- به بغداد آمد، و در دربار آن خلیفه- و پس از او المعتصم، و الواثق، و المتوکل علی الله- خدمت کرد، و در ایام خلافت المتوکل درگذشت، کما اینکه فتح شهرهای انقره و عموریه در زمان خلافت المعتصم در سال ۲۲۳ ه. اتفاق شده است.

### در برخی از کتابها عباراتی نقل از کتاب ابن جلجل روایت شده که نسخه حاضر آنها را ندارد:

۱- در کتاب «عیون الانباء» از ابن ابی اصیبعه در ترجمه احوال الحارث بن کلهده (ج- ۱: ۱۱۳) مطلبی ذکر کرده و آن را باین جلجل نسبت داده است می‌گوید:

[و سلیمان بن جلجل گفت، خبر داد ما را حسن بن الحسین، گفت خبر داد ما را سعید بن الاموی، گفت خبر داد ما را عمویم محمد بن سعید بن عبد الملک بن عمیر گفت: دو برادر- از خاندان «ثقیف» از طایفه (بنی کنه)- بودند که همدیگر را بسیار دوست می‌داشتند، چنانکه دو برادر دوست و شیفته هم مانند ایشان کس ندیده بود، برادر بزرگتر سفر رفت، و درباره زن خود به برادر کوچکتر سفارش نمود، یک روز ناگهان چشم برادر کوچک بر زن برادر خود افتاد، دلباخته او گردید، سوز و گداز عشق او را بیمار کرد، اما عشق خود را از خویشاوندان پنهان می‌داشت، تا آنگاه که برادرش از سفر بازگشت، پزشکان را بر بالین برادر بیمار خود آورد، بیماری او

(۱)- به: گروه هفتم ۲۵- ابو یوسف یعقوب- نگاه کنید.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۸

را نشناختند و از درمان او درمانده شدند، تا اینکه حارث بن کلهده را بر بالین او درآوردند، چون حارث بیمار را بدید گفت: من دو چشم شرمگین را می‌بینم، جز اینکه نمی‌دانم که این چه درد است؟ اکنون آزمایش می‌کنم، پس دستور داد تا بیمار را باده بنوشانند، چون باده در درون او کارگر افتاد بیمار زبان بگشوده و ترانه سرود و در آن عشق خود را بزبان دل آشکارا نمود.

خویشاوندان بیمار به حارث گفتند تو: بزرگترین پزشک عرب می‌باشی، پس حارث گفت: بار دیگر باو باده بنوشانید، و چون باده در اندرون او کارگر افتاد، زبان بسخن بگشوده و بسر دون ترانه مترنم گردیده و نام معشوق خویش در آن آشکار نمود.

برادر بزرگ چون از راز بیماری برادر خود آگاه گردید زن خود را یله کرده (طلاق گفت)، و به برادر کوچک خود گفت: اکنون ای برادر او را بزنی گیر، برادر کوچک گفت: بخدا سوگند هرگز او را بزنی نخواهم گرفت، پس او بمرد و آن زن را به همسری نگرفت].

ابن ابی اصیبعه یگانه مورخی است که این داستان را آورده و آن را به ابن جلجل نسبت داده است، این داستان در این نسخه از طبقات الاطباء ابن جلجل دیده نمی‌شود، بی‌جهت هم نمی‌توان در نسبت آن باین جلجل تردید کرد، اما پاره قرائن نشان می‌دهد که ابن اصیبعه در نسبت این داستان باین جلجل اشتباه کرده است از آن جمله:

- ۱- از کسانی که مطالب بسیار از ابن جلجل روایت کرده‌اند حتی یک نفر هم این داستان را ذکر نکرده است.
- ۲- با آنکه کتاب مسالك الابصار عمری بیشتر مطالب و اخبار مربوط به پزشکان را از طبقات ابن ابی اصیبعه نقل می‌کند این داستان را ذکر نکرده است،
- ۳- در هیچ جای این کتاب (طبقات ابن جلجل) مؤلف اخباری را بطریقه اسناد و (عننه) ذکر نکرده است، در صورتی که این داستان معنعن و مسند روایت شده است که می‌گوید: «گفت سلیمان بن جلجل خبر داد ما را حسن بن الحسین، گفت خبر داد ما را سعید بن الاموی...»
- در کتاب ابن جلجل حتی یک خبر بطریق اسناد و عننه (عن فلان) نیامده است، معمولا در این گونه موارد وی خبری را که از کسی از معاصران خود شنیده است عینا باو نسبت داده و از او روایت کرده است.
- طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۴۹
- ۴- در کتب مشهور رجال اندلس هرچه تفحص نمودم از اسامی رجال سند این داستان اثری نیافتم.
- ۲- ابن خلکان (۲: ۱۰۳) در ترجمه احوال ابو بکر محمد بن زکریا الرازی مطلبی از ابن جلجل نقل کرده که عینا در اینجا نوشته می‌شود:
- «و ابن جلجل نامبرده در تاریخ خود نیز حکایت کرد که: رازی برای منصور (منصور بن نوح السامانی) کتابی در اثبات صنعت کیمیا تألیف کرد، و آن کتاب را برداشته از بغداد به نزد آن پادشاه شتافت، و کتاب را باو داد، پادشاه آن کتاب را بزرگ شمرده، رازی را بر تألیف آن بستود و سپاس گفت، و هزار دینار زر باو صله داد، و باو گفت: می‌خواهم آنچه را که در این کتاب نوشته بمرحله عمل درآوری، رازی باو گفت: این کار هزینه بسیار برد، و به فراهم ساختن ابزار و داروها نیاز دارد و ره توشه افزون و ساز و برگی فراوان باید تا بتوان نسخه آن را از قوه بفعل آورد.
- منصور باو گفت: هرچه از دارو و سازو برگ که در کار صنعت باید هم اکنون دستور دهم همه را فراهم آرند تا آسوده دل کار خویش پایان رسانی، و چون همه چیز فراهم آوردند، رازی بکار پرداخت، اما هر اندازه کوشش نمود راه بجائی نبرد، و هرچه بیشتر جست کمتر یافت، سرانجام ناتوانی او از انجام این کار آشکار گردید.
- منصور باو گفت: من گمان نمی‌کردم، مردی حکیم و دانشمند دروغی چند در کتابی نوشته آن را حکمت و دانش نام نهد، و دل‌های مردمان را بدان مشغول سازد، و ایشان را بیهوده برنج اندازد.
- آنگاه منصور باو گفت: چون تو در نگارش این کتاب رنج برده، و به نزد ما شتافتی و رنج راه بر خویش هموار ساختی، ما هزار دینار زر صله این رنج را بتو عطا کردیم، اینک باید تو را به نگارش و انتشار دروغ کیفر دهیم، پس تازیانه را بر سر و روی او آشنا ساخته، فرمان داد تا کتاب (صنعت کیمیا) را چندان بر سر و روی او کوبیدند، تا پاره پاره گردید. و سازو برگ سفر او را بسیج نموده روانه بغدادش نمود.
- و همین نوازش تازیانه و ضرب کتاب بر سر و روی او موجب گردید که
- طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵۰
- چشمانش آب آورد و نگذاشت چشمانش را میل زنند، و گفت: دنیا را دیده‌ام»
- این داستان جالب نیز مانند داستان پیش در نسخه حاضر دیده نمی‌شود، و هیچ‌یک از نویسندگان - که از ابن جلجل روایت کرده‌اند - نیز آن را نقل ننموده‌اند بویژه ابن ابی اصیبعه که هرگز نظیر این داستان جالب از او فوت نمی‌شود بدون آنکه آن را در ترجمه احوال مبسوط رازی بیاورد.
- پاره از قرائن نشان می‌دهد که نسبت این داستان باین جلجل از راستی بدور می‌باشد، و ناچار باید گفت ابن خلکان در روایت این

خبر دچار وهم یا خطائی گردیده است از آن قرائن:

- ۱- رازی در سال ۳۱۳ ه دیده از جهان بر بسته و منصور بن نوح سامانی از سال ۳۵۰-۳۶۰ ه سلطنت کرده است یعنی نیم قرن پس از وفات رازی، پس نمی‌توان رازی را معاصر منصور دانست.
- ۲- ابن جلجل نام این کتاب (کتاب صنعت کیمیا) را در فهرست کتب و مؤلفات رازی یاد نکرده است.
- ۳- ابن جلجل در ترجمه احوال رازی درباره علت کوری او می‌گوید: «چشمانش آب آورد» و این داستان را که با این علت مخالفت و مابینت دارد در آنجا یاد نکرده است.

### وصف نسخه خطی منحصر به فرد طبقات الاطباء و الحکمای ابن جلجل که مورد استناد این چاپ می‌باشد

کتاب طبقات الاطباء و الحکمای ابن جلجل جزء مجموعه خطی است مشتمل بر چندین کتاب:

- ۱- کتاب طبقات ابن جلجل از ص ۱ تا ص ۷۵
- ۲- کتاب الفصول الحکمیة و النوادر الطبیة التي کتب بها یوحنا بن ماسویه الی تلمیذه حنین بن اسحاق حین انقطع عن مجلسه از ص ۷۶ تا ص ۱۰۷
- ۳- کتاب طب المشایخ و حفظ صحتهم- از ابن الجزار- ص ۱۰۷ تا ص ۱۵۸
- ۴- کتاب بدل العقاقیر- مجهول المؤلف از ص ۱۵۸ تا ص ۱۶۶
- ۵- رساله اسحاق بن عمران «سم ساعه» الی اخوانه فی تدبیر الصحه- از ص ۱۶۷ تا ص ۱۷۳  
طبقات الاطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵۱
- ۶- رساله شیخ ابی عبد الله محمد بن یوسف السنوسی فی فضل صناعه الطب از ص ۱۷۴ تا ص ۱۹۱  
این مجموعه تماماً بخط یک نویسنده است، گرچه در پایان آن نام کاتب و تاریخ کتابت مذکور نیست اما در صفحه ۱۰۸ مجموعه نام کاتب و تاریخ کتابت بدین تفصیل مذکور می‌باشد:  
«کاتب محمد بن ظریف تونس، تاریخ کتابت ماه ربیع الثانی سال ۹۹۳ ه.  
دکتر فؤاد سید درباره کاتب می‌گوید: ابو الطیب محمد بن ظریف تونس از فرزندان شیخ صالح محمد الظریف می‌باشد، که مدفنش در جبل المنار (تزدیک پایتخت تونس) و آرامگاهش در آنجا باشکوه و مزار است،  
ابو الطیب نویسنده مجموعه در (جامع الزيتونه) وعظ می‌کرد، تا اینکه در سال ۹۴۱ ه. اسپانیاییها بر سرزمین تونس حمله کردند، وی مسقط الرأس خویش را بدرود گفته بشهر (فاس) شتافت و در آنجا رحل اقامت افکند، و با محافل علمی و ادبی آن شهر پیوستگی یافت، توانگر و نامدار گردید، و در همان شهر بدرود زندگانی گفت.  
از: «نزهة الحادی فی اخبار القرن الحادی»  
مجموعه نامبرده بخط مغربی روی کاغذ نخودی رنگ نوشته شده است، متن با مرکب سیاه. و عناوین و فصول با شنگرف و مینا نوشته است، و کتاب طبقات ابن جلجل در این مجموعه در ۷۵ صفحه و هر صفحه ۱۵ سطر می‌باشد.  
اصل نسخه این مجموعه نخست در مغرب الاقصی در خانواده (آل الصدیق الغماری) بود، و سپس به کتابخانه استاد سید احمد خیری- که در شهر دنوس (مصر) در آرامگاه خیری پاشا قرار دارد- درآمد.  
و یک نسخه فتوگرافی از مجموعه نامبرده بشماره: ۵۶۳۶ ل. در (دار الکتب المصریه) موجود می‌باشد ۲.\*

(\*)- این بود ترجمه پارسی پیشگفتار ناشر دانشمند دکتر فواد سید (امین المخطوطات بدار الکتب المصریه)- با اندکی اختصار در

اواخر آن- که در تاریخ ۲۰ رمضان المبارک سال ۱۳۷۴ ه. مطابق ۱۴ مایو سال ۱۹۵۵ م. در شهر قاهره بچاپ رسیده است. طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵۳

### بسم الله الرحمن الرحيم

درود بر پیامبر ما محمد صلی الله علیه و سلم، و بر دودمان و یاران او.

### [پیشگفتار مولف: سلیمان ا بن حسان پزشک: «ابن جلجل» ۲]

می گوید: ای بزرگوار فرزانه از من خواسته خلاصه معلوماتی را که- من در اثر مطالعه و ممارست کتب گذشتگان و نظر در احوال پیشینیان درباره تاریخ علم طب، و نخستین بنیادگذار آن فرا گرفته‌ام- بقید نگارش درآورده، و در این موضوع برای رساله تألیف نمایم، زیرا می‌خواهی از چگونگی پیدایش این علم در روزگار باستان آگاه گردی، پرسیده شرح احوال و آثار پیشروان و سرآمد آن دانش پزشکی در اعصار قدیمه- پیش از طوفان و در ازمه بعد از آن- چگونه بوده، و پزشکان نامدار که بدقت نظر موصوف و بکمال حکمت آراسته بوده، و در آغاز کار این علم را در کتابها جاویدان ساخته، نام نیک خویش را برجای گذاشته‌اند، در چه روزگاران می‌زیسته‌اند؟

نوشته که: در این موضوع کتاب یا مقال جامع و مبسوط و قابل استنادی از آثار پیشینیان ندیده، تا آنکه کوشش و آمادگی مرا برای نگارش چنین کتاب دریافتی و دانستی که: مرا بر آنچه که می‌جسته وقوف کامل می‌باشد، و از این علم مرا چندان بهره و مایه است که می‌توانم کتابی مشتمل بر این فصل جالب از تاریخ (تاریخ علم طب) برای برشته تحریر درآورده و ترا- بخواست خداوند- بکمال مطلوب برسانم.

و هرآینه غرض از نگارش این رساله «کتاب حاضر» زنده کردن نام گروهی است که غبار فراموشی چهره ایشان را تیره، و نشانیهایشان را تباه گردانیده است.

ای امیر فرزانه؟: بدانکه دانشی را که در این رساله برای تو می‌نگارم آسان

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵۴

و ساده بدست نیامده، برای نگارش آن بسیاری از کتب قدیمه را با دقت تمام مطالعه کرده‌ام، مانند: «کتاب الالوف ابو معشر» ۳ ستاره‌شناس، و کتاب «هرویش صاحب القصص» ۴، و: «کتاب القروانقه» از یروم ترجمان ۵، و نیز کتابی دیدم در احوال حکمای یونان در آن کتاب مقام علمی و مسکن هریک از حکما را نگاشته، و اینکه وی در روزگار سلطنت کدام یک از پادشاهان جهان می‌زیسته است.

بدین شیوه دیرگاهی در کتب قدما مطالعه و تحقیق نموده‌ام، تا این علم را:

(تاریخ پیدایش دانش پزشکی) فراگرفتم، و از سوی دیگر انجام درخواست ترا بر ذمه خود واجب و بر خویشتن لازم می‌دانستم، لاجرم این رساله را گردآورده و در نگارش آن مبادرت ورزیده، و نسخه آن را به نزد تو می‌فرستم، قدر آن را بدان، این یک هدیه گرانبه است که خداوند بتو عطا فرموده، و بدین موهبت در میان دیگر همگان دون همت سرفرازت گردانیده است، مسیح علیه السلام می‌گوید:

«هر بهره را که مردمان از خرد یابند، آن نعمتی است که از درگاه نور از آسمان فرود آمده است» ۶، پس خدای را بدین موهبت که بتو ارزانی داشته سپاس گوی، و او را ستایش کن، و از او بخواه که فضل و نعمتش را بر تو افزون نماید و خدا یار تو باشد.

(۱) - سلیمان بن حسان پزشک معروف به «ابن جلجل» در سده چهارم هجری در شهر قرطبه پایتخت (دار الخلافه اسلامی) کشور اندلس می‌زیسته است، وی پزشکی نامدار، استاد علم طب، پزشک خاص دربار خلافت اموی (در اندلس)، و در علوم حکمت و تاریخ اطباء و حکما قدوه و مرجع اهل فضل آن دیار بوده است.

یکی از امیرزادگان دانش‌پژوه منتسب بخاندان خلفای اموی می‌خواهد تاریخ علم پزشکی را فرا بگیرد، در اندیشه شناختن نخستین گروه پیشروان و بنیادگذاران این دانش می‌باشد، و هرچه جستجو می‌کند کتاب یا مقالی در تاریخ علم طب بدست نمی‌آورد، و چون از مقام فضل و دانش ابن جلجل آگاه می‌گردد و علم مطلوب خود را نزد او سراغ می‌کند، نامه باو نوشته و از او می‌خواهد: که آنچه را از تاریخ پیدایش علم پزشکی در نتیجه مطالعه و نظر در کتب قدما فرا گرفته است برشته تحریر درآورده برایش رساله (کتابی) در تاریخ علم طب تألیف نماید.

و ابن جلجل بعنوان اجابت درخواست امیرزاده این کتاب را تدوین و تألیف نموده

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵۵

نسخه آن را به نزد او فرستاده است، و چون این کتاب را در پاسخ امیرزاده نگاشته در مقدمه آن را: «رساله» نامیده، و در سرآغاز سخن خطاب باو می‌گوید: ای بزرگوار فرزانه.

(۲) - تاریخچه زندگانی ابن جلجل در بخشی که از (تکمله ابن البار) در سال ۱۹۱۵ م.

در مادرید چاپ و انتشار یافت نوشته شده است. و اصل تکمله ابن البار که در سال ۱۸۸۳ م.

بچاپ رسیده است تهی از ترجمه احوال ابن جلجل می‌باشد.

(۳) - ابو معشر: جعفر بن محمد بن عمر البلخی یکی از ستاره‌شناسان ایرانی اسلامی است، اروپائیان در قرون وسطی او را: «البوماسر» - rasamobia - می‌نامیده‌اند، وی زندگانی علمی خود را با فراگرفتن علم حدیث آغاز نمود، و در سن چهل و هفت سالگی بآموختن علم نجوم پرداخت، برخی مصنفین اسلامی ابو معشر را متهم ساخته‌اند که وی تألیفات دیگران را بخود نسبت داده است.

ابو معشر در سال ۲۷۲ ه درگذشت، می‌گویند عمرش از یک‌صد سال تجاوز کرده است. در کشف الظنون از «کتاب الالوف ابو معشر» یاد کرده می‌گوید: «کتاب الالوف ... فيه الهياكل و البنیان العظیم الذی يحدث بناؤها فی العالم فی کل الف عام» - کتاب الالوف «هزاره‌ها» ...

در این کتاب از پرستشگاه‌ها و کاخهای بزرگ که در هر هزار سال یکبار چنان کاخهایی بنیاد می‌گردد سخن می‌گوید. و بیرونی در کتاب (آثار الباقیه) ص ۲۰۵ از آن کتاب بعنوان: «کتاب الالوف فی بیوت العبادات» نامبرده است، و بسیاری از نویسندگان و مصنفان دیگر از آن کتاب مطالبی نقل کرده و آن را فقط (کتاب الالوف) نوشته‌اند.

و در کتابخانه پاریس نسخه خطی بعنوان: «الادوار و الالوف - لابی معشر» بشماره ۲۵۸۱ موجود است، شاید همین کتاب الالوف باشد

استاد لیبرت treppil در مجله M K Z W - ج - ۹ سال ۱۸۹۵. م ص ۳۵۱ - ۳۵۸ بعضی عبارات منقوله از کتاب الالوف را که در کتب و منابع متفرقه نقل شده جمع‌آوری نموده است. و در کتاب: «منتخب صوان الحکمه تألیف سجزی» ورق ۶۶ نام این کتاب را: «اخبار الامم السالفه من الغربیین» گفته، و بعضی از عبارات آن را - که ابن جلجل و غیره عینا نقل کرده و بکتاب الالوف نسبت داده‌اند - روایت نموده است.

(۴) - ابن جلجل در اینجا و در چند جای بعد کلمه: «هروشیش» را با دو شین نقطه‌دار ضبط کرده است، و در کتاب: «العیون» و

«الخبار» هروسیس با دو سین: بی‌نقطه آمده، و هروسیس نام مورخ اسپانیولی است که در قرون چهار تا پنجم پیش از میلاد می‌زیسته است

suisorO suluaP

- نسخه اصل لاتینی این کتاب را در زمان ابن جلجل باسپانیا (اندلس) آوردند، ابن جلجل در مقدمه کتاب خود موسوم به کتاب: «تفسیر اسماء الادویة المفردة من کتاب دیسقوریدس» از کتاب هروشیش یاد کرده می‌گوید:

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵۶

«کتاب هروشیش صاحب القصص، و هو تاریخ للروم عجیب، فيه اخبار الدهور و قصص الملوك الاول و فوائد عظيمة»- و این کتابی است بس شگفت در تاریخ روم، در این کتاب- از اخبار ازمنه باستان و داستانهای نخستین پادشاهان و چیزهای سودمند دیگر سخن

می‌گوید سپس می‌گوید: ارمانیوس sonamoR

پادشاه قسطنطنیه این کتاب را با کتاب «گیاهان» (کتاب الحشائش) تألیف دیسقوریدس و هدایای دیگر در سال ۳۳۷ ه. برای الناصر عبد الرحمن بن محمد فرمانروای اندلس فرستاد، (العیون- ج- ۱ ص ۴۶)، برای اطلاع از داستان مفصل این هدیه و چگونگی ملاقات فرستادگان پادشاه قسطنطنیه با الناصر عبد الرحمن بکتاب: «العبر» ابن خلدون- ج- ۴ ص ۱۴۶، و کتاب: «نفع الطیب»- ج- ۱- ص ۳۴۳ و صفحات بعد، و کتاب: «البيان المغرب» ۲: ۳۱۹، و کتاب: «اعمال الاعلام» ص ۴۳ مراجعه شود.

کتاب هروشیش میان سالهای: ۳۵۰-۳۶۶ ه در ایام المستنصر الاموی در اندلس از زبان لاتین عبری ترجمه گردید، و معلوم است که ابن جلجل از ترجمه عربی این کتاب آگاه بوده و چنانکه در اینجا می‌گوید از آن استفاده کرده و مطلبی از آن نقل کرده است، شنیده‌ام در کتابخانه دانشگاه کولومبیای نیویورک یک نسخه خطی از ترجمه عربی این کتاب موجود است و گویا یگانه نسخه منحصر به فرد در عالم باشد، علامه ابن خلدون در کتاب تاریخ خود ازین کتاب بهره بسیار برده و اخبار بسیاری از آن روایت نموده است.

و در کتاب خطط المقریزی مطالب بسیاری از کتاب هروسیس نقل شده و صاحب کتاب آن را: (وصف الدول و الحروب) نامیده است- (بمقدمه ناشر مراجعه شود):

(۵)- یروم الترجمان: نامش سفرونیوس یوسیوس ایرونیوس می‌باشد وی یکی از مقدسین مسیحی و پیشوای اهل کلام و یکی از دانشمندان کنیسه لاتین و بهترین نویسندگان عصر خود بوده است.

او در یک خانواده مسیحی در (ستردون nodirts ( در دلماسیا بسال ۳۳۱ م یا میانه سالهای ۳۴۰-۳۵۰ م دیده بجهان گشوده و در سال ۴۲۰ م. در بیت لحم رخت بر بسته و بنام «قدیس ایرونیم» emoreJ'S شهرت یافته است.

مهم‌ترین کارهای ادبی او نگارش کتاب: قروانقه یا قرانقه acinorhC، می‌باشد، که درباره یوسیوس قیسرانی اسقف قیساریه نوشته شده، و آن را از یونانی بزبان لاتین ترجمه کرده و مطالب بسیاری بر آن افزوده است، این کتاب بعدها یگانه منبع و مرجع حوادث تاریخی قدیم گردید. و در سال ۱۹۲۳ م بوسیله: پاترینگهام mahgnirehtaF طبع و نشر گردید، و پیش از اوقسیس مینی engim در مجموعه «الآباء اللاتین»- anitaL aigolortaP ج- ۲۲- ج- ۲۳ طبع و نشر آن اقدام نموده است.

و در مختصر تاریخ الدول- ابن العبری مطالب متفرقه از متن اصلی یونانی بلاواسطه نقل کرده است، ابن العبری آن را در این کتاب «خرونیقون» نامیده و مؤلف آن را: اوسایوس القیصرانی

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵۷

نوشته است بصفحات: (۴۳، ۴۸، ۵۱، ۶۲، ۱۲۹ چاپ بیروت مراجعه شود)، و در کتاب عیون الانباء- ابن اصیبعه نیز مطالبی ازین

کتاب نقل کرده است ج- ۱- ص ۷۲-۷۳.

و بدیهی است ترجمه عربی این کتاب مورد استفاده و استناد ابن جلجل قرار داشته است (بمقدمه ناشر رجوع شود). اما لقب «ترجمان» که در دنباله نام هروشیش ذکر شده شاید علتش این است که او بعنوان مترجم مشهور بوده، بویژه ترجمه که از کتاب مقدس بزبان لاتین کرده و به ولجاتا «atagluV» معروف می‌باشد- یعنی: (کاملاً انتشار یافته). همین ترجمه لاتینی کتاب مقدس بموجب قرار مجمع قدیسین کنیسه منعقد در شهر ترانت «etnerT» در تاریخ ۲۷ مایو سال ۱۵۴۶. م یگانه کتاب مقدس مورد اعتماد کنیسه کاتولیک رومانی قرار گرفته است.

(۶)- این عبارت از گفته‌های حضرت مسیح نیست، و در انجیل چنین سخنی نیامده است، بلی در اصحاح اول، آیه ۱۷ از «رسالة یعقوب الی الاسباط الاثنی عشر» قریب باین مضمون- عبارتی دیده می‌شود که نص آن چنین است: «کل عطیة صالحه، و کل موهبة كاملة انما تهبط من فوق من لدن ابی الانوار» (اسفار عهد الجدید ص ۴۰۴) طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵۸

## گروه نخستین سرآمد آن و پیشروان حکمت پزشکی و فلسفه عالیه

### اشاره

ابو معشر بلخی ستاره‌شناس در «کتاب الالوف» می‌گوید:

هرامسه سه تن بوده‌اند:

۱

### ۱- هرمس نخست

هرمس نخست ۱، وی پیش از طوفان می‌زیسته است، و «هرمس» ۲ عنوانی است مانند: (قیصر) و (کسری) و پارسیان در تواریخ خود او را: «ابنجهذ» ۳ نامیده‌اند، ۴ حرانیان می‌گویند: حکمت از هرمس بما رسیده است.

و نیز پارسیان می‌گویند: پدر بزرگ هرمس: «گیومرت» ۵ نام داشته که آدم ابو البشر است، عبرانیان هرمس را: «خنوخ» گویند، و عبری او را ادریس خوانند.

ابو معشر گوید: هرمس نخستین کسی بود که درباره موجودات علوی و حرکات ستارگان سخن گفته است، و همو گوید: پدر بزرگش جیومرت ساعات شبانه‌روز را با او آموخت، و او نخستین کسی بود که پرستشگاه‌ها را بنیاد کرده، و خداوند را در آنجا ستایش کرد، و او نخستین کسی است که در علم پزشکی بحث کرده، و در این دانش سخن گفته است.

و همو گوید: هرمس درباره موجودات ارضی و اجرام سماوی برای مردمان زمان خود قصائد موزون و اشعار قابل فهم بسرود، و او نخستین کسی است که مردمان را از وقوع حادثه طوفان آگاه ساخت، زیرا وی در علائم آسمانی و آثار نجومی چنین دید که بلائی آسمانی از: آب یا آتش زمین را فروخواهد گرفت.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۵۹

هرمس شهر «صعید» مصر را برای سکونت خویش برگزیده بود، و در آنجا اهرام و مدائن التراب را بنانهاد، و چون بیم داشت که در حادثه طوفان دانشها از میان برود «برابی» را بنا کرد، و این کوهی است در (اخمیم) که آن را «بربا» نامند، آن را از سنگ تراشیده، و

همه هنرها را با صورت هنرمندان، صورت آلات و ابزار صنعتگران در آن نقش کرد، و با علامات و نشانه‌های خاص حدود و اوصاف علوم را بنگاشت، تا دانشها و هنرها را برای آیندگان برجای گذارد، و جاویدان سازد، چه بیم آن می‌رفت که آثار علوم و فنون در حادثه طوفان یکسره تباہ گردد

و در اخبار پیشینیان آمده است که: ادریس نخستین کس بود که در کتابها درس خواند، و در علوم نظر کرد. و خداوند سی کتاب از آسمان بر او فرود آورد، و او نخستین کس بود که جامه دوختن، و جامه پوشیدن را بمردمان بیاموخت و معمول داشت، و خداوند او را بجایگاهی بلند رسانیده، و بهشت برین را آرامگاه او ساخت.

ابو معشر بلخی درباره وی داستانهای افسانه ماندی آورده است، و ما آنچه را که از آن داستانها بخرد نزدیکتر یافتیم یاد کردیم، از خداوند می‌خواهم مرا کامیاب سازد. ۲

(۱)- هرمس: نام یونانی یکی از آلهه یونان بوده، رومیان او را: «suirucreM» گویند، و بزبان عربی «عطارد» خوانند، مردم مصر باستان می‌گفته‌اند، هرمس «روان» الاله «تحت»-toht- بوده، و همه دانشها را او آورده است، نویسندگان اسلامی این نام را بصورت‌های گوناگون: «ادریس» «اخنوخ»، «خنوخ»، «أرمس»، «هرمس الهرامسه»، «هرمس المثلث بالنعمة» نوشته‌اند، تاریخچه زندگانی او را در: کتاب الفهرست- ابن الندیم ص ۲۸۶، «طبقات الامم» صاعد اندلسی ص ۱۸ و ص ۳۹، الاخبار- ص ۷-۱ (او را ادریس نامیده است): نگاه کنید. و قفطی در الاخبار بار دیگر ترجمه احوال او را ضمن ترجمه «هرمس الثالث» ص ۳۵۰-۳۴۷ یاد کرده است، و در العیون ج- ۱- ص ۱۶-۱۷، و در مختصر الدول ص ۱۲-۱۱ می‌گویند: هرمس بزبان یونانی ملقب است به: «طریس میجیسطیس» یعنی: فیلسوفی که تعلیمات فلسفی او بر سه اصل بنیاد می‌گردیده است، زیرا سه صفت از صفات باری تعالی را ذاتی می‌دانسته‌اند که عبارت می‌باشند از: وجود، حکمت، حیا.

و نیز برای مطالعه کلمه: «ادریس» بکتابهای زیر نگاه کنید:

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۰

منتخب صوان الحکمه- ورق ۶۶، النزهه ورق ۲۲، کتاب البدء و التاريخ- ج- ۲- ص ۹۷، ۱۴۷، مسالك الابصار- ج- ۵- مجلد- ۲ ورق ۲۷۸، كشف الظنون ج- ۱- ص- ۲۶-۲۵، الملل و النحل- ۲: ۱۴۲، دائرة المعارف الاسلامیة- ماده: «ادریس».

(۲)- استادلینو در کتاب، «علم الفلک» ص ۱۴۲ می‌گوید: هرمس نام دانشمند افسانه مصری بوده که هرگز وجود نداشته است، و در عصر اسلامی افسانه‌های بسیاری درباره او گفته شده، چنانکه برخی می‌گویند هرمس همان اخنوخ مذکور در توراہ می‌باشد، و گروهی او را ادریس پیامبر می‌دانند، و گروهی از اسلامیان سه تن هرمس قائل شده‌اند، و هرمس سوم را مؤلف بسیاری از کتب نجوم، کیمیا و سحر و امثال آن می‌دانند.

(۳)- در عیون: «اللهجد» و معنی آن دادگر می‌باشد، و در الاخبار: «ایهجل» ضبط- شده، و در منتخب صوان الحکمه: «ابنجهذ» و معنی آن دادگر می‌باشد، و این کلمه را لپرت در ضمن منصوصات کتاب الالوف ابی معشر که آنها را از منابع متفرقه جمع‌آوری نموده و در مجله M K Z W ج- ۹ ص ۳۵۸-۳۵۱ ترجمه کرده- ذکر کرده است. و در منصوصات کتاب مذکور شکل دیگری ازین کلمه: «ایماجل» آمده، و نیز شکل دیگری ازین کلمه: «اللهجد» daghal آمده که با علامت سؤال (?) نوشته شده است.

ظاهراً منابعی که در نصوص خود این کلمه را آورده‌اند ضبط صحیح آن را بدست نیاورده بهمان شکل محرف و مغلوط آن را ذکر کرده‌اند

به چند نسخه خطی از کتاب العیون و کتاب الاخبار مراجعه کردم تا ضبط صحیح این کلمه را بدست آورم دیدم نسخه‌های



مخطوطه عینا با نسخه‌های چاپی مطابقت دارد.

به نظر من ابن جلجل و صاحب منتخب صوان الحکمه که شکل این کلمه را: «ابنجهذ» نوشته‌اند در ضبط آن خطا نکرده‌اند زیرا اصل این کلمه در زبان پارسی: «ابنگهذ» می‌باشد که در عربی حرف گاف به جیم تبدیل گردیده و این نام یکی از پادشاهان باستانی کشور پارس می‌باشد سلسله این پادشاهان در تاریخ طبری (ج- ۱- ص ۱۷۵-۱۷۴) مذکور است. و در کتاب مروج الذهب مسعودی- ج- ۱ ص ۱۸۸ این کلمه بتصحیف: «اسحد» نوشته شده است.

و این شهریاران باستانی را پیشدادیان می‌خوانده‌اند، و نخستین پادشاهی که به پیشداد لقب یافت هوشنگ نواده جیومرت (گیومرت) می‌باشد.

طبری می‌گوید: (ج- ۱- ص ۱۷۱)، ویرا پیشداد گفتند و معنی پیشداد پارسی: - (نخستین شهریار دادگر) است و مقدسی در کتاب البدء و التاریخ می‌گوید: (۳- ۱۳۸- ۱۳۹): «ثم ملک هوشنگ-

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۱

پیشداد، و معناه اول حاکم حکم بین الناس، و اول من دعا الناس الی عبادۃ الله،... و زعم بعضهم ان هذا بمنزلة ادریس النبی او هو ادریس»، و این گفته مقدسی با اظهارات ابو معشر بلخی در این مورد مطابقت دارد، چنانکه ابن مسکویه در کتاب تجارب الامم (۱: ۷)، و ابو الفداء (۱: ۴۰) می‌گویند:

هوشنگ را پیشداد گفتند که معنی آن: نخستین دادگر می‌باشد. گویا کسانی که از مورخان کلمه: «ابنجهذ» را نقل کرده‌اند میان شکل خود کلمه و معنی آنکه پیشداد، می‌باشد خلط کرده‌اند.

و: nesnetsirhC A. در کتاب خود: I.P.I ۳۶ می‌گوید: کلمه پیشداد، در عصر پهلوی (\* بمعنی نخستین پادشاه دادگر ترجمه گردید، چه معنی اصلی کلمه پیشداد نخستین آفریده شده می‌باشد.

و نیز می‌گوید: کلمه: ابنگهذ به ساختهای مختلفه روایت شده مانند: انگهذ، ابنگهذ، اننگهذ، اسگمد ج- ۲ ص ۷۹-۷۸

(۴)- الحرانیه: در منتخب صوان الحکمه این کلمه را: «الحرانیه» نوشته، است و این قوم را «صابئه» نیز می‌گویند، مسکن ایشان شهر حران) بوده، و این شهری است بسیار قدیم در سرزمین «جزیره» در نزدیکی سرچشمه‌های رودخانه: «البلیخ» میانه «رها» و «راس عین» و این قوم به پرستش هفت ستاره سیاره معروف بوده‌اند، که از بقایای مذاهب بابلیان و آشوریهها بوده است، (نگاه کنید به: الفهرست- ۳۱۸- ۳۲۷، التنبیه و الاشراف ص ۱۸۳، و:

I, sumsibasS reD dnU reibasS eiD, nhoslowhC. D ۸۵۶

(۵)- گیومرت: به ثای سه نقطه در پارسی جدید، و گیومرت به تای دو نقطه در زبان- پارسی پهلوی، این کلمه از دو جزء ترکیب یافته: «گیو» بمعنی: زندگانی و «مرت» بمعنی: بشفرائی (انسانی که می‌میرد)، و گیومرت نزد مردم پارس نام نخستین بشر (آدم) می‌باشد، و او را «گلشاه» بکسر گاف نیز می‌گویند، یعنی پادشاه خاک

(تاریخ سنی ملوک الارض- ج- ۱- ص ۸- ۱۲- ۲۴- ۶۴، و کتاب غرر اخبار ملوک الفرس ج- ۱- ص ۴. و بسیاری از ماخذ تاریخی عربی و غیره و:

snad ioR reimerp ud te emmoh reimerp ud sepytseL, nesnetsirhC. A ۹۳۲ I, sedinayaK seL: ۷

I ۹ I, mlohkcotS, I, sneinarI sed eriadnegeL erioticsiH'L missaP

در این باره به تفصیل سخن راند است

(\*)- مقصود صاحب حاشیه از عصر پهلوی: عصر نفوذ ادبیات و زبان پهلوی یعنی:

عصر ساسانیان می‌باشد.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۲

۱

## ۲- هرمس دوم ۱

وی از مردم بابل ۲ بوده، و در شهر کلدانیان ۳ که آن را: «بابل» می‌نامیده‌اند سکونت داشته، و پس از طوفان در عهد پادشاهی نبریزبانی ۴ می‌زیسته است، و این پادشاه نخستین کس بود که پس از نمرود بن کوش ۵ شهر بابل را بنیاد کرد- هرمس دوم در علوم طب و فلسفه مقامی ارجمند داشت، و طبائع و خواص اعداد را می‌شناخت، وی شاگرد فیثاغورث ارثماطیقی بوده است، ابو معشر گوید: هرمس دوم علوم طب و فلسفه و علم خواص اعداد ۶ را که در حادثه طوفان در بابل از میان رفته بود دوباره زنده کرد.

و شهر کلدانیان که نامش در اینجا گفته شده شهر دار العلم فلاسفه مشرق‌زمین می‌باشد، و حکمای مشرق‌زمین نخستین دانایانی هستند که حدود علوم را تعیین نموده قوانین و نظامات را ترتیب دادند، (و مقصود از فلاسفه مشرق‌زمین فلاسفه و دانایان سرزمین پارس می‌باشد). ۲

(۱)- هرمس دوم: و او را «هرمس بابلی» نیز می‌گویند، شرح حال او در کتاب الفهرست ص ۳۵۲-۳۵۳ آمده است، ابن الندیم او را در شمار کیمیاگران و اصحاب صنعت شمرده و در صفحه ۴۹۶ آن کتاب فهرست تألیفات او را در صنعت (کیمیا) آورده است. و چنانکه ملاحظه می‌شود ابن جلجل در اینجا او را بعنوان اهل (صنعت) و کیمیادان معرفی نموده، و آن هرمس که از اصحاب صنعت و کیمیاگر بوده «هرمس سوم» می‌باشد- که ترجمه احوال او خواهد آمد.

و نیز ترجمه احوال هرمس دوم در کتابهای: الاخبار ۳۴۶-۳۴۷، العیون ج- ۱ ص ۱۷، مختصر الدول ص ۱۱-۱۲، الطبقات (ابن ابی اصیبعه میانه هرمس دوم و سوم خلط کرده است)، الزهه ورق ۲۲، مسالک الابصار- ج- ۵- مجلد- ۲- ورق ۲۷۹- دائرة المعارف ماده «هرمس».

(۲)- بابل: شهر باستانی بیلون می‌باشد که بر کرانه رود فرات نهاده بوده است، (مقاله:

هرتسفلد در دائرة المعارف الاسلامیه ماده «بابل»).

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۳

(۳)- کلدانیان: قومی بودند که در سرزمین (وادی) میانه رودخانه فرات و دجله زندگی می‌کرده‌اند، و آشوریان در قسمت علیای همین سرزمین جای داشته‌اند. کلدانیان قومی باستانی و دارای تمدن و فرهنگ بوده، و در علوم فلکی و ستاره‌شناسی مهارت داشته‌اند، مدنیت و فرهنگ کلدان در شعوب و اقوام مجاور سرزمین ایشان تاثیر کرده است. خط و نوشته‌های میخی از ابتکارات این قوم بوده است، مورخان اسلامی درباره این قوم سخنان بسیار دارند، برای نمونه به: (طبقات- الامم- ص ۶، التنبیه و الاشراف ص ۱۳۷، و مختصر الدول ص ۷۲) نگاه کنید.

(۴)- نبریزبانی: این نام در العیون: «نبریزبالی» نوشته شده شاید مراد از «نبریزبانی» یا «نبریزبالی» یکی از دو پادشاه آشوری است که بنام: «آشورنازر (ناصر)، ایل» نامیده می‌شد و در قرون یازدهم و نهم پیش از میلاد می‌زیسته‌اند.

(۵) - نمرود بن کوش: بعقیده بعضی از مورخان «نمرود بن کوش» نخستین پادشاه نامارده بعد از طوفان بوده است، و بنای برج بابل را باو نسبت می‌دهند.

(محمد بن جریر الطبری شمه از اخبار او را آورده است- ج- ۱- ص ۱۴۹، طبقات الامم- ص ۱۷، مختصر الدول ص ۲۷۲).

(۶) - علم طبائع و خواص اعداد: بزبان یونانی «اریثماتیکا» و، معرب آن «ارثماتیقی» می‌باشد (غیر از علم حساب) است در این علم از خواص طبیعی اعداد و نسبت اعداد زوج و فرد و غیره بحث می‌شود (مفتاح السعادة- ج- ۱- ص ۳۱۰)، و نیز به فصل چهاردهم از کتاب مقدمه ابن خلدون ص ۴۸۲ نگاه- کنید، و نیز به باب علم اعداد از کتاب (جامع العلوم- امام فخر رازی، و به ارثماتیقی کتاب شفا- از ابو علی بن سینا- مراجعه شود).

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۴

۱

### ۳- هرمس سوم ۱

هرمس سوم در شهر مصر مسکن گزید، پس از طوفان می‌زیسته، کتاب «جانوران زهردار» از اوست، فیلسوف و پزشک بود، و خواص طبیعی داروهای کشنده، و جانوران گزنده را می‌شناخت، بسیار جهانگردی کرد، به آب‌وهوا و طبائع مردمان شهرها آشنا بود، در علم کیمیا سخنانی نیک و ارزنده و سودمند دارد، وی صنعت کیمیا را مقدمه و پیشرو بسیاری از صنایع دیگر می‌دانست، مانند:

شیشه‌گری، چینی‌سازی، کاشی‌سازی، جواهرات مصنوعی (سنگهای گرانهای ساختگی) و چیزهای دیگر مانند آنها. هرمس شاگردی داشته است بنام: «اسقلاپیوس» که درباره‌اش داستانهای افسانه مانند زده و سخنان دور از خرد و شگفت‌آور بسیار می‌گویند، و در ضمن ترجمه احوال او هرچه از داستانهای مربوط بوی صحیح بنظر می‌رسد و در کتابهای معروف روایت شده است خواهیم آورد، بخواست خداوند. ۲

(۱) - هرمس سوم: و او را: «هرمس المثلث بالحكمة» نیز می‌نامند، برای ترجمه او نگاه کنید به: «الفهرست ص ۳۵۲-۳۵۳ (اشتباه او را هرمس دوم نامیده است)، الطبقات ص ۱۸، ۱۹، ۴۰ (وی نیز او را با هرمس دوم خلط کرده است)، الاخبار ص ۳۵۰-۳۴۷، العیون- ج- ۱ ص ۱-۱۷، مختصر الدول ص ۱۱-۱۲، الزهه ورق ۲۳، مسالك الابصار- ج- ۵- مجلد ۲ ورق ۲۸۰، دائرة المعارف ماده «هرمس»

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۵

۱

### ۴- اسقلاپیوس ۱

وی شاگرد هرمس مصری بوده است، و در سرزمین شامات ۲ مسکن داشت، جالینوس در کتاب خود که در ترویج علم طب نوشته است می‌گوید:

«خداوند بر اسقلاپیوس وحی فرستاد که: ای اسقلاپیوس اگر تو را فرشته بنام همانا بحقیقت نزدیکتر است تا تو را انسان بخوانم» و ابقرراط در کتاب: «سوگند، و پیمان‌نامه» خود می‌گوید: نام اسقلاپیوس در زبان یونانی از کلمه که بمعنی: شکوه و روشنی است اشتقاق یافته، و علم پزشکی اختصاص به اسقلاپیوس دارد، و هیچ کس نمی‌تواند علم طب را فرا بگیرد، و خویشتن را پزشک بخواند

مگر اینکه خوی و رفتار او در: پاکی، پرهیزگاری، پاکدامنی همانند اسقلابیوس بوده باشد، و نباید علم طب را بمردمان ناکس، بداندیشان و بدنهادان تعلیم داد، اطبا و عالمان باین علم باید مردمانی بزرگوار و خدانشناس باشند، کسی که طیب و عالم باین علم می‌باشد باید پرهیزگار، رحم‌دل باشد، و همواره بخواهد که بوسیله این دانش بمردمان سود برساند.

و ابقرراط در این کتاب (کتاب سوگند و پیمان‌نامه) می‌گوید: «اسقلابیوس در ستونی از نور باسمان بالا رفت».

و جالینوس در کتاب خود که آن را برای اغلوقن ۳ فیلسوف نگاشته است از (ابقرراط) نقل می‌کند که او گفته است: «ای کاش می‌توانستم مانند اسقلابیوس باشم؟».

و جالینوس در مقدمه کتاب خود موسوم به: «حیلۃ البرء» می‌نویسد: باید علم پزشکی در نزد عوام الناس (توده مردمان) چنان مقرون بحقیقت باشد، همچنانکه طب آلهی را در هیکل (پرستشگاه) اسقلابیوس بحقیقت می‌بینند. و این هیکل (پرستشگاه) اسقلابیوس- بنا بر آنچه که هروشیش صاحب القصص ۴ روایت کرده- خانه بوده در شهر رومیه (شهر رم) و در آن خانه صورتی بود که با مردم طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۶

سخن می‌گفته و از او چیزها می‌پرسیده‌اند، و این صورۃ را در روزگار پیشین اسقلابیوس اختراع کرده بوده است.

و معجوسان «شهر رم» چنین عقیده دارند که مجسمه که در هیکل اسقلابیوس نصب شده براساس حرکات نجومی ساخته شده، و روحانیت یکی از کواکب سبعة سیاره در آن تعبیه شده است زیرا: مردم شهر رومیه (رم) پیش از دخول در نصرانیت ستارگان را پرستش می‌کرده‌اند.

این مطالب را هروشیش صاحب القصص روایت کرده است. داستانها و اخبار شگفت‌آوری در تاریخ زندگانی اسقلابیوس گفته شده، و ما هرچه از آن اخبار و داستانها بخرد نزدیکتر بود در اینجا آورده، و از ذکر باقی خودداری نمودیم.

و افلاطون در کتاب خود معروف به: ۵ «کتاب النوامیس»- کتاب الشرایع- می‌گوید: اسقلابیوس روزی در پرستشگاه (هیکل) خود بعبادت پروردگار مشغول بود که مردی با زنش درباره طفل جنینی که زن در شکم داشت به محاکمه نزد او آمدند، اسقلابیوس روی بان زن کرده باو گفت: ای ستمگر شوهر تو در پرستشگاه (هیکل عید الشمس- جشن خورشید)- بود و در حق تو بطول عمر و سلامت دعا می‌کرد، و برده که از آن فلان خاندان می‌باشد با تو در آمیخت، اینک سه روز دیگر موجودی مشوه الخلقه (تباه چهره) بدنیا می‌آوردی، و آن زن کودکی بدنیا آورد که در سینه‌اش دو دست داشت، آنگاه اسقلابیوس روی بمرم کرده گفت: ای مرد تو پیمان زناشویی این زن را نه بر وجه قانون و شرع بسته ازین روی بیش از آنچه که کشته درو کرده.

و نیز افلاطون در این کتاب- کتاب النوامیس- از اسقلابیوس روایت می‌کند که: روزی مردی مالی را از آن خویش در سرای خود پنهان کرد آنگاه به نزد اسقلابیوس آمده و باو گفت: ای مرد روشن‌بین مالی از آن من گم شده آن را پیدا کن اسقلابیوس برخاست و با آن مرد بخانه‌اش رفت، و مال را که پنهان کرده بود از مخفی‌گاه در آورده باو نمود، سپس بآنمرد گفت: کسی که نعمت‌های خداوند را بافسوس دارد خداوند نعمتهای خود را از او بگیرد، و زود باشد که این مال از دست تو بیرون رود، که تو این نعمت را بافسوس گرفتی و دیگر هرگز بدست تو نخواهد آمد، و چنان شد که اسقلابیوس گفته بود.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۷

و نیز افلاطون در همین کتاب- کتاب النوامیس- داستانی شگفت‌حکایت کرده است درباره گروه و هیئتی که پادشاه مارینوس ۶ به نزد اسقلابیوس گسیل داشته است. اسقلابیوس به فرستادگان پادشاه مارینوس گفت: هنگامی که شما به نزد مارینوس باز گردید او خواهد مرد، و چون فرستادگان به نزد مارینوس باز گشتند او را مرده یافتند.

و (ابقرراط) در کتاب خود: «سوگندنامه» گوید: و عصای (اسقلابیوس از چوب درخت خطمی ۷ بود، و بر دسته عصای او صورۃ ماری نقش گردیده).

جالینوس می‌گوید: اسقلابیوس از آن جهت عصای ۸ خود را از چوب درخت خطمی ساخته است که درخت خطمی در گرما و سرما حالت اعتدال دارد، و اسقلابیوس در همه کارها و در همه اثار البیت خود همواره جانب اعتدال را مرعی می‌داشته است، و بهمین جهت عصای خود را نیز از درخت معتدل المزاج خطمی اتخاذ کرده بود.

و اما صورۀ مار که بر دسته عصای اسقلابیوس نقش گردیده برای آنست که مار میان دیگر جانوران عمری طولانی دارد، و اسقلابیوس طول عمر مار را نشانه و رمز دانش که هرگز پوسیده و نابود نمی‌شود قرار داده است.

این بود سرگذشت اسقلابیوس و اخبار مربوطه بتاریخچه زندگانی آن پزشک بزرگوار که بخردان آن را پسند کنند و در کتب مسطور است، و درباره اسقلابیوس اخبار و حکایات شگفت و نابخردانه در کتب نصرانیان روایت شده که ذکر آنها شایسته این کتاب نمی‌باشد.

حال اگر حقیقت امر چنان است که ابقرات و جالینوس و افلاطون درباره اسقلابیوس گفته‌اند، و ما پیش ازین بیان کردیم، پس باید گفت که آغاز تعلیم علم طب و فلسفه بفرمان خداوند و بوسیله وحی و الهام بوده و یا بهرگونه دیگر که خواست خداوند بوده است. چنانکه پیش ازین در اخبار مذکوره بیان شد. ۲

(۱) - اسقلابیوس: نام او در کتابهای اسلامی بصورت‌های: اسقلابیوس اسقلیبوس، اسقلیبوس، و اسقلیبیاس، و گاهی هم بخطاء: اسقلنیوس نوشته می‌شود، و نیز او را:

پادشاه، پیغامبر، حکیم، و حکیم الهی می‌گویند، ترجمه احوال او در کتابهای: الاخبار ص ۸، العیون ص ۱۵-۲۱، مختصر الدول ص ۱۲-۱۳، النزّه ورق ۳۷-۳۹، المسالک

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۸

ج- ۵ مجلد ۳- ورق ۴۳۶-۴۳۷، دائرة المعارف الاسلامیه ماده: «اسقلابیوس»،

(۲) - شامات: و در کتاب النزّه می‌گوید: اسقلابیوس در شهر شام مسکن داشته است، و در ترجمه ابقرات خواهد آمد که او در شهر «قو» مسکن داشت، و این شهر را «حمص» می‌نامند و از سرزمین شامات می‌باشد، و در ترجمه احوال سقراط نیز می‌گوید: «وی رومی و یونانی و از اهالی شامات بوده است»، یاقوت در کتاب معجم البلدان می‌گوید: این سرزمین را از آن جهت (شامات) می‌نامند که روستاها و دهکده‌های آن بسیار و بهمدیگر نزدیک است. (در زبان عربی خال را شامه می‌گویند و جمع آن می‌شود شامات).

و در زمان قدیم بلاد شام داخل در مرزهای دولت یونان بوده است، و در آغاز اسلام شام را (بلاد روم) می‌گفته‌اند، و در اخبار ص ۱۳۵-۱۳۶ ضمن ترجمه احوال (جبرئیل بن بختیشوع می‌نویسد: «مرز کشور روم از سوی شرقی فرات در جانب مشرق دهکده نقیا» **noirohpeKIN** از طسوج انبار، و از سوی رودخانه دجله مرز روم، شهرهای «دارا» و «رأس العین» بوده است.

و نیز مرز میانۀ کشور پارس و روم در شمال ارمینیه و از سوی مغرب سرزمین مصر بوده است، و در کتاب العیون ضمن ترجمه احوال جالینوس (ج- ۱- ص ۷۷) این تحدید مرزها مذکور است.

(۳) - اغلوقن: وی یکی از فلاسفه است که معاصر جالینوس بوده است، و نسبت بتالیفات طبی جالینوس علاقه خاصی داشته، و باین مناسبت جالینوس یکی از کتابهای خود را موسوم به: «کتاب الی اغلوقن فی التانی لشفاء الامراض» بنام او نگاشته است، و چنانکه در العیون (ج- ۱- ص ۹۱- ص ۱۰۶) می‌گوید: کلمه «اغلوقن» در زبان یونانی بمعنی کبود است، اما درست این است که این کلمه در زبان یونانی بمعنی سبز می‌باشد (و کلمه گرین «سبز» در زبانهای اروپائی از ریشه همین کلمه یونانی گرفته شده است).

(۴) - چنانکه هروشیث صاحب القصص می‌گوید: این داستان در اصل لاتینی کتاب «هروسیوس» نیامده، جز اینکه - I ۶۷۶ - I

## awossiW YluaP می گوید:

«در سال ۲۹۳ پیش از میلاد در شهر رومه، (رم) در جزیره طیباریوس برای اسقلیبوس پرستشگاهی بنیاد کردند و این پرستشگاه شاخه بوده از پرستشگاه اصلی که در شهر (آبیدق) در سرزمین یونان دائر بوده است»

(۵) - کتاب النوامیس: و آن را کتاب القوانین نیز می‌نامند، حنین بن اسحاق آن را عبری ترجمه کرد. می‌گویند این کتاب آخرین تألیفات افلاطون بوده است. دائره المعارف اسلامیه - ماده افلاطون.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۶۹

(۶) - مارینوس: یا مارینون پادشاه یونان بوده، داستان پیش‌بینی و غیب‌گوئی اسقلیبوس درباره مرگ این پادشاه در عیون ج- ۱- ص ۱۱۳-۱۱۵ در ترجمه احوال نضرین حارث بن کلدیة ثقفی آمده است، ابن ابی اصیبعه می‌گوید: من این داستان را در کتاب: «النوامیس» افلاطون یافته‌ام، اما نام اسقلیبوس را بالصراحه ذکر نکرده است. و مسعودی در کتاب مروج الذهب ۱: ۱۸۲ در بیان پادشاهان بابل می‌گوید: «و مارینوس قریب به سی سال پادشاهی کرد»، شاید پادشاهی که در این داستان نامش یاد شده او بوده است؟

(۷) - خطمی: آفتاب‌گردان، خواص طبی و ماهیت آن در قانون ابن سینا ص ۲۶۸، و مفردات ابن البیطار- ج- ۲ ص ۶۳ یاد شده است.

(۸) - عصای اسقلیبوس: در عیون الانباء ج- ۱ ص ۱۹ به تفصیل درباره عصای اسقلیبوس سخن رانده است، و می‌گوید: بر عصای او صورۃ اژدهائی نقش گردیده بود، و تا عصر حاضر این صورۃ بعنوان نشانه کارهای طبی و داروسازی بکار می‌رود. طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۰

۱

## ۵- ابولن ۱

و او را: «أبله» ۲ نیز می‌گویند، نخستین دانشمندی بوده که در کشورهای روم و یونان در علم پزشکی سخن گفته است، حروف کتابت زبان یونانی را نیز او برای منافس شاه اختراع کرد، وی در علم طب از جمله پیروان مکتب قیاس بوده (۳)، و برحسب آن کار می‌کرده است.

ابولن پس از عهد موسی علیه السلام در روزگار «براق حاکم» می‌زیسته است، داستانهای افسانه مانند، و کارهای شگفت آور بسیار باو نسبت می‌دهند، و ازین جهت مانند اسقلیبوس می‌باشد. ۲

(۱) - ابولن: و نیز: ابلن، و ابولو گفته شده، به عیون ص ۲۱- ج- ۱، و المسالک ج- ۵- مجلد ۳ ورق ۴۳۷-۴۳۹ نگاه کنید، در این منابع نام این حکیم محرفا «ابلق» آمده و، او را: «ایله» نیز می‌گویند. و در الاخبار ص ۷۲؛ «ابن الرومی» نامیده شده.

(۲) - در کتاب عیون الانباء بجای این عبارت چنین گفته است.

«وی نخستین کسی بوده که در کشورهای پارس و روم در دانش پزشکی سخن گفته است».

(۳) - یعنی: وی از پیروان قیاس بوده، زیرا علم طب در آغاز کار از روزگار اسقلیبوس بر پایه تجربه بنا شده بود، پس از آن گروهی از پزشکان آمدند و بر قیاس کار کردند، تا اینکه افلاطون پزشک پیدا شد، و او اساس علم طب را بر تجربه و قیاس هر دو قرار داد،

عیون-ج- ۱ ص- ۳۱-۳۳\*

(\*) برای اطلاع از مکتبهای قدیم «یا فرقه‌ها و مذاهب طبی» به تعلیقات مترجم در آخر کتاب مراجعه شود.

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۱

## گروه دوم استادان روم و یونان که در دانش پزشکی و فلسفه سرآمد روزگار بوده‌اند نخستین ایشان:

### اشاره

۱

### ۶- ابقراط

ابقرات ۱ بواسطه مقام فضیلت انسانی از پیروان مکتب طبی اسقلاپیوس بوده، و در شهر: «قو» ۲ مسکن داشت، و این شهر: «حمص» نام دارد، و از بلاد شام ۳ می‌باشد. وی در علم طب نظر کرد، و در این علم رسائل و کتابها نگاشته است، و از جمله آثار طبی او است:

«کتاب الفصول» ۴، «کتاب تقدمه المعرفة» ۵، «کتاب افیذیمیا» ۶، «کتاب الامراض الحاده» ۷، «کتاب الجبر و الخلع» ۸، «کتاب طبیعه الانسان» ۹، «کتاب الاخلاط» ۱۰، «کتاب القروح و جراحات الراس» ۱۱، «کتاب المیاه و الاهویه» ۱۲، و بسیاری کتابهای دیگر، ۱۳ او مردی خدانشناس، پرهیزگار، صاحب فضیلت بود، بیماران را برایگان درمان می‌کرد، بسیار جهانگردی می‌کرد، و چون آهنگ جهانگردی داشت، و شهر خود را بدرود می‌گفت، شاگرد خویش (فولونیس) ۱۴ را برجای خویش می‌گماشت که بیماران را تیمار کند.

ابقرات در روزگار شاهنشاه پارس اردشیر بهمن ۱۵ پدر بزرگ دارا پسر دارا می‌زیسته است، جالینوس در رساله خود که آن را: «پزشک باید فیلسوف باشد» ۱۶ نام داده است می‌گوید: اردشیر بهمن بیمار گردید و ابقراط را بخواند که بر بالین او رود و او را درمان کند، و ابقراط از رفتن بر بالین او خویشتن داری نمود،

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۲

زیرا اردشیر دشمن یونانیان بود و هنگامی که پادشاهان یونان ویرا بدربار خویش می‌خواندند، او بی‌درنگ به پیشگاه ایشان می‌شتافت، زیرا ایشان را نیکوکار می‌دانست و از ماندن در نزد آنان سر می‌تافت زیرا بیماریشان بهبود یافته و باو نیازمند نبودند ۱۷.

و اردشیر یکهزار قطار زر ۱۸ برای ابقراط فرستاد که بخدمت او شتابد، ۱۹ و بیماری او را درمان نماید اما او نپذیرفت ۲۰.

جالینوس در رساله نامبرده «پزشک باید فیلسوف باشد» می‌گوید: دانشجوئی که دانش ابقراط را می‌جوید، و بخواهد که دانش پزشکی را فراگیرد ببايد بر شیوه ابقراط رفتار کند و باید چون او: وارسته، بفضیلت آراسته بوده، بدیها و نابکاریها را بدرود گوید.

داستانی دیدم از ابقراط که نشانه پرهیزگاری و پاکدامنی و تجلی است از مقام فضیلت و منش پاک او. و این است آن داستان:

«افلیمون» ۲۱ صاحب کتاب: «الفراسه» در این کتاب می‌نویسد: از روی ساختمان و ترکیب دندانهای هر کس خوی او را می‌توان دریافت، شاگردان ابقراط جمع شدند و گفتند آیا در روزگار ما کسی فاضل‌تر از ابقراط سراغ دارید؟ همگی گفتند نه، کسی برتر

از او سراغ نداریم، یکی از ایشان گفت: پس بیائید تا افلیمون را که دعوی علم فراسه می‌کند بوسیله ابقراط آزمایش کنیم، پس صورت ابقراط را نقش کرده، و آن را به نزد افلیمون بردند ۲۲، و باو گفتند: ای حکیم دانا به صورت این مرد نگاه کن، و از روی

ترکیب چهره او اخلاق او را بخوان، افلیمون در آن صورت نگریست، و اعضاء او را با یکدیگر مقایسه نموده و گفت:

این عکس مردی است که «عمل زنا» را دوست می‌دارد، باو گفتند که تو بس دروغ گوئی این صوره ابقراط حکیم است، افلیمون بایشان گفت دانش من هرگز دروغ نمی‌گوید، بیگمان باید که او چنین باشد، این معنی را از خودش پرسید، پس شاگردان به نزد ابقراط رفتند، و آنچه کرده بودند، و آنچه که افلیمون بایشان گفته بود، همه را باو گفتند، ابقراط گفت: افلیمون راست گفته است، من «زنا» را دوست می‌دارم، اما خویشتن داری می‌کنم.

این داستان نشانه از ملکات فاضله آن حکیم می‌باشد، که نفس خود را به نیکو کاری و فضیلت ورزیده بود.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۳

و ابقراط در کتاب: «پیمان‌نامه- سوگندنامه» ۲۳ خود می‌گوید: «دانشجوی علم طب باید پاک‌دامن (عفیف)، بوده، نسبت به هموعان خود نیکوکار و با ترحم باشد، و نیز نیکوروی، پاکیزه‌منظر بوده، در فنون چهارگانه طبی ۲۴ ورزیده دانا، اصیل، و هشیار باشد» ۲۵۲

(۱)- به یونانی هیپوکرات و نیز «ابقرات» نوشته می‌شود. و او را «بقراط بزرگ، بقراط حکیم، و بقراط الهی» نیز می‌گویند، وی بنا بر قول اصح در سال ۳۵۷ پیش از میلاد در گذشته است.

ترجمه احوال او در: النزّه ورق ۱۲۷، الفهرست ص ۲۸۷، الطبقات ص ۲۷-۲۸، الاخبار ص ۹۰-۹۵، العیون ج-۱- ص ۲۴-۲۶، مختصر الدول ص، ۸۵-۸۶، منتخب الصوان ورق ۷۸-۸۳، الشهرستانی (در حاشیه ابن حزم) ۳: ۲۴، دائرة المعارف الاسلامیه ماده «ابقرات».

(۲)- در الاخبار ص ۹۱: «مدینه فیروها»، و در حواشی الاخبار: «قبروها» و در النزّه:

«قبروها» و این اشتباه است، زیرا قیروها نام پیشین شهر حلب می‌باشد، و ضبط درست آن: «قو» و بیونانی «کوس» می‌باشد و آن نام جزیره‌ایست نزدیک کرانه‌های آناتولی از آسیای صغیر،

(۳)- در النزّه نیز، چنین است، در الاخبار: «از شهرهای شام» حاشیه ۲ ص ۶۵ ملاحظه شود.

(۴)- کتاب الفصول: هفت مقاله است، مشتمل بر تعریفات اجمالی طبی و خلاصه مطالب سایر کتب او، مانند رؤس مسائل «کتاب تقدمه المعرفة»، و «کتاب الاهویة و البلدان»، و «کتاب- الامراض الحادة»، و نکته‌ها و نصوصی چند از «کتاب اپیدیمیا»، و چند فصل از کتاب «اوجاع النساء» و مسائل دیگر از سایر کتابهایش. (عیون- ج- ۱- ص ۳۱) یعقوبی به تفصیل درباره این کتاب سخن رانده می‌گوید: این کتاب مشتمل بر پنجاه و هفت باب می‌باشد و: التعليمات نیز نامیده می‌شود ج- ۱ ص ۱۰۷-۱۰۵.

(۵)- تقدمه المعرفة: این کتاب در سه مقاله است در بیان و توصیف علامات و نشانه‌ها و آثاری که پزشک بوسیله آنها بیماریها را در ازمنه سه‌گانه: ماضی، حاضر، آینده تشخیص می‌دهد، (العیون- ج- ۱- ص ۳۱)، یعقوبی درباره ابواب این کتاب به تفصیل سخن رانده و می‌گوید: این کتاب دارای سه فصل و بیست «تعلیم» می‌باشد.

(۶)- اپیدیمیا: در العیون: اپیدیمیا- ج- ۱- ص ۳۲، و معنی آن بیماری‌هایی که عارض می‌شوند، و چگونگی مبارزه با آنها، و معالجه آن امراض، جالینوس می‌گوید: مقالات چهارم و پنجم و هفتم این کتاب از خود ابقراط نیست، آنها را ساخته و باو نسبت داده‌اند،

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۴

(۷)- کتاب الامراض الحادة: «این کتاب دارای سه مقاله است، مقاله اول در چگونگی غذاء و استفراغ در بیماریهای حاده، مقاله دوم در چگونگی مداوا به تکمید (\*) (تکمید: کهنه را گرم کنند و بر عضو دردمند نهند.) و فصد و ترکیب ادویه مسهله و امثال آن،



- مقاله سوم در چگونگی معالجه با می و آب انگبین و سکنجین و آب سرد و گرمابه رفتن «العیون-ج- ۱- ص ۳۱
- (۸)- در العیون-ج- ۱- ص ۳۲ این کتاب را: «کتاب الکسر و الجبر» نامیده و می گوید «این کتاب در سه مقاله است، و آنچه را که پزشک در فن پزشکی خود بدان نیاز دارد در این سه مقاله گفته است».
- (۹)- کتاب طبیعه الانسان: دو مقاله است، مشتمل بر طبائع ابدان و ترکیبات آنها.  
(العیون-ج- ۱- ص ۳۱)
- (۱۰)- کتاب الاخلاط: این کتاب در سه مقاله است و در کمیت و کیفیت اخلاط و حالاتی که بر آنها عارض می گردد، و چگونگی معالجه آنها بتدریج (العیون-ج- ۱- ص ۳۲)
- (۱۱)- در العیون: «کتاب جراحات الرأس» را بدون توضیح بیشتر ذکر کرده است، (ج ۱- ص ۳۲)، و در همین کتاب در ترجمه حیاة جالینوس ص ۹۹ می گوید: و از تألیفات او است کتاب: «تفسیر کتاب جراحات الرأس ابقرات»
- (۱۲)- در العیون می گوید: (ج- ۱- ص ۳۲) «کتاب الاهویة و المیاه و البلدان» و این کتاب دارای سه مقاله است، مقاله اول در شناختن آب و هوای شهرها و پیدایش بیماریهای بومی در شهرها. مقاله دوم در شناختن آبهای خوراکی، و فصول سال و پیدایش بیماریهای بومی.  
مقاله سوم در شناختن چیزهایی که نگاهداری آنها در شهرها موجب پیدایش بیماریهای بومی می گردد.  
و در العیون ص ۲۷ نیز می گوید: ابقرات شخصا در همه شهرهای کشور یونان گردش کرد و بهداشت شهرها را ترتیب داد، و کتاب «الاهویة و البلدان» را برای مردم شهرهای یونان تألیف کرد.  
یعقوبی به تفصیل از موضوعات این کتاب سخن گفته است ج- ۱- ص ۱۱۹-۱۲۹.
- (۱۳)- فهرست این کتابها به تفصیل در الیعقوبی-ج- ۱- ص ۱۰۷- ۱۳۰ مذکور است، و در العیون-ج- ۱- ص ۳۱-۳۵ و نیز کتابهای ابقرات را که جالینوس شرح کرده است- ص ۹۹، و نیز نامهای مترجمین آنها بزبان عربی، در الاخبار ص ۹۹، و الفهرست ص ۲۸۷.
- (۱۴)- در العیون: ج- ۱- ص ۳۳: «فولویس» بزرگترین شاگردان او از خاندانش بوده  
طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۵  
که سمت جای نشین او را داشته است، و در الاخبار ص ۹۴: «و از شاگردان ابقرات فولوس که بهترین شاگردان و جای نشین او بوده است...»، و در الفهرست ص ۲۸۸: «فولویس بهترین شاگردان او بوده»
- 
- (۱۵)- در العیون می گوید: «هیپوکرات در روزگار بهمن پسر اردشیر می زیسته است»، و در الاخبار: «اردشیر پدر بزرگ دارا پسر دارا» و در منتخب صوان، و الملل و النحل: «بهمن پسر اسفندیار»، در التنبیه و الاشراف نیز چنین است، و در النزهة: «بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب».
- (۱۶)- این عبارت در العیون، چنین است: «و ذکر جالینوس فی رسالته التي ترجمها عن الفاضل بقراط ان اردشیر...». ابن اصیبعه این کتاب را در فهرست مؤلفات ابقرات ذکر نکرده و در تألیفات جالینوس (ص ۹۹) بعنوان: «کتاب فی ان الطیب الفاضل یجب ان یکون- فیلسوفا مقاله واحدة» ذکر کرده است. و در مجموعه ۸: ۱۲) (renbueT) سال ۱۸۹۱ بنام:  
«ان احسن الاطباء ما کان فیلسوفا ایضا»  
«بهترین پزشکان کسی است که فیلسوف نیز بوده باشد»
- (۱۷)- ابن جلجل و به پیروی از او قفطی و ابن اصیبعه این داستان را نقلا- از رساله جالینوس بعنوان «پزشک باید فیلسوف باشد»

روایت کرده‌اند، و در التنبیه و الاشراف این داستان را نقلاً از کتاب جالینوس بعنوان: «تفسیر کتاب سوگندنامه ابقرات» روایت می‌کند و افزوده است که شهریار پارس ابقرات را برای معالجه خود نخواستہ بود بلکه چون «داء الموتان» در سرزمین پارس شیوع یافته بود ابقرات از بیم آنکه مبادا باین بیماری گرفتار شود از رفتن بکشور پارس خودداری نموده است.

(۱۸) - در الاخبار نیز چنین است ص ۹۱، و در العیون - ج ۱ - ص ۲۷: «یک صد قنطار زر» و در منتخب الصوان: «و شاهنشاه فرمود تا یک صد قنطار زر ناب باو بدهند، و قنطار در نزد یونانیان معادل یک صد و بیست رطل و هر رطل نود مثقال می‌باشد».

و در النزہة: «هشت قیراط [شاید هشتاد قنطار؟] زر. و قنطار یک صد و بیست رطل و رطل نود مثقال است. و تمامی آنچه را که شاهنشاه فرموده بود یک هزار هزار و هشتاد مثقال بوده است»

(۱۹) - و در الاخبار: «علی ان يحضر اليه و يعافيه من مرضه»

(۲۰) - این داستان عینا در العیون - ج ۱ - ص ۲۷ نقلاً از ابن جلجل آمده است، و در الاخبار ص ۹۱ بدون سند مذکور است، و در مختصر الدول ص ۸۵-۸۶ نیز آمده است، و همگی این نویسندگان آن را به ابقرات نسبت داده‌اند، جز اینکه ابن اصبیعه افزوده است، و «من می‌گویم: این داستان را گاهی به سقراط فیلسوف و شاگردان او نسبت می‌دهند».

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۶

و آنچه که معروف است این داستان مربوط به سقراط بوده، و در ترجمه احوال سقراط مؤید این قول خواهد آمد (ص ۳۰)، شاید این اشتباه از شباهت لفظ بقراط به سقراط ناشی شده است، در این داستان اشتباه دیگری نیز وجود دارد و آن ورود نام افلیمون است در این حکایت. زیرا افلیمون معاصر هیچ کدام یک از بقراط و سقراط نبوده است، این واقعه میان سقراط و فیلسوفی یونانی است بنام: ژوپيروس که بداشتن علم فراست مشهور بوده، این فیلسوف را اسلامیان نمی‌شناسند و چون افلیمون و کتاب او در علم فراست در نزد مسلمانان معروف بوده این داستان را باو نسبت داده‌اند. این حکایت اصلی تاریخی دارد که آن را در کتاب:

X- IIIIV. P, ۸۹۳ I, gizpieL, I retsreoF. R. icinomongoisyhP serotpircS .

یاد کرده است.

(۲۱) - افلیمون: فیلسوفی است یونانی مسلمانان او را بنام: «افلیمون، فیلیمون، فلیمن» می‌خوانند، وی در قرن دوم بعد از میلاد می‌زیسته، و کتاب «الفراسه» از اوست، ترجمه عربی آن را به پیوست ترجمه لاتینی آن ضمن کتاب: «retsreoF, R»

در صفحات ۹۹-۲۹۴ منتشر کرده است. و نیز در سال ۱۹۲۹ در شهر حلب بطبع رسیده، ترجمه او در الاخبار ص ۶۰ مذکور است.

(۲۲) - در الاخبار افزوده است: «پس صوراً را به نزد افلیمون بردند، و یونانیان صوراً انسان را ماهرانه نقش می‌کردند به طوری که همه خصوصیات چهره انسان را نمودار می‌کرده‌اند و سبب این است که ملت یونان صورت‌های نقاشی شده را می‌پرستیدند، و در پیش آنها عبادت می‌کردند، بدین سبب در نقاشی صوراً مهارت یافتند، اقوام و ملل دیگر که به پیروی از یونانیان صوراً انسان را نقاشی می‌کردند هرگز در این هنر بپایه یونانیان نرسیدند»، این عبارت در مختصر الدول با اندکی تغییر آمده است.

(۲۳) - متن این پیمان‌نامه در العیون ج ۱ - ص ۲۵، و منتخب الصوان ورق ۸۲ مذکور است.

(۲۴) - فنون چهار گانه طبی: علم تعلیمی، و طبیعی، و الهی، و منطقی به (رساله ابن رضوان به اطبای مصر) چاپ مایر هوف ص ۷۷ رجوع شود.

(۲۵) - این اوصاف با آنچه را که ابقرات در وصیتنامه خود ذکر کرده مطابقت دارد، اما در پیمان‌نامه او ذکر نشده، و این وصیتنامه در العیون ج ۱ - ص ۲۶ مذکور است

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۷

## ۷- دیاسقوریدوس ۱

وی از مردم شهر: «عین زربه» ۲ بود، شامی، یونانی، گیاه‌شناس است، پس از ابقرط می‌زیسته، و بسیاری از کتابهای او را ترجمه کرده است، وی در میان پزشکان داروشناس قدیم سمت استادی و پیشوائی داشته، و در شناختن داروهای مفرده ممتاز و مرجع بوده است، کلیه تحقیقات او درباره اجناس و انواع گیاهان طبی است، و از درجات آنها سخن نگفته است ۳ و درباره گیاه‌شناسی کتابی در پنج مقاله تألیف کرده است ۴، و تا آن زمان درباره شناخت گیاهان طبی چنین تحقیقاتی بعمل نیامده بود ۵.

جالینوس می‌گوید: چهارده کتاب درباره داروهای مفرده از آثار نویسندگان اقوام مختلف دیده‌ام، در میان آنها کامل‌تر از کتاب دیاسقوریدوس عین زربی نیافتم بعدها روش او در تحقیق و شناخت گیاهان طبی سرمشق دیگران گردید، وی در این کتاب معلومات سودمند و اصول کلی و جامعی برجای گذاشته است، و معنی کلمه «دیاسقوریدوس» بزبان یونانی: «نگهبان ایزدی گیاهان» می‌باشد، زیرا کلمه: «دیاسقور» یونانی بمعنی: نگهبان گیاه، و «دیوس» بمعنی: الله- ایزد- است، و با پیوستن این دو کلمه می‌شود: «شجار الله- نگهبان ایزدی گیاه» ۶، یعنی: کسی که خداوند او را درباره درختان و گیاهان گویا کرده است، دو مقاله محققانه نیز درباره سموم تألیف کرده است ۷.

(۱)- دیاسقوریدوس: از استادان یونانی است: و دیاسقوریدوس نیز بذال نقطه‌دار و بی نقطه هر دو نوشته می‌شود، و او را: «صاحب النفس الزکیه» و «جهانگرد» و «دانشمند گیاه‌شناس»- الحکیم الحشائشی-، و «الحکیم العین زربی» نیز می‌گویند. وی در دوره نخستین یا در دوره دوم تاریخ مسیحی می‌زیسته، اما زمان او بطور قطع معلوم نیست، ترجمه احوال او در: الفهرست ص ۲۹۳، و الاخبار- ص ۱۸۳، و تاریخ یعقوبی ۹۲، و العیون- ج- ۱- ص ۳۵، و مختصر الدول ص ۱۰۴، و منتخب صوان الحکمه ورق ۲۰، و دائرة المعارف الاسلامیه ماده: «دیاسقوریدس» آمده است. طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۸

(۲)- عین زربی: «بفتح زا و سکون راء و باء و الف مقصور در آخر، شهری است مرزی در نواحی المصیصه در قلیقیا» (معجم یاقوت)، و «عین زربی»، نام این شهر بزبان یونانی: «اینازریا» بوده و اکنون این شهر در خاک ترکیه واقع است- و آن را بترکی: azrvan می‌گویند.

(۳)- مقصود از مراتب گیاهان داروئی: گونه «و اندازه نیروئی» که در گیاهان موجود است از: برودت، حرارت، رطوبت، ییوست- سردی، گرمی، تری و خشکی- می‌باشد.

(۴)- کتاب پنج مقاله: غرض کتاب اوست که به نام: «الحشائش و النباتات» مشهور است، برای تفصیل مندرجات این پنج مقاله به العیون- ج- ۱- ص ۳۵ و کتاب: تاریخ النبات عند المسلمین ص ۳۸-۴۴ و به حاشیه بعد رجوع شود.

(۵)- نام این کتاب: «الحشائش و النباتات» یا «هیولی علاج الطب» یا «کتاب الادویة المفردة» است، حاجی خلیفه در کشف الظنون می‌گوید: «دیاسقوریدس چهل سال برای شناختن سود گیاهان تجربه و کار کرد، تا اینکه به فوائد: تخم، دانه، پوست و مغز گیاهان پی برد، و در این موضوع کتاب تألیف کرد و شاگردان خود را بدان آشنا ساخت.

این کتاب دیرگاهی یگانه منبع و مرجع جامع و کامل در این موضوع بوده، و مورد توجه بسیاری از دانشمندان قرار گرفته است.

ابن جلجل (مؤلف این کتاب) کتابی دارد بنام: «تفسیر اسماء الادویة المفردة من کتاب دیسقوریوس»، و در سرآغاز آن کتاب می‌گوید: «کتاب دیسقوریوس در روزگار خلیفه عباسی المتوکل در شهر بغداد ترجمه شد، مترجم آن اصطفی بن بسیل ترجمان بوده که آن را از زبان یونانی بزبان عربی ترجمه کرد، و چون وی نتوانسته بود معادل عربی بسیاری از گیاهان را که نام یونانی داشته در زبان عربی پیدا کند، در ترجمه عربی آرزو کرده بود که بعدها کسی بیاید که بتواند معادل عربی همه نامها را پیدا کرده و ترجمه عربی را تکمیل کند. و پس از او حنین بن اسحاق مترجم آمد و کار ترجمه ناقص عربی را تکمیل کرد، و روایت آن را اجازه داد. آنگاه پس از آن ابن جلجل درباره انتقال آن کتاب باندلس (اسپانیا) در عهد خلافت الناصر عبد الرحمن بن محمد در حدود سال ۳۳۷ هـ بعنوان هدیه - با هدایای دیگر از طرف ارمانیوس پادشاه قسطنطینیة sunamor به تفصیل سخن رانده است، ارمانیوس پس از آن راهبی را بنام «نیکولا- alocin» از قسطنطینیة به نزد الناصر گسیل داشت و او بسال ۳۴۰ هـ به شهر قرطبة رسید، و او بار دیگر این کتاب را بزبان عربی ترجمه و تفسیر کرد، و بعضی از پزشکان دربار الناصر مزبور با وی در کار این ترجمه شرکت داشتند، از جمله پزشکان مزبور: حسدای بن شبروط - الاسرائیلی بوده است، همه کسانی که بعدها در موضوع مفردات طبی کتاب تألیف کرده‌اند

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۷۹

از کتاب دیسقوریوس بهره‌ها برده فراوان توشه گرفته، و آن را: مطالعه، تحقیق، شرح، تفسیر، تعلیق استدراک و تصحیح نموده و مورد توجه قرار داده‌اند از جمله:

۱- ابن جلجل در کتاب خود: «تفسیر اسماء الادویة المفردة من کتاب دیسقوریوس».

۲- شیخ رئیس ابو علی ابن سینا متوفی بسال ۴۲۸ هـ. که بسیاری از مطالب و مندرجات کتاب دیسقوریوس را در: کتاب الادویة المفردة از کتاب قانون آورده است.

۳- علی بن رضوان طیب مصری متوفی بسال ۴۵۳ هـ. در تألیفات خود در موضوع «الادویة المفردة».

۴- ابن وافد الاندلسی (عبد الرحمن بن محمد بن عبد الکریم) متوفی بسال ۴۶۷ هـ در کتاب خود بنام: «الادویة المفردة الذی جمع فیہ بین کتابی دیسقوریوس و جالینوس».

۵- الشریف الادرسی - متوفی بسال ۵۶۰ هـ در کتاب «الجامع لصفات اشتات النبات» و آنچه که از گیاهان از قلم دیسقوریوس افتاده بود وی در این کتاب افزوده است.

۶- ابو جعفر احمد بن محمد الغافقی متوفی بسال ۵۶۰ هـ در کتاب: «جامع المفردات» کلیه مطالب دیسقوریوس و جالینوس را در موضوع گیاهان داروئی ذکر کرده است. ابن العبری متوفی بسال ۶۸۴ هـ این کتاب را تحت عنوان «منتخب جامع المفردات» مختصر کرده است.

۷- جهانگرد عبد اللطیف البغدادی متوفی بسال ۶۲۹ هـ کتابی دارد بعنوان: «انتزاعات من کتاب دیسقوریوس فی صفات الحشائش».

۸- ابو العباس بن رومیة متوفی بسال ۶۳۷ هـ: «کتاب تفسیر اسماء الادویة المفردة من کتاب دیسقوریوس».

۹- ضیاء الدین بن البیطار متوفی بسال ۶۴۶ هـ. کتابی دارد بنام: «الجامع فی الادویة المفردة» و چنانکه خود در مقدمه این کتاب می‌گوید: تمامی پنج مقاله کتاب دیسقوریوس را در تضاعیف کتاب آورده است:

۱۰- داود الانطاکی متوفی بسال ۱۰۰۸ هـ. در جمع آوری مواد کتاب خود موسوم به:

«تذکره اولی الالباب» کتاب دیسقوریوس مهم‌ترین مآخذ او بشمار می‌رفته است (رجوع شود به کشف الظنون - ج ۲ - ص ۱۴۱۲ - ۱۴۱۸، و طبقات الامم ص ۸۴، (و تاریخ النبات عند العرب) و العیون در چندین مورد،

یک نسخه از کتاب الحشائش دیسقوریوس بشماره ۱۰۲۹ قسم طب در کتابخانه:

«دارالکتب المصریه» موجود است، این نسخه از روی یک نسخه مخطوطه متعلق بکتابخانه ایا صوفیا در شهر قسطنطنیه عکس برداری شده است. در صفحه اول این نسخه عبارت زیر نوشته شده: «کتاب دیسقوریدس العین زربی فی هیولی علاج الطب نقل اصطفن بن بسیل

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۰

و اصلاح حنین بن اسحاق»، این کتاب در پنج مقاله است و عکس رستنی‌ها در آن نقاشی شده، خط نسخه بسیار قدیم است، ولی تاریخ کتابت ندارد، و شماره صفحات آن ۳۷۲ صفحه می‌باشد.

(۶) - ابن ابی اصیبعه (ج - ۱ - ص ۲۳۵) نقلاً - از حنین بن اسحاق می‌گوید: قوم دیسقوریدس او را: «از داش نیادیش» (؟) می‌نامیده‌اند، و این عبارت بزبان ایشان بمعنی: (بیرون رفته از میان ما) می‌باشد، زیرا وی گوشه‌گیری اختیار کرده و در همه فصول سال در کوهها و گیاهزارها اقامت گزیده بود، نه در حکومت، نه در شوراها، و نه در کارهای دیگر با قوم خود همکاری نمی‌کرده، و از ایشان دوری گزیده بود، و بهمین علت قومش او را بدین نام خواندند. اما معروف این است که نام: «دیسقوریدس» از کلمه یونانی که نام دو خدای توأم از آلهه یونان - می‌باشد گرفته شده و یا بمعنی: دو فرزند خدای بزرگ.

(۷) - در العیون: «کتاب دیسقوریدس مشتمل بر پنج مقاله است، و در برخی نسخه‌ها دو مقاله ششم و هفتم نیز در سموم جانوران افزون دارد، و منسوب بدیسقوریدس می‌باشد». و در الفهرست ص ۴۰۷: «کتاب الحشائش پنج مقاله می‌باشد، دو مقاله دیگر نیز در حشرات و سموم بانها افزوده است بعضی می‌گویند این دو مقاله اخیر منسوب باو و منحول می‌باشند». و عبارت الاخبار چنین است: «و در سموم دو کتاب، دو مقاله دارد ... الخ». ۲

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۱

۱

## ۸- افلاطون حکیم ۱

وی از مردم شهر آتن بوده، رومی، فیلسوف یونانی، پزشک و عالم بود به هیئت افلاک، و علم خواص و طبائع اعداد، و در علم طب برای یکی از شاگردان خود بنام: طیماؤس کتابی نوشته است، و در فلسفه مقالات و کتابها دارد.

افلاطون در موضوع «تألیف نسبتها» تحقیقاتی دارد، و پیش از او کسی از فلاسفه متعرض این مباحث نشده است، و بدین وسیله صنعت دیباج را کشف کرد اما نظریه «تألیف» عبارت می‌باشد از: نسبتهای پنجگانه تألیفی که جمیع موجودات مرکبه در عالم وجود خالی از آنها نمی‌باشند.

و چون افلاطون تحقیقات خود را در علم «طبائع الاعداد»، و علم نسبتهای تألیفی پنجگانه بدرجه کمال رسانید، درهای دانشهای جهان بر روی او باز شد، و اندازه نسبت اجزاء موجودات مرکبه را با اختلاف الوان - عرضی و ذاتی - بشناخته ازین تحقیقات بعلم دیگری رسید که آن: «علم التصویر المتصورات» می‌باشد.

اولاً حرکتی را که جامع حرکات مختلفه بود فرض کرده، آنگاه به نسبت عددی ترکیب اجزاء آن را تجزیه نمود، و این عمل ویرا به علم: «تصویر المتصورات» هدایت نموده، و بر همین اصل به صنعت دیباج، و دیگر مرکبات رسید، و در این موضوع کتابی تألیف کرده است.

افلاطون در فلسفه آراء عجیبی دارد، برای نظم جامعه بشری زمان خود قوانین و نظاماتی وضع کرد، کتاب السیاسه ۲، و کتاب النوامیس ۳ در این خصوص از تألیفات او است، وی در روزگار (شاهنشاه پارس) دارا نطوا ۴ - دارای دوم پدر دارا که اسکندر او را

بکشت ۵- می‌زیسته است، و زمان او بعد از عهد ابقراط

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۲

در ایام سلطنت پدر اسکندر فیلیس بوده، در زمان او کشورهای روم و یونان در تصرف دولت پارس بوده است

(۱)- افلاطون: ترجمه احوال او در کتاب الفهرست ۲۴۵-۲۴۶، تاریخ یعقوبی ص ۹۶، الطبقات ص ۲۳، الاخبار ص ۱۷، العیون- ج- ۱ ص ۵۴-۴۹، مختصر الدول- ص ۹۱-۹۰، منتخب الصوان ص ۳۲، النزهه ۸۸-۱۰۰، مسالك الابصار- ح- ۵ مجلد ۲ ورق ۲۸۷-۲۸۸، الملل و النحل ۲: ۱۹۰، دائرة المعارف الاسلامیه ماده «افلاطون»، ترجمه احوال افلاطون در اینجا کاملا با ترجمه‌های کتب نامبرده بالا- مگر المسالك- مخالفت دارد.

افلاطون در سال ۴۴۷ پیش از میلاد چشم بجهان گشود، و در سال ۳۴۷ پیش از میلاد رخت بر بست.

(۲)- پیش ازین درباره کتاب السیاسة سخن گفته شد، برای تألیفات افلاطون به: العیون- ج- ۱- ص ۵۳، الاخبار- ص ۱۷، الفهرست- ص ۳۴۳.

(۳)- کتاب: «الجمهوریة او السیاسة المدنیة»، افلاطون در این کتاب درباره: نظامات اجتماعی، وضع قوانین، عدالت، شکل حکومت، و نظامات ملی بحث کرده است، این کتاب را در زمان قدیم حنین بن اسحاق مترجم بزبان عربی ترجمه کرده، و اخیرا بار دیگر حنا خباز آن را به عربی ترجمه کرده و در چاپخانه (المقتطف) در سال ۱۹۲۹ م. در مصر بچاپ رسیده است.

(۴)- در العیون: «دارایطو» نوشته، در اینجا مقصود: «دارای دوم» می‌باشد که او را:

«نطو» می‌گویند که بزبان یونانی بمعنی: «فرزند غیر قانونی» می‌باشد، این دارا پسر- ارطخشاست معروف بدراز دست می‌باشد دارای دوم از سال ۴۲۴ تا سال ۴۰۴ پیش از میلاد سلطنت کرد، افلاطون تقریبا بیست و پنج سال معاصر او بود، زیرا افلاطون در سال ۴۲۸ پیش از میلاد متولد گردیده است. و در مختصر الدول- ص ۸۷: «داریوش نوتوش» یعنی: «فرزند ملت»، و مسعودی در کتاب مروج الذهب این کلمه را با تصحیف: «دارابنوس» نوشته- ج- ۱- ص ۱۹۶، و بار دیگر در همین کتاب ص ۲۴۴: «دارانوس» آورده است.

(۵)- شاهنشاه پارس که با اسکندر معاصر بوده و با او از در جنگ درآمده است دارای سوم بوده که از سال ۳۳۵ تا سال ۳۳۰ پیش از میلاد در پارس فرمانروا بود، وی فرزند دارای دوم- نبوده که در اینجا ابن جلیجل گفته است. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۳

۱

## ۹- ارسطاطالیس المجدونی ۱

وی از مردم شهر (مجدونیة)، ۲ رومی، اغریقی بوده، فیلسوف، دانشمند محقق، متبحر، خطیب و پزشک سرزمین روم بود، نخست به تحصیل علم طب گروید، اما بیشتر به غور و تحقیق در مسائل فلسفه پرداخت، در علم فلسفه اشعاری سروده و کتابهایی تألیف کرده است مانند، «کتاب السماع الطبیعی» ۳، موضوع این کتاب بحث درباره جواهر پنجگانه موجوده می‌باشد که عبارت‌اند از: جوهر- ماده- صور، مکان، زمان، و حرکت، و کتاب «کون العام» ۴- هستی همگان- و کتابهای «کون الخاص» ۵- هستی ویژه- مانند: «کتاب الآثار العلویة»، «کتاب الحیوان»، «کتاب النبات»، و «کتاب المعادن»

و «کتاب حدود المنطق» ۶ که در آن از مباحث الفاظ و انواع قضایا، و کیفیت ترکیب قضایا، منتج و غیر منتج، و ترتیب مقدمات، و اشکال قیاس در برهان بحث و تحقیق نموده است، و هر کس بخواهد صناعت برهان و علم منطق را فرا بگیرد از خواندن این کتاب گزیر ندارد.

ارسطوطالیس در علوم مختلف کتابها نگاشته است، از جمله: «کتاب الخطباء»، «کتاب الشعراء»، «کتاب رد بر سوفسطائیان»، و «کتاب اجرام علوی» که آن را: «کتاب العالم الکبیر» نامیده است، و معروف به: «کتاب السماء و العالم» می‌باشد، و «کتاب التوحید» بنام: «کتاب الربوبیه» ۷، و چند رساله در باب: «وصایا» ۸ و «سیاست مدنی» ۹،

ارسطوطالیس معلم اسکندر ۱۰ پسر فیلیس بود، نامه‌های حکیمانه‌ای با اسکندر نوشته است، از جمله: هنگامی که اسکندر بر کشور پارس استیلا یافت نامه ۱۱ بدین مضمون با ارسطوطالیس نوشت: ۱۲ «ای دانشمند ۱۳ صاحب فضیلت؟

من در سرزمین پارس مردانی می‌بینم بس خردمند و هشیار که ستیزگی و کینه‌توزی در سر دارند، مرا بیم از آنست که بکین خواهی برخیزند و مردم پارس را بر من

طبقات الاطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۴

بشوراند، بر آنم که همگی آن مردمان را بکشم، و دل از اندیشه ایشان آسوده دارم، در این باره رأی تو چیست؟».

ارسطوطالیس در پاسخ اسکندر چنین نوشت، «اگر بر آنی که خون دانایان و خردمندان پارس را بریزی، همانا انجام چنین کار دشوار نباشد، و بر آن توانائی داری، اما زنهار، از کاری که هرگز نتوانی انجام دادن و آن کشتن (کشور پارس) می‌باشد، بدان که سرزمین پارس را (که چنین مردانی را بیار می‌آورد و در دامان خود می‌پروراند) نمی‌توانی کشت، و یا آب و هوای آن را نتوان دگرگون کردن، پس چاره این است که با آن مردمان (پارسیان) نیکویی کنی، تا دل‌هایشان را بدست بیاوری و به دوستی ایشان پیروزمند گردی.» ۱۴

اسکندر اندرز استاد خویش ارسطوطالیس را پذیرفت، و بر دستور او کار کرد، و با مردمان کشور پارس رفتاری نیکو در پیش گرفت، و با ایشان از در دوستی درآمد، ازین رو ایرانیان (پارسیان) فرمانبردارترین ملت‌های گردیدند که در زیر یوغ فرمانروائی اسکندر قرار گرفته بودند.

و از جمله نامه‌های ارسطوطالیس با اسکندر: «رساله» ایست مشتمل بر هشت مقاله در تدبیر امور ملک و اصول جهان‌داری و قوانین سیاست و ممارست امور اجتماعی بنام: «کتاب السیاسة فی تدبیر الریاسة» ۱۵ این کتاب به: «سر الاسرار» معروف است، کسی از فلاسفه پیش از ارسطو چنین کتاب نوشته است. در این رساله هشت کلمه جامعه، از کلمات قصار «جوامع الکلم» مندرج گردیده و کلیه مصالح و قوام جامعه بشری را در بر دارد.

و آن هشت کلمه عبارت می‌باشند از ۱۶:

جهان همچون بوستانی می‌باشد که دیوار آن دولت است

و دولت فرمانروائی می‌باشد که رهبر (نگهبان) آن قانون است

قانون تدبیر ملک (جهان‌داری) می‌باشد که اجراکننده آن پادشاه است

و پادشاه همچون شبان می‌باشد که عصای دست او سپاه است

و سپاه یاور و دستیاری می‌باشد که استواری و نیروی او بمال است

و مال روزئی می‌باشد که گردآورنده‌اش برزگر است

طبقات الاطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۵

و برزگر برده می‌باشد که داد (عدل) او را بردگی گرفته است

و داد (عدل) پیوند اجتماع می‌باشد که آن قوام و صلاح جهان است

این هشت کلمه جامعه مشتمل بر معانی سیاسی و فلسفی می‌باشد، و هر سخن آن (هر کلمه) بسخن پیشین پیوسته است، و جمله بعد از آن شارح و مفسر آن می‌باشد چنانکه آخرین کلمه یعنی: «و ان قوام و صلاح جهان است» به نخستین کلمه پیوسته است یعنی به: «جهان همچون بوستانی می‌باشد» یعنی کلمه نخستین: «جهان»، همان کلمه پایان می‌باشد که نیز: جهان است. ۱۷

وی در هنگام مرگ وصیت کرد چون او را بخاک سپردند، بر فراز گور او گنبدی هشت پر (هشت پهلو) بنیاد کنند، و بر هر پهلو آن یکی از این سخنان هشتگانه را بنویسند.

درباره مرگ ارسطو تالیس اختلاف شده است، گروهی می‌گویند: وی در گذشت و بمرد همچنانکه همه مردم می‌میرند، و گورا و مشهور است، برخی دیگر گفته‌اند: ارسطو تالیس در ستونی از نور باسمان بر شد.

در تواریخ یونانیان آمده است که: «خداوند بر ارسطو تالیس وحی نازل کرد که: ای ارسطو تالیس همانا اگر تو را فرشته بنامم به نهاد تو نزدیکتر است، تا آنک ترا انسان بخوانم»

و نیز از تألیفات او کتابی است در اثبات ۱۸... (نفس ناطقه انسانی)، معروف به کتاب «التفاحه». ۱۹ باری گفتار در حکمت و دانش ارسطو تالیس سخن را بدرازا می‌کشاند.

(۱) - ارسطو تالیس: و ارسطو، نیز نوشته می‌شود: (۳۸۴-۳۲۲ پیش از میلاد)، برای ترجمه او به: یعقوبی ۳۲-۱۰۷، الفهرست ص ۲۴۶-۲۵۲، الطبقات ص ۲۴، الاخبار ص ۲۷، العیون-ج-۱- ص ۵۴، مختصر الدول ص ۹۴-۹۱، منتخب الصوان- ورق ۳۶-الزهره ورق- ۱۰۰-۱۱۶، المسالك-ج-۵- مجلد-۲- ورق ۲۸۸، الملل و النحل ۳: ۴، و دائرة المعارف الاسلامیه ماده «ارسطو».

(۲) - «المجدونی» و «مجدونی» و مقدونی و مقدونیة بذال نیز نوشته می‌شود.

(۳) - «کتاب السماع الطبیعی»: برای شناسائی مشخصات این کتاب، و تفسیر کنندگان، طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۶

و شارحین، آن و سایر تألیفات ارسطو به: الفهرست ص ۳۵۰، الاخبار ص ۳۸ مراجعه شود.

کتاب: «السماع الطبیعی» که به: «سمع الکیان» معروف می‌باشد مشتمل بر هشت مقاله است. مقاله مبسوطی درباره سبب تسمیه این کتاب بدین نام در کتاب: «التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیه» ص ۱۰۹ و صفحات بعد از آن نگارش دکتر عبد الرحمن بدوی مندرج است، وی این مقاله را از تحقیقات (کراوس) صاحب کتاب: «ترجمه‌های ارسطو تالیس» نقل و ترجمه کرده است.

(۴) - ارسطو تالیس در هریک از دو موضوع: (کون عام) و (کون خاص) تألیفات و کتاب‌های متعدد دارد، بنابراین مفرد آوردن کلمه (کون عام) موجب ندارد.

(۵) - ابن صاعد در طبقات خود ص ۲۵ درباره کتابهای کون عام و کون خاص به تفصیل سخن رانده می‌گوید: «اما اشیاء که دارای هستی می‌باشند، برخی دانش آنها همگانی و عام است و برخی دانش آنها ویژه و خاص می‌باشد، اما چیزهایی که دانش آنها همگانی و عام است موضوع برخی از آنها استحاله و تحولات، و برخی حرکت می‌باشد، اما استحاله و تحولات مانند: (کتاب الکون و الفساد)، و اما حرکت: دو مقاله اخیر از کتاب: «السماء و العالم».

و اما چیزهایی که دانش آنها ویژه و خاص می‌باشد، موضوع بعضی از آنها بسائط، و موضوع برخی دیگر مرکبات می‌باشد، اما کتابهایی که موضوع آنها بسائط می‌باشد مانند: (کتاب الآثار العلویه)، اما کتابهایی که موضوع آنها مرکبات می‌باشد، بعضی از آنها در وصف کلیات اشیاء مرکبه می‌باشد، و بعضی درباره اجزاء اشیاء مرکبه می‌باشد، اما کتب کلیات مانند: «کتاب الحيوان و النبات».



و اما کتب اجزاء مرکبات مانند: (کتاب النفس)، (کتاب الحس و المحسوس)، (کتاب الصحة و السقم) - کتاب تندرستی و بیماری -، (کتاب الشباب و الهرم) - کتاب جوانی و پیری.

(۶) - کتاب العیون، و الاخبار، الفهرست درباره کتابهای هشتگانه منطقی ارسطو طالیس به تفصیل سخن گفته‌اند.

(۷) - این کتاب به نام «اثولوجیا، یا القول علی الربوبیه» معروف می‌باشد این کتاب منحول است، کندی و فارابی و دیگر فلاسفه اسلام آن را به ارسطو نسبت داده‌اند، اما حقیقت این است که این کتاب شرح منتخبات بعضی از تاسوعات افلوپین (۲۰۵ - ۲۷۰) می‌باشد

(۸) - از تألیفات ارسطو کتابی است در (وصایا) مشتمل بر چهار مقاله، وصایای دیگری دارد که برای شاگردش اسکندر بزرگ گفته است، اسامی بعضی از آنها در ضمن ترجمه احوال ارسطو در کتاب العیون و الاخبار مذکور می‌باشد.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۷

(۹) - در صفحه ۲۶ درباره کتاب السیاسه سخن گفته شده.

(۱۰) - اسکندر کبیر مقدونی که از سال ۳۲۶ - تا سال ۳۲۳ پیش از میلاد سلطنت کرده است، شهر اسکندریه را او بنا کرده و بهمین مناسبت آن شهر اسکندریه نامیده شده و در همین شهر وی بخاک سپرده شده است. مسعودی می‌گوید: در سال ۳۲۲ ه قبر اسکندر مقدونی در اسکندریه موجود بوده است. (دائرة المعارف الاسلامیه: الاسکندر، الاخبار - ص ۲۶، منتخب الصوان ورق ۴۷، ابن العمید ورق ۷۸ - ۸۳، خطط المقریزی - ۱: ۱۵۰ - ۱۵۵)

(۱۱) - یوحنا بن البطریق کتاب السیاسه ارسطو طالیس را بنام: «السیاسه فی تدبیر الریاسه و يعرف بسر الاسرار» بعرابی ترجمه کرده، و در مقدمه ترجمه مذکور این رساله را (رساله ارسطو) در پاسخ اسکندر در مورد اداره امور کشور پارس) بطور کامل نقل کرده است، ابن جلجل از همین منبع رساله مزبوره را نقل کرده است، این موضوع از ترجمه ابن البطریق که در همین کتاب مذکور است مستفاد می‌گردد.

و نیز در تاریخ ابن العمید ورق ۸۰ در ضمن ترجمه اسکندر این رساله را تماماً نقل کرده است، کندی در کتاب (فضائل مصر) ص ۱۹۱ نیز این رساله را نقل کرده است.

(۱۲) - در متن اصلی (کتاب السیاسه) عبارت این است: «سرزمین پارس و فرمانروائی بزرگان آن کشور».

(۱۳) - در متن (کتاب السیاسه): «ای معلم» - ای آموزگار.

(۱۴) - در تاریخ ابن العمید: «به دوستی و فرمانبرداری، پس اسکندر چنین کرد»، در متن ابن العمید رساله بهمین عبارت پایان می‌یابد، چنانکه ابن جلجل در اینجا همین مقدار از رساله را نقل کرده است، اما در خود کتاب السیاسه این رساله بقیه دارد و آن این است: «... دوستی ایشان را بدست خواهی آورد، زیرا دوستی و فرمانبرداری آن قوم را اگر به نیکوکاری بدست - بیاوری فرمانبرداری و دوستی ایشان با تو پایدارتر خواهد بود، تا اینکه بخواهی ایشان را با ستمگری و بیدادگری فرمانبردار خودسازی، و بدان که تو بر بدنهای مردم استیلا نمی‌یابی مگر به راستی و نیکوکاری، و بدان اگر رعیت توانست چیزی را بگوید هر آینه می‌تواند گفتار خود را به کردار آرد و آنچه را که گفته است بکند، پس بر تو است کوشش کنی که رعیت چیزی را نگوید، تا از کردار او ایمن باشی».

(۱۵) - یک نسخه بسیار خوب ازین کتاب در کتابخانه (سوهاج) بشماره ۱۶۷ بخش تاریخ موجود است، ازین نسخه نیز عکسی در «اداره فرهنگی» «دانشگاه عرب» گرفته شده، فیلم شماره (۴۷۹)، برای مقابله نص رساله ارسطو با اسکندر باین نسخه مراجعه نمودم

(۱۶)- این کلمات هشتگانه در کتاب السیاسه (ص ۳۸ از نسخه خطی سوهاج)، و در

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۸

کتاب العیون- ج- ۱- ص ۶۷ مذکور است، و در العیون کلمات هشتگانه را بشکل دایره هشت ضلعی رسم کرده و بر هر سوی (ضلع) آن یکی از آن کلمات نوشته است.

این کلمات در مقدمه ابن خلدون نیز آمده و معادل این معانی و الفاظ را از سخنان موبدان و انوشیروان بر آنها افزوده است.

بدر الدین ابن جماعه متوفی بسال ۷۳۳ ه نیز این کلمات را در کتاب خود: «تحریر- الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام» ورق ۱۹، و ابن العمید در تاریخ خود ورق ۸۳ بیان نموده است.

(۱۷)- این عبارت بعینه در مقدمه ترجمه کتاب السیاسه ارسطو- که پیش ازین گفته شد- با اندکی تقدیم و تاخیر آورده شده (ص ۳ نسخه خطی سوهاج)

پیش ازین در ترجمه احوال اسقلیبوس (ص ۱۱) موضوع صعود او باسماں در ستونی از نور (و اینکه خداوند باو وحی فرستاد بدین مضمون: اگر تو را فرشته بنامم ...) گذشت

(۱۸)- در اصل باندازه (جای یک کلمه) سفید است، شاید چنین بوده: [بقاء النفس] موضوع کتاب نیز مشعر بدین معنی می باشد،

(۱۹)- این کتاب در بسیاری از منابع بارسطو نسبت داده شده، و در برخی مصادر آن را از سقراط دانسته‌اند، چنانکه در مجموعه خطی شماره ۱۲۹۰ قسم اخلاق در کتابخانه تیموریه، کتاب نهم ازین مجموعه عنوانش این است: «مختصر کتاب التفاحه لسقراط»، موضوع این کتاب گفتگویی است که میانه ارسطو (سقراط) اندکی پیش از مرگش با شاگردانش رخ داده است، و موضوع گفتگو فضیلت و برتری حکمت می باشد، از این کتاب ترجمه‌هایی بزبانهای عربی، لاتین، پارسی موجود است، استاد مارگلیو، متن ترجمه پارسی این کتاب را در مجله جمعیت آسیائی پادشاهی بریتانیا در سال ۱۸۹۲ م. در ص ۱۸۷- ۲۵۲ انتشار داده است، این ترجمه پارسی از افضل الدین کاشانی- (که حال علامه نصیر الدین طوسی بوده) متوفی در حدود سال ۶۱۰ ه- می باشد، و عنوان آن چنین است: «مجموعه نکات ارسطو در علم حکمت».

و شیخ امین طاهر خیر الله ترجمه عربی قدیمی ازین کتاب در مجله «المقتطف»، در شماره‌های دسامبر ۱۹۱۹، و یونیه، و فبریه، و مارس ۱۹۲۰ طبع و نشر کرده است.

و دکتر محمود الخضیری در مقاله که درباره افضل الدین کاشانی در مجله (رساله الاسلام) شماره ۴ از سال اول نوشته است می گوید: این کتاب (نسخه ترجمه فارسی افضل الدین) تألیف ارسطوطاليس نمی باشد بلکه از تألیفات فلاسفه عرفان «esonG» است که تحت تأثیر مدرسه افلاطونی جدید آن را نگاشته‌اند

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۸۹

استاد (دی بور) در کتاب «تاریخ الفلسفه فی الاسلام»- ترجمه دکتور ابی ریده ص ۲۹ می گوید: «از آن جهت این کتاب را کتاب التفاحه نامیده‌اند، که ارسطو در اثناء گفتگوی خود یکدانه سیب در دست داشت و باقیمانده روان خود را که در حال بیرون شدن از تن بود ببوی آن سیب تقویت می کرد، و در پایان گفتگو دستش سست شده و سیب بر زمین افتاد». و نیز بکتاب: «اخوان الصفا- ج- ۴- ص ۱۰۰، رجوع شود. و استاد: شتشنیدر در این موضوع بحث کرده است:

nehcsihceirG meD snA negnuztesrebU barA eiD, redienhcS nieiS. M. ۸۲. P )۸۹۳ I( IIX, nesewkehtoilbiB ruF ttalblartneZ muZ etfehieB

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۰

۱

## ۱۰- سقراط ۱

فیلسوفی الهی، پرهیزگار، وارسته، رومی، یونانی، و از مردم «شامات» بوده است، او هرگز بتألیف کتاب نپرداخت ۲، در کنج خمره سفالین ۳ آشیان داشت نه سرایی بنیاد کرد، و نه جایی برای سکونت خویشتن برگزید، جامه‌اش گلیمی بود که تن را بدان می‌پوشاند، و جز آن برای خود جامه فراهم نکرد.

روزی پادشاه کشورش بر او درآمد، سقراط لختی در او نگریست، و او را اندرز و پند چند بداد، پادشاه باو گفت: از چیست که چنین زشت رویی؟ سقراط گفت: این از اختیار من بیرون است، و آن چیز که افزایش و زیبایی آن بخود من واگذار گردیده، آن را بسرحد کمال رسانیده‌ام (غرض او تزکیه اخلاق نفس خود می‌باشد)، پادشاه باو گفت: اگر به نزد ما بیائی تو را عطا خواهم کرد، سقراط گفت:

ای پادشاه بمن چه خواهی بخشید و عطای تو چه خواهد بود؟ پادشاه گفت: جامه‌های ابریشمین، زر و گوهر، سقراط گفت: ای پادشاه همی‌بینم که مرا به آب دهان کرمها، و سنگهای زمین، و فرزندان صدف فریب می‌دهی؟ و آنچه در آن جهان دیگر است بر اینها برتری دارد. پادشاه باو گفت: ای سقراط تو برده من می‌باشی، سقراط باو گفت:

و تو برده برده من می‌باشی، پادشاه باو گفت: چگونه می‌شود که من برده برده تو باشم؟

سقراط باو گفت: زیرا من مردی هستم که شهوتها و آرزوهای ناپسند و آزاردهنده خویش را در اختیار خود گرفته و بر آن فرمان می‌دهم، و تو کسی هستی که شهوات بر تو چیره گردیده و بتو فرمان می‌دهد، پس تو برده برده من می‌باشی، پادشاه باو گفت:

تو را چه بر آن داشته است که در این خمره سفالین نشیمن گزیده؟ سقراط باو گفت:

من همه چیزهای تباه شونده را بدرود گفته، و خویشتن را وارهانیده‌ام، پادشاه باو گفت:

اگر این خمره شکسته گردد چه خواهی کرد؟ سقراط باو گفت: اگر خمره شکسته شود جای آن شکسته نخواهد شد. پس پادشاه سقراط را بدرود گفت زیرا در گفتگوی با او شکست خورده بود. ۴

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۱

پس از آن پادشاه در پنهانی با خواص خود درباره سقراط سخن گفت، دین و آیین آن گروه پرستش ستارگان بود ۵، همگی یک زبان بر کشتن سقراط اشارت کردند شاه سقراط را بخواست تا پیش او درآید و بکشتن او فرمان دهد، گماشتگان شاه نزد سقراط آمدند، سقراط خویشتن را بدیشان تسلیم نمود و گفت: مرگ خیر است نه شر، زیرا انسان پس از مرگ بمرحله کمال می‌رسد، پس گماشتگان پادشاه سقراط را گرفته و به پیشگاه شاه بردند، و هفتاد تن از مهتران و سالخوردگان شهادت دادند که وی خدایان ایشان را نکوهش کرده است، پس پادشاه بکشتن سقراط فرمان داد، همسرش بگریه درآمد، سقراط باو گفت: برای چه گریه می‌کنی؟ زن گفت: برای آن گریه می‌کنم که می‌بینم تو بناحق کشته می‌شوی، سقراط باو گفت مگر پنداشته که من روزی بحق کشته خواهم شد؟ پس سقراط کشته شد، و چون خواستند او را بکشند، یکی از شاگردانش باو گفت: پس از مرگ با پیکر بی‌جان تو چه کنیم؟ سقراط گفت: آنکه بخواهد جایگاه مرا پاکیزه کند جسد مرا خواهد برد، یکی دیگر از شاگردانش گفت: ای استاد دانش خود را برای ما در دفترها بنویس، سقراط گفت: من هرگز دانش را در پوستهای گوسفندان جای نخواهم داد.

سقراط بشاگردان خود می‌گفت: ای فرزندان من؟ خویشتن را بشناسید که در پناه کی می‌باشید؟

و اگر چنین اندیشه و پنداری بخود راه نمی‌دهید، پس زنده‌اید و از دنیا بترسید.

و اگر نمی‌دانید که چگونه باید از دنیا بترسید، و چگونه از او دوری کنید؟ پندارید که جهان خاری است، آنگاه تیز بنگرید تا پای خود را در کجا می‌نهد.

و به پرهیزید از شهوت‌رانی، زیرا کسانی که به شهوات دنیا دلبستگی دارند میان خرد ایشان و خداوند پرده کشیده شده است. و مردی باو گفت: ای معلم راهنمای نیکی؟

ماهیت خداوند را بگو تا چیست؟

سقراط باو گفت: سخن گفتن درباره کسی که بکنه او نتوان رسید نادانی است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۲

دیگری باو گفت: ای معلم؟ برای چه این جهان هستی آفریده شده است؟

سقراط گفت: زیرا که خداوند بخشنده است (جواد است).

و سقراط با مردی کفش دوز بنام شیمون بسیار نشست و گفتگو کردی.

و سقراط می‌گفت: گمان نمی‌کنم که نفس انسانی بسرنوشت خویش آگاه بوده است؟

یکی از شاگردانش از او پرسید: ای فیلسوف، چرا نفس از آینده و سرنوشت خویش آگاه نمی‌شود؟

سقراط گفت: برای آنکه اگر نفس از سرنوشت خویش آگاه گردد، هر آینه پرواز می‌کند، و تن را بدرود می‌گوید، و تن آدمی از او بهره‌مند نمی‌گردد.

و سقراط پیر و رهبر افلاطون بود، و افلاطون پیر و استاد ارسطوطالیس بوده است و چون ارسطوطالیس نامش مشهور و کارهایش نمودار است ترجمه احوال او را بر ذکر سقراط مقدم داشتیم. ۲

(۱) - سقراط: و نیز: «سقراطیس» نوشته می‌شود، برای ترجمه سقراط به! تاریخ یعقوبی - ۹۵ - الطبقات ص ۲۳، و الاخبار ۱۹۷ - ۲۰۶، و العیون - ج ۱ - ۴۳ - ۴۹ - مختصر الدول ص ۸۹، و منتخب الصوان ورق ۳۰ - ۳۲، و الزهه ورق ۵۹ - ۸۸، و المسالك ج - ۵ - مجلد - ۲ - ورق ۲۸۲ - ۲۸۷، الملل و النحل ۲: ۱۸۵.

(۲) - سقراط مقام حکمت را چندان والا و ارجمند می‌دانست که از نگارش آن بر روی صفحات کاغذ و قطعات پوست خودداری می‌کرد، و می‌گفت حکمت پاک و پاکیزه و مقدس می‌باشد، جای آن نفوس زنده است، و نباید آن را در پوستهای مرده و پلید (پوستهایی که بر روی آنها می‌نوشته‌اند) نوشت، سقراط این خوی را از استاد خود طیمانوس (بقول یعقوبی طیماسوس) آموخت، چه یک روز سقراط بهنگام کودکی با استاد خود طیماسوس گفت برای چه نمی‌گذاری آنچه را که از حکمت بمن می‌آموزی آن را بنویسم؟ استاد باو گفت: من هرگز نمی‌خواهم که تو بر پوستهای جانوران مرده اعتماد کنی و نفس زنده را بدرود گوئی، بنگر اگر کسی با تو در راه برخورد کرد، و چیزی از دانش از تو پرسید، آیا شایسته است که در پاسخ او بگوئی باید بخانه روم و در کتابهای خود نگاه کنم؟ پس بر تو باد که دانش را از بر کنی، سقراط از آن پس چنین کرد. (العیون - ج ۱ - ص ۴۳) و یعقوبی در - ج ۱ - ص ۱۳۴ و شهرزوری در الزهه ورق ۶۰ این داستان را از سقراط نقل کرده‌اند.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۳

(۳) - در الاخبار - ج ۱ - ص ۱۹۷: «کان سقراط يعرف بسقراط الحب» و (حب) یا (دن) یا (خایبه - که فارسی معرب است). و در العیون - ج ۱ - ص ۴۳ - ۴۴: «کان سقراط یأوی ... الی زیر مکسور یستکن فیه من البرد، و اذا طلعت الشمس خرج منه فجلس علیه یستدفیء بالشمس، و لاجل ذلك سمی سقراط الحب» (سقراط در خایبه شکسته مسکن می‌گزید تا خویشتن را از سرما برهاند، و

چون خورشید می‌دمید از خایبه بیرون می‌آمد و بر روی آن می‌نشست تا در آفتاب گرم شود، ازین روی ویرا: «سقراط الحب» نامیده‌اند) و در (النزهة) نیز همین عبارت آمده است ورق (۶۱).

(۴) - این گفتگو که میان پادشاه و سقراط بوده است در الاخبار نیز آمده، اما در العیون و النزهة داستان «دن» یا «الزیر المکسور» را بیان نموده، آنگاه گفتگوی دیگری که میان سقراط و پادشاه واقع شده است ذکر می‌کنند، این گفتگوی اخیر معروف است که میان «دیوجانس کلبی» و یکی از پادشاهان بوده، و این دیوجانس مشهور به نشستن در دن یا زیر شکسته می‌باشد و (این داستان در ترجمه احوال دیوجانس کلبی در النزهة ورق ۱۲۱) آمده است. و مؤلف در اینجا افزوده است پادشاه که با دیوجانس گفتگو کرد نامش اسکندر بوده. و این غیر از اسکندر مشهور شاگرد ارسطو می‌باشد.

(۵) - در آن اعصار عامه یونانیان مذهب صائبه داشته، ستارگان را تقدیس و بزرگ می‌داشتند، یونانیان غیر از ستارگان خدایان بسیاری را می‌پرستیده‌اند، و خدایان خود را بر چهره‌های انسانی پنداشته و برخی را منبع عادات و اوصاف رذیله و جمعی را سرچشمه ملکات فاضله می‌دانسته‌اند (مختصر الدول ص ۹۵) طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۴

## ۱۱- دیمقراطیس ۱

فیلسوف رومی اگر یکی (یونانی)، وی جز به بحث و تحقیق در علم فلسفه بفتون دیگر حکمت نپرداخت، نظریه: «جزء لایتجزا» ۲ از او است، وی درباره این نظریه کتابها تألیف کرده است. و در زمان سقراط می‌زیسته است ۳.

(۱) - دیمقراطیس بذال نقطه‌دار نیز نوشته می‌شود، در العیون ترجمه و عنوان خاص ندارد، ولی در تضاعیف آن کتاب در چند جا از عقاید و آراء فلسفی او سخن گفته است، و در الطبقات ص ۲۷، الاخبار ص ۱۸۲، الیعقوبی ص ۹۶، و مختصر الدول ص ۸۴، منتخب الصوان ورق ۷۶، و در النزهة ورق ۱۱۳-۱۱۴ ترجمه احوال ابن حکیم مذکور است.

در کتاب: «تاریخ فلسفه یونان» نگارش یوسف کرم ص ۵۳-۴۹ تاریخچه زندگانی دیموقریطس آمده است، در آن می‌گوید: «وی در شهر ابدیرا از شهرهای تراکیه چشم بجهان گشوده است او شاگرد ارسطو بود، (دیموقریطس) درباره خود گفته است: جهانگردیهایم کردم که هیچ کس از مردمان روزگار من نکرده بود، شهرها و کشورهای را دیدم و بسرزمینهای رسیدم که تا آن روز هیچ کس نرفته و ندیده و نرسیده بود. سخنان بزرگ شنیدم که هیچ کس نشنیده بود، هیچ کس در علم هندسه حتی مهندسان مصر- بر من برتری نیافت».

دیموقراطیس در حدود سال ۴۵۹ پیش از میلاد می‌زیسته است.

(۲) - این عبارت در الطبقات، و الاخبار، و مختصر الدول، چنین است: «القاتل بانحلال الاجسام الی جزء لا یتجزا»

و در الملل و النحل از شهرستانی مبحثی درباره نظریه دیمقراطیس در جزء لا یتجزی مذکور است، (الملل و النحل - در حاشیه کتاب الفصل - ۲: ۱۸۳، و ۳: ۱۳ و ۲۴).

(۳) - در الاخبار و در برخی منابع دیگر می‌گوید: دیمقراطیس در عهد ابقراط می‌زیسته و این گفته درست است، (منتخب صوان ورق ۷۶ و ۷۸، و النزهة: ۱۱۳)، و در الملل و النحل می‌گوید: «دیمقراطیس و بقراط هر دو در یک زمان و در عهد شاهنشاه بهمن پسر اسفندیار می‌زیسته‌اند (الملل و النحل - ۳: ۲۴).

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۵

## گروه سوم پزشکان و فلاسفه نامدار یونانی که در روزگار فرمانروائی یونانیان پس از دوره تسلط پارس می‌زیسته‌اند

### اشاره

تا اینجا درباره حکما و فلاسفه‌ای سخن رانده شد که در روزگار باستان (پیش از طوفان و بعد از آن) می‌زیسته‌اند، و با دولتهای سریانی و خسروان پارس معاصر بوده‌اند.

اکنون سخن ما درباره سومین گروه از حکمای یونانی است که معاصر دولت جهانگیر یونان بوده‌اند، دولت یونان بدست اسکندر تأسیس گردید، و مدت دویست و چهل و دو سال بر جهان فرمانروائی کرد ۱، و در عهد سلطنت شاه بانوی دانشمند کلوباتره ۲- ایلاویطره- انقراض یافت.

و در روزگار پادشاهی اسکندر گروهی از فلاسفه و حکما می‌بوده‌اند، (و شماره آنان بسیار است)، از آنها است: اندرماخش ۳، ماغش الحمصی ۴، ذیوقلش ۵، بولش ۶، و دیگران، جز اینکه در میان این گروه حکیمی بلندآوازه نبوده، و در ناموری هرگز بیایه فلاسفه پیشین نرسیدند، و ما در اینجا از آنان یاد کردیم، تا زمان زیست، و روزگار زندگانی این گروه از فلاسفه بر کسی پوشیده نماند.

اینک بسر سخن خود باز میگردیم:

و از جمله فلاسفه و حکمایی که در دوران دویست و چهل و اند ساله دولت یونانیان در علوم: فلسفه، حکمت الهی، هیئت افلاک، نجوم (ستاره‌شناسی)، و دیگر علوم عالیه شهرت یافته‌اند:

(۱)- بطلمیوس اول بسال ۳۰۶ پیش از میلاد بسطنت رسید، و دوره حکومت کلیوباترا بسال ۳۰ پیش از میلاد پایان یافت، بنابراین

مدت حکومت یونانیان دویست و هفتاد و پنج یا دویست

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۶

و هفتاد و شش سال بوده است. مخصوصا میانه مورخین اسلامی درباره مدت حکومت دولت یونانیان اختلاف است، بیشتر ایشان می‌گویند: یونانیان از زمان غلبه اسکندر بر دارا تا مدت دویست و هشتاد و دو سال سلطنت کرده‌اند، و اگر هفت سال را ازین مدت کم کنیم که بقیه مدت سلطنت اسکندر است پس از غلبه بر دارا، باقیمانده دویست و هفتاد و پنج سال است، که زمان دوره سلطنت «بطالمه» می‌باشد.

(۲)- «ایلاویطره» این نام در اینجا چنین نوشته شده است، و این شاه بانوی مشهور اعنی! «کلیوباترا» واپسین پادشاه بطالمه می‌باشد.

که از سال ۳۰ پیش از میلاد در کشور مصر فرمانروائی کرده‌اند.

نام کلیوباترا در مراجع و منابع تاریخ اسلامی بصورت‌های گوناگون: «قلوبطره»، «قلاوفطرا»، «قلاویطرا»، «کلابطرا» نوشته شده است، مورخین اسلامی می‌گویند: وی شاه بانویی دانشمند بوده که در علوم و فنون و حکمت کتابهای بسیار برشته تألیف و تحریر درآورده است (التنبیه ۹۹- ۱۰۰، الطبقات- ۳۰، مختصر الدول- ۱۰۷، و الاخبار ۹۶ و ۲۵۹) و در تاریخ ابن العمید ورق ۸۷ درباره او چنین نوشته است: «أکلا- و بطر بنت دیونوسیوس»، ترجمه این نام: (گریه کننده بر تخته سنگ) می‌باشد. این نام که ابن العمید بر کلیوباترا اطلاق و آن را ترجمه کرده است گرچه معروف نمی‌باشد، اما از جهت ترجمه کلمات آن بزبان یونانی می‌توان گفت درست است، زیرا:

کلیو بیونانی بمعنی: گریه کرد، و «باترا» بیونانی بمعنی: (تخته سنگ) می‌باشد.

(۳) - ۱ اندروماخس: فیلسوف و پزشک در عهد اسکندر می‌زیسته، و در اردن سر و رئیس پزشکان بوده است. معجون مشهور: مثرودیوس را که بمناسبت نام پادشاه - المثرودیوس بدین نام معروف بود - او ترتیب داد، اندروماخس بعضی از مفردات داروهای آن را کم و داروهائی نیز بر آن افزوده و در نتیجه معجون موسوم به: (الدریاق) یا (التریاق) را اختراع کرد، معجون تریاق برای از میان بردن سموم افاعی (مارها) بسیار سودمند بوده است، و پادشاه مثرودیوس ششم که یکی از پادشاهان کشور «نپطس» (که بر کرانه بحر اسود یا بقول اعراب بحر نبطس واقع است)، از ۱۳۲ تا سال ۱۶۳ بعد از میلاد سلطنت کرد، وی درباره زهرها و تأثیر آنها در بدنهای مردم تحقیق بسیار کرده است، و تریاقی مرکب از ۵۴ ماده درست کرد و بنام تریاق:

(اقرباذین المثرودیوسی) شهرت یافت، این تریاق برای معالجه سموم افاعی و مارگزیدگی سودمند بوده است، (مختصر الدول - ص ۹۸-۹۷، الاخبار - ۷۲ و ۳۲۴، و العیون ۱: ۱۱-۱۲، القانون - کتاب الخامس - ص ۱۸۰ - منهاج الدکان - ۷۲) ۲

(۴) - ۱ ماغنس: «مغنس» و «مغنوس» نیز نوشته می‌شود. پزشکی بوده از مردم حمص از شاگردان و همشهریان هیپوکرات بوده، و در روزگار خود نام و نشانی داشته، پیش از جالینوس

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۷

می‌زیسته، نود سال زندگانی کرد، از تصانیف او است: کتاب البول، یک مقاله، (الفهرست ص ۲۹۳، الاخبار، ۳۲۲، العیون - ۱: ۳۳ و ابو الفداء ۱: ۹۰). ۲

(۵) - ۱ ذیوقلس: پزشکی است یونانی، از شاگردان برمانیدس، وی از پزشکانی است که در علم پزشکی تنها بروفق «قیاس» نه بر «تجربه کار می‌کرد، (منتخب الصوان: ۱۱۴) ۲

(۶) - ۱ بولس: در میان پزشکان چند تن پزشک بولس نام بوده‌اند، یکی از ایشان: «بولس الاجانیطی، یا بولس القوابلی» می‌باشد، اما وی در زمان متأخری ازین عصر که مصنف می‌گوید می‌زیسته است - شاید پزشک بولس نام را که ابن جلجل در اینجا می‌گوید همان کسی است که قفطی در ترجمه احوال او گوید: «حکیم یونانی طبیعی قدیم العهد»، پزشکان در تألیفات - خود اقوال او را نقل کرده‌اند، جز اینکه نظریات او در طب ضعیف است ....» قفطی - ص - ۹۵. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۸

۱

## ۱۲- بطلمیوس ۱

وی پس از اسکندر ۲ بر تخت پادشاهی نشست، دانشمند و دانش گستر بود، در کارنامه پادشاهان گذشته بسیار می‌نگریست، می‌خواست تاریخ گذشتگان را بداند، تاریخ بنیاد شهر «بابل» و احوال نمرود را فراگیرد، کسی می‌جست که این مسائل تاریخی را بداند، تا اینکه مطلوب خویش را در شهر (بیت المقدس) ۳ نزد بنی اسرائیل یافت، پس «یرونم الترجمان» ۴ را به نزد ایشان گسیل داشت، «یرونم» در آنجا کتاب «تورات» را از زبان عبرانی بزبان یونانی ترجمه کرد ۵، بطلمیوس آن ترجمه را خوانده، و داستان نمرود و نام او را در تورات یافت ۶.

بطلمیوس گروهی از فلاسفه را بسرزمینهای زیر فرمان خود روانه کرد تا برای او قطر کره زمین، و مساحت قسمت‌های معموره و غیره معموره را تعیین نمایند، در علم ستاره‌شناسی، و هیئت افلاک تحقیق و بحث کرد، و کتاب معروف خود:

«مجسطی» ۷ را در علم هیئت افلاک و اوضاع ستارگان تألیف کرد، و نیز کتاب معروف: «جغرافیا» ۸ را در شرح اوضاع اقالیم زمین بنگاشت، و در موضوع حرکات ستارگان کتاب مشهور: «قانون» ۹ را نوشت، وی در آن کتاب عرض جغرافیائی اقالیم و بلدان را بر

پایه و اساس عرض جغرافیائی اقلیمی که خود در آن می‌زیست اعنی عرض: اسکندریه تعیین و حساب کرده است، و اسکندریه پایتخت او بود.

بطلمیوس ۱۰ چندان در فراگرفتن علوم طب و فلسفه کوشش نمود که سرآمد و یگانه زمان خویش گردید، و بر پیشینیان درین علوم برتری یافت، استاد او در این علوم اراطوس ۱۱ ستاره‌شناس بود، اراطوس دانشمندترین مردم روزگار بشمار می‌رفته است.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۹۹

بطلمیوس سی و هشت سال فرمانروائی کرد. اینها بود گفته‌های هروشیس درباره بطلمیوس.

(۱) - بطلمیوس دوم ملقب به: فیلادلفوس یعنی: (دوست برادر خود)

وی بسال ۳۰۹ پ م در «قو» دیده بجهان گشود، و از سال: ۲۸۵ تا سال ۲۴۶ پ م فرمانروا بود، نام او در منابع عربی: «بطلماوس، بطلمیوس، ابطلیموس، بطلمیوس» نوشته شده، و نیز در منابع و کتب اسلامی در ترجمه احوال او را با یکی دیگر از بطالمه خلط کرده‌اند، نگاه کنید به:

الاجبار - ۹۹ - العیون: ۱: ۷۲ - ۷۳، مختصر الدول ۹۸ - ۹۹، التنبیه ۹۸، الیعقوبی ۱۰۷، ۱۱۵، و خطط المقریزی ۱: ۱۵۴).

(۲) - پادشاه یونانی که پس از اسکندر پادشاهی رسید بطلمیوس پسر لاغوس بوده است، و پس از او بطلمیوس فیلادلفوس پادشاه شد، و همین بطلمیوس دوم است، که در اینجا از او سخن می‌گوید.

(۳) - قفطی در اینجا بعد از کلمه: «بیت المقدس» جمله ذیل را افزوده است: «در دولت یونانی دوم»

(۴) - به حاشیه (۵) ص ۵۵ رجوع شود.

(۵) - ابن جلجل در اینجا می‌گوید: «پادشاه یروم الترجمان را به نزد بنی اسرائیل گسیل داشت، و او تورا را برای پادشاه از عبرانی بیونانی برگردانید....» اما این سخن درست نیست، زیرا یروم الترجمان در سال ۴۳۰ میلادی در گذشته، و بطلمیوس از سال ۲۸۵ - تا سال ۲۴۶ پیش از میلاد سلطنت کرده است.

حقیقت امر این است: ترجمه کتاب مقدس در زمان بطلمیوس فیلادلفوس انجام گردید و تورات: (العهد القدیم) از عبرانی بیونانی برگردانیده شد، و هنوز تا هم‌اکنون در کنیسه‌های مسیحی همین ترجمه مورد استفاده قرار می‌گیرد، و معروف به ترجمه: «سبعینیه» ترجمه هفتاد نفری - می‌باشد، این ترجمه بموجب درخواست‌نامه «ارستیساس» که بفرمان شاه بطلمیوس نامبرده نوشته بود آماده گردید. هفتاد تن از پیشوایان مذهبی یهود (احبار) در خلوتگاهی در جزیره (فاروس) در نزدیکی شهر اسکندریه اجتماع نموده و (اسفار خمه موسی) - اسفار پنجگانه تورا موسی - را فقط از عبرانی بیونانی ترجمه کردند. اما ترجمه کامل عهد قدیم کاری است که یکبارہ انجام نگردیده است بلکه قسمتهای مختلفه بوسیله اشخاص مختلف و متعدد در ازمنه مختلفه ترجمه گردیده است داستان ترجمه تورا در کتابهای: (مختصر الدول - ص ۹۹)، التنبیه، ص ۹۸، (العیون ۱: ۷۲ - ۷۳)، (الاجبار ص ۹۹)، (ابو الفداء - ۱: ۳۴ -

(۳۵)، (الملل و النحل، ۱: ۱۹۸) (خطط المقریزی ۱: ۱۵۴)، و همچنین ابن خلدون در تاریخ خود این داستان را نقل از

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۰۰

هروسیوس مورخ رومانی، و از تاریخ ابن العمید، آورده است. و نیز ابن خلدون در ج - ۱ - ص ۱۱۹ تاریخ خود این داستان را نقل از (یوسیفسوس) ابن کریون روایت کرده است، و نیز بترجمه عبرانی تاریخ یوسیفسوس یهودی ص ۴۹ - ۵۱ رجوع شود

و همین ترجمه یونانی تورا را حنین بن اسحاق بزبان عربی ترجمه کرد، مسعودی درباره این ترجمه عربی می‌گوید: «بیشتر مردم این ترجمه را درست‌ترین و صحیح‌ترین ترجمه‌های تورا می‌دانند» - التنبیه - ص ۹۸.

(و اینکه ابن جلجل در اینجا نام «یروم الترجمان» را بمیان آورده است گویا وی میانه موضوع ترجمه عهد قدیم بیونانی و ترجمه



کتاب مقدس از عربی به زبان لاتین خلط کرده است، ترجمه لاتین عهد قدیم توسط یروم الترجمان در سال ۴۰۵ میلادی بپایان رسیده است (به حاشیه ۵ از ص ۵۵ رجوع شود)

(۶) - قفطی در: «الاجبار» این عبارت را در اینجا افزوده است: «و این ترجمه را حنین بن اسحاق از یونانی عبری برگردانیده است»  
 (۷) - این سخن مبنی بر اشتباه است، زیرا مؤلف میانه پادشاه بطلمیوس و بطلمیوس فلاودیوس (القلوذی) صاحب «کتاب مجسطی» خلط کرده است؟ برای آنکه بطلمیوس قلوذی در قرن دوم پس از میلاد در شهر اسکندریه می‌زیسته است و خودش در کتاب خود «مجسطی» زمان و عصر زیست خود را بدقت تعیین کرده است، چه وی در کتاب مجسطی می‌گوید: «وی یک‌صد و شصت و یک سال پس از زمان سلطنت اغسطس قیصر متوفی بسال ۱۴ میلادی می‌زیسته است، قفطی باین اشتباه و خلط توجه کرده است، و در کتاب اخبار الحکماء عصر هریک از دو تن بطلمیوس را بدقت معین کرده است (الاجبار ۹۵-۹۶-۹۹)، و نیز ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود ص ۴۸۸ با توجه باین نکته دو تن بطلمیوس و دو عصر مختلف را که می‌زیسته‌اند تعیین نموده است.

و «مجسطی» کتابی است در علم هیئت و نجوم، و حرکات کواکب و افلاک، ترجمه عربی این کتاب در سیزده مقاله است، نخستین کسی که بترجمه این کتاب از یونانی عبری همت گماشت یحیی بن خالد برمکی متوفی بسال ۱۹۰ ه. می‌باشد، و پس از آن در محافل علمی شهرت یافته، و دانشمندان آن را مورد توجه قرار داده، در مسائل مشکله علم الفلک بدان مراجعه کرده آن را شرح، تفسیر، تحریر و مختصر کردند (به فهرست ص ۲۶۸-۲۶۷، کشف ۲: ۱۵۹۴-۱۵۹۶، التنبیه، ۱۱۲ نگاه کنید. و تاریخ یعقوبی درباره ابواب و مقالات آن به تفصیل سخن رانده است.

نام درست این کتاب در زبان یونانی: «مجال سنطاکسیس» می‌باشد، یعنی: سازمان بزرگ، و این کلمه در زبان عربی به (المجسطی) ترجمه شده است: بی‌گمان این ترجمه از کسی

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۰۱

است که در زبان یونانی کمال تبحر و تسلط را داشته است، زیرا کلمه «مجسطی» را که بمعنی «بزرگ» است گذاشته و جزء اول آن کلمه را که نظام یا مجموعه (سازمان) باشد بواسطه شهرتش حذف کرده است! در زبان عربی نظایری دارد مثلاً در مورد کتاب نحو مشهور سیبویه که بتدریج و بواسطه شهرت کلمه کتاب را حذف کرده و کلمه «سیبویه» باقی و متداول گردید (\*). (این مطلب را که فواد سید حدسا ترجمه کلمه مجسطی گفته است درست نیست زیرا کلمه «مجسطی» نه نام این کتاب بوده و نه ترجمه عربی نام آن بلکه این کتاب در مدرسه اسکندریه و در نزد علمای ریاضی و فلکی بطور مطلق به کتاب بزرگ و باختصار به «بزرگ-مجسطی» شهرت داشته و همین شهرت در زبان عربی و نزد علمای فلکی اسلامی نیز وجود داشت از این جهت آن را: مجسطی یعنی بزرگ می‌گفتند

در مورد سیبویه نیز اشتباه است زیرا کتاب سیبویه به: «الکتاب» مشهور شد یعنی بعکس کلمه (سیبویه) حذف و (الکتاب) باقی ماند)

و در قرون وسطی اروپائیان بتقلید زبان عربی نیز آن را «المجسطی» «etseg ?amlA» گفته‌اند.

(۸) - جغرافیا: کلمه ایست یونانی: بمعنی: (توصیف زمین)، و بطلمیوس نخستین کسی است که در این موضوع این کتاب را تألیف کرده است، این کتاب معروف به: «جغرافیای بطلمیوس» می‌باشد، و در هشت مقاله است، و آن را پس از پایان نگارش کتاب مجسطی تألیف کرده است، در این کتاب اقالیم و قطعات مختلفه کره زمین را با محاسبات فلکی و ترسیم نقشه‌های جغرافیایی (خریظه) بر پایه محاسبات ریاضی تعیین نموده، و جای هر اقلیم و هر کشور را تا آنجائی که دانشمندان در آن عصر بدان دسترسی

یافته‌اند بدقت ضبط کرده است، در این کتاب شماره شهرها، کوهها، معادن، شماره سکنه شهرها را نوشته است، (التمدن الاسلامی - ۳: ۹۶، کشف، ۱: ۵۹۰)، این کتاب در زمان خلیفه عباسی مامون بزبان عربی برگردانیده شد، و در کتابخانه مصر چند نسخه عکسی که از روی نسخه‌های استانبول گرفته شده موجود است.

(۹) - این کتاب در علم نجوم (اخترشماری) نگاشته شده، و کاملترین کتابهایی است که در این فن نگارش یافته، و در آن محاسبات نجومی، تعدیلات، محاسبات ستارگان مندرج - است (در تاریخ یعقوبی شرح مبسوطی درباره این کتاب مذکور است، ص ۱۱۵ - ۱۱۳).

(۱۰) - ازین جا تا پایان ترجمه سخن از بطلمیوس شاه رانده است.

(۱۱) - در الاخبار: «ارسطوس المنجم» و شاید مراد از «اراطوس» «ارسطرخس» somaS () fo suhcratsirA - ستاره‌شناس مشهور یونانی اسکندرانی که در قرن سوم پیش از میلاد می‌زیسته است طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۰۲

می‌باشد، ابن الندیم در کتاب الفهرست از او یاد کرده درباره او می‌گوید: «از دانشمندان یونانی مدرسه اسکندریه است و از تألیفات او: (کتاب جرم الشمس و القمر) می‌باشد». ازین کتاب یک نسخه در مجموعه شماره ۴۵, RO.SM تحت عنوان [کتاب ارسطرخس فی جرمی الشمس و القمر و ابعادهما]

و یا مراد: اراطوس دانشمند یونانی است که از فضلالی مدرسه اسکندریه بوده و صاحب منظومه مشهوره در علم فلک و نجوم و اوضاع آسمانی و حوادث جوی بوده که آن را در حدود سال ۲۷۰ پیش از میلاد برشته نظم در آورده. یکی ازین دو تن استاد بطلمیوس فیلا دلفوس بوده است. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۰۳

### ۱۳- قطن

فیلسوف قطن ۱ در علم اعداد - (علم حساب و علم ارثماطیقی) - و در علم مساحت صاحب تخصص بوده است. وی در عهد دولت یونانیان ۲ - دولت بطالمه - و در روزگار پادشاهی بطلمیوس دنونسیوس ۳ می‌زیسته است. کتابی دارد در علم حساب بنام: «کتاب حساب قطن الی ایلاویطره الملكة عالمة فیلسوفه» ۴ کتاب - قطن در علم حساب، برای شاه بانوی دانشمند فیلسوف ایلاویطره - این کتاب در نزد ایرانیان ۵ معروف است.

و قانون منسوب به: «ایلاویطره» (۴) نیز از فیلسوف قطن می‌باشد، که برای این ملکه یونانی نگاشته است، و آن قانونی ساده و بسی سودمند می‌باشد.

(۱) - فیلسوف قطن: «otaC» در اینجا، قطن» ضبط شده، و در الطبقات و قفطی و الاخبار «قطن» ضبط کرده و می‌گوید: بعضی بجای فا قاف می‌گذارند، و او را نیز قطن العددی می‌گویند، و در مختصر الدول نیز قطن بقاء آمده، برای ترجمه احوال او به: الطبقات ص ۲۹ مختصر الدول ص ۱۰۶ - ۱۰۷، و الاخبار ص ۲۵۹ مراجعه شود وی در زمان بطلمیوس ذیانوسیوس پدر شاه بانو کلیوپاترا: (۵۲ - ۳۰ پیش از میلاد) می‌زیسته است.

(۲) - دولت: غرض مؤلف از «دولت» یونانی بطالمه می‌باشد،

(۳) - در الاخبار: «بطلمیوس بدلس الملك المعروف به محب الحکمه» و در مختصر الدول:

«بطلمیوس ذیانوسیوس» و این اصح است و این بطلمیوس پدر شاه بانو کلیوپاترا بوده است.

(۴) - در اصل: «و این کتاب نزد عجم معروف می‌باشد»: کلمه: «عجم» در لغت عربی بر کسی اطلاق می‌شود که زبانش لکنت دارد و غالباً بر کسانی که زبان عربی را نمی‌دانند یا خوب نمی‌دانند نیز اطلاق می‌شود. و در کتب و تألیفات اسلامی که نویسندگان آنها غیر ایرانی بوده - مخصوصاً نویسندگان اندلس و مصر و شام کلمه «عجم» را بر «پارسی» - ایرانی - اطلاق می‌کنند و در اینجا مقصود ابن جلجل ایرانیان است، کتاب حساب کلیوپاترا در ایران ساسانی بزبان پهلوی ترجمه و منتشر و مشهور بوده و هنوز بارقه از آن شهرت در زبانهای عامیانه و محلی و در فرهنگ‌ها بچشم می‌خورد!

(۵) - مقصود «شاه بانو کلیوپاترا» می‌باشد. به حاشیه ۲ ص ۹۵ رجوع کنید طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۰۴

## ۱۴- اقلیدس ۱

بنیادگذار علم هندسه است، وی از علوم فلسفه رشته هندسه را برگزید، و بتدوین اصول و متوسطات پرداخت. و یکی از پادشاهان دولت یونانیان ۲ دو کتاب در خزانه یافت منسوب بمردی بنام «ابلونیوس» نجار ۳، و در آن کتابها از صنعت هندسی مجسمات خمسه و چگونگی ساختن پیکره‌های پنجگانه در کره سخن رانده بود، آن پادشاه در جستجوی کسی برآمد که رموز آن کتابها را برای او باز کرده، تفسیر نماید، سرانجام کسی جز اقلیدس را نیافت، زیرا: (اقلیدس در علم هندسه سرآمد روزگار خود بود) ۴.

اقلیدس آن دو کتاب را شرح و تفسیر کرد، و غرض ابلونیوس را از تألیف آن دو کتاب - برای پادشاه بیان داشت، و آنگاه بر تفسیر کتاب ابلونیوس مقدمه (صدر) نگاشت در بیان معرفه صنعت مجسمات خمسه، و از تألیف این مقدمه: «کتاب الاصول هندسه اقلیدس» ۵ بوجود آمد، وی در (صدر) این کتاب «مبادی اولیه» - بدیهیات - را که تا آخر کتاب در براهین هندسی بدانها استناد می‌کند، یاد کرده است. این بود داستان پیدایش: «کتاب الاصول هندسه اقلیدس» که ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی آن را در یکی از رسائل خود آورده، و من آن را بعینه در اینجا یاد کردم ۶.

(۱) - اقلیدس نامی است یونانی: «أیوکلیدوس»، و: «اوقلیدس» نیز نوشته می‌شود، و او را:

«اقلیدس الصوری» و «اقلیدس المهندس النجار» نیز می‌گویند، وی در سال ۳۲۳ پیش از میلاد متولد گردیده و در سال ۳۰۰ پیش از میلاد در گذشته است (?)، و کتاب مشهور خود را در حدود سال ۳۰۰ پیش از میلاد تألیف کرده است. ترجمه احوال اقلیدس در: کتاب التنبیه، ۱: ۹۶-۹۹، و الفهرست ص ۲۶۵-۲۶۶ و الیعقوبی ۹۶، و الطبقات ۲۸-۲۹، و الاخبار ۶۲-۶۵، و مختصر الدول ۶۳، و مختصر الصوان ورق: ۷۷-۷۸. آمده است طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۰۵

(۲) - پادشاه یونانی که اقلیدس معاصر او بوده بطلمیوس فیلادلفوس بوده است (۲۸۵-۲۴۶ پیش از میلاد)، این پادشاه اقلیدس را برای تدریس در مدرسه اسکندریه - که آن را بطالمه تأسیس نموده بودند - دعوت کرد، و اقلیدس کتاب معروف خود را موسوم به: «اصول اقلیدس» تألیف کرد.

(۳) - ابلونیوس نجار: (۲۵۰- ... پیش از میلاد)، وی کتابی بنام: «المخروطات» در علم احوال خطوط منحنیه - غیر مستقیمه و غیر مقوسه - تألیف کرد، و بواسطه شهرت این کتاب ابلونیوس نیز کسب شهرت کرد.

برای ترجمه احوال و تألیفات ابلونیوس به: الفهرست ص ۲۶۶، الطبقات ۲۸، و الاخبار- ص ۶۲-۶۱، و مختصر الدول، ۶۳، رجوع شود.

(۴)- این جمله: (وی سرآمد روزگار خود بوده در علم هندسه) طبق- عبارت طبقات و الاخبار در اینجا برای تکمیل عبارت متن افزوده شد.

(۵)- این عبارت در الطبقات و الاخبار چنین است: [۲]

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)؛ پیشگفتار محقق؛ ص ۱۰۵

و در نتیجه نگارش این مقدمه مقالات سیزده گانه کتاب منسوب باقلیدس بوجود آمد، و پس از آن دو مقاله دیگر در موضوع نسبت مجسمات پنجگانه یکی با دیگری بر آن افزوده‌اند، و این کتاب موسوم به: «کتاب الاصول»، «کتاب الارکان»، «کتاب المدخل الی الهندسه» می‌باشد، و بیونانی آن را: کتاب «الاسطروخیا» می‌نامند،

برای تفصیل بیشتری درباره این کتاب و دیگر تألیفات اقلیدس و شماره مقالات آنها، و- مترجمین و مفسرین و شارحین، و کسانی که بر کتابهای او تعلیقه نوشته‌اند به کتابهای زیر مراجعه شود: الفهرست ص ۲۶۵-۲۶۶، الیعقوبی ص ۹۷.

(۶)- در الطبقات و الاخبار همین مطالب با اندکی تغییر عبارت- که در اثناء حواشی بانها اشاره شد- از کندی نقل شده است، ابن الندیم در الفهرست ص ۲۵۷ در مورد فهرست تألیفات الکندی کتابی را تحت عنوان: «رساله فی اغراض کتب اقلیدس» ضبط کرده است، و بی گمان ابن جلیجل این عبارات را از این رساله کندی روایت کرده است.

ابن الندیم در الفهرست ص ۲۶۶ همین داستان کتاب ابلونیوس و تألیف کتاب اقلیدس را عینا بعبارات دیگر نقل کرده و می‌گوید وی این مطلب را از: «رساله الکندی در اغراض کتب اقلیدس» روایت و اخذ کرده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۰۶

## گروه چهارم ناموران یونانی که در دولت امپراطوری روم پس از بنیاد شهر: «رومه»- رم ۱- در آسمان حکمت و فلسفه درخشیده‌اند

### اشاره

۱

### ۱۵- جالینوس ۲

جالینوس از مردم شهر: «برغمش» ۳ بوده، و این شهر از جمله بلاد آسیا می‌باشد، و جزیره ۴ ایست در دریای قسطنطنیه واقع در مشرق شهر: «قسطنطنیه»، و مردم این جزیره ۵ مخلوطی از: رومی، اغریقی، و یونانی می‌باشند، و نژاد معروف:

«قوط» ۶ از این ناحیه از سرزمین روم بیرون آمده، و بسوی کشور اندلس رهسپار گردیدند، و بر آن سرزمین تاخته و استیلا یافته، در آنجا سکونت گزیدند.

بشیر الاشیبلی المطران ۷ می‌گوید: شهر «برغمش» محل زندان پادشاهان بوده و بر هر کس خشم می‌گرفتند، او را در آنجا بزندان می‌افکندند.

جالینوس در روزگار فرمانروائی امپراطور قیره ۸- ششمین قیصره روم ۹- می‌زیسته است، دیری جهان گردی کرد، و به بسیاری از

شهرها رسید، و دو بار بشهر «رومه» ۱۰ رفت، و در آن شهر سکونت گزید، و در رکاب پادشاه روم ۱۱ برای معالجه مجروحان بمیدان جنگ شتافت.

وی در سن هفده سالگی در طب و فلسفه و علوم ریاضی بدرجه کمال رسید، و در بیست و چهار سالگی در این علوم بمقام اجتهاد نائل شده و صاحب‌رأی گردید، دانش ابقراط را زنده کرد، و کتابهای او را- که دیگر کهنه و فراموش گردیده بود و برای مردم آن زمان دیگر قابل فهم و درک نبود- شرح و تفسیر کرد.

جالینوس در شهر (رومه) مجالس سخنرانیهای علمی برپا می‌داشت، و عامه طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۰۷

مردم آن شهر در محضر او حضور می‌یافتند، و بواسطه مهارت او در علم تشریح و انجام کارهای بزرگ، مقام ارجمند او در این علم بر جمهور خلایق هویدا گردید،

جالینوس در علوم مختلفه تألیفات بسیار دارد، پدرش مردی مساح بوده، و در علم مساحت سرآمد روزگار خود بوده است، دیانت نصرانیت در روزگار او پدید آمد ۱۲.

جالینوس را گفتند مردی ۱۳ در مرزهای دولت امپراطور اکتیان ۱۴ در بیت المقدس پیدا شده که: چشمان کور مادرزاد را روشن، پیس را بهبود بخشیده، مرده را زنده می‌کند، جالینوس گفت: چنین می‌نماید که نیروئی یزدانی این مرد را در انجام این کارها یاری می‌کند، آنگاه جالینوس پرسید آیا از بازماندگان پیروان او کسی در آنجا مانده است؟ باو گفتند بلی، پس جالینوس از شهر رومه بیرون شتافته آهنگ بیت المقدس نمود، چون در راه به (صقلیه)- که در آن روزگار صکانیه ۱۵ نامیده می‌شد- رسید بدرود زندگانی گفت، و گور او در صقلیه ۱۶ است.

وی هشتاد و هشت ۱۷ سال زندگانی کرد.

جالینوس پس از پزشکان بزرگ پیشین کلید گشایش دانش پزشکی و شارح و ناشر آن بوده است، در علم طب شانزده کتاب ۱۸ تألیف کرده است که بترتیب هریکی به دیگری پیوستگی دارد، و شرط کرده است که هر دانشجوی علم پزشکی که می‌خواهد این علم را بطور تقلید و بدون برهان فرا بگیرد این شانزده کتاب رهبر را غنیمت شمرده از بر نماید، بدین ترتیب:

۱- کتاب فی فرق الطب- کتاب در (گروهها و مذاهب طبی) ۱۹

۲- «فی الاسطقسات» در عناصر ۲۰

۳- «فی المزاج ۲۱

۴- «فی الادویة المفردة ۲۲

۵- «فی الادویة المركبة ۲۳

۶- «فی العلل و الاعراض ۲۴

۷- «فی الاعضاء الآلمه ۲۵

۸- «فی حلیة البرء (حیلۀ البرء) ۲۶

۹- «فی القوی الطبیعیة ۲۷

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۰۸

۱۰- رسالۀ الی اغلوقن ۲۸

۱۱- کتاب فی اتفاق آراء ابقراط و افلاطون ۲۹

۱۲- «فی البهران: کتاب بحران ۳۰

۱۳- فی ایام البحران ۳۱: کتاب روزهای بحران

۱۴- فی الحمیات ۳۲- کتاب در تبها

۱۵- فی اصناف الحمیات: کتاب در تبهای گوناگون

۱۶- فی النبض الی طوثر ۳۳

و اما دانشجویانی که می‌خواهند علم طب را اجتهادی و از روی ادله و برهان فراگیرند شرط دیگری دارد که آن را در کتاب: «برنامه خواندن کتابهای طبی» «کتابه فی مراتب ما یقرأ له» ۳۴ بیان کرده است.

جالینوس دانشمندی منطقی و سخندان بود، کتابی در رد شعرا ۳۵ نوشته است، کتابی دارد بعنوان: «کتاب فی لحن العامه» ۳۶ جالینوس در علم تشریح سرآمد ۳۷ آن روزگار بود، هفده مقاله در تشریح مرده گان نوشته، کتابی نیز در تشریح زندگان دارد ۳۸، کتابهای طبی ابقراط را شرح و تفسیر کرد ۳۹، و درباره (گوی کوچک) و ورزش بدان «الکرة الصغیره و الرياضه بها» ۴۰ کتابی نگاشته است.

و در روزگار جالینوس گروهی مردمان بودند که خویشان را دانشمند و فیلسوف و پیرو حکمت ارسطو تالیس می‌دانستند، اینها «راهروان»- مشاء- اند که به (سایانیان)- اصحاب المظله ۴۱- معروف می‌باشند و ایشان را: «رواقیون» یا اهل رواق نیز می‌گویند، و چون از جمله عقاید فلسفی و طبیعی این گروه یکی این بود که می‌گفتند سرچشمه نیروی ماسکه در بدن انسان روح انسان است، جالینوس در رد این گروه کتابی بنام: «کتاب فی اسباب الماسکه» ۴۲ تألیف کرد. و نیز در رد اسقیلیاس در موضوع فصد ۴۳ کتابی برشته تحریر در آورده است، عقاید طبی بسیاری از قدماء و پزشکان پیشین و سوفسطائیان را رد کرده است، در علم منطق (کتاب البرهان) ۴۴ را نوشته، و نیز کتابی در رد پزشکان فریبکار ۴۵ نگاشته است.

جالینوس در کتاب: «الامراض العسیره البرء»- بیماریهائی که بدشواری بهبودی می‌پذیرد- می‌گوید: یک روز در شهر رومه (شهر رم) می‌رفتم، ناگاه در جایی مردی را دیدم گروهی از مردم نادان در پیرامون او گرد آمده بودند، و او طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۰۹

می‌گفت من مردی هستم از مردم شهر حلب، جالینوس را دیده‌ام و او همه علوم خود را بمن آموخته است، اینک این دارو برای کرم دندان نافع است، و آن مرد نابکار گلوله‌هائی از قار و قطران با خود همراه داشت آنها را بر انگشت سرخ شده می‌افکند و دهان کسی را که دندان کرم خورده داشت بر روی آتش دود می‌داد و بخور می‌کرد، دودی که از روی آتش برمی‌خاست آن مرد را ناگزیر می‌کرد که چشمان خود را به بیند در این هنگام آن نابکار کرمی را که در حقه آماده همراه داشت بتردستی در دهن آن مرد می‌افکند سپس آن کرم را بیرون آورده و باو نشان می‌داد، مردم که این کار او را دیدند بر پیرامونش گرد آمده و هرچه از خواسته با خود داشتند باو دادند، و کار گستاخی این مرد تا بدانجا رسید رگ رانه بر مفصل قطع کرد. و من چون چنین دیدم، خویشان را بمردم بشناساندم و گفتم من جالینوس‌ام، و این مرد دیوانه و دروغگو و گناهکار است، و مردم را از او بترسانیدم، فرمانروای شهر رم را برانگیختم تا او را دستگیر و کیفر کرده و به نابکاری او پایان داد.

ازین رو جالینوس کتابی درباره: «اصحاب الحیل» (فریبکاران) تألیف کرده است.

جالینوس خود در کتاب: «قاطاجانس» ۴۶ می‌گوید: «در یکی از پرستشگاههای (هیاکل) شهر رومیه (رم) که در نوبت کشیک پیشوای کهن سال هیکل را به بیمارستانی تبدیل کرده بودند، و مجروحین جنگ را در آنجا معالجه می‌کردند، بیماران زخمی را که من معالجه کردم همگی پیش از بیماران دیگر پزشکان بهبودی یافتند»، و بدین طریق مقام ارجمند فضل و دانش و حذاقت او در علم طب آشکارا گردید، وی در هر چیز و هر کار تحقیقات و مشاهدات شخصی خود را بر علوم تقلیدی و مسموعات مقدم می‌داشت. او شخصا به قبرس شتافت تا کان خلطاری ۴۷ را بازدید کند، و نیز به جزیره کیوش ۴۸ رفت تا ریزش طین المختوم ۴۹ را در

معدنش به بیند، این کارها را بشخصه انجام داد، و اشتباهات دیگران را درین مورد تصحیح نمود.

و چنانکه جالینوس در شرح حال خود گفته در زمان او کسی باندازه وی بکتاب خواندن عاده نداشت، چنانکه بر خویشتن لازم شمرده بود که هر روز یک جزوه از حکمت را بخواند، و شبانگاه به نزد استادان می‌شتافت، و آنچه خوانده بود

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۰

برایشان عرضه می‌کرد. تا آنجا که پیروان و همکارانش او را «بدیع القول»- خوش گفتار-، و «قوال الاوابد» (بسیار گوینده سخنان جاویدان) نامیدند، و چنانکه خود در مقدمه کتاب: «حیلۃ البرء» گفته است: هرگز از پادشاهان چیزی نپذیرفت، و بر سر خوان ایشان نمی‌نشست، و بدربار شاهان روی نیاورد، و پیوسته بر نویسندگان و مؤلفان می‌تاخت، تا آنجا که هیچ کس از قدماء از دست زبان نکوهش‌گر او نرسد.

این بود وصف جالینوس و اندازه دانش و خوی او. و اگر او نمی‌بود هرآینه علم طب یکباره از صحنه روزگار محو و نابود می‌گردید، او بود که این دانش برافزاده و سرنگون گردیده را دوباره برپای داشت، مشکلات آن را شرح کرد، مسائل دشوار آن را به تفسیر آسان گردانید، و در زمان او بسیاری از فلاسفه می‌زیسته‌اند که نام آنان بواسطه شهرت نام جالینوس فراموش گردید، و کس آنان را بسبب گم‌نامی نشناخت

(۱)- شهر رومه» رم- پیش «از سال ۷۵۳ پیش از میلاد بنا شده است.

(۲)- جالینوس: نام او بیونانی: «قلاودیوس جالینوس» می‌باشد، وی در حدود سال ۱۳۰ در شهر (یرغامس) در میسیا چشم بجهان گشوده، و در حدود سال ۲۰۰ میلادی رخت بر بسته است، برخی نویسندگان تاریخ وفات او را سال ۲۱۸ میلادی نوشته‌اند، برای ترجمه زندگانی او به: الفهرست ص ۲۸۸-۲۹۱، الطبقات ص ۲۸، التنیه ۱۱۳-۱۱۴، الیعقوبی ۹۲-۹۵، مختصر الصوان ورق ۱۰۶-۱۱۵، نزهة الارواح ورق ۱۹۲-۲۰۲، مختصر الدول ۱۲۲-۱۲۳، الاخبار ۱۲۲-۱۳۲، العیون ۱: ۷۱-۱۰۳، نگاه کنید.

(۳)- در العیون ۱: ۷۷، و النزهة ورق ۱۹۲: «فرغامس» نوشته شده، و در الاخبار ۱۶۳ «فرغمیس» و نیز: فرغمین گفته شده، و در مختصر الدول ۱۲۲: برغاموس، و در التنیه ۱۱۳:

«أبرغامس» نوشته است. و این شهر اکنون بنام: برغام emagrep معروف می‌باشد.

(۴)- این عبارت در العیون ۱: ۷۷ چنین است: «و این شهری است کوچک از جمله شهرهای آسیا در شرقی قسطنطنیه واقع است» وی این مطلب را نیز از ابن جلجل روایت کرده است

(۵)- این شهری است واقع در مغرب آسیای صغیر اما چنانکه مؤلف می‌گوید جزیره نیست.

(۶)- قوط: گروهی مخلوط از قبائل سویف: ivesu، و ندال iladnaV ألان inala و خلیطی از نژاد ژرمان و اسلاو می‌باشند، این قبائل از ژرمانی و اسکندیناوی بسوی اروپا سرازیر شدند و به دو دسته تقسیم گردیدند قوط غربی (itogisiV) (و قوط شرقی) itogortsO )

و بزرگترین پادشاهان جنگجو آلیک اول بوده) l'sucirala (که شهر رومه- را-

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۱

بتصرف خویش درآورد، و در طلیعه قرن پنجم دسته‌هایی از قبائل قوت باسپانیا درآمدند، و در برخی از استانهای آن سرزمین مستقر گردیدند، و حکومت ایشان بر اسپانیا بطول انجامید، و در عهد سلطنت پادشاه قوت) suciRodoR ( (اعراب او را لذریق می‌گویند) سرزمین اندلس بتصرف مسلمانان درآمد.

I, anolecraB, anapsE ed airotsiH ed sisitn? IS attereB soretselaB. A ۹۴۵(

(۷) - و در العیون ۱: ۷۷: «واشیدر اشیلی حرانی می‌گوید» و در نسخه‌های مخطوطه العیون نیز چنین نوشته شده است.

الاجبار اصلا این عبارت را ندارد، و این شخص ایسیدورس اشیلی ( *sisnellives surodisI* )، اسقف اشیلیه می‌باشد. وی تألیفات بسیاری دارد از جمله کتاب: *nocinorhC* (که بمعنی الحولیات (سالنامه‌ها) می‌باشد، وی از ۵۷۰-۶۳۶ میلادی زندگانی کرد، کارنامه او ضمن مجموعه آباء لاتین *anital aigolortaP* - ج - ۸۱-۸۴ مندرج است.

(۸) - در العیون ۱: ۸۰، و در الاخبار ۱۲۳: «نیرن» و در هامش الاخبار از روی نسخه‌های دیگر: «تیره» و «بتره» - که با متن کتاب نزدیک است، و نسخه‌های خطی العیون: «بتی قیصر» این شکل نیز با شکل کلمه متن و اخبار نزدیک است.

شاید همه این اشکال تصحیف شده نام قیصر «تیره» یا «تبریوس» و هر دو «نیرون» و «تبره» با جالینوس معاصر نبوده‌اند بلکه هر دو در قرن اول میلادی می‌زیسته‌اند، اما قیصره که جالینوس با ایشان معاصر بوده است: انطونینوس (۱۳۸ - ۱۶۱ م)، و قیصر مرقس اوریلیوس (۱۶۱ - ۱۸۰)، و قیصر قومودیوس (۱۸۰ - ۱۹۲) و قیصر پرتیناکس (۱۹۳) می‌باشند. جالینوس خود در چندین جای از کتابهای خود می‌گوید نبوغ و ترقی علمی من در روزگار فرمانروائی انطونینوس بوده است، و آن امپراتور جالینوس را در رکاب خود بمیدانهای جنگ برد تا مجروحین جنگ را معالجه کند (العیون ۱: ۷۲، ۷۴، الاخبار ۱۲۵-۱۲۸).

(۹) - نیرون ششمین قیصره روم بوده اما وی - چنانکه پیشتر گفته شد - پیش از ولادت - جالینوس در گذشته است.

(۱۰) - در العیون و الاخبار این کلمه را همه جا: «رومیة» نوشته‌اند اما در این نسخه (طبقات ابن جلجل) در اینجا و در آتیه همه جا، «رومه» نوشته شده.

(۱۱) - مراد انطونینوس قیصر است (۱۳۸ - ۱۶۱ م)، این قیصر جالینوس را هنگامی که - آهنگ جنگ با ژرمانیان داشت با خود همراه برد به کتاب العیون ۱: ۷۴ رجوع کنید.

(۱۲) - بسیاری از کسانی که ترجمه احوال و زندگانی جالینوس را نوشته‌اند می‌گویند وی معاصر مسیح بوده، و درست این است که جالینوس در حدود سال ۱۳۰ م متولد گردیده و در حدود سال ۲۰۰ م در گذشته است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۲

ابن ابی اصیبعه در این موضوع بحث کرده است (۱: ۷۱-۷۶) وی اقوال و گفتار مؤرخین پیش از خود را در این مورد روایت کرده است

(۱۳) - مراد حضرت مسیح است.

(۱۴) - در العیون ۱: ۸۲: «اکتبان» و در الاخبار تنها کلمه «قیصر» را دارد و (اکتبان) را ندارد، و در العیون ۱: ۷۳ در سال چهل و سوم از سلطنت امپراتور اغسطوس قیصر متولد گردیده است و مدت فرمانروائی وی پنجاه و شش سال و شش ماه بوده است و مقصود از اکتبان امپراتور اکتافیوس (*suivatco* می‌باشد که نام اصلی امپراتور اغسطوس بوده پیش از آنکه بر تخت امپراتوری نشیند).

(۱۵) - در العیون ۱: ۸۲: «سلطانیه»، و این عبارت در الاخبار ۱۲۳: «و این شهر در آن روز سلطانیه...» آنچه که ابن جلجل نوشته صواب است زیرا سکنه قدمای صقلیه را: سکانیون (*inacis* می‌نامیده‌اند).

(۱۶) - این عبارت در مختصر الدول ص ۱۲۷ و نیز در العیون ۱: ۸۲ و در همین صفحه نقلا از مسعودی در کتاب *مسالك الممالک* چنین است:

«جالینوس در شهر فرما - که شهری است بر کرانه دریاچه تنیس در حدود مصر بدرود زندگانی گفته است. و در النزّه ورق ۱۹۲:



«جالینوس در شهری که فرما نام دارد و بر کرانه دریای سبز (کذا؟) در مرزهای مصر واقع است بدرود زندگانی گفته است

(۱۷) - در الاخبار ۱۲۳ و در مختصر الدول ۱۲۳ نیز چنین است،

اما در العیون ۱: ۷۵-۷۶ نقلا از اسحاق بن حنین می‌گوید: «جالینوس هشتاد و هفت سال بزیست»، همین مطلب نیز در الاخبار آمده است ص ۱۲۷، و در النزیه ورق ۱۹۴.

(۱۸) - شرح کتابهای شانزده گانه جالینوس و فهرست کلیه تألیفات او و نامهای مترجمین، شارحین و جامعین آنها در کتابهای زیر آمده است: الفهرست ۲۹۰-۲۹۱، الاخبار ۱۲۹-۱۳۲ العیون ۱: ۹۰-۱۰۳، الیعقوبی ۹۲-۹۵، این شانزده کتاب را باید دانشجویان علم پزشکی بترتیب یکی پس از دیگری درس بخوانند، اسامی این شانزده کتاب در مراجع مذکوره فوق- یکسان ذکر شده است، اما این جلجل در اینجا در ذکر نام دوازده کتاب با مراجع مذکوره مطابقت دارد و در نام چهارتای آنها با ایشان اختلاف دارد و چهار کتاب عبارت می‌باشند از: چهارم، پنجم، یازدهم و پانزدهم و بجای نامهای آنها که ابن ابی اصیبعه و ابن الندیم و قفطی گفته: نامهای دیگری گفته است بدین تفصیل: الصناعات الصغیره المقالات الخمس فی التشریح، النبض الکبیر، تدبیر الاصحاء این شانزده کتاب را «جوامع جالینوس» نیز می‌گویند، و چنانکه دکتر مایرهوف می‌گوید در مصادر یونانی نامی ازین جوامع ذکر نشده است مگر عناوین آنها که (ر. فون. تیلی.

ylpeaT, noV. R

اسامی یونانی آنها را در کتاب خود موسوم به: «مطالعاتی در تاریخ

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۳

تشریح در قرون وسطی» گفته است- چاپ لیسیگ و وینه سال ۱۸۹۸ ص ۲۳ و صفحات بعد از آن.

حنین بن اسحاق رساله دارد که در آن فهرست کتب جالینوس را که از سریانی عبری ترجمه کرده به تفصیل ذکر کرده است، وی در این رساله اسامی کتب سته عشر را نیز بیان نموده است، این رساله را برجستریس در شهر لیسیگ در سال ۱۹۲۵ بچاپ رسانیده است.

از «جوامع جالینوس» نسخه‌های خطی متعددی وجود دارد، از جمله در کتابخانه ای- صوفیا مجموعه شماره ۳۵۸۸ زیر عنوان: «جوامع کتب جالینوس التي یقرأها المتطببون الاسکندرانیون و هی سته عشر کتابا». و در کتابخانه بنی جامع نسخه دیگری ضمیمه مجموعه شماره ۱۱۷۸ زیر عنوان: «جوامع الاسکندرانیون لکتب جالینوس السته عشر».

و نیز برای اطلاع از مراتب قرائت این کتابها و تفصیلی درباره مندرجات آنها بکتاب ابن ابی اصیبعه (۱: ۱۰۶-۱۰۸) رجوع شود.

(۱۹) - این کتاب یک مقاله است و موضوع آن بیان فرقه‌های طبی است که از حیث روش علمی با یکدیگر مخالفت دارند اعنی: فرقه تجربه، فرقه قیاس، فرقه الحیل، جالینوس درباره این کتاب می‌گوید: نخستین کتاب را که دانشجوی علم طب باید بخواند این کتاب است، الیعقوبی ص ۹۲ و العیون ۱، ۹۰، یک نسخه مخطوطه ازین کتاب در کتابخانه پاریس - موجود است.

(۲۰) - این کتاب یک مقاله است، وی در این کتاب می‌گوید: همه اجسامی که قبول (کون و فساد) می‌کنند از عناصر اربعه ترکیب شده‌اند: که عبارت می‌باشند از: آتش، باد، آب، خاک ... الخ (العیون ۱: ۹۲).

(۲۱) - در الیعقوبی: «کتاب الامزجه»، این کتاب مشتمل بر سه مقاله است در موضوع - اصناف مزاج ابدان انسان و حیوان ... و اصناف مزاج داروها و چگونگی آزمایش داروها.

(یعقوبی ص ۹۴، العیون ۱: ۹۲)

(۲۲) - یازده مقاله است، در بیان نیروهای طبیعی داروهای مفرده و اثر آنها در بدن انسان.

(العیون ۱: ۹۶).

(۲۳) - هفده مقاله است، در بیان دسته‌بندی داروها و ترکیبات آنها، ابن‌اصبیعه می‌گوید:

هنگامی که این کتاب انتشار یافت بدو کتاب بخش گردیده بود، کتاب اول مشتمل بر هفت - مقاله اول اصل کتاب و معروف بود به کتاب: «قاطاجانس»، و کتاب دوم معروف بود به کتاب «المیامر» مشتمل بر ده مقاله آخری اصل کتاب و المیامر جمع کلمه میمر است که بمعنی: (راه) می‌باشد شاید این کتاب بدین نام موسوم گردیده از آن جهت است که راه و روش بکار بردن درست داروها را نشان می‌دهد.

(العیون ۱: ۹۸).

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۴

(۲۴) - شش مقاله است جالینوس مقالات ششگانه آن را بطور متفرقه تألیف کرده و اسکندرانیان آنها را گرد آورده و یک کتاب از آن بوجود آورده‌اند، موضوع این کتاب در دسته‌بندی بیماریهای گوناگون و اسباب آنها، و اصناف بیماریها، و اصناف عوارضات آنها (العیون ۱: ۹۲).

(۲۵) - در العیون: «کتاب تعرف منه علل الاعضاء الباطنة و يعرف ایضا بالمواضع الالمة» این کتاب در شش مقاله است، و در بیان آثار و علائمی است که بوسیله آنها حالات اعضای باطنی بدن انسان را معلوم می‌کنند که آیا بر آنها بیماری عارض گردیده؟ و چه بیماری بر آنها عارض شده؟ (العیون ۱: ۹۲)

(۲۶) - در یعقوبی و العیون و الاخبار و الفهرست: «حیلۃ البرء» و این درست‌تر است، این کتاب در چهارده مقاله است، در این کتاب بیان می‌کند که بهبودی بخشودن به بیماریها چگونه است؟ و هر بیماری را چگونه و بطریق قیاس (طبق روش طبی قیاسی) با چه دارو معالجه می‌کنند؟

(العیون ۱: ۹۲، الیعقوبی ۹۵)

(۲۷) - این کتاب در سه مقاله است، در این کتاب بیان می‌کند که تدبیر بدن انسان به سه نیروی: جاذبه، نامیه، غاذیه می‌باشد (العیون ۱: ۹۲)

(۲۸) - در الفهرست، العیون و الاخبار: «کتاب الی اغلوقن فی التانی لشفاء الامراض» این کتاب دو مقاله است و موضوع آن بیان دلائل و علائم بیماریها پیش از مداوای آنها (العیون ۱: ۹۱) - بحاشیه ۳ ص ۶۸ رجوع شود

(۲۹) - در الفهرست، یعقوبی و الاخبار: «کتاب آراء ابقراط و افلاطون» این کتاب ده مقاله است، و در آن بیان می‌کند که آراء افلاطون در بسیاری از گفته‌هایش موافق است با ابقراط چنانکه گوئی آراء خود را از ابقراط گرفته است. و در این کتاب از قوه نفس ناطقه که مدبر بدن و عبارت است از: قوه خیالیه، قوه فکریه، قوه حفظ سخن می‌راند (الیعقوبی ۹۴، العیون ۱: ۹۵ و ۹۶).

(۳۰) - سه مقاله است، در این کتاب می‌گوید: انسان چگونه می‌تواند پیش از وقت بدانند که بحران پدید می‌آید یا نه؟ و اگر پدید می‌آید بکجا می‌کشد؟ (العیون ۱: ۹۳).

(۳۱) - این کتاب سه مقاله است، در این کتاب حالات بحران را بیان می‌نماید، شدت بحران در چه روزهایی است؟ کی بحران نیک‌فرجام؟ و کی بدفرجام می‌باشد؟ (العیون ۱: ۹۴).

(۳۲) - در الفهرست و الاخبار: «کتاب الحمیات» نوشته‌اند، اما در العیون ج - ۱ - ص ۹۳ می‌نویسد: «کتاب اصناف الحمیات، مقالتان» در این کتاب از جنس تبها و نوع تبها و علائم و آثار آنها سخن رانده است، و در همین کتاب ص ۹۷ می‌گوید: «کتاب ادوار الحمیات و تراکیبها» این کتاب یک مقاله است، در این کتاب گروهی را که مسائل و مطالب باطله را درباره حمیات و ترکیبات آنها

قائل شده‌اند رد کرده، و عنوان این کتاب را جالینوس خود چنین نوشته است:

«مناقضة من تكلم فی الرسوم».

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۵

(۳۳) - در فهرست ص ۲۸۹، الاخبار ص ۱۲۹: «کتاب الی طوثرن فی النبض» مقاله، یک مقاله است، و در العیون ص ۹۱: «کتاب النبض الصغیر»، یک مقاله است، و جالینوس عنوان آن را خود چنین نوشته است: «کتاب الی طوثرن و سایر المتعلمین» - کتاب برای طوثرن و دیگر دانشجویان -، وی در این کتاب آنچه را که دانشجویان علم طب درباره نبض باید بدانند بیان کرده است.

(۳۴) - در العیون ۱: ۹۰ «کتاب فی مراتب قراءه کتبه» - کتاب در موضوع بیان برنامه تدریس کتابهای شانزده گانه جالینوس - در این کتاب جالینوس بیان می‌کند که چگونه باید دانشجویان علم طب کتابهای شانزده گانه او را یکی پس از دیگری از آغاز تا انجام درس بخوانند.

(۳۵) - در فهرست تألیفات جالینوس - که در مصادر و مراجع روایت شده این دو کتاب گفته نشده است، تنها قفطی آنها را نقلا از ابن جلجل آورده است.

(۳۶) - در فهرست تألیفات جالینوس - که در مصادر و مراجع روایت شده این دو کتاب گفته نشده است، تنها قفطی آنها را نقلا از ابن جلجل آورده است.

(۳۷) - دکتر فؤاد سید صاحب تعلیقات گمان کرده است که عبارت ابن جلجل که می‌گوید:

«علم تشریح را جالینوس بنیاد کرده و پیش از او این علم وجود نداشته است و در این علم هفده مقاله در تشریح مردگان و یک کتاب نیز در تشریح احیاء تألیف کرده است» پریشان است؟  
و قفطی این پریشانی عبارت را دریافته و از نقل قسمتی از آن بهمین جهت خودداری نموده است.

جالینوس کتابهای بسیاری در تشریح نگاشته است از جمله: «کتاب التشریح الکبیر» در پانزده مقاله در بیان کلیات تشریح، (ابن ابی اصیبعه ۱: ۹۴، و الیعقوبی ۱: ۹۲) به تفصیل درباره مندرجات مقالات این کتاب سخن رانده‌اند - و این کتاب مهم‌ترین تألیفات جالینوس می‌باشد در موضوع علم تشریح، جالینوس خودش درباره این کتاب گفته است: «آنچه را که از علم تشریح دانشجویان علم طب از دانستن آنها ناگزیر می‌باشند در این کتاب بیان شده است و کتابهای دیگری در تشریح نگاشته‌ام که دانشجویان علم طب و تشریح ناگزیر بدانستن آنها نمی‌باشند اما دانستن آنها برای ایشان سودمند است».

و نیز از جمله تألیفات جالینوس در علم تشریح کتاب (تشریح مردگان) می‌باشد، این کتاب مشتمل بر یک مقاله است، و در آن بیان کرده است که: چه چیزها از تشریح حیوان مرده فهمیده می‌شود؟ و آنها را چگونه می‌توان شناخت؟، (العیون ۱: ۹۴ الاخبار ۱۲۹ الفهرست ۲۸۹).

(۳۸) - و نام این کتاب در العیون: «تشریح احیاء»، و در الاخبار، و الفهرست: «تشریح حیوان زنده» آمده است، این کتاب در دو مقاله است و در آن بیان می‌کند که: چه چیزها را از حیوان زنده می‌توان فهمید؟ و آن چیزها را چگونه می‌توان شناخت؟  
طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۶

(۳۹) - فهرست کتابهای ابقراط و شرحهای جالینوس بر آنها در: العیون ۱: ۹۹ - ۱۰۱ مذکور است.

(۴۰) - در العیون ۱: ۹۸: «کتاب الرياضیة بالکرة الصغیرة» این کتاب در یک مقاله است، و در آن ورزش با گوی کوچک و بازی گوی و چوگان را می‌ستاید، و این ورزش را بر هر ورزش دیگر برتر دانسته است.

(۴۱) - المشاء، یا: المشاؤون، یا: اصحاب المظلة، یا الرواقیون: نام گروهی است که پیروان مکتب فلسفی یونانی بوده‌اند که آن را فیلسوف یونانی «زینون» (۳۳۶-۲۶۴ پیش از میلاد) در حدود سال ۳۰۰ پیش از میلاد بنیاد کرده است، پیروان این مکتب علوم فلسفه را در رواق یکی از هیاکل شهر «آتن» که سقف آن بر ستونهای سنگی استوار بوده- تدریس می‌کرده‌اند، از این جهت این گروه را «رواقیین» نامیده‌اند، نویسندگان اسلامی پیروان این مکتب را «اصحاب المظلة» و «اصحاب الاسطوانه» گفته‌اند، این نامها و تعبیرات ترجمه عربی کلمه یونانی: است که بمعنی: «تالار دارای ستونهای آذین بسته»- بپارسی چهل ستون- می‌باشد.

(الملل و النحل للشهرستانی ۳: ۱۵).

(۴۲) - این کتاب را ابن اصیبه نوشته است (۱: ۱۰۳)، و عنوان آن کتاب چنین است:

«کتاب فی الاسباب الماسکه» اما آن را معرفی نکرده است، و می‌گوید که جالینوس آن را در رد فرقه رواقیون تألیف کرده است ..

(۴۳) - در العیون ضمن فهرست تألیفات جالینوس این کتاب را نام نبرده است، اما در ترجمه احوال یحیی النحوی از کتابی بنام: «جوامع کتاب الفصد لجالینوس» یاد می‌کند، و در الاخبار ص ۱۳۱، و در الفهرست ص ۲۹۰ ازین کتاب تحت عنوان: «کتاب الفصد» یاد کرده‌اند و در الیعقوبی ص ۹۵: بعنوان: «مقاله فی فصد العروق» یاد شده.

و یک نسخه از این کتاب در خزانه تیموری (کتابخانه موقوفه تیمور پاشا در شهر قاهره مصر) بشماره ۱۲۰ بخش طب موجود است. و قفطی در اخبار الحکماء ازین کتاب یاد کرده و پس از نقل یک فصل از آن از مطالب و مندرجات چنین استنباط کرده است که جالینوس بسرزمین مصر آمده و از آنجا به بلاد نوبه رفته است، ص ۱۳۲.

(۴۴) - صاحب کتاب «نزهة الارواح» ورق ۶ درباره این کتاب می‌گوید: «علمای منطقیین حقیقی کتاب برهان جالینوس را پذیرفته‌اند» و می‌گوید: «حنین بن اسحاق درباره این کتاب بیش از اندازه تعصب می‌ورزیده است، و این کتاب در ۱۵ مقاله است، جالینوس در این کتاب بیان می‌کند که چگونه می‌توان قضایای ضروری را پیدا کرد- و این درست همان موضوع کتاب چهارم از کتب منطقی ارسطوطالیس می‌باشد- حنین بن اسحاق- یعنی کسی که فهرست کتب جالینوس طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۷

را تهیه نموده و آنها را بزبانهای سریانی و عربی ترجمه کرده است- درباره کتاب البرهان جالینوس می‌گوید: هیچ کس نسخه کامل یونانی کتاب البرهان جالینوس را بدست نیاورده است و او برای بدست آوردن این کتاب ببلاد الجزیره، شام و مصر شتافت و تا بشهر اسکندریه رسید، و چیزی از اجزاء این کتاب را نیافت تا اینکه در شهر دمشق قریب نیمی ازین کتاب را آنهم بصورۃ مقالات ناقص و پراکنده پیدا کرد، آنگاه وی می‌گوید که چگونه این مقالات را بزبانهای سریانی و عربی ترجمه کرده است ... (به العیون ۱: ۱۰۰، و الاخبار ۱۳۱، و الفهرست ۲۹۱ مراجعه کنید)

(۴۵) - نام این کتاب در مراجع و مصادر نیامده، بلی یعقوبی ص ۹۵ می‌گوید: «کتاب فی فرقه اصحاب الحیل».

(۴۶) - در العیون و الاخبار: «العسرة»، نام این کتاب در فهرست کتب جالینوس در این مراجع ذکر نشده است، تنها قفطی و ابن ابی اصیبه در مورد نقل این حکایت از ابن جلجل نام آن را یاد کرده‌اند.

(۴۷) - نام این کتاب در فهرست تألیفات جالینوس در مصادر و معارج ذکر نشده است، بلی قفطی و ابن ابی اصیبه ضمن نقل این حکایت از ابن جلجل از آن یاد کرده‌اند، و در (العیون ۱:

۱۸) ضمن سخن درباره: «کتاب الادویة المركبة» تألیف جالینوس می‌گوید: این کتاب به دو قسمت منقسم شده است، قسمت اول آن معروف به کتاب: «قاطاجانس» می‌باشد، و این کلمه معادل دو کلمه یونانی: (soev atak (می‌باشد که معنی آن: (گوناگون) «بحسب الاجناس» می‌شود، پس بنابراین نام کامل کتاب می‌شود: «ترکیب الادویة بحسب الاجناس» (بحاشیه ۲۳ ص ۱۱۲ نگاه کنید.

(۴۸)- این کلمه در العیون و الاخبار و در بیشتر کتب مفردات طبی: بصورة «قلقطار»، نوشته شده است، اما ابن جلجل: در اینجا و در شرح نامهای عقاقیر ص ۱۷: «الخلقطاری»- نوشته است و این کلمه بدین شکل باصل یک کلمه یونانی آن یعنی: (خلکاتاروس) نزدیک تر است، و این کلمه از کلمه یونانی قدیم تحول یافته، زیرا حرف اول این کلمه (خاء) تلفظ می‌شود نه (قاف)، این ماده معدنی نامهای دیگری نیز دارد از جمله: (قلقدیس)، (قلقند)، و این ماده همان (زاج) معروف است که انواع گوناگون آن مانند: زاج احمر، اصفر، اخضر، ازرق می‌باشد و زاج ازرق- کات کبود- امروزه آن را: «سلفات مس» می‌گویند برای اطلاع از ماهیت آن و کیفیت ساختن و فوائد آن به کتاب «قانون ص ۱۶۷، و ابن الیطار ۳: ۱۴۸- ۱۵۲) مراجعه شود.

(۴۹)- در عیون و الاخبار: «لمنوس» و درست این نام همین است این جزیره در روزگارهای قدیم بساختن «طین المختوم» مشهور بوده است. جالینوس درباره سفر خود به دو جزیره لمنوس و قبرس برای دیدن طین المختوم شرحی بیان داشته است به کتاب مفردات ابن الیطار (۲: ۱۴۹)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۸

۱۵۰ و ۳: ۱۰۶- ۱۰۸) مراجعه شود.

و (الطین المختوم) atalligiS areT و این گلی است که در جزیره لمنوس بدست می‌آید. می‌گویند: زنی در این جزیره سرپرست (هیكل ارطامیس) بوده و از این گل همیشه یک طاس آماده می‌کرد و آن را خشک می‌کرد مانند موم نرم آنگاه با مهری که صورۃ الالهه ارطامیس بر آن نقش شده بود آن را مهر می‌کرد و سپس بعنوان داروئی که در آن روزگاران همه پزشکان آن را می‌شناخته‌اند انتشار می‌یافت، و به «الخواتم اللمیسیه» یا «الخواتم اللمیسیه» نسبت بجزیره لمنوس- می‌نامیده‌اند» و این دارو را در معالجه زخمهای تازه و قروح کهنه عسرۃ- الاندمال بکار می‌برده‌اند، و نیز در معالجه مارگزیدگی و گزیدگی دیگر حشرات سودمند می‌باشد (ابن الیطار- ۳: ۱۰۶- ۱۰۸، القانون ۱۸۴، و شرح اسماء العقار. ۲: ۲)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۱۹

## گروه پنجم فلاسفه و پزشکان حوزه علمی اسکندریه

### اشاره

پس از ظهور سلطنت الهی مسیح، دعوت او در سراسر روم انتشار یافت، و رومیان همگی دین نصرانیت را اختیار کردند. در این وقت جماعتی از مبرزین فلاسفه ۱ در شهر اسکندریه بمطالعه و بحث در آثار قدما مشغول بودند، تحقیقات علمی استادان قدیم را دنبال می‌کردند، بشرح یا تفسیر و اصلاح کتب فلاسفه قدیم یونان پرداختند، از جمله: از همه کتابهای طبی جالینوس مختصراتی ترتیب دادند- و آنها را: «جمل کتب جالینوس» ۲ می‌نامیده‌اند- تا فراگرفتن و حفظ آنها بر دانشجویان آسان گردد، و نیز از کتب مختلفه وی که در موضوعات و مسائل مختلفه طبی نوشته شده بود کتابهای جامع و مبسوطی ترتیب دادند، و آنها را: «جوامع کتب جالینوس» ۳ نام نهادند، با این همه در نسخه‌های اصول کتب جالینوس هرگز دست نبرده و هیچ گونه تصرفی در آنها روا نداشته‌اند، و چون نوبت به حنین بن اسحاق ترجمان ۴ رسید وی نسخه‌های سه گانه:

اصول، مختصرات (جمل)، و جوامع کتب جالینوس را که در جنب هم انتشار داشت- در دسترس خود یافت، و این وضع تا امروز (زمان مؤلف) ادامه دارد [یعنی مختصرات، جوامع و اصول کتب جالینوس هر سه موجود و مشهور است]

و پیشوای حکمای اسکندریه: «انقیلاوس» ۵ بوده است. وی سخنان پراکنده جالینوس را گرد آورده و از مجموع آنها کتابی در سیزده مقاله تألیف نموده است ۶، و نیز از تألیفات او است: «کتاب فی اسرار الحركات»، موضوع این طبقات الاطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۲۰

کتاب کسانی هستند که نزدیکی می‌کنند و دارای بیماری مزمن می‌باشند، وی در این کتاب از عواقب و خیمه و زیانهای نزدیکی این گونه مردمان سخن گفته طریقه جلوگیری و علاج آن را بیان کرده است. تألیف این کتاب نام انقیلاوس را میان حکمای مدرسه اسکندریه- که شماره آنان بسیار است- مشهور و زبانزد همگان نموده است.

۲

(۱)- شرح حال و آثار این طبقه از حکما در کتاب: «طبقات» ابن ابی اصیبعه (۱: ۱۰۳-۱۰۹)، و «اخبار الحكماء» قفطی (ص ۷۱) به تفصیل مذکور است.

(۲)- در الفهرست (ص ۲۹۲) مفسران، جامعان و مختصرکنندگان کتب جالینوس بویژه کتابهای شانزده گانه او را چنین یاد کرده است: اصطفی، جاسیوس، انقیلاوس، مارینوس، قفطی نیز همین دانشمندان را نام برده است، و ابن ابی اصیبعه (۱: ۱۰۳) نقلا از مختار بن الحسن بن بطلان آنها را هفت تن دانسته است بدین تفصیل: اصطفی، جاسیوس، ثاوذوسیوس، اکیلاوس، انقیلاوس، فلاذیوس، و یحیی النحوی.

(۳)- الجوامع: مقصود از (جوامع) کتابهایی است که مشتمل بر موضوعات مختلفه و مسائل متعدده طبی بوده است، و در اصول کتب جالینوس هریک از آن مسائل موضوع یک تألیف و یک کتاب جداگانه بوده علمای اسکندریه مسائل و موضوعات مختلفه را جمع آوری نموده و از هر دسته مسائل و موضوعات متجانسه و مقاربه یک کتاب جامع ترتیب داده‌اند و آنها را (جوامع کتب جالینوس) نامیده‌اند.

هرچه از نسخه‌های کتب جالینوس بدست مترجمان اسلامی افتاده اعم از اصول و مختصرات و جوامع همه را بزبان عربی ترجمه کردند، و عناوین آن کتابها اعنی: «جمل» و «الجوامع» و «الاصول» نیز ترجمه عناوین یونانی می‌باشد که مترجمان اسلامی بعربی برگردانیده‌اند.

(۴)- ابو زید حنین بن اسحاق العبادی- متوفی بسال ۲۶۰هـ، ترجمه احوال و آثار او در این کتاب خواهد آمد.

و یکی از تألیفات حنین بن اسحاق: «فهرست کتب جالینوس» می‌باشد، این کتاب، بزبانهای سریانی و عربی ترجمه گردیده است برچشتریسر در سال ۱۹۲۵. م متن این رساله را انتشار داده است.

nelaG nehcsibara dnu nehcsirys eid rebU qahsI nbi nianuH, ressartsgreB. ۹۲۵ I, ۲, IIVX  
sednalnegroM sed ednuK eid ruf negnuldnahbA negnuztesrebU

و بعدا در سال ۱۹۳۲. م مقاله مشتمل بر تحقیقات تازه درباره این رساله بعنوان:

HBA( eihpargoilbiB- nelaG s'qahsI nbi nianuH uz neilairetaM eueN )۹۳۲ I, ۲, XIX. M. K.

بچاپ رسانیده است

(۵)- انقیلاوس: در کتاب عیون الانباء، و فهرست ابن الندیم و اخبار الحكمای قفطی نام

طبقات الاطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۲۱

ابن حکیم اسکندرانی، چنین نوشته شده است.

اما دکتور «ماکس مایرهوف» در تحقیقات عالمانه خود درباره مدرسه اسکندریه و تاریخچه انتقال علوم و معارف از اسکندریه به

بغداد (پایتخت خلافت اسلامی) ضمن سخن از «انقیلاوس» می‌گوید: «صاحب این نام و ضبط صحیح آن هنوز روشن نشده است. این نام گاهی ما را بیاد (اتکسیلاوس) ساحر- که در عهد امپراطور اوغسطس می‌زیسته- می‌افکند، و ممکن است ضبط درست این نام: نیکولاوس، یا هیروکلس، یا ارکیلاوس، یا مانند آنها باشد»، (کتاب: التراث اليونانی» ترجمه دکتور بدوی ص ۴۷).

(۶)- این مطلب را قفطی در ترجمه احوال انقیلاوس با اندکی اختلاف چنین بیان نموده است: (انقیلاوس از سخنان پراکنده جالینوس کتابی مشتمل بر سیزده مقاله تألیف کرد، این- کتاب در «اسرار الحركات» نوشته شده و موضوع آن مردان و زنانی است که نزدیکی می‌کنند و دارای بیماری مزمنه می‌باشند و بیان عواقب وخیمه و کیفیت علاج آن ص ۷۱).

در اینجا ناشر این مطلب را از ابن جلجل گرفته و سپس مناقشه دکتور مایرهوف را درباره این مطلب به تفصیل شرح داده می‌گوید: چگونه ممکن است که جالینوس سیزده کتاب در یک موضوع یعنی درباره صاحبان بیماریهای مزمنه که نزدیکی می‌کنند، نوشته باشد؟ ظاهراً ناشر و دکتور مایرهوف مقصود ابن جلجل را که می‌گوید: «و هو الذی جمع من مشور کلام جالینوس ثلاثه عشر مقاله فی اسرار الحركات» و همچنین غرض قفطی را که عین این مطلب را با اندکی تغییر عبارت از ابن جلجل روایت نموده درست درک نکرده‌اند، مقصود ابن جلجل همان است که در ترجمه فارسی متن نوشته شده که: انقیلاوس از مجموع سخنان پراکنده جالینوس (درباره صاحبان بیماریهای مزمنه و نزدیکی آنها و بیماریها و مفاصدی که از نزدیکی این گونه بیماران تولید می‌شود و چگونگی علاج آن) کتابی در سیزده مقاله تألیف کرده است.

پس از آن ناشر می‌گوید: دکتور مایرهوف درباره کتاب: «اسرار الحركات» اعتراض نموده و گفته است که در منابع دیگر در فهرست تألیفات جالینوس کتابی بنام اسرار الحركات دیده نشده است؟ بلی یک نسخه از ترجمه عربی دو کتاب بنام «اسرار النساء» و «اسرار الرجال» در کتابخانه مسجد آیا صوفیا در شهر استانبول بشماره ۴۸۳۸ موجود است، تألیف این دو کتاب را به جالینوس نسبت می‌دهند.

IIIVXX. LK. H-. HP. W. D. K. A. RP. D. REB- ZTIS (۵۴۳. S, ۹۲۸ I ,

ناشر می‌گوید: برچستریسر این دو کتاب را خوانده و خلاصه مندرجات آنها را برای من نقل کرد که بطور کلی با روایت قفطی درباره کتاب اسرار الحركات مابینت دارد (کتاب التراث- اليونانی ص ۴۸ حاشیه ۱).

در حقیقت کتاب: «اسرار الحركات» از تألیفات انقیلاوس بوده نه از تألیفات جالینوس.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۲۲

و در کتاب: «منتخب صوان الحکمه» از سجزی ورق (۱۰۹) می‌گوید:

در حقیقت کتاب: «اسرار الحركات» از تألیفات انقیلاوس بوده نه از تألیفات جالینوس.

«ابو علی بن زرعۀ بغدادی کتاب (جوامع) «نیقولوس» را عبری ترجمه کرده است» شاید مراد او کتاب «انقیلاوس» می‌باشد که از جمع آوری سخنان پراکنده جالینوس کتابی در سیزده مقاله تألیف کرده است

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۲۳

**گروه ششم حکما و فلاسفه‌ای که از نژاد روم، سریان و پارس نبوده‌اند**

چون خداوند تبارک و تعالی دین اسلام را نصرت داد، و دعوت پیامبر ما محمد (صلی الله علیه و سلم) جهانگیر شد، و پیشرفت و گسترش اسلام روزافزون گردید، در آن وقت قیصر هرقل\* بر تخت پادشاهی کشور روم متمکن بود، و در انطاکیه شام مسکن داشت، بانگ اسلام دیگر آوازه‌ها را در گلوگاهها خفه کرد، و در پرتو خورشید درخشان محمدی هر شمع لرزان دیگر که در جهان بود کشته شد، و خداوند لوای حقه اسلامی را برافراشته، و راه و رسم هدایت احمدی را مشعل فروزان فرا راه جهانیان آورد، ملت عرب دارای دولتی عظیم، و فرمانروائی و پیشوائی بزرگ گردید، تمدن و معارف کامل و مترقی اسلامی بوجود آمد، و روزگار دولتهای بزرگ و نیرومند به سر آمد. و زندگانی دیگر ملتها سپری گردید، و خداوند شهر: «یثرب» را سرای اسلام، و سرزمین حجاز را قرارگاه، و گروه انصار را یاوران و سپاهیان اسلام قرار داد.

و از جمله حکما و پزشکان نامداری که در زمان پیامبر اسلام می‌زیسته‌اند:

۱

## ۱۶- حارث بن کلدۀ ۱

حارث بن کلدۀ الثقفی ۲، وی علم طب را در کشور پارس و یمن فراگرفت و هم در پارس بدین کار ورزیده شده داروشناسی را بیاموخت، حارث رود را نیز

(\*)- قیصر هرقل شهر قسطنطنیه را فتح کرد، و از سال: ۶۱۰ تا سال ۶۴۱ میلادی فرمانروای روم شرقی بوده است.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۲۴

می‌نواخت، این هنر را نیز در پارس و یمن آموخته بود.

حارث زمان پیامبر و زمان خلافت ابو بکر، عمر بن الخطاب، عثمان و علی ابی طالب و معاویۀ بن ابو سفیان ۳ را (رضی اله عنهم) درک کرد. روزی معاویۀ باو گفت:

ای حارث پزشکی چیست؟ پاسخ داد: ای امیر مؤمنان پزشکی خویشتن داری و پرهیز است از بسیار خوردن.

و در روزگار پیامبر اسلام در قبیله «انمار» چند تن پزشک بود ۴، و روزی پیامبر بیعت یکی از صحابه خود رفت، او مجروح بود، در نزد او دو تن پزشک بودند، پیامبر روی بایشان کرده و گفت: کدام یک از شما بر دیگری در این علم برتری دارد؟ یکی از آنان گفت: من ای پیامبر خدا، آن حضرت فرمود پس این بیمار مجروح را بتو می‌سپارم که او را علاج کنی، یکی از حاضران در آن مجلس روی بآنحضرت کرده و گفت: ای پیامبر خدا آیا پزشکی سودمند است؟ آن حضرت فرمود بلی، کسی که بیماری را داده دارو را نیز داده است ۵ (خداوند)، حضرت پیامبر اسلام بدین سخن که فرموده طبابت پزشکان را مجاز نموده و معالجه با داروها را دستور فرموده است. ۶

هنگامی که عمر بن الخطاب رضی اله عنه بضر بکارد از پای درآمد ۷، پزشکی بر بالین او آوردند، و دستور داد جامی شیر باو بنوشانند، و بنگرند اگر شیر از جای زخم بیرون آمد کار او ساخته شده است، و چون عمر شیر را بنوشید شیر از جای زخم کارد بیرون آمدن گرفت، مردم دانستند که او بیگمان خواهد مرد، پزشک بدین آزمایش دریافت کارد روده‌های او را درهم گسسته است، پس پزشک روی بعمر کرده و گفت: وصیت خویش بگذار که تو اینک بگورستان نزدیک شده.

می‌گویند آن پزشک که بیعت عمر بن الخطاب آمد حارث بن کلدۀ بوده است.

و از سعد بن ابی وقاص روایت می‌کنند که او گفت: وقتی من بیمار شدم، و حضرت رسول اکرم، بیعت من آمد، و فرمود بروید و حارث بن کلدۀ را بر بالین سعد بیاورید که او مردی پزشک معالج است ۸، حضرت پیامبر اسلام مردم را امر فرموده است که چون



بیمار کردند به نزد پزشکان روند و از آنان علاج و مداوای خویشان را درخواست نمایند.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۲۵

(۱) - حارث بن کلدۀ: او را پزشک عرب می‌نامند، در حدود سال ۱۳ ه در گذشت: از قبیله ثقیف و از اهل طائف بوده: وی بسرزمین پارس شتافت، و علم پزشکی را در دانشگاه جندی‌شاپور فراگرفت، و چند گاهی در پارس طبابت کرد، آنگاه بوطن خود بازگشت. ترجمه احوال او در: الطبقات ص ۴۷، الاخبار ۱۶۲-۱۶۱، العیون ۱: ۱۰۶-۱۱۳، مختصر الدول ۱۵۷-۱۵۶، الاصابۀ ابن حجر ۲۸۸، و الاستیعاب ابن عبد البر در حاشیه الاصابۀ.

(۲) - نام حارث در الاخبار، چنین آمده: «الحارث بن کلدۀ بن عمرو بن علاج الثقفی» و در کتاب: «تهذیب التهذیب» ج- ۱ ص ۴۶۹ در ذیل ترجمه احوال: «ابو بکرۀ نفع الثقفی» - که بردۀ حارث بن کلدۀ بوده و او را بقانون - جاهلیت عرب بنسب خویش الحاق نموده بود- و نیز در کتاب (الاصابۀ) و (الاستیعاب) ترجمه احوال او مذکور است.

(۳) - در اصل عربی حارث در پاسخ معاویۀ که از او پرسیده است: طب چیست؟ می‌گوید:

«الانزم» و ازم در لغت عرب بمعنی پرهیز از خوردن چیزهای ناسازگار و خویشان داری از بسیار خوردن و پرخوری و شکم‌بارگی است.

و در اخبار الحكمای قفطی ص ۱۶۲ نیز می‌گوید: این گفتگو میانه حارث و - معاویه رخ داده است، اما ابن اصیبعه ج- ۱ ص ۱۱۰ نقلاً از ابن جلجل می‌نویسد: پرسش‌کننده علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است نه معاویه (؟) و نیز ابن اصیبعه در همین صفحه از کتاب خود گفتگوی حارث بن کلدۀ و خسرو انوشیروان شاهنشاه پارس را روایت کرده می‌گوید:

«خسرو انوشیروان از حارث پرسید: بنیاد پزشکی بر چیست؟ حارث پاسخ گفت:

پرهیز و خویشان داری از شکم‌بارگی، خسرو انوشیروان گفت: پرهیز و خویشان داری از شکم‌بارگی چیست؟ حارث گفت: نگاهداری دو لب، و آرام بکار بردن دو دست، خسرو انوشیروان گفت: آفرین»

ابن ابی اصیبعه در پایان ترجمه احوال حارث بن کلدۀ می‌گوید: از جمله تألیفات حارث بن کلدۀ «کتاب گفتگوهای پزشکی حارث با خسرو انوشیروان» می‌باشد.

(۴) - این حدیث را که مؤلف آورده مفهوم آن آشفته و پریشان است ابن اصیبعه و قفطی در ضمن مطالب منقوله از ابن جلجل این روایت را ذکر نکرده‌اند، شاید آشفتگی آن را دریافته و از ذکر آن خودداری نموده‌اند و ابن قیم جوزیه در کتاب: «الطب النبوی» ص ۸۹ این حدیث را روایت کرده و این است نص آن حدیث:

«ذكر مالك في موطئه عن زيد بن اسلم ان رجلا في زمن رسول الله صلى اله عليه وسلم جرح فاحقن الدم، وان الرجل دعا رجلين من بني انمار فنظرا اليه، فزعم (در موطاء مالك):

فزعما ان رسول الله صلى اله عليه وسلم قال لهما: أيكما أطب؟ فقال (في موطاء مالك: فقلا) او في الطب خير يا رسول الله؟ فقال (في موطاء مالك: فزعم زيد: ان رسول الله صلى اله عليه وسلم قال: انزل الدواء الذي انزل الدواء (في موطأ مالك: الادواء) بكتاب موطا مالك

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۲۶

ص ۳۲۵ رجوع شود.

(۵) - این حدیث در کتاب: «صحیح بخاری» با عبارت دیگر چنین روایت شده است «عن عطاء عن ابی هریره قال رسول الله صلى اله

علیه و سلم: «ما انزل الله من داء الا انزل له شفاء»

(صحیح بخاری- ج- ۷- ص ۱۱)

(۶)- اصل این عبارت در متن عربی چنین است: «فاطلق و اجاز صلی اله علیه و سلم» یعنی: پیامبر اسلام، اجازه فرمود که پزشکان طبابت کنند و بیماران را بدار و معالجه و مداوا نمایند.

و این معنی با عقیده صوفیه که قائل به: «التوکل علی الله» و «ان کل شیء بقضاء و قدر» می‌باشند منافاتی ندارد، یعنی با آنکه در همه کارها ما بر خداوند اتکا داریم، و همه حوادث را ناشی از قضا و قدر محتوم می‌دانیم، اعتماد بر علم پزشکان و طبابت ایشان بوسیله داروها نیز امری است الهی که پیامبر او ما را بدان امر و ارشاد فرموده است.

برای اطلاع از تحقیقات در اطراف این حدیث بکتابهای زیر رجوع کنید: (کتاب شرح العینی بر صحیح بخاری- ج- ۱۰- ص ۱۵۰)، و کتاب: (شرح الزرقانی بر المواهب- ج- ۷ ص ۶۲- ۵۹) و کتاب (الطب النبوی- ص- ۸)

(۷)- این واقعه در سال ۲۳ ه. هنگامی که ابو لؤلؤه کارگزار مغیره بن شعبه عمر بن الخطاب را بضرر کارد از پای در آورد اتفاق افتاده است. ابن الاثیر در ج- ۳ ص ۲۱ تاریخ خود در این باره می‌گوید:

«و پزشکی از قبیله بنی الحارث بن کعب بر بالین عمر بن الخطاب آوردند، و او جامی از نیبذ بعمر نوشانید، و آن نیبذ از جای بریدگی زخم کارد چنانکه بود بیرون آمد، سپس جامی از شیر باو نوشاند، آن شیر نیز همچنان از جای زخم بیرون دوید، پس از آن پزشک روی بعمر بن الخطاب کرده و گفت: ای امیر المؤمنین وصیت بگزار، عمر گفت: وصیت خویش بگذاشته‌ام»، ابن الجوزی احادیث مختلفی را که در این باره آمده با اسنادهای مختلفه روایت نموده است (کتاب: مناقب عمر ص ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱)، این خبر نیز در کتاب (شرح نهج البلاغه- ج- ۳- ص ۱۴۴ روایت شده است اما در هیچ‌یک از مصادر مذکور نام پزشک معالج تصریح نشده است:

(۸)- این خبر تماما در کتاب العیون (۱: ۱۱۰) آمده است، و در دنباله- عبارت:

«چه او مردی پزشک معالج است» افزوده است: «و چون حارث بر بالین او آمد، لختی بدو نگریست، و گفت: بر او یمی نیست، اتخذوا له (\*) (الفریقه: طعام یطبخ للنفساء

العجوه: خرماى هسته گرفته

حلبه: شنبلیله

حسا المرق: شربه شیئا بعد شئی) فریقه به شئی من تمر عجوه و حلبه یطبخان

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۲۷

فتحساها، و چون این دارو را چنانکه گفته بود فراهم نمودند و باو بخوراندند وی از بیماری بهبود یافت».

و این روایت باندکی اختلاف عبارت در اخبار الحكمای قفطی ص ۱۶۱ آمده است.

و نیز این حدیث با ذکر سند آن در کتاب: سنن ابی داود- ۲- ص ۱۵۳ و در کتاب: الاصابة ابن حجر و در کتاب: الاستیعاب ابن عبد البر- در حاشیه الاصابة- وی در دنباله این حدیث می‌گوید: این حدیث دلالت دارد بر آنکه مشاوره با اهل کفر در امور طبی جائز است. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۲۸

وی از پزشکان معاصر رسول اکرم بوده، در کارهای دستی ورزیده بود، نعیم ۲ از ابن ابی عیینة ۳ از ابن أبحر ۴ از زیاد ۵ از لقیط، از ابن ابی رمثة روایت می‌کند که او گفت: «بر پیامبر اسلام در آمدم، و بر دو شانه او خاتم را دیدم ۶ (آن را بیماری پنداشتم): گفتم من مردی پزشک می‌باشم، بگزار تا این بیماری را علاجی بیندیشم، پیامبر گفت: تو دوست منی، و پزشک معالج خداست»، پیامبر می‌دانست که او پزشک خوش دستی است، و در دانش پزشکی مقام ارجمندی ندارد، بدلیل اینکه می‌گوید: «و پزشک خداوند است».

و نعیم روایت کرد که: ابن بن کعب ۷ از درد بیماری بنالید، و پیامبر صلی اله علیه و اله پزشکی بر بالین او گسیل داشت تا او را معالجه کند. ۲

(۱) - ابن ابی رمثة التمیمی: نام او بدین شکل و ترجمه احوال او جز در کتاب صاعد الاندلسی ص ۴۷، و اخبار قفطی ص ۴۳۶، و عیون ابن ابی اصیبعه ۱: ۱۱۶ جای دیگر دیده نشد، بیگمان این منابع همگی اطلاعات خود را درباره این پزشک از ابن جلجل گرفته‌اند، زیرا همگی ترجمه احوال او را بعین عبارات و الفاظ ابن جلجل بیان نموده‌اند، جز اینکه صاعد و قفطی عبارت ترجمه را اندکی کوتاه‌تر و باختصار ذکر کرده‌اند، اما ابن ابی اصیبعه بالصراحه و بعین عبارات از ابن جلجل روایت کرده است، و حتی خطاها و اشتباهاتی را که ابن جلجل در نقل حدیث ابن ابی رمثة مرتکب گردیده ابن اصیبعه نیز حدیث را با همان اشتباهات نقل کرده است. از این مطالب معلوم می‌شود که ترجمه احوال (ابن ابی رمثة) بعنوان یک پزشک تنها از طریق ابن جلجل شهرت یافته است، و ابن جلجل در روایت این حدیث میانه «ابن ابی رمثة» و پدرش «ابن رمثة» خلط کرده است، و در ذکر نام برخی از رجال و رواه سند نیز تصحیفاتی روا داشته است و متن صحیح این خبر چنانکه در مسند ابن حنبل ۴: ۱۶۳ آمده چنین است:

«... حدثنا سفیان بن عیینة حدثني عبد الملك بن ابجر عن اياد بن لقيط عن ابی رمثة، قال: اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم مع ابی (و الصواب ابني)، كما ذكر ذلك في نفس الصفحة و كما ورد عند ابن عبد البرفي الاستيعاب) فرأى - ای الابن - التي بظهره، فقال: يا

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۲۹

رسول الله الا اعالجها لك، فانی طیب؟ قال: أنت رفیق، و الله الطیب»، احمد بن حنبل در (مسند) خود این حدیث را بطرق و اسناد و روایات مختلفه ذکر کرده، و سند همگی روایات به (ایاد بن لقیط عن ابی رمثة) پایان می‌یابد، و در متن هیچ کدام از روایات عبارة «خاتم النبوة» دیده نمی‌شود، بلی در یکی از روایات این عبارت آمده است: ... و رأیت علی کتفه مثل التفاحة...»

بیگمان ابن جلجل ترجمه احوال ابن ابی رمثة را بعنوان یک پزشک باستناد همین روایت در اینجا آورده است.

و ابو رمثة التمیمی نامش: رفاعه بن یثربی بوده، و برخی نام او را: یثربی بن رفاعه می‌دانند و نیز نام او را: ابن عوف، و عمارة بن یثربی، و حبان بن وهب و حبیب بن حبان، و خشخاش نیز گفته‌اند، وی از رسول اکرم روایت حدیث کرده، و ایاد بن لقیط و دیگران نیز از او روایت کرده‌اند (تهذیب التهذیب ج - ۱۲ ص ۹۷ الاصابه، و در حاشیه آن:

الاستيعاب ج - ۴ - ص ۷۰)

گفته شد که ابن جلجل در ذکر رجال سند این حدیث نام بعضی از رجال سند را به تصحیف یا تحریف نوشته است بدین تفصیل: «ابن ابی عیینة» - «ابن عیینة سفیان» ابجر، زیاد عن لقیط - ایاد بن لقیط.

(در حواشی آینده تراجم احوال این اشخاص خواهد آمد)

(۲) - نعیم بن حماد بن معاویه بن الحارث بن همام بن سلمة بن مالک الخزاعی. ابو عبد الله المروزی الفارسی، وی در سال ۲۲۸ هـ.

در حادثه: «امتحان خلق قرآن» در زندان در گذشت. (تهذیب التهذیب- ج- ۱۰ ص ۴۵۸-۴۶۳)

(۳)- در العیون نیز این نام بدین صورت نوشته شده، اما درست آن: «ابن عیینة» می باشد، وی سفیان بن عیینة بن ابی عمران میمون

الهلالی ابو محمد الکوفی است، ولادت او در سال ۱۰۷ ه. و وفات او بسال ۱۹۸ ه. اتفاق شده است (تهذیب- ج- ۴- ۱۱۷- ۱۲۲)

(۴)- در العیون: «ابجر» و این اصح است، وی: عبد الملک بن سعید بن ابجر الکنانی است (تهذیب- ج- ۶- ۳۹۴- ۳۹۵)، ترجمه شماره ۱۸ متن ملاحظه شود.

(۵)- این نام در العیون نیز چنین است و آن تصحیف است و صواب آن: «عن ایاد بن لقیط» می باشد، وی ایاد بن لقیط السدوسی

بوده، (تهذیب التهذیب- ج- ۱: ص ۳۸۶)

(۶)- این عبارت در کتاب: اخبار الحکمای قفطی چنین است:

«و رأی خاتم النبوة، و ظنه ألما».

(۷)- در احادیث صحاح وارد شده است از جابر بن عبد اله: «ان النبی صلی اله علیه» و سلم بعث الی ابی بن کعب طبیبا فقطع له عرقا

و کواه علیه»- پیامبر ص، پزشک بر بالین ابی بن کعب گسیل داشت، و او یکی از رگهای ابی را بریده جای آن را داغ کرد» (زاد المعاد- ج- ۳- ۸۴).

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۰

۱

## ۱۸- ابن ابجر ۱

وی پزشکی بود دانا، در روزگار فرمانروائی خاندان بنی مروان می زیست، دانشمندی ارجمند بود، می گویند: عمر بن عبد العزیز

(خلیفه اموی) قاروره خود را برای معاینه به نزد او می فرستاده است. ۲

(۱)- ابن ابی اصیبعه این پزشک را بنام: «عبد الملک بن ابجر الکنانی» یاد کرده است یعنی: ابجر بجیم نقطه دار نه ابجر بحاء مهمله

چنانکه در متن مذکور است. و صاعد اندلسی در طبقات ص ۴۸ او را بنام: «ابن الحبر و هو الکنانی» گفته است، و بیگمان کلمه

«الحبر» محرف «ابجر» یا «ابحر» است چنانکه ابن جلجل آورده است، و نیز بیگمان صاعد ترجمه احوال این پزشک را از ابن جلجل

گرفته است، ابن جلجل در اینجا (و به پیروی از او صاعد اندلسی در طبقات و ابن اصیبعه در العیون) می گوید: وی پزشک خلیفه

عمر بن عبد العزیز بوده که از سال: ۹۹ ه تا سال ۱۰۱ ه بر دست خلافت متمکن بوده است.

و ابن اصیبعه درباره این پزشک می افزاید که وی: در مدرسه اسکندریه در آخرین ادوار آن پیش از فتح اسلامی بامر تدریس قیام

می کرد، او پیرو دین مسیح بود، و بر دست عمر بن عبد العزیز که یکی از امیرزادگان خاندان بنی امیه بود (پیش از آنکه وی

بخلافت برسد) اسلام اختیار کرد، و هنگامی که در سال ۹۹ ه عمر بن عبد العزیز بخلافت رسید، امر تدریس علوم و فلسفه را

بشهرهای انطاکیه و «حران» انتقال داد، از آن گاه تدریس و آموزش علوم بدیگر شهرها پراکنده گردید».

و ابن فضل الله در کتاب: «مسالك الابصار» ترجمه احوال او را نقل- از ابن ابی اصیبعه بنام: «عبد الملک ابن ابجر» آورده است،

(مسالك الابصار- ج- ۵- ۵- ق ۳- ورق ۴۴۶).

و یکی از وقایع مشهوره تاریخ واقعه انتقال تدریس علوم و فلسفه از اسکندریه بانطاکیه و حران می باشد، فارابی متوفی بسال ۳۳۹ ه

آن را یاد کرده است، (العیون- ج- ۲- ۱۳۵ در ترجمه احوال فارابی)، و مسعودی متوفی بسال ۳۴۵ ه در کتاب التنبیه و الاشراف ص

۱۰۵ نیز آن را یاد کرده، و نام کسانی را که بامر تعلیم و تدریس اشتغال داشته‌اند نیز بیان نموده است و اما نام عبد الملک بن ابجر

در میان آنها دیده نمی‌شود.

ابن حجر العسقلانی در کتاب (تهذیب التهذیب. ج- ۶- ۳۹۴- ۳۹۵) ترجمه احوال:

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۱

«عبد الملک ابن سعید بن حیان بن ابجر الهمدانی و یقال الکنانی الکوفی» را یاد کرده از جمله می‌گوید: «وی داناترین مردم بود در علم طب، در کار طبابت از کسی مزد نمی‌گرفت» سپس می‌گوید: وی پس از سفیان الثوری متوفی بسال ۱۶۱ ه در گذشته و در کتب تراجم رجال و محدثین مذکور است که عبد الملک ابن ابجر علم طب را می‌دانست و بیماری را می‌شناخت، اما نگفته‌اند که او نصرانی بوده و اسلام اختیار کرده است.

جای شگفتی است که رشته نامهای پشت‌درپشت پدران (سلسله نسب) او که در کتب محدثین یاد شده همگی نامهای عربی است. و در کتاب: «المعارف» ابن قتیبه ص ۲۳ می‌گوید:

نژاد بنی ابجر به بنی فراس- که از قبیله کنانه بوده‌اند- می‌رسد، و آنان از پزشکان شهر کوفه بوده‌اند

باید گفت که: جمع میان کلام ابن اصیبعه و ترجمه ابن ابجر و تهذیب و دیگر کتب تراجم رجال کاری آسان نمی‌باشد، زیرا چگونه می‌توان گفت: ابن ابجر از دانشمندان و استادان مدرسه اسکندریه بوده (اندکی پیش از فتح اسلامی)، و در سال ۱۹ ه که

اعراب شهر اسکندریه را فتح کردند او شاهد این واقعه بوده است، و بعد از سال ۱۶۱ ه بدرود زندگانی گفته است؟

و در هیچ‌یک از کتب تراجم احوال اطباء ترجمه ابن ابجر یاد نشده است مگر در: طبقات صاعد اندلسی که آنهم بسیار کوتاه است، و در العیون نص واقعه مهم تاریخی انتقال تدریس از مدرسه اسکندریه بانطاکیه و حران را بان افزوده است.

و نیز بعضی از سخنان ابن ابجر را که سفیان ثوری و اعمش از او روایت کرده‌اند در ترجمه او آورده است (اعمش سلیمان بن مهران بقولی متوفی بسال ۱۴۸ ه)

و نکته جالب توجه این است که ابن اصیبعه گروهی از رواة حدیث را که از ابن ابجر روایت حدیث کرده‌اند یا ابن ابجر از ایشان روایت نموده ذکر کرده است، و این رواة اغلب کسانی هستند که در حدود نیمه قرن دوم هجری وفات کرده‌اند، و این خود دلیل است بر اینکه شخصیتی را که ابن اصیبعه ترجمه احوال او را بعنوان یک پزشک ذکر کرده همان کسی است که در کتب رجال حدیث مذکور است، تنها مطالبی را که ابن اصیبعه درباره او بعنوان یک پزشک آورده همان ترجمه و مطالبی است که از ابن جلجل گرفته است و صاعد اندلسی نیز در طبقات الامم خود ترجمه احوال ابن ابجر را عینا از ابن جلجل گرفته است، زیرا میان عبارات ترجمه‌ها شباهت زیادی وجود دارد.

اما قسمت اخیر ترجمه ابن اصیبعه (مربوط به تدریس در مدرسه اسکندریه ...) بگمان من ابن اصیبعه ابن ابجر را با شخصیت دیگری اشتباه کرده است؟

دکتر مایر هوف در این باره تحقیقات مفصلی بعمل آورده، و از بحث خود این دو فرضیه را نتیجه گرفته است: یا اینکه ابن ابجر پس از مرگ خلیفه عمر بن عبد العزیز مدت درازی زندگانی کرده است (قریب شصت سال)، و یا اینکه دو پزشک هر دو بنام: «ابن ابجر» وجود داشته،- فرضیه دوم ازین دو فرضیه بیشتر احتمال صحت و واقعیت دارد». (التراث الیونانی- ۶۴- ۶۷).

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۲

لکلیر (۱: ۶۲) نقلا از یک منبع لاتینی بنام: «پیدایش کیمیا» تألیف مورینوس می‌گوید:

«در شهر اسکندریه فیلسوفی مسیحی بنام ادفر زندگانی می‌کرد، وی با علاقه بسیاری در علم کیمیا کار می‌کرد، جوان رومی بنام «مورینوس» شاگرد او بوده، و صنعت کیمیا را از او آموخته بود، و خالد بن یزید متوفی بسال ۸۵ ه صنعت کیمیا را از این جوان آموخت و چند کتاب و رساله در- صنعت تألیف کرد.

بگمان لکیراین: «ادفر» همان کسی است که ابن اصیبه ترجمه او را بنام ابن ابجر آورده و می‌گوید در مدرسه اسکندریه پیش از فتح اسلامی تدریس می‌کرده است شاید واقعا ابن اصیبه میان این دو تن خلط کرده است؟

, ebarA enicedeM al ed eriotSiH cgreIcelL

و نام مریانوس - که همین مورینوس باشد - در کتب عربی معروف است، صاحب کشف الظنون (۲: ۱۷۸۴) رساله از تألیفات او را به عنوان: «مقالتا مریانس الراهب لخالد بن یزید فی الکیمیا»، ابن خلکان نیز ازین رساله و مؤلف آن مریانس الراهب ضمن ترجمه احوال خالد بن یزید یاد کرده است - (وفیات - ۱ - ۱۶۸).

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۳

۱

## ۱۹- ماسرجویه ۱

وی مردی موسوی آیین، سریانی نژاد بود ۲، و در روزگار فرمانروائی خاندان مروانیان کتاب اهرن بن اعین القس ۳ را بزبان عربی ترجمه کرد، عمر بن عبد العزیز نسخه آن را در گنجینه کتاب خزانه دولتی یافت، و فرمود تا آن را بیاوردند، و بر سجاده خویش بنهاد، و با خداوند استخاره و استشاره کرد که آن را بدست مسلمانان دهد تا از آن بهره‌مند گردند، همین که چهل بامداد به سر آمد، نسخه‌های آن کتاب را میان مردمان پخش کرد.

ابو بکر محمد بن عمر بن عبد العزیز ۴ این داستان را در سال سیصد و پنجاه و نه در مسجد قرمونی ۵ برای من نقل کرده است. ۶

(۱) - ماسرجویه: پزشکی است از مردم شهر «بصره»، در کتاب الفهرست نام او را: - «ماسرجیس» نوشته است، وی همزمان با خلیفه «مروان بن الحکم» بوده (۶۴ - ۶۵ هـ)، در کتابهایی که ترجمه احوال او را نگاشته‌اند تاریخ وفات او مذکور نیست، صاعد، قفطی و ابن ابی اصیبه می‌گویند: وی کتاب «اهرن القس» را از زبان سریانی بعربی برای عمر بن عبد العزیز ترجمه کرده است. اما حقیقت این است که وی این کتاب را که یک «کناش» بوده در روزگار مروان حکم ترجمه کرد، و نسخه ترجمه او در گنجینه‌های کتابخانه‌های دولت بنی امیه نگاهداری می‌شد تا اینکه بدست عمر بن عبد العزیز افتاد (۹۹ - ۱۰۱ هـ)، و از عمر بن عبد العزیز خواستند تا نسخه کتاب را از خزانه بیرون آورده و انتشار دهد تا مردم از آن بهره‌مند گردند.

برای ترجمه ماسرجویه بکتابهای زیر رجوع شود، الفهرست ص ۲۹۷، الطبقات ص ۸۸، الاخبار ۳۲۴ - ۳۲۶، العیون ۱: ۱۶۳ - ۱۶۴، مختصر الدول ۱۹۲ - ۱۹۳، مسالک الابصار ج - ۵ - ق - ۳ - ورق ۴۷۹ - ۴۸۱،

پدر روحانی پول اسباط در تکمله فهرست خود این سه کتاب را از تألیفات ماسرجویه یاد کرده است: ۱ - کتاب فی الغذاء، ۲ - کتاب فی الشراب، ۳ - کتاب فی العین.

دکتر فؤاد سید در اینجا ماسرجویه را پزشک بصرای نوشته، نمی‌دانم این نکته را وی از کجا آورده است؟ آنچه که همه مورخان درباره او نوشته‌اند: وی از پزشکان پرورش یافته

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۴

دانشگاه جندیشاپور بوده و اصلا از مردم شهر اهواز بوده است - مترجم

(۲) - در عنوان این طبقه (طبقه ششم) کسانی را می‌گوید: که از نژاد روم، سریان و پارس نمی‌باشند و مؤلف خودش در اینجا

می‌گوید ماسرجویه سریانی نژاد بوده، و این درست است؟

(۳) - اهرن القس از دانشمندان مدرسه اسکندریه بوده، کناش او مشتمل بر سی مقاله است ماسرجیس دو مقاله بر آن افزوده است، (العیون - ۱: ۱۰۹، الاخبار ۸۰، الفهرست ۲۹۷) - کناش اهرن القس نخستین کتب طبی است که بزبان عربی نگاشته و ترجمه گردیده - است.

(۴) - ابو بکر محمد بن عمر بن عبد العزیز: وی محمد بن عمر بن عبد العزیز بن ابراهیم بن عیسی بن مزاحم (از موالی خلیفه عمر بن عبد العزیز) معروف بابن القوطیه از اهالی شهر قرطبه و اصلا از از مردم شهر اشبیلیه بوده است در سال ۳۶۷ ه درگذشت، از تألیفات او: (کتاب الافعال و- تصاریفها)، جویدی این کتاب را در سال ۱۸۹۴ م طبع و نشر کرده است، و کتاب: «تاریخ- افتتاح الاندلس»، که نخست بوسیله هوداس در سال ۱۸۸۹ م و بار دیگر توسط ریرا در سال- ۱۹۲۶ م طبع و نشر گردیده است.

تاریخ علماء الاندلس - ابن الفرضی ۳۷۰-۳۷۱، و فیات الاعیان - ابن خلکان - ۱:

۵۱۲-۵۱۳، بغیة الوعاء ۸۴، الدیاج ۲۶۲، الیتیمه، ۱: ۴۱۱).

(۵) - القرمونی: نسبت به قرمونه شهری است در اندلس در شرق شهر اشبیلیه (الروض المعطار ۱۵۸، یاقوت ۷: ۷۲، تاج العروس ۹: ۲۳).

(۶) - در اینجا ابن جلجل می گوید: ماسرجویه کتاب (کناش) اهرن القس بن اعین را از سریانی بزبان عربی ترجمه کرد، این مطلب بسیار مهم است، دانشمندان و محققین تاریخ علوم باین نکته اهمیت داده‌اند، زیرا: علاوه بر اینکه سندی است دال بر قدمت تاریخ ترجمه در اسلام حاکی از وجود کتابخانه‌هایی است که در صدر دولت اسلام وجود داشته است، و بدیهی است که ابن جلجل نخستین کسی است از مورخان که این مطلب را نوشته است، زیرا وی این خبر را از - «محمد بن عمر بن عبد العزیز» شفاها شنیده است و این محمد بن عمر از نوادگان عیسی بن مزاحم که مولی (برده) خلیفه عمر بن عبد العزیز بوده و بسرزمین اندلس رفت، و در آنجا رحل اقامت افکند فرزندان و نوادگان او در آنجا این خبر را از پدر بزرگ خود محمد بن عمر شنیده بودند، و دیگر مورخان خیر را از ابن جلجل نقل کرده‌اند، و سند او را که ابن جلجل می‌باشد بالصراحه ذکر نموده اند، چنانکه «العیون، الاخبار و مختصر الدول، بحاشیه (۴) همین صفحه رجوع شود. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۵

## گروه هفتم حکمای عصر تمدن اسلامی که: در علوم طب و فلسفه سرآمد روزگار خود بوده‌اند

### اشاره

از مسلمانان، و مسیحیان:

۱

### ۲۰- بختیشوع ۱

بختیشوع پزشک کیش مسیحی داشت، در روزگار خلافت ابو العباس القائم امیر المؤمنین [۳] می‌زیست، و بدربار آن خلیفه پیوست، و پزشک معالج او گردید، پزشکی جلیل القدر بود، و بواسطه مقام ارجمند علمی، و پیوستگی، و مصاحبت با خلیفه و امیرزادگان آل عباس در شهر بغداد با حشمت و جلال می‌زیست.

### ۲۱- جبرئیل ۲

جبرئیل بن بختیشوع پزشکی حاذق و بزرگوار بوده است، ۳ و بختیشوع در علم طب تألیفاتی دارد از آن جمله است: «کتاب الزینه» و نیز:

کناش کوچکی دارد که تألیفش را باو نسبت می‌دهند: بختیشوع زمانی در خدمت المنصور بالله بوده و سمت پزشک خاص او را داشته است، آنگاه پسرش جبرئیل در علم طب بمقام ارجمند پدر رسید و جای نشین او شد، و مانند پدرش در خدمت ملوک بنی العباس صاحب حشمت و جاه و جلال گردید. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۶

(۱)

(۲) - ترجمه احوال این دو شخصیت بزرگ از پزشکان را بسیار کوتاه و با اشتباهات تاریخی نوشته است، اساساً تفکیک این دو ترجمه از هم غیر ممکن است، زیرا ابن جلجل پس از اتمام ترجمه نخستین، ترجمه دومین را آغاز نموده، ولی ناگهان سخن را بار دیگر بر سر ترجمه نخستین گشایده است، و با اینکه قفطی و ابن اصبیعه در تراجم خود همه جا سخنان ابن جلجل را نقل کرده‌اند اما بواسطه اختصار و اشتباهات تاریخی که در ترجمه احوال این دو شخصیت پزشکی مشاهده نموده‌اند، چیزی از او در ترجمه احوال این دو پزشک روایت نکرده‌اند.

اینک برای تکمیل سخنان ابن جلجل ترجمه احوال سه تن از نخستین پزشکان (خاندان بختیشوع) را یاد می‌کند: «خاندان بختیشوع: خاندان بزرگ بختیشوع از پزشکان مدرسه طب و بیمارستان شهر جندی‌شاپور بوده و پیرو کیش نصرانی و بر طریقه نسطوریان بوده‌اند.

نخستین پزشک از این خاندان ۱ جورجیس پسر بختیشوع رئیس پزشکان مدرسه جندی‌شاپور بوده است، خلیفه منصور عباسی در سال ۱۸۴ هـ او را به شهر بغداد احضار کرد، و از آن پس بعنوان پزشک خاص خلیفه منصوب گردید، تا اینکه در سال ۱۵۲ هـ در ایام خلافت منصور بدرود زندگانی گفت. ۲

دومین پزشک این خاندان پسر جورجیس بختیشوع بوده است، خلیفه مهدی عباسی او را از جندی‌شاپور به بغداد احضار کرد و منصب پدرش (پزشک خاص خلیفه) را باو تفویض نموده وی به بغداد آمد و دیری پزشک خاص آن خلیفه بوده و باو خدمت کرد، و پس از مرگ مهدی به الهادی و پس از او به هارون الرشید بعلم و دانش خود خدمت کرد، تا اینکه در عهد هارون ازین جهان رخت بر بست.

سومین پزشک نامدار این دودمان: ۱ جبرئیل پسر بختیشوع بوده، وی در زمان پدرش - بختیشوع شهرت یافت، و پزشک خاص جعفر بن یحیی برمکی گردید، تا اینکه پدرش بختیشوع درگذشت. و جعفر برمکی او را به نزد خلیفه هارون برد. و از آن پس پزشک خاص خلیفه هارون الرشید گردید، در این ایام جبرئیل در بغداد حشمت و جاه و جلال عظیم یافت و در دربار هارون تقرب و مقام ارجمند یافت و خلیفه او را رئیس پزشکان بغداد نموده، و او همچنین در این سمت در زمان امین و مامون باقی بود، تا اینکه در خلافت مامون در سال ۲۱۳ هـ بدرود زندگانی گفت.

و از جمله تألیفات (طبی) جبرئیل کتاب: «الروضه الطیبه» می‌باشد، این کتاب را پل اسپاط در سال ۱۹۲۷ م بچاپ رسانیده است. ۲  
به منابع زیر مراجعه شود: الفهرست ص ۲۹۶، الطبقات ۳۶، الاخبار ص ۱۰۰ و ۱۰۲ و ۱۳۲ و ۱۴۶ و ۱۵۸، العیون ۱: ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۸، مختصر الدول ۲۱۴، ۲۲۶، مسالک الابصار ج- ۵ - ق ۳ ورق ۴۵۸ - ۴۷۱، و نیز به: مجله المشرق (۸):

(۱۰۹۷) مقاله بقلم یوسف غنیمه درباره (خاندان بختیشوع پزشک)

(۳) - از اینجا تا پایان ترجمه بار دیگر از بختیشوع و کارهای او سخن می‌گوید



طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۷

۱

## ۲۲- یوحنا بن ماسویه ۱

یوحنا بن ماسویه سریانی نژاد و نصرانی مذهب بود، خلیفه هارون الرشید ویرا مأمور نمود کتب قدیمه طبی را- که در استیلائی مسلمانان بر شهرهای: انقره ۲، عموریه ۳ و دیگر بلاد روم بدست آمده بود- بعربی ترجمه کند، و منصب «امین دار الترجمة» را باو تفویض نمود، و نویسندگان زبردستی در خدمت او گماشت

یوحنا در ایام خلافت هارون الرشید و پس از مرگ او در زمان امین و مأمون و تا روزگار خلافت المتوکل علی الله عباسی همچنان در این منصب باقی بود.

بزرگان خاندان بنی هاشم (آل عباس) چیزی از خوردنی بکار نمی بردند و هیچ طعامی صرف نمی کردند مگر با نظارت و تصویب یوحنا، و چون بر خوان طعام می نشستند وی در کنار ایشان بر پای ایستاده تنگی بلورین بدست پر از گوارشهای مقوی حرارت غریزی در زمستان یا افشهرهای سرد در تابستان، و از این معاجین و گوارشهای طبی برای هضم غذا بایشان می خوراند. یوحنا در بغداد صاحب مال و حشمت و جاه و جلال گردید.

او به بسیاری از دقایق و رموز علم طب آشنائی داشت، و تجربه‌ها اندوخته بود، و او معلومات خود را در اسرار علم طب و علاج در کتابها نوشت تا همیشه بماند و مردم از آنها بهره‌مند گردند، مانند: کتابی- که آن را: «البرهان» نامیده است در سی دفتر، و کتاب معروف به: «کتاب البصیره»، و کتاب معروف به: «الکمال و التمام»، و کتاب «الحمیات»، و «کتاب الفصد و الحجامه» و «کتاب الادویه» و کتاب معروف به: «المشجر» ۴- که یک کناش با ارجی است- و «کتاب الجذام» که تا آن زمان کسی از پزشکان چنین کتابی ننوشته بود، و «کتاب الاغذیه» و «کتاب المعده معروف بکتاب الرجحان»، و «کتاب الادویه المسهله و اصلاحها» و بسیار کتابهای دیگر. ۵

باری یوحنا در بسیاری از مسائل عویصه و موضوعات مشکله طبی که پزشکان

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۸

دیگر در آنها در مانده‌اند او تحقیق نموده و کتاب تألیف کرده است، حنین بن اسحاق شاگرد او بود و به خدمات او نیز قیام می کرده است، یوحنا در تألیف کتب طبی، و علاج بیماریها پزشکی نیکو بصیرت بوده، و از بزرگان پزشکان قدیم بشمار می رفته است.

(۱)- ابو زکریا یوحنا (یحیی) بن ماسویه، از پزشکان مدرسه جندشاپور بوده، در آغاز قرن سوم هجری به بغداد مهاجرت نمود. و در آن شهر بیمارستانی بنیاد کرد، و خلیفه عباسی مامون ویرا در سال ۲۱۵ هـ (۸۳۰ م) بریاست «بیت الحکمه» منصوب کرد، و در سال ۲۴۳ هـ (۸۵۷ م) بدرود زندگانی گفت، و حنین بن اسحاق از شاگردان او بوده، وی علاوه بر شهرتی که در علم طب داشت، بترجمه کتب طبیه قدیمه بزبان عربی نیز اشتهار داشته است.

و ابن جلجل یگانه کسی است که یوحنا را بعنوان مترجم کتب طبی بعربی معرفی نموده است، ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه نام او را در فهرست مترجمین و نقله علوم ننوخته‌اند، ولی صاعد و ابن ابی اصیبعه و قفطی عین عبارت ابن جلجل را در ترجمه احوال یوحنا منسوباً باو نقل کرده‌اند، و معلوم است که در ضمن عبارات ابن جلجل این جمله نیز نقل شده است «... و- و هارون الرشید او را مامور ترجمه کتب طبی بزبان عربی نمود». مع الوصف در همه کتب تراجم و رجال مذکور است که یوحنا در عهد خلافت مامون به بغداد رفت و به مامون و المعتصم و الواثق و المتوکل علی الله عباسی خدمت کرد، و در زمان متوکل درگذشت، اما معاصر بودن

یوحنا با هارون الرشید مطلبی است که تنها ابن جلجل گفته است، همچنانکه استیلای مسلمانان بر شهرهای انقره و عموریه (که در متن گفته شده) در سال ۲۲۳ ه در عهد خلافت-المعتصم بالله اتفاق شده، و خود این مطلب دلیل بر آنست که یوحنا معاصر هارون الرشید نبوده است.

برای ترجمه یوحنا به کتابها زیر رجوع شود: الفهرست ص ۲۹۶-۲۹۵، الطبقات ص ۳۶، العیون ۱: ۱۷۵-۱۸۳، الاخبار ۳۸۰-۳۹۱، مختصر الدول ص ۲۲۷، مسالك الابصار-ج-۵-ق/۳ ورق: ۴۸۴-۴۹۲،

(۲)- انقره: (انکوریه) یکی از شهرهای سرزمین روم (روم شرقی) می‌باشد، و در سال-۲۲۳ ه هنگام لشکرکشی المعتصم عباسی به عموریه این شهر بتصرف سپاه او درآمد، این شهر اکنون بنام (آنکارا) پایتخت دولت جمهوری ترکیه می‌باشد.  
(تاریخ کامل- ابن اثیر- ۶: ۳۳۹، معجم البلدان یاقوت ۱: ۳۹۰)

(۳)- عموریه: المعتصم بالله عباسی در سال ۲۲۳ ه این شهر را فتح کرد و این از بزرگترین- فتوحات اسلام بوده است (کامل ابن اثیر- ۶: ۳۳۹، معجم البلدان یاقوت ۳: ۷۳۰)  
طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۳۹

(۴)- یک نسخه خطی از این کتاب بعنوان: «الکناش المشجر الكبير» که در سال ۵۹۷ ه نوشته شده در کتابخانه برکات احمد در شهر تونک از بلاد هندوستان، و یک نسخه خطی- دیگر از آن در کتابخانه: (پتنه) هندوستان بشماره ۲۱۶۷ موجود می‌باشد  
(۵)- برای اطلاع از سایر تألیفات ابن ماسویه به الفهرست ابن الندیم ص ۲۰۲، و الطبقات ص ۳۶، و الاخبار ۳۸۱، و العیون ۱: ۱۸۳ مراجعه شود، و در (دار الکتب) (کتابخانه ملی مصر در قاهره) یک نسخه از کتاب: «الازمنه» ابن ماسویه بشماره ۴ میقات م موجود می‌باشد.

و پدر روحانی پل اسباط سه کتاب زیر از تألیفات او را طبع و نشر نموده است:

۱- کتاب جواهر الطیب المفردة- بسال ۱۹۳۷ م بچاپ رسیده

۲- کتاب ماء الشعیر- بسال ۱۹۳۹ م بچاپ رسیده

۳- کتاب النوادر الطیبه- چاپ سال ۱۹۳۴ م

هنگامی که حنین بن اسحاق حلقه درس یوحنا ابن ماسویه را بدرود گفته و از او دوری گزید ابن ماسویه این کتاب را نوشته و برای حنین فرستاد. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۰

## ۲۳- یوحنا بن البطریق ۱

یوحنا ابن بطریق ترجمان مولی الخلیفه مأمون ۲، وی امین دار الترجمه بود یونانی را با دقت نظر و عبارت خوب بعربی ترجمه می‌کرد، اما زبان عربی را با لهجه سریانی سخن می‌گفت ۳، بسیاری از کتب پیشینیان را بعربی ترجمه کرده است مانند کتاب ارسطو طالیس باسکندر که معروف است به کتاب: «سر الاسرار» و نیز:  
«کتاب السیاسة فی تدبیر الریاسة» ۴ نامیده می‌شود.

یوحنا خود گفت: ۵ من در جستجوی نسخه یونانی این کتاب آهنگ سرزمین یونان کردم، و همه جا سراغ این کتاب را می‌گرفتم، و روی به هیکلها آوردم، تا اینکه به (هیکل عید الشمس) ۶ رسیدم، این هیکل را هرمس بزرگ بنیاد کرده بود تا خداوند را در آنجا ستایش کند، در آن هیکل (پرستشگاه) راهبی پارسا را دیدم دانا و بافر و فرهنگ بود، با او بنیاد دوستی افکنده به نیکی رفتار

کردم، و نیرنگها بکار بردم، تا اینکه کتابهای هیکل را که در خزانه بود در اختیار من گذاشت، در میان آنها نسخه کتاب مطلوب خود را که خلیفه مأمون مرا بطلب آن گسیل داشته بود یافتم که با زر نوشته شده بود، پس درحالی که بمراد خویش دست یافته بودم پیروزمندانۀ بدار الخلافه عامره باز گشتم ۷

یوحنا پزشک نبود، بلکه تخصص و تبحر او در رشته فلسفه، بوده است و در علوم پزشکی به هیچ یک از ملوک و امرا خدمت نکرده است.

(۱) - ابو زکریا یوحنا (یحیی) ابن البطریق مترجم مشهور در آغاز سده سوم می زیسته است.

ترجمه احوال او در کتابهای زیر آمده است: الفهرست ص ۲۴۴، الاخبار ص ۳۷۹، العیون ۱: ۲۰۵، مختصر الدول ص ۲۳۹، و نیز در کتاب:

I ۲۸. P, )۸۹۶ I (L C M D Z redienhcsnietS. M

و نیز به کتاب سارتون: «مقدمه در تاریخ علوم» (۱: ۵۵۶)

(۲) - خلیفه مأمون پسر هارون الرشید از سال ۱۹۸ تا ۲۱۸ ه خلافت کرد

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۱

(۳) - در الاخبار و مختصر الدول: «الکن» بمعنی: «بکی» - کندزبان - و ابن اصیبعه درباره او می گوید: «وی زبان عرب را خوب و چنانکه باید نمی دانست»

(۴) - ازین کتب چندین نسخه در کتابخانه‌های عالم یافت می شود. در کتابخانه «سوهاج» یک نسخه قدیمی بسیار ممتاز بشماره ۱۶۷ قسم تاریخ موجود می باشد، ازین نسخه یک مکرو فیلم در گنجینه کتب خطی (دانشگاه عرب) - فیلم شماره (۴۷۹) - موجود است و من شخصا آن را دیده و عبارت ابن جلجل را در این مورد با مندرجات آن تطبیق نموده ام.

و پدر روحانی پل اسپاط در: stircsunam ۵۰۰ I (نسخه دیگر ازین کتاب در دست داشته و مشخصات آن را گفته است، و قسمتی از مقدمه آن را نقل کرده است، و نیز در: «دار الکتب» مصر یک نسخه دیگر بشماره ۳۹ قسم فراسه، و نسخه دیگر در: «خزانه تیموری» بشماره ۱۰۲ قسم اجتماعی موجود می باشد.

(۵) - ازینجا تا آخر ترجمه یوحنا مطالبی را که ابن جلجل گفته است در هیچ کدام یک از کتب رجال مذکور نیست، ابن جلجل این مطالب را از مقدمه ترجمه عربی کتاب «السیاسه» نقل ابن البطریق - گرفته است.

(۶) - در کتاب: «السیاسه» نسخه مخطوطه کتابخانه سوهاج ص ۶ این کلمه را: «عید الشمس» نوشته، و در نسخه پل اسپاط: «عبد شمس» ضبط شده است.

(۷) - یوحنا بن البطریق در مقدمه کتاب السیاسه پس از این سخن می گوید: «وی در ترجمه این کتاب کوشش نموده، و آن را از زبان یونانی بزبان رومی - لاتین - نقل کرده، و سپس از زبان رومی بزبان عربی ترجمه کرده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۲

آگاه بود، وی از بغداد آهنگ سرزمین پارس کرد، و در آن هنگام خلیل بن احمد نحوی در پارس می‌زیست، به نزد او شتافت، و ملازمت او را اختیار کرد، و چندان در محضر آن استاد بماند تا در زبان عربی تبحر یافت ۲، و در بازگشت به بغداد «کتاب العین» خلیل بن احمد را با خود همراه آورد، در این هنگام ویرا برای ترجمه کتب یونانی برگزیدند و بسمت: «امین دار الترجمه» منصوب گردید، خلیفه جعفر المتوکل علی اله عباسی ۳ این منصب را باو تفویض نمود، و نویسندگان دانشمند و چیره‌دستی که در کار ترجمه مهارت داشتند در خدمت او گماشت، آنان ترجمه می‌کردند، و حنین ترجمه‌های ایشان را رسیدگی و اصلاح می‌کرد، و از جمله نویسندگان و مترجمین زیردست حنین:

اسطیف بن بسیل ۴، حبیش ۵، موسی ابن ابی خالد الترجمان ۶، و یحیی بن هارون بوده‌اند.

حنین بعنوان یک پزشک در دربار خلیفه المتوکل علی اله خدمات بسیاری انجام داد، و در روزگار آن خلیفه از زندگانی بهره‌ها برد، ثروت اندوخت، حشمت و جاه یافت، و در دربار خلافت اسلامی وی به بستن «زنار» - که نشان خاص پیروان دین نصرانی می‌باشد از دیگر امراء و بزرگان - مشخص و ممتاز بود

او زبان یونانی را در مدرسه اسکندریه فرا گرفته بود، و در ترجمه کتب یونانی بزبان عربی مقامی ارجمند داشت، حنین بواسطه شموخ مقام دانش و تسلط او بر دو زبان یونانی و عربی توانست دقایق کلام، و نکات عالمانه کتب ابقراط و جالینوس را تفسیر نماید، و بحل مسائل غامضه و عویصه و نکات مغلقه آنها توفیق یابد.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۳

حنین از کتب مبسوط ابقراط و جالینوس مختصراتی نگاشته است، و نیز کتابهای جالینوس را به پیروی از دانشمندان مدرسه اسکندریه بشکل پرسش و پاسخ درآورده، و بخوبی از عهده این کار برآمده است.

و از جمله تألیفات حنین کتاب: «صناعه المنطق» می‌باشد، این کتاب بواسطه حسن تقسیم و نظم و ترتیب آن در باب خود نخستین کتاب در علم منطق می‌باشد، و نیز کتاب مهمی دارد درباره «اغذیه» و نیز کتاب درباره «دوره نقاهت بیماران و ترتیب داروهای مسهله، و ترتیب اغذیه ایشان تا رسیدن به تندرستی کامل» و پیش از حنین کسی چنین کتابی تألیف نکرده است. و نیز «کناشی» دارد که آن را از اختصار:

کتاب «بولش» ۷ بوجود آورده است.

حنین تألیفات بسیاری دارد، اگر سخن بدرازا نمی‌کشید فهرست کامل کتاب‌های او را می‌نگاشتم.

از حنین دو پسر برجای ماند بنام: داود ۸ و اسحاق، اسحاق ۹ بجای پدر بکار ترجمه کتب یونانی بعربی پرداخت، و بخوبی از عهده این کار برآمد، اما وی به فلسفه علاقه بیشتری داشت، و بهمین جهت کتاب «النفس» ۱۰ فیلسوف ارسطاطالیس را در هفت مقاله از روی نسخه تفسیر تامسطیوس ۱۱ بزبان عربی ترجمه کرد. و برادرش داود بکار طبابت پرداخت. ۱۲

حنین در مدت یک شبانه‌روز از شدت اندوه درگذشت و این واقعه داستانی شنیدنی دارد، و آن چنین بوده است:

یکی از وزیران امیر المؤمنین الحکم المستنصر بالله ۱۳ مرا روایت کرد، و گفت من در خدمت امیر المؤمنین المستنصر بالله (رضی اله عنه) بودم، از هر دری سخن می‌رفت، امیر المؤمنین گفت: آیا می‌دانید مرگ حنین بن اسحاق چگونه رخ داده است؟ ما گفتیم نه نمی‌دانیم ای خلیفه، گفت: یک روز المتوکل علی اله بیرون آمد و خمار میگساری بر او چیره گردیده بود، در جایی به نشست، آفتاب بر او پرتو افکند طیفوری ۱۴ نصرانی کاتب، و حنین بن اسحاق هر دو تن در آنجا حضور داشتند، طیفوری روی به متوکل کرده و گفت: ای خلیفه آفتاب مر خمار را زیان می‌رساند متوکل روی بحنین کرده و باو گفت: ای حنین تو درباره این سخن که طیفوری گفت چه می‌گویی؟ حنین بن اسحاق گفت: ای امیر المؤمنین؟ آفتاب هرگز خمار را زیان

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۴

نمی‌رساند، چون آن دو تن در پیشگاه متوکل تناقض گفتند، متوکل از ایشان خواست که درستی یکی از دو سخن خود را به ثبوت رسانند، حنین گفت: ای امیر المؤمنین «خمار» حالی است که بر مخمور (کسی که به خمار دچار گردیده) عارض می‌گردد، بنابراین آفتاب به خمار زیان نمی‌رساند، بلکه به صاحب خمار یعنی به مخمور زیان می‌رساند. متوکل گفت: حنین در علم به لغات و حدود معانی الفاظ و فقه اللغات بمقامی رسیده است که بر رقبای خود برتری یافته است، طیفوری از شنیدن سخن متوکل در خشم شد و دشمنی حنین را در دل گرفت.

و در آن روز حنین کتابی از آستین برکشید در آن کتاب صورتی بود که مسیح را بر سر دار نشان می‌داد و گروهی از مردمان (یهودیان) گرداگرد او را گرفته‌اند، طیفوری از حنین پرسید: آیا این گروه مسیح را بدار زده‌اند؟ حنین گفت: بلی طیفوری روی بحنین کرده و باو گفت: پس بر ایشان خیار بیانداز، حنین گفت:

این کار را نخواهم کرد، طیفوری گفت: چرا؟ حنین گفت: زیرا آنها مسیح را بدار زده‌اند، بلکه این یک صورتی است که بر روی کاغذ آن را نقش کرده‌اند، طیفوری بر این سخن حنین مردم را شاهد گرفت، و از متوکل بخواست که اجازه دهد تا بمقتضای دین نصرانی بر او حکم کنند، و از جاثلیق و اسقف‌های نصرانی درباره کیفر حنین استفسار کرد ایشان لعن حنین را واجب دانستند، پس در مجلسی که گروه انبوهی از مسیحیان حضور داشتند هفتاد بار حنین را لعنت کردند، و زنا را بر او بریدند، و متوکل فرمان داد که هیچ دارویی از نزد حنین نباید برای او بیاورند مگر اینکه طیفوری در ساختن و ترتیب آن دارو نظارت داشته باشد، حنین بسرای خود رفت و شبانگاه بدرود زندگانی گفت، می‌گویند: وی از شدت اندوه در گذشت، یا اینکه زهری نوشید و بزندگانی خویش پایان داد. ۱۵

این بود داستان مرگ حنین بن اسحاق ترجمان. ۱۶

(۱) - ابو زید حنین بن اسحاق العبادی، «عباد» نام چند قبیله از قبائل مسیحی مذهب بوده که از اماکن خود مهاجرت نموده در حیره مسکن گرفته بودند، حنین یکی از پیشوایان و بزرگان مترجمان در تمدن اسلامی بشمار می‌رود، و سمت ریاست «بیت الحکمه» را - که در سال ۲۱۵ هـ (۸۳۰ م) بفرمان خلیفه مامون تاسیس گردید - داشته است. در اینجا ابن جلجل ضمن شرح احوال حنین مطلب غریبی نوشته و می‌گوید: «حنین از طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۵

بغداد آهنگ سرزمین پارس کرد، و به نزد خلیل بن احمد شتافت، و زبان عربی را در نزد آن استاد بزرگ فرا گرفته تکمیل کرد، و در بازگشت به بغداد (کتاب العین) خلیل را به بغداد آورد، همه مصادری که متعرض ترجمه احوال حنین شده‌اند ازین مطلب یاد کرده‌اند، مانند: ابن ابی اصیبعه، قفطی، ابن العبری، و صاعد، و بی‌گمان مأخذ و سند همگی همین کتاب ابن جلجل می‌باشد، و بطور قطع وی در روایت این خبر دستخوش اشتباه شده است.، ازیرا که خلیل بن احمد حد اکثر در سال ۱۷۵ هـ بدرود زندگانی گفته است، و حنین در سال ۱۹۴ هـ متولد گردیده است.

(۲) - این عبارت با مندرجات کتاب عیون الانباء مطابقت دارد، اما در اخبار الحكمای قفطی عبارت چنین است:

«حنین از بغداد بسوی سرزمین پارس شتافت، و بشهر بصره درآمد و ملازمت خلیل بن احمد را اختیار نمود تا اینکه در زبان عربی تبحر یافت».

و اما موضوع ملازمت حنین مجلس درس خلیل را در شهر بصره توهمی است که ابن جلجل دچار آن گردیده است زیرا خلیل بن احمد پیش از ولادت حنین در گذشته است،

(۳) - خلیفه المتوکل علی اله جعفر بن محمد المعتصم العباسی (۲۳۲-۲۴۷ هـ).

(۴) - در العیون: «مانند اصطفی» و او اصطفی بن بسیل یکی از مشاهیر مترجمان زبان عربی می‌باشد، ابن اصیبعه درباره او گفته است: «اصطفی در ترجمه و نقل کتب بزبان عربی در ردیف حنین بن اسحاق قرار دارد، جز اینکه عبارات حنین فصیح‌تر و شیرین‌تر است.

(۵) - حبیب بن الحسن الدمشقی معروف به حبیب الا‌عسم پسر خواهر حنین بن اسحاق و شاگرد او بوده، وی بعلم طب و ترجمه شهرت دارد، قفطی می‌گوید: از خوشبختی‌های حنین یکی همکاری حبیب با او بوده است، زیرا بسیاری از کتابهایی را که حبیب بزبان عربی ترجمه کرده بعدها به حنین نسبت داده شده است و چه بسیار اتفاق افتاده که بعضی نادانان کتابهای قدیم بدستشان رسیده که از ترجمه و نقلهای حبیب بوده و آن خودپسندان نادان پنداشته‌اند که نویسنده نسخه در نوشتن نام مترجم خطا کرده است آنگاه بگمانشان چنین می‌رسد که لابد صحیح این کلمه (حنین) می‌باشد که نویسنده اشتباها آن را حبیب نوشته است بعد قلم را گرفته و کلمه (حبیب) را - بگمان خودشان - اصلاح نموده و به: «حنین» تبدیل و تصحیح می‌نمایند؟ (الاخبار ص ۱۷۷، العیون ۱: ۲۰۲).

(۶) - در العیون و الاخبار: «موسی بن خالد الترجمان»، ابن ابی اصیبعه درباره او می‌گوید:

«او هرگز بدرجه حنین یا به نزدیک درجه او در ترجمه نمی‌رسیده است».

(۷) - بولش: یکی از حکمای طبیعی‌دان قدیم یونان بوده است، شهرت بسیار داشته و پزشکان اقوال و آراء او را در کتب خود یاد کرده‌اند، ولی عقاید او در اصول طبیعی با دقت نظر توأم نبوده است (اخبار - ۹۵)

(۸) - داود بن حنین شهرتی چون پدر و برادر نیافت، ابن ابی اصیبعه درباره او می‌گوید:

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۶

«تألیفاتی که دلالت بر مقام علمی او داشته باشد ندارد، تنها یک (کناش) از او برجای - مانده است».

(۹) - ابو یعقوب اسحاق بن حنین متوفی بسال ۲۹۸ هـ، او نیز مترجم بود، و در این کار شهرت یافت، و خوب از عهده ترجمه برآمد، وی یکی از نخستین کسانی است که در ترجمه و شرح احوال پزشکان کتاب تألیف نموده است.

(۱۰) - کتاب النفس: کسی جز ابن جلجل ترجمه این کتاب را با اسحاق بن حنین نسبت نداده است، و مگر قفطی که در ترجمه احوال حنین عین مطلب ابن جلجل را در این مورد نقل کرده است، ابن الندیم در کتاب الفهرست در ترجمه احوال ثامسطیوس کتاب النفس را تألیف او دانسته نه تألیف ارسطوطالیس و می‌گوید این کتاب در دو مقاله است نه هفت مقاله چنانکه ابن جلجل می‌گوید.

(۱۱) - ثامسطیوس: یکی از فلاسفه است که در روزگار خود نامدار بوده، و دبیر و نویسنده امپراتور «یولیانوس» قیصر روم (۱۰۱-۴۴ پیش از میلاد) بوده است. وی بسیاری از کتب ارسطوطالیس را شرح و تفسیر کرده، و برای امپراتور روم یولیانوس نامبرده کتابی در «تدبیر و - سیاست ممالک» تألیف کرده است. و نیز برای امپراتور مزبور رساله در خصوص خودداری از آزار و شکنجه مسیحیان تألیف کرده است (الفهرست ۲۵۳، الاخبار ۱۰۷، مختصر الدول ۱۳۹).

(۱۲) - برای اطلاع از فهرست تألیفات حنین به کتابهای زیر رجوع شود: الفهرست ۲۹۵-۲۹۴، العیون ۱: ۱۹۸-۲۰۰، الاخبار ۱۷۳ عقود الجواهر ۹۴-۹۶، بروکلیمان ۱: ۲۰۵ تکمله بروکلیمان ۳۶۶ و برجستراسر

(۱۳) - حکم دوم المستنصر بالله بن عبد الرحمن سوم خلیفه اموی نهم (در اندلس) ۳۶۶-۳۵۰ هـ - (۹۶۱-۹۷۶ م).

(۱۴) - الطیفوری: اسرائیل بن زکریا الطیفوی پزشک فتح ابن خاقان وی در علم پزشکی و کار طبابت مقامی ارجمند داشت، خلفا مخصوصا خلیفه متوکل علی اله عباسی او را گرمی و محترم می‌داشتند، پدر بزرگ او از آن جهت به طیفوری ملقب گردید که

پزشک مخصوص طیفور- مولی الخیزران مادر هادی و الرشید بوده است، (العیون ۱: ۱۵۷-۱۵۸، الاخبار ۲۱۸)

(۱۵)- در رساله که حنین در شرح حال خود نگاشته بعنوان «فیما اصابه من المحن و الشدائد» نام این جاثلیق «ثوذسیس» می‌باشد

(۱۶)- در کتاب مختصر الدول (۲۵۲) داستان حنین و طیفوری آمده اما وی می‌نویسد که حنین بر چهره آن کس خیو انداخت، و

طیفوری بی‌درنگ از خلیفه المتوکل درخواست کرد که اجازه دهد حنین را طبق قوانین دیانت نصرانی مجازات نمایند، و اساقفه و

جاثلیق او را از بستن زنار محروم نمودند- و این مسئله روشن است که خودداری حنین از انداختن خیو- چنانکه ابن جلجل می‌گوید

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۷

- موجب اتهام او گردید طبق مقررات دین نصرانی کیفر یابد.

و این داستان مرگ حنین از اخباری است که ابن جلجل در روایت آن متفرد می‌باشد، ابن جلجل می‌گوید من این خبر را از وزیر

المستنصر شنیده‌ام و دیگر مورخان این خبر را از ابن جلجل روایت کرده‌اند.

ابن ابی اصیبعه نیز این داستان را از ابن جلجل روایت کرده و افزوده است که: احمد بن یوسف بن ابراهیم (ابن دایه) در رساله که

بعنوان «المکافاه» دارد داستانی نوشته که با این داستان مذکور شباهتی دارد، اما افسوس که من بچاپهای مختلف کتاب المکافاه

مراجعه نمودم- چنین خبری در آن نیافتم، در این صورت آیا این نسخه چاپی کامل نیست؟ یا اینکه نسخه خطی که ماخذ نسخه

چاپی است ناقص بوده است؟ با توجه باینکه نسخه خطی ماخذ نسخه چاپ حاضر نسخه خطی در عالم منحصر به فرد بوده و امروزه

نمی‌دانیم آن نسخه در کجاست؟ و از طرفی ما می‌دانیم که ابن الدایه یکی از نویسندگان دولت طولونی بوده و در سال ۳۴۰ ه

درگذشت است- بنا بر قول اصح- خواهیم دانست که داستان مربوط بمرگ حنین پیش از آنکه ابن جلجل این کتاب خود را تألیف

نماید- در مشرق معروف بوده است، و این داستان را که ابن جلجل شنیده و در این کتاب نوشته دارای اصلی صحیح می‌باشد

هرچند ابن ابی اصیبعه این خبر را قبول نکرده، و او پس از نقل این داستان داستان دیگری نوشته و می‌گوید: اصح این است که

موجب مرگ حنین این قصه است، وی این قصه را که از رساله تألیفات خود حنین بوده و بدستش رسیده بعنوان: «فیما اصابه من

المحن و الشدائد من الذین ناصبوه العداوة من اشرار اطباء زمانه المشهورین»، نقل کرده است وی این رساله را بطور کامل در کتاب

خود مندرج ساخته است، (العیون ۱: ۱۹۰-۱۹۷) این رساله بسیار جالب است، نکات جالب زندگانی حنین را روشن می‌کند، و

آزار و رنجهایی را که از دشمنان و کسانی که از پزشکان مسیحی بر او رشک می‌برده‌اند باو رسیده سخن می‌گوید، موضوع رساله

با داستانی را که ابن جلجل درباره صورت مسیح بر دار و خیو انداختن بر آن نقل کرده مطابقت دارد.

تنها اختلافی که میان مندرجات رساله و روایت ابن جلجل دیده می‌شود این است که این واقعه میان حنین و بختیشوع بن جبرئیل

اتفاق افتاده، و چگونه بختیشوع نزد خلیفه المتوکل از حنین سعایت کرد و نیرنگها بکار برد و او را متهم بالحاد و زندقه نموده و

حنین را بزندان افکند تا اینکه بی‌گناهی حنین آشکارا گردید، و متوکل او را از زندان بیرون آورده و مقامش را ارجمند ساخت، و

از آن پس در نیک‌بختی بزیست.

اما جای بسی شگفتی است که پایان خوش این داستان را نمی‌توان سبب مرگ حنین دانست که می‌گویند از این رهگذر چندان

اندوه و رنج برد تا شبانگاه درگذشت؟

بیهقی در تاریخ حکمای اسلام (ص ۱۶-۱۷) داستان خیو انداختن حنین را بر صورت مسیح بدون آنکه بگوید این واقعه سبب مرگ

او بوده- بعنوان یکی از اخبار حنین نوشته است، اما نمی‌گوید که این واقعه سبب مرگ او گردیده است. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۸

ابو یوسف یعقوب بن اسحاق ابن الصباح الکندی، نژادی بزرگ داشت، از مردم شهر بصره بود، پدر بزرگش در خدمت بنی هاشم (دولت آل عباس) بفرمانروائی برخی ولایات منصوب بوده است، کندی خود شهر بصره را که املاکش در آنجا بود بدرود گفت، و آهنگ بغداد کرد، و در آن شهر رحل اقامت افکند، علوم و آداب را در آنجا فراگرفت، وی عالم بود به علوم: طب، فلسفه، حساب، منطق تألیف الحان (ساختن آهنگها)، هندسه، طبائع اعداد (علم خواص اعداد بیونانی اریثماتیکی)، هیئت افلاک، علم احکام نجوم، فیلسوف علی الاطلاق در اسلام کسی غیر از او نبود، در تألیفات خود روش ارسطوطالیس را پیش گرفته است، در انواع علوم تألیفات بسیاری دارد، در علوم و آداب پیادشاهان و فرمانروایان خدمت کرد، بسیاری از کتب فلسفه را عبری ترجمه کرده، مشکلات آنها را بیان نموده، غوامض آنها را تفسیر و تلخیص کرده، و آنها را قابل فهم نموده است ۲، و در (توحید) ۳ کتابی دارد بطریقه اهل منطق و روش برهان، تا آن زمان در این موضوع کسی چنین کتابی تألیف نکرده بود، و نیز کتابی نوشته در اثبات نبوت ۴ بر روش اهل منطق و برهان، و نیز کتابی دارد موسوم به: «سیل الفضائل فی آداب النفس» ۵ و کتاب «الجغرافیه فی معرفه الاقالیم المعموره و غیرها»، و کتاب «استخراج المعما». ۷

(۱) - یعقوب کندی: معروف به فیلسوف اسلام، ابن الندیم در الفهرست و صاعد اندلسی و ابن ابی اصیبعه و قفطی بقیه نسب او را تا قحطان (?) ذکر کرده‌اند و مطالبی را که در اینجا ابن جلجل درباره کندی می‌گوید «خاص خود او می‌باشد و هیچ‌یک از مورخان پیش از او در این باره چیزی نگفته‌اند، و مورخان بعد از ابن جلجل این مطالب را با ذکر سند از او روایت کرده‌اند باید گفت که ابن جلجل در اینجا مرتکب چند اشتباه تاریخی گردیده است از جمله می‌گوید: از مردم بصره بوده، و اجماع مورخان بر آن است که وی از مردم شهر کوفه بوده، و می‌گوید: پدر بزرگش بفرمانروائی برخی ولایات از طرف بنی هاشم منصوب بوده، و اجماع مورخان

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۴۹

بر آن است که پدرش (اسحاق بن صباح) از طرف دولت بنی هاشم فرمانروای ولایات بوده است وی در ایام خلافت (مهدی) و (رشید) یعنی از سال ۱۵۸ ه تا سال ۱۹۳ ه حکومت شهر کوفه و نواحی را داشته است. و نیز می‌گوید: از تألیفات او یکی کتاب: الجغرافیه می‌باشد، و در فهرست مفصل تألیفات کتابهای کندی مذکور در الفهرست ابن الندیم، و ابن ابی اصیبعه و قفطی، نام چنین کتابی نوشته نشده است، جز اینکه قفطی در ترجمه احوال «بطلمیوس القلوذی» (ص ۹۸) می‌گوید: (یکی از تألیفات بطلمیوس کتاب: «الجغرافیه فی المعموره من الارض» می‌باشد، و این کتاب را کندی بزبان عربی ترجمه صحیحی کرده است، نسخه سریانی آن نیز در دسترس می‌باشد.

در کتب رجال قدیم تاریخ وفات یعقوب کندی مذکور نیست، و بیشتر متأخرین بر آنند که وی در حدود سال ۲۵۵ ه در گذشته است و این درست‌تر است.

ترجمه احوال یعقوب کندی در: الفهرست ۲۵۵-۲۶۱، العیون ۱: ۲۰۶-۲۱۴، الاخبار ۳۶۶-۳۷۸، مختصر الدول ۲۵۹، منتخب صوان الحکمه ورق ۱۱۹-۱۲۹، النزّه ورق ۲۲۱-۲۱۹، تاریخ حکماء الاسلام ۴۱، المسالک مجلد ۵ قسم ۲ ورق ۲۹۱-۲۹۳ سرح العیون ابن نباته ص ۱۲۳ الطبقات ۵۱-۵۲.

و نیز ماده «کندی» در (دائرة المعارف الاسلامیه)، و (رسائل کندی) نشریه دکتر ابو ریده سال ۱۹۵۰-۱۹۵۳، و بروکلیمان ۱: ۲۰۹، تکمله بروکلیمان ۳۷۲، و (فیلسوف العرب و المعلم الثانی) الشیخ مصطفی عبد الرزاق چاپ مصر سال ۱۹۴۵.



(۲) - برای فهرست مؤلفات کندی: فهرست ابن الندیم ص ۲۵۵ - ص ۲۶۰، العیون، ۱: ۲۰۹ - ۲۱۴، الاخبار ۳۶۸ - ۳۷۶

(۳) - نام این کتاب در فهرست کتب و مؤلفات کندی ذکر نشده، در این موضوع کتابی بنام: «الفلسفه الاولی فیما دون الطبیعیات و التوحید» از تألیفات او یاد کرده‌اند. این کتاب را دکتر فواد الاهوانی بسال ۱۹۴۸ بعنوان: «کتاب الکندی الی المعتصم بالله فی الفلسفه الاولی» طبع و نشر کرده است، و نیز دکتر ابو ریده در سال ۱۹۵۰ آن را انتشار داده است - و نیز از تألیفات کندی: «کتاب فی افتراق الملل فی التوحید و آنهم مجمعون علی التوحید و کل قد خالف صاحبه» و نیز: «رساله فی التوحید من جهت العدد».

(۴) - نام این کتاب را صاعد نیز چنین نوشته است، اما ابن الندیم، و قفطی و ابن ابی اصیبعه نام آن را: «رساله فی تثبیت الرسل علیهم السلام» نوشته‌اند.

(۵) - این کتاب در مصادر مشهوره امثال الفهرست و غیره بنام: «تسهیل سبیل الفضائل» ثبت شده است، اما صاعد اندلسی آن را: «کتاب آداب النفس» نامیده است.

(۶) - کلمه: «الجغرافیه» در کتاب اخبار الحکماء یاد نشده است، در فهرست تألیفات کندی کتابی بدین نام مذکور نیست، ولی قفطی در ترجمه بطلمیوس القلودی ص ۹۸ می گوید

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۵۰

وی کتابی دارد بنام: «الجغرافیة المعمورة من الارض»، و افزوده است که این کتاب را - کندی بزبان عربی ترجمه کرده است،

(۷) - نام این رساله در فهرست تألیفات یعقوب کندی بعنوان: «کتاب رساله فی الاسماء - المعماء»، نسخه از این رساله به پیوست یک مجموعه خطی در کتابخانه ایا صوفیا موجود است و یک نسخه عکسی از آن در دار الکتب المصریه بشماره ۳۶۲۶ ج و بعنوان: «رساله الکندی فی استخراج المعمی الی ابی العباس احمد بن المعتصم» محفوظ می‌باشد این رساله را دکتر ابو ریده در مجلد دوم از: «رساله الکندی» طبع رسانیده است. ۲

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۵۱

۱

## ۲۶- ثابت بن قره الحرائی

وی در شهر بغداد مسکن گرفته بود، و در علم فلسفه بیشتر از علم طب تبحر داشت، و در عهد خلافت المعتضد می‌زیست، و در بسیاری از علوم تألیفات دارد مانند: منطق، حساب، هندسه، ستاره‌شناسی، هیئت افلاک، و کتاب مهمی دارد به عنوان: «کتاب المدخل الی کتاب اقلیدس»، در این علوم وی یکی از پیشروان و سرآمدان بوده است. ۲

(۱) - ابو الحسن ثابت بن قره بن مروان بن ثابت بن کرایا ... الحرائی الصابی، وی در سال ۲۲۱ ه در شهر «حران» دیده بجهان گشوده است، تنها ابن ابی اصیبعه از میان دیگر مورخان می‌گوید: وی در سال ۲۱۱ ه متولد گردیده، و بسال ۲۸۸ ه بدرود زندگانی گفته است ثابت بن قره یکی از نامداران مترجمان علوم در اسلام بوده است.

ترجمه احوال او در: الفهرست ۲۷۲، الطبقات ص ۲۷، تاریخ حکماء الاسلام ۲۰ - ۲۱، مختصر الدول ۲۶۵ - ۲۶۶، الاخبار ۱۱۵ - ۱۲۲، العیون ۱: ۲۱۵ - ۲۲۰، مسالك الابصار ج- ۵ - ق ۳ - ورق ۴۹۷ - ۴۹۸، منتخب الصوان ورق ۹۰ - ۹۳، مقاله روسکا aksuR در کتاب: «دائرة المعارف الاسلامیه»، بروکلمان ۱: ۲۱۷، تکمله بروکلمان ۱:

قفطی در اخبار الحکماء یگانه مورخی است که در کتاب خود ضمن ترجمه احوال ثابت بن قره سخنان ابن جلجل را از این کتاب نیز نقل کرده است.

(۲) - فهرست تألیفات ثابت بن قره در: الفهرست ص ۲۷۲، الاخبار ۱۱۶ - ۱۲۰، العیون ۱: ۲۱۸ - ۲۲۰، و در کتاب ویدمان nnamedeiW

بنام: «وثائق فی تاریخ العلوم»، چاپ سال ۱۹۲۰ ص ۲۱۰ - ص ۲۱۷. طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۵۲

۱

## ۲۷- قسطا بن لوقا البعلبکی ۱

پیرو دین مسیح بود، پزشکی حاذق، بزرگوار، فیلسوف، و ستاره‌شناس، عالم به هندسه و حساب بود، در علم طب تألیفات خوبی دارد، مانند کتاب: «غلبه الدم» - فشارخون - «کتاب نسبت اخلاط»، «کتاب الفرق بین النفس و الروح» ۲ و «کتاب الفرق بین الحيوان الناطق و الصامت» ۳، قسطا بن لوقا در عهد خلافت المقتدر بالله می‌زیسته است. ۴

(۱) - قسطا بن لوقا البعلبکی: یکی از پزشکان و مترجمان نامدار علوم در اسلام بوده است وی معاصر یعقوب کندی متوفی بسال ۲۵۵ ه. و معاصر ثابت بن قره متوفی بسال ۲۸۸ ه.

بوده است، در کتب تراجم و رجال تاریخ ولادت و وفات او ذکر نشده است.

ترجمه احوال او در: الفهرست ۲۹۵، الطبقات ۲۷، مختصر الدول ۲۵۹، الاخبار ۲۶۲ - ۲۶۳، العیون ۱: ۲۴۴ - ۲۴۵، دائرة المعارف الاسلامیه، و بروکلیمان ۱: ۲۰۴، تکمله بروکلیمان ۱: ۳۶۵.

(۲) - کتاب الفرق بین النفس و الروح: یک نسخه قدیمی از این کتاب که در سال ۳۴۹ ه. نوشته شده ضمن مجموعه شماره ۳۴۸۲ در کتابخانه احمد الثالث در شهر استانبول موجود می‌باشد.

(۳) - برای فهرست تألیفات قسطا بن لوقا به: الفهرست ص ۲۹۵، الاخبار ۲۶۲ العیون ۱: ۲۴۴ - ۲۴۵، و مجلد اول از فهرست الاب پل اسباط ص ۵۸ رجوع شود.

(۴) - ابن العبری می‌گوید: وی در عهد خلافت المعتمد (۲۵۶ - ۲۷۹) می‌زیسته و این قول اصح است، زیرا وی معاصر کندی متوفی بسال ۲۵۵، و ثابت بن قره متوفی بسال ۲۸۸ بوده است، و اما خلیفه المقتدر از سال ۲۹۵ تا سال ۲۹۶ خلافت کرده است. ۲

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۵۳

۱

## ۲۸- محمد بن زکریا الرازی ۱

پیرو دین حنیف اسلام بوده، ادیب و پزشک بیمارستانی ۲ است، دیرگاهی سرپرست بیمارستان شهر ری ۳، و پس از آن چندگاهی رئیس بیمارستان بغداد ۴ بود، وی در آغاز کار برت می‌نواخت، پس این کار را بدرود گفت ۵ و بفرآ گرفتن علوم طب و فلسفه پرداخت، تا در این علوم بمقام ارجمند پیشینیان رسید، و در علم طب کتاب های بسیاری بشیوه پسندیده تألیف کرد، از آن جمله است:

کتاب موسوم به: «کتاب الجامع» ۶ در هفتاد مقاله، و از تألیفات او کتابی است که آن را برای منصور بن خاقان فرستاده است ۷، و

کتاب موسوم به: «کتاب الاقطاب». ۸

و دیگر کتابی که آن را برای علی بن وهشودان ۹ فرمان‌روای طبرستان فرستاد و آن را به: «الطب الملوکی» ۱۰ موسوم نمود. و «کتاب التقسیم و التجسید» ۱۱، و «کتاب القوی و الدساکر» ۱۲ و: «کتاب الطب الروحانی» ۱۳، و «کتاب النقرس» ۱۴ و: «کتاب الجدری» ۱۵، و کتاب معروف به: «کتاب الفصول».

و کتابی تألیف کرده است مشتمل بر ایرادات و شکوک خود برد و تن پزشک نامدار یونانی: ابقراط و جالینوس بنام: «کتاب الشکوک» ۱۶

و در صنعت کیمیا تحقیقاتی کرد، و چهارده مقاله ۱۷ در علم کیمیا تألیف نموده و کتابی در «الجبر و الخلع» ۱۸ تألیف کرده است. وی در اواخر عمر بواسطه آبی که در چشمانش ریخته شده بود نابینا شد، باو گفتند: چشمانت را میل بزنی؟ گفت: نه این کار را نمی‌کنم، زیرا چندان باین جهان نگریم که خسته شدم و هرگز چشمان خود را میل نزد رازی در عهد خلافت المکتفی ۱۹ می‌زیسته است.

(۱) - ابو بکر محمد بن زکریا الرازی پزشک و فیلسوف ایرانی بزرگ: در شهر ری ولادت و تربیت یافت، سفری به بغداد رفت، مورخان درباره تاریخ وفات او اختلاف کرده‌اند، برخی

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۵۴

وفات او را در سال ۳۱۱ ه یا سال ۳۲۰ ه نوشته‌اند. اخیراً روسکا (aksur) مقاله درباره بیرونی انتشار داده بعنوان:

(ابو ریحان بیرونی سرچشمه زندگانی و تألیفات رازی) بیرونی فهرست تألیفات رازی را - نگاشته است - روسکا در مقاله مزبوره برخی جملات فهرست خطی کتب رازی تألیف بیرونی را متعلق بکتابخانه لیدن ترجمه نموده، در این جملات تاریخ وفات رازی بدقت ۵ ماه شعبان سال ۳۱۳ ه ۲۵ اکتوبر سال ۹۲۵ م تعیین گردیده است، متن اصلی این فهرست را پول کراوس در سال ۱۹۳۶ بعنوان: «رساله بیرونی درباره فهرست کتب رازی» طبع و نشر کرده است.

برای ترجمه احوال رازی به کتابهای زیر رجوع شود: الفهرست ص ۲۹۹ و ص ۳۵۸ الطبقات ص ۳۳، مختصر الدول ۲۷۴-۲۷۵، تاریخ حکماء الاسلام ۲۱-۲۲، الاخبار ۲۷۱ ۲۷۷، العیون ۱: ۳۰۹-۳۲۱، مسالک الابصار ج- ۵- ق- ۲ ورق: ۳۰۳-۳۰۱.

و نیز به مقاله روسکا نامبرده که در مجله ایزیس SISI مجلد پنجم ص ۱۶-۵۰ چاپ بروکسل بسال ۱۹۲۲، و رساله بیرونی نشریه پول کراوس، «و شرح حال محمد بن زکریا» تألیف دکتر محمود نجم‌آبادی چاپ سال ۱۳۱۸، مؤلف این کتاب مجموع فهرستهای مذکوره در کتاب الفهرست ابن‌الندیم، و رساله بیرونی، و اخبار الحکماء و عیون الانباء را که در حدود ۲۵۰ مجلد کتاب می‌شود ذکر کرده است، دائرة المعارف الاسلامیه، و بروکلیمان ۱: ۲۳۳، تکمله بروکلیمان ۱: ۴۱۷ نگاه کنید.

(۲) - پزشک بیمارستانی: نسبت به بیمارستان، رازی کتابی دارد در اوصاف بیمارستانها و حالات بیماران که در بیمارستانها معالجه می‌شوند.

(العیون ۱: ۳۱۰).

(۳) - یاقوت در معجم البلدان درباره شهر ری می‌گوید: «مسلمانان در این شهر یک بیمارستان بنیاد کردند، اما نمی‌دانم بنیادکننده آنکه بوده»، احمد عیسی بک در کتاب «تاریخ بیمارستانات» بیش ازین عبارة یاقوت چیزی نگفته.

(۴) - در عصر یاقوت در شهر بغداد چندین بیمارستان بوده، در برخی کتابها از جمله عیون الانباء می‌گوید رازی سرپرست امور بیمارستان عضدی بغداد بوده است، و حال آنکه عضد الدوله شهر بغداد را در سال ۳۷۲ ه فتح کرد، و رازی نیم قرن تقریباً پیشتر

در گذشته است. بلی ابن ابی اصیبعه پس از نقل این قول افزوده است، «و آنچه که در نزد من صحیح به نظر می‌رسد رازی از حیث زمان اقدام بر عضد الدوله است، حقیقت این است که رازی بیمارستان بغداد را پیش از آن که عضد الدوله آن را تجدید بنا نماید وی سرپرستی می‌کرده است (العیون ۱: ۳۱۰)».

(۵) - ابن خلکان در اینجا افزوده است: «زیرا چون موی بر رخسارش دمید، گفت آن آواز که از میان ریش و سببت درآید نیک نباشد». (ابن خلکان ۲: ۷۸)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۵۵

(۶) - کتاب: «الجامع الحاصر لصناعة الطب» یا «الجامع الكبير» و نیز بنام: «کتاب الحاوی» نامیده شده است، و این کتاب بزرگترین و مهم‌ترین کتب رازی می‌باشد، پیش‌نویس‌های این کتاب - پس از مرگ رازی - در نزد خواهرش بود، ابن العمید وزیر رکن الدوله دیلمی زر بسیار بدو بخشید تا آن پیش‌نویسها را از او بگرفت، و آنها را بیاری شاگردان رازی مرتب نمود. از این کتاب مجلدات و نسخه‌های متفرقه در کتابخانه‌ها موجود می‌باشد، و در سال ۱۴۸۶. م بزبان - لاتینی ترجمه و در شهر برشیا ایتالیا بطبع رسیده است، سپس میانه سالهای ۱۵۰۹ و ۱۵۴۲. م در شهر بندقیه چاپ آن تجدید شده است، شنیده‌ام که دائرة المعارف العثمانیه در شهر حیدرآباد - دکن نسخه‌هایی از این کتاب جمع‌آوری و آماده چاپ نموده است، (الفهرست ص ۳۰۰، العیون ۱: ۳۱۴ - ۳۱۵، الاخبار ۲۷۴، کامل الصناعة للمجوسی، ۵ - الذریعه ۶: ۲۳۵ - ۲۳۶، بروکلیمان ۱: ۲۳۴، و تکمله آن، فهرست کتب الرازی ص ۶)

(۷) - «کتاب المنصوری» یا «کتاب الطب المنصوری» یا «کناش المنصوری» مشتمل بر ده مقاله، کتاب مشهور و مختصری است در علم طب. در این کتاب رازی طب علمی و عملی را هر دو بیان می‌کند، نسخه‌های خطی بسیاری از این کتاب در دسترس می‌باشد. رازی این کتاب را بنام فرمانروای شهر ری منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد - که از سال ۲۹۰ - ه تا سال ۲۹۶ ه در آن شهر (۹۰۲ - ۹۰۸ م) از طرف پسرعموی خود احمد بن اسماعیل بن احمد دومین پادشاه سامانیان حکومت کرد (یاقوت ۲: ۹۰۱) - نوشته، یاقوت در اینجا سهوا منصور را پسر برادر (بجای پسرعمویش) - احمد بن اسماعیل سامانی دانسته است، و عامه مورخان جز یاقوت ندانسته‌اند که این منصور که بوده است چنانکه ابن خلکان در ترجمه رازی (۲: ۷۸ - ۷۹) دو قول را روایت کرده است:

یکی آنکه وی این کتاب را بنام منصور بن نوح بن نصر سامانی نوشته، نظامی عروضی در چهار - مقاله نیز بر این رای است (چهار مقاله ص ۷۹)، اما این دو مورخ اشتباه کرده‌اند، زیرا منصور بن نوح از سال ۳۵۰ تا سال ۳۶۰ ه سلطنت کرده است و رازی تقریباً نیم قرن پیش از این تاریخ بدرود زندگانی گفته است، و اینکه ابن خلکان می‌گوید، (رازی این کتاب را برای منصور بن نوح زمانی که وی کودکی خورده‌سال بوده نوشته است) این یک سخن ناپسند است، دوم قول خود ابن خلکان است که می‌گوید: وی این کتاب را بنام ابو صالح منصور بن اسحاق بن احمد بن نوح نوشته است، این قول موافق قول صحیح است اما باید نام (نوح) در آن به (اسد) تبدیل شود.

و ابن الندیم (۲۹۹ - ۳۰۰)، و قفطی ص ۲۷۲، و ابن ابی اصیبعه (۱: ۳۱۰) کتاب طب منصور را به منصور بن اسماعیل نسبت می‌دهند اما در تاریخ پادشاه یا حاکمی بدین نام دیده نمی‌شود، و ابن ابی اصیبعه در جای دیگر (۱: ۳۱۳) او را بنام: منصور بن اسماعیل بن خاقان می‌نامد، و این قول نزدیک بقول ابن جلجل است - حاکم خراسان و ماوراء النهر - اما در تاریخ پادشاهی طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۵۶

بدین نام نیز دیده نشده، و نیز این ابن اصیبعه او را در جای دیگر (۱: ۳۱۷) بنام منصور بن اسحاق بن اسماعیل بن احمد نامیده است، و این با روایت صحیح - که آن را یاقوت نقل کرده - مطابقت دارد اما باید کلمه (اسماعیل) از آن حذف شود.

در حقیقت روایت یاقوت اصح روایات می‌باشد، و چیزی که موجب قطع بصحت این قول می‌شود این است که در مقدمه یکی از

نسخه‌های این کتاب که در گنجینه تیموری در دارالکتب المصریه بشماره ۱۲۹ طب محفوظ می‌باشد چنین آمده است: «اما بعد فانی جامع للامیر منصور بن اسحاق بن احمد فی کتابی هذا جملا و جوامع و نکتا و عیونا فی صناعة الطب ... الخ»، و این مقدمه جز در این نسخه و در یک نسخه دیگر در کتابخانه حاج حسین اقا ملک دیده نمی‌شود اما در سایر نسخه‌های این کتاب مقدمه با این عبارت شروع می‌شود: «اما بعد فانی جامع کتابی هذا الخ» و نام امیر از این نسخه‌ها محذوف است.

ترجمه لاتینی کتاب منصوری چندین بار میانه سالهای ۱۴۸۰ و ۱۴۸۹ م بطبع رسیده است، و هم‌اکنون استاد شارل کوینز مدیر سابق بنگاه فرهنگی فرانسوی در قاهره مشغول تحقیق- متن اصلی و آماده کردن آن برای چاپ می‌باشد.

(۸)- نام این کتاب در فهرست ابن الندیم، و قفطی، و ابن ابی اصیبعه، و بیرونی نیامده است و در شذرات الذهب در ترجمه احوال رازی «(۲: ۲۶۳) از تألیفات رازی کتابی را بنام: «کتاب الاقطاف» یاد کرده است، و ابن خلکان در ترجمه رازی و بیرونی (۲: ۷۸) کتابی از تألیفات او بنام «الاعصاب» یاد کرده‌اند، این دو کلمه از حیث شکل باهم نزدیک‌اند.

(۹)- در الاخبار: «ابن وهسودان» بسین بی نقطه، و در العیون: «العلی بن صاحب طبرستان» که علی بن وهسودان الدیلمی السلار باشد یکی از حکام دولت آل عباس بوده که در سال ۳۰۰ در شهر اصفهان فرمان‌روائی کرده و در سال ۳۰۴ از این سمت معزول گردیده است، و پس از آن در شهرهای ری، دیناوند، قزوین و ابهر و زنجان حکومت کرد، و در سال ۳۰۴ ه عمویش احمد بن مسافر وی را بقتل رسانید (ابن اثیر ۸: ۵۶)، و زمباور می‌گوید: وفات او در سال ۳۰۷ ه اتفاق شده (ص ۷۱) پدر وی «وهسودان» پادشاه دیلم بود و بر دیانت زرتشتی باقی بوده‌اند، پادشاهی وهسودان بر دیلمان هنگامی بوده که الداعی العلوی الحسن بن زید در سال ۲۵۰ ه بر طبرستان هجوم آورده و بر آن دیار استیلا یافت (ابن خلدون ۴: ۲۲-۲۳).

(۱۰)- در الاخبار: «الملکی» و این کتابی است در علل و علاج همه بیماریها با خوراکیها، و آنجا که ناگزیر از دارو باشند در آمیختن داروها در خوراکیها چنانکه بیماران را بکار بردن آن ناخوش نباشد. (العیون ۱: ۳۱۶)،

(۱۱)- در الاخبار و العیون و الفهرست: «التقسیم و التشجیر» و در فهرست بیرونی ص ۷: «تقسیم العلل و يعرف بالتقسیم و التشجیر» وی در این کتاب بیماریها و اسباب و علل بیماریها و معالجات آنها را تقسیم‌بندی نموده و شرح کرده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۵۷  
(العیون ۱: ۳۱۶)، و کلمه «تشجیر» درست است و معنی آن «مانند درخت» می‌باشد و این خود یک نوع از تألیفات قدما است، و در موزه بریتانیا یک نسخه از کتاب «التقسیم و التشجیر» بشماره: DDA. ۵۹۳۲ موجود می‌باشد.

(۱۲)- در الاخبار: «و از جمله کتب رازی: «کتاب الدساگر و العزل» می‌باشد اما نام این کتاب در دیگر مراجع نیامده است، شاید نام آن: «فی القرى و الدساگر» می‌باشد؟

(۱۳)- الطب الروحانی معروف به: (طب النفوس)، وی این کتاب را نیز بنام حاکم ری منصور بن اسحاق- که طب منصورى را بنام او تألیف کرده- نوشته است، در این کتاب رازی از اصلاح اخلاق نفوس سخن رانده است، و مشتمل بر بیست فصل است (العیون ۱: ۳۱۵)، استاد کراوس این کتاب را در سال ۱۹۳۹ م ضمن «رسائل فلسفی رازی» بچاپ رسانیده است

(۱۴)- در الاخبار و الفهرست: «النقرس و العرق المدنی» و در فهرست بیرونی ص ۷: «النقرس و اوجاع المفاصل»، و در العیون: «علل المفاصل و النقرس و عرق النساء و هو اثنان و عشرون فصلا»

(۱۵)- در العیون: «مقاله فی الجدری و الحصبه اربعة عشر بابا» و در الفهرست و رساله بیرونی ص ۷: «کتاب الجدری و الحصبه»

(۱۶) - نام این کتاب در: «عیون الانباء» (الشکوک و المناقضات التي في كتاب جالينوس) نوشته شده، و در فهرست ابو ریحان بیرونی: (الشکوک علی جالینوس) می‌باشد.

(۱۷) - این عبارت در الاخبار، چنین است: «و صنعت کیمیا را چنانکه می‌گویند نیک می‌دانست و می‌گفت امکان ساختن آن بیش از امتناع آنست. و دوازده کتاب در این باره تألیف کرده است، و در الفهرست (۳۵۸) می‌گوید رازی کتابی در صنعت کیمیا تألیف کرده است مشتمل بر دوازده کتاب (- ۱۲ باب) و نامهای آنها را به تفصیل بیان نموده است. و در العیون: «و دوازده کتاب او در صنعت کیمیا».

(۱۸) - در العیون: «کتاب فی الجبر و کیف یسکن المہ و ما علامۃ الحرفیہ و البرد»، الذریعۃ (۵: ۷۹).

(۱۹) - المکتفی: هفدهمین خلیفه عباسی ابو محمد علی المکتفی بالله بن المعتضد (۲۸۹-۲۹۵). ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۵۸

۱

## ۲۹- ثابت بن سنان بن ثابت بن قره الصابی ۱

وی در روزگار خلافت المطیع عباسی ۲، و در امارت الاقطع ۳ احمد بن بویه می‌زیسته است، احمد بن یونس الحرانی ۴ در سفر خود به بغداد بخدمت ثابت بن سنان رسید، و طب را نزد او فراگرفت، این مطلب را از خود احمد شنیدم، ثابت در علم طب مقامی ارجمند داشت، باصول طب و نکات مندرج در کتابهای طبی واقف بود.

(۱) - ثابت بن سنان: یکی از افاضل پزشکان و مورخان بوده است، ریاست بیمارستان - بغداد باو رسید، و کتاب تاریخ را مشتمل بر حوادث از سال دویست و نود و اند تا سال ۳۶۳ هـ تألیف کرد، و در سال ۳۶۵ هـ بدرود زندگانی گفت (چنانکه صاعد اندلسی و قفطی گفته‌اند) و ابن ابی اصیبعه و ابن العبری وفات او را بسال ۳۶۳ هـ نوشته‌اند.

ترجمه احوال او در: «الفهرست ۳۰۲-۳۲۴، الطبقات ۳۷، مختصر الدول ۲۹۶-۲۹۷، الاخبار ۱۰۹-۱۱۱، العیون ۱: ۲۲۴-۲۲۶، بروکلیمان ۱: ۳۲۴، تکمله ۱: ۲۱۷ و ۵۵۶.

(۲) - المطیع لالله بیست و سومین خلیفه عباسی و نام او مفضل بن المقتدر بوده، (۳۳۴-۳۶۳) ثابت پیش از آنکه بخدمت المطیع الله درآید پزشک خاص خلیفه الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹) و سپس المتقی بالله (۳۲۹-۳۳۳)، و پس از آن در خدمت المستکفی بالله (۳۳۳-۳۳۴) بوده - است.

(۳) - معز الدوله ابو الحسین احمد بن بویه دیلمی معروف به اقطع زیرا دست چپ او در یکی از جنگهایش قطع گردیده بود، وی در سال ۳۳۴ هـ بر شهر بغداد استیلا یافت، و فرمانروائی وی تا هنگامی که در سال ۳۵۶ هـ درگذشت بر شهر بغداد دوام داشت (ابن اثیر ...، ابو الفدا ۱: ۱۱۲، السلوک ۱: ۲۷-۲۸).

(۴) - معرفی این پزشک در طبقه نهم پزشکان اندلس ص ۲۰۳ خواهد آمد. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۵۹

۱

## ۳۰- ابن وصیف الصاری ۱

احمد بن یونس الحرانی ابن وصیف را در شهر بغداد دیده است، وی طبیب چشم‌پزشک بود، در روزگارش کسی در کحالی دانانتر

از او نبوده است.

از احمد بن یونس شنیدم گفت: در مجلس ابن وصیف حضور یافتم، هفت تن برای میل زدن چشم خود به نزد او آمده بودند، یکی از آن هفت تن از مردم خراسان بود، ویرا در پیش روی خویش نشاند و بچشمان او نگریست، دید در چشمان او آب رسیده و آماده برای میل زدن است، پس با وی بر سر دستمزد میل زدن سخن گفت، و پس از چانه زدن به هشتاد درهم دستمزد توافق کردند، مرد خراسانی سوگند یاد کرد که جز این هشتاد درهم دیگر مالی ندارد، و چون ابن وصیف سوگند او را دید، دل بر آن نهاد که ویرا بدان هشتاد درهم معالجه کند، پس او را پیش خود کشید و بازوی او را گرفت تا بار دیگر چشمانش را معاینه کند ناگاه دستش بر بسته کوچکی آمد که بر بازوی آن مرد خراسانی بسته بود، آن را بنگریست در آن چند دینار زر بود، ابن وصیف بمرد خراسانی گفت: این چیست؟ مرد خراسانی از شرم نتوانست چیزی بگوید، ابن وصیف باو گفت: تو سوگند خود بخداوند بشکستی، و از خداوند می‌خواهی که چشمانت را بتو بازگرداند؟ بخدا سوگند هرگز تو را معالجه نخواهم کرد، زیرا تو خدای خویش را فریب دادی، آن مرد خراسانی هرچه خواهش کرد که چشمانش را میل زند، ابن وصیف نپذیرفت و هشتاد درهم را باو بازپس داد و چشمانش علاج نکرد

(۱) - ترجمه احوال این پزشک در کتاب طبقات قاضی صاعد بعنوان: «ابن وصیف» در اثناء تراجم دیگر آمده، و او را چشم‌پزشکی دانسته که در حوالی سال ۳۵۰ ه. در شهر بغداد می‌زیسته است، و عمر و احمد فرزندان یونس حرانی نزد او چشم‌پزشکی را فرا گرفته‌اند.

اما قفطی در تضاعیف سخنان خود او را: «ابن وصیف چشم‌پزشک» نامیده (ص ۳۹۵) و همودر (ص ۴۳۱-۴۳۷) ترجمه احوال او را بعنوان ابن وصیف یاد کرده است.

و ابن اصیبیه او را: «ابن وصیف الصابی» نوشته است (۱: ۲۳۰)، و در مسالک الابصار- ج- ۵ بخش ۳ ورق ۵۰۲- نیز بهمین نام یاد شده است و این درست‌تر است، زیرا:

چنانکه در جای دیگر از العیون و الاخبار نام او: احمد بن وصیف الحرانی می‌باشد، و ما می‌دانیم که بیشتر حرانی‌ها صائبه بوده‌اند بنابراین می‌توان گفت کلمه: «الصابی» درست است نه: «الصاوی»؟

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۶۰

۱

### ۳۱- نسطاس ۱

از مردم سرزمین مصر بود، در دولت اخشیدی ۲ می‌زیست، پیرو کیش مسیح بود، پزشکی ارجمند و در بیماری آب چشم بصیرة تمام داشته است، رسائلی دارد که برای یزید (بن) ۳ رومان النصرانی (اندلسی) بنام: «البول» نوشته است. و نیز کناشی دارد در علم طب ۴، دانشمندی بزرگ بود،

(۱) - ابن قفطی او را بنام: «نسطاس» ضبط کرده ص ۳۳۷، ابن ابی اصیبیه در العیون او را: «نسطاس بن جریج» نوشته (۲: ۸۵). و صاعد اندلسی در الطبقات او را بنام: «نسطاس بن جریج المصری» نوشته است (ص ۳۷).

ناگفته نماند که ترجمه احوال او در کتابهای نامبرده بی‌اندازه مختصر و کوتاه است، و در سایر منابع نام او یاد نشده است.

(۲) - در العیون و الطبقات: «الاششید بن طغج»، و در الاخبار: «الاششید محمد بن طغج بن جف»، و او بنیادگذار دولت اخشیدی در

مصر می‌باشد (۳۲۱ هـ - ۳۳۴ هـ)

(۳) - کلمه ابن که میان دو هلال گذارده شده از الاخبار و العیون افزوده شده، و در الاخبار «زید» بجای «یزید» و ابن نادرست است، و در ترجمه احوال خالد بن یزید رومان، ازین کتاب ص ۹۶ می‌گوید: نسطاس رساله خود را در بول بنام خالد نوشته نه بنام پدرش یزید چنانکه در اینجا ذکر شده است. ابن ابی اصیبه چیزی نظیر این مطلب را در العیون (۲: ۴۱) در ترجمه خالد بن یزید بمتابعت ابن جلیجل گفته است. و در گنجینه تیموریه در دار الکتب المصریه رساله بشماره ۱۳۹ ریاضیات موجود است بعنوان: «رساله فی کیفیه الاستدلال بالبول علی احوال الشخص و امراضه لنسطاس الحکیم»، شاید مقصود از آن رساله همین است؟. و پدر روحانی اسباط در تکمله فهرست خود ص ۱۵ می‌گوید: «رساله فی الادویه الشجاریه کتبه خالد بن یزید بن رومان النصرانی الی نسطاس بن جریج الطیب المصری»

(۴) - یک نسخه ازین کتاب را پل اسباط در تکمله فهرست خود ص ۱۵ یاد کرده است. ۲

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۶۱

### گروه هشتم حکمای اسلام در سرزمین «مغرب» نخستین ایشان:

#### اشاره

۱

#### ۳۲- اسحاق بن عمران ۱ ملقب به: «سم ساعه»

پیرو دین اسلام، و اصلا از مردم بغداد بود، و در روزگار فرمانروائی «زیاده الله بن الاغلب» ۲ به شهر قیروان در آمد، زیاده الله او را بدین سه شرط بقیروان دعوت نمود: توشه و ستور، هزار دینار زر خرج سفر، و امان نامه بخط خود باو بدهد بدین مضمون که: هر زمان وی به خواهد می‌تواند بوطن خود بازگردد، اما بیکی ازین سه شرط وفا نکرد.

و علم طب بوسیله او در سرزمین مغرب انتشار یافت، و مردم آن سامان به علوم فلسفه آشنا شدند، وی پزشکی حاذق بود و در ساختن داروهای مرکبه مهارت خاص داشت، بیماریها را بخوبی تمیز می‌داد. و در وسعت دامنه اطلاعات طبی و تیزهوشی مانند پیشینیان بود، دیرگاهی در شهر قیروان اقامت گزید، و کتابهایی تألیف کرد، از جمله: کتاب معروف به: (نزهة النفس)، و کتاب: (بیماری المالنخونیا) ۳ تا آن زمان کسی از پزشکان در این موضوع چنین کتاب ننوشته بود- و (کتاب الفصد) و (کتاب النبض) ۴ اما در اثر پیش آمدن پاره حوادث روزگار روابط او و زیاده الله بن الاغلب بتیره گی و به دشمنی گرایید، و پیوستگی به گسستگی کشید، تا آنجا که زیاده الله خون اسحاق بریخت و او را بدار آویخت، اسحاق از زیاده الله اجازه بازگشت به بغداد خواسته بود، اما زیاده الله باو اجازه نداد، اسحاق در امر خوردن و خوراک زیاده الله نظارت داشت، چون بر خوان می‌نشست باو می‌گفت: فلان چیز را بخور

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۶۲

و از خوردن فلان چیز خودداری کن، تا اینکه جوانی یهودی از اهل اندلس بر ابن الاغلب وارد شد، و ابن الاغلب او را از مقربان خویش ساخت، و او را مورد اعتماد قرار داد، و به همین جهت او را نیز در امر خوراک خود نظارت داد، و کار بدانجا کشید که هرگاه اسحاق به او می‌گفت: فلان چیز را مخور، جوان اسرائیلی باو می‌گفت: آن را بخور و ما زیان آن را دفع خواهیم کرد، و ابن الاغلب به بیماری «نسمه» یعنی: تنگ نفس گرفتار بود، یک روز ماست تازه در خوان پیش او نهادند، ابن الاغلب خواست تا از آن



ماست چیزی بکار برد، اسحاق او را از خوردن آن ماست باز- داشت، اما اسرائیلی باو گفت بخور که زبانی ندارد، ابن الاغلب رای اسرائیلی را پذیرفته و بخورد، شبانگاه تنگ نفس بر او عارض گردید و نزدیک بهلاکت رسید کس نزد اسحاق گسیل داشت، و از او علاج خواست، اسحاق گفت من او را از خوردن ماست منع کردم اما او از من نپذیرفت، اکنون علاج او از دست من بیرون است باسحاق گفتند پانصد دینار بگیر و او را معالجه کن، او امتناع ورزید، تا دست مزد او را به هزار مثقال زر رسانیدند، او آن زر را بگرفت و دستور داد تا مقداری یخ آوردند، و از آن یخ هرچه توانست به او بخورانید تا درون او از یخ انباشته شد، آنگاه او را وادار نمود تا قی کند، و همه آنچه را که از آن ماست خورده بود درحالی که از سردی یخ بصورت قطعات پنیر شده درآمده بود قی کرد، آنگاه اسحاق باو گفت ای امیر؟ اگر این شیر به لوله‌های ریه تو می‌رسید و در آنجا بسته می‌شد هرآینه نفس تو را تنگ کرده و بهلاکت می‌رسانید، و من آن را بوسیله سردی یخ پیش از آنک که به ریه برسد بیرون آوردم و تو را از هلاکت رهائی بخشیدم.

زیاده الله بن الاغلب بدرباریان خود گفت: ما اسحاق را بیعت و علاج خویش خواندیم اما او جان مرا به زر بفروخت و بیامد، جامگی (حقوق ماهانه) او را از او بازدارید، و چون جامگی او را قطع کردند وی به یکی از میدانهای وسیع شهر قیروان رفت و در آنجا کرسی به نهاد و بر آن دوا و کاغذ قرار داد، و هر روز برای مردم نسخه‌ها می‌نوشت و در برابر هر نسخه چند دینار زر می‌گرفت، به زیاده الله بن الاغلب گفتند تو با این کار وسیله توانگری اسحاق را فراهم کرده، فرمان داد تا او را بزندان افکندند اما مردم بزندان رفته و از او در مقابل زر نسخه می‌گرفتند، پس فرمان داد تا شبانگاه او را بقصر سلطنتی خویش آوردند.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۱۶۳

و میان اسحاق و ابن الاغلب داستانها واقع شد، و هریک دیگری را بر سر چیزهائی سرزنشها کردند، تا سرانجام زیاده الله بر او خشمگین گردید و فرمود تا هر دو بازوانش را رگ زدند، و چندان از او خون برفت تا در گذشت، آنگاه ابن الاغلب فرمود تا او را بر همان چوبه دار- که پیش از او فزاری ۵ را بدار آویخته بودند- بدار آویختند

ابو جعفر احمد بن ابراهیم ۶ گفت: پیکر بی جان اسحاق بر فراز دار چندان بماند تا مرغان در اندرون او آشیان کردند، اسحاق ریشی دراز داشت، هیچ از موهای او نریخته بود و پیوسته وزش باد ریش او را نوازش می‌داد.

و یکی از سخنانی که اسحاق در واپسین شب مرگ خود به زیاده الله گفت این است: ای بیمار مالنخولیا، بخدا سوگند تو خودت را بعنوان سید العرب جا زده و هرگز سید عرب نیستی، دیرگاهی است که داروئی بتو نوشانیده‌ام که بزودی در خرد تو اثر خواهد بخشید، زیاده الله دیوانه بود که به مالنخولیا ۷ دچار شد و به مرد.

(۱)- اسحاق بن عمران مشهور به: «سم ساعه»: وی با دولت آل اغلب فرمانروایان افریقیه معاصر بوده و در عهد زیاده الله ابن الاغلب سوم (۲۹۰-۲۹۶ ه) می‌زیسته است. و ابن العذاری در کتاب (المغرب- ۱: ۱۶۳) می‌گوید: او در سال ۲۷۹ ه بدرود زندگانی گفته است، اما این گفته مبنی بر اشتباه است، زیرا وی تا پایان دولت اغالبه در قید حیا بوده است: ابن البیطار یکی از تألیفات او را بنام: (العنصر و التمام) یاد کرده است، این کتاب داروشناسی است و آن را بنام زیاده الله سوم (نامبرده) نگاشته. ابن البیطار در کتاب خود: «الجامع فی الادویة المفردة» ازین کتاب مطالب بسیار آورده است.

ترجمه احوال اسحاق در الطبقات باختصار آمده و تقریباً خلاصه کلام ابن جلجل است، (ص ۶۰)، و در العیون نیز عین عبارات ابن جلجل را با اندکی اختلاف آورده (۲: ۳۵-۳۶) و نام برخی تألیفات اسحاق را افزوده است، و در مسالک (ج- ۵- ق- ۳- ورق ۵۷۶-۵۷۷) نیز عبارات ابن جلجل را با تصرفاتی آورده، و در المغرب- ابن العذاری ۱: ۱۶۳، و بروکلیمان ۱: ۲۳۲، و تکمله آن ۱: ۴۱۷.

و از تألیفات اسحاق بن عمران جز کتاب: «المالنجولیا»- که نسخه از آن بشماره ۸۰۵ در کتابخانه مونیخ، و نسخه دیگری در آغاز

مجموعه طیبه که نسخه طبقات الاطبا و الحكماء ابن جلجل (کتاب حاضر) نیز ضمیمه آن است موجود می‌باشد، و رساله کوچکی که اسحاق بن عمران برای برخی دوستانش نوشته است بعنوان (حفظ الصحه و تدبیرها) - و در پنج صفحه است و صاحب طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۶۴

عقد الفرید آن را در: ج/ ۶/ ص ۲۳۲-۲۳۴ روایت کرده. دیگر چیزی از تألیفات او بدست ما نرسیده است. و پدر روحانی پل اسپاط در تکمله فهرست خود ص ۴۹-۴۸ از تألیفات او این سه کتاب را یاد کرده است:

۱- کتاب فی المالنخولیا

۲- «کتاب فی الفصد

۳- «کتاب فی النبض

(۲)- در العیون: «زیاده الله بن الاغلب التیمی» و او: ابو مضر زیاده الله بن عبد اله بن ابراهیم بن الاغلب وی از سال ۲۹۰ ه تا سال ۲۹۶ ه در افریقیه فرمانروایی کرده است. و پس از آنکه از سپاه ابو عبد اله شیعی داعی فاطمین در مغرب شکست خورد بمصر فرار کرد.

(۳)- در الطبقات و العیون و المسالك: «المانخولیا» یک نسخه از آن بشماره ۸۰۵ در- کتابخانه مونیخ موجود می‌باشد.

و: «المانخولیا» بیماری معروف به سوداوی است، و (وسواس) نیز بان می‌گویند، امروزه آن را بزبان طبی: نوروستائیا einehtsaruen، و نام این بیماری در کتابهای طبی عربی بصورت‌های گوناگون نوشته می‌شود مانند: «مالنخونیة»، «مالنخولیا»، «ملخونیا» (القانون ۳۱۳. مفید العلوم از ابن الحشاء ۷۳)

(۴)- برای باقی تألیفات اسحاق به العیون ۲: ۳۶ رجوع کنید.

(۵)- ابراهیم فزاری: یکی از اهل مناظره و اصحاب جدل بوده است، به: «تعطیل» (\*) (معطله گروهی بوده‌اند که در عدالت الهی شبه کرده و بکفر و الحاد متهم گردیده‌اند) متهم گردید، جمعی بر او شهادت دادند که وی بخدا و پیامبران و کتاب آسمانی و پیامبر او محمد بن عبد الله ص سخریه و افسوس می‌دارد، و قاضی قیروان ابو العباس عبد اله بن طالب بن سفیان- که در شهر قیروان در سالهای (۲۵۷-۲۵۹ و ۲۶۷-۲۷۵ ه) دو بار بر مسند قضاوت نشست به کشتن و دار زدن او حکم کرد، و با کارد گلوگاه او را بریدند و واژگونه او را بر فراز دار آویختند پس از آن او را از چوبه دار پایین آورده و پیکر او را آتش زدند

(ابن ابی العرب) ... معالم الايمان ۲: ۷۲، ترتیب المدارک از قاضی عیاض ج- ۱ ورق ۱۶۴ ب شرح الشفا از خفاجی ۴: ۳۴۵

(۶)- ابو جعفر احمد بن ابراهیم: پزشک مشهور معروف باین الجزار (ترجمه احوال او بعد ازین ص ۱۶۷ خواهد آمد)

گویا وی این داستان را در کتاب خود: «اخبار الدوله»- که در پیدایش دوله العییدین و آغاز فرمانروائی ابی محمد عبید اله المهدی در سرزمین مغرب می‌باشد- آورده است. و ابن اصبیعه (ج- ۲- ص ۳۷) در ترجمه اسحاق بن سلیمان الاسرائیلی مطالبی از او یاد کرده است (نام این کتاب در کشف الظنون آمده است) و یا اینکه داستان کشته شدن اسحاق را از کتاب:

«التعریف بصحیح التواریخ» گرفته است، و این تاریخ مختصری است مشتمل بر وفیات

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۶۵

علماء زمان خود باشمه از جالب‌ترین داستانهای زندگانی ایشان ابن ابی اصبیعه نام این کتاب را در ترجمه احوال او یاد کرده است

(۲: ۳۸) صاحب کشف الظنون نیز این کتاب را نام برده است

اما این دو کتاب هر دو از میان رفته و بدست ما نرسیده است

(۷) - یکی از کسانی که نسخه خطی این کتاب را (نسخه اصل کتاب حاضر - طبقات الاطباء و الحکماء) در دست داشته، در اینجا بعنوان تعلیق بر این داستان (زهر نوشاندن اسحاق به - زیاده الله) در هامش نسخه، چنین نوشته است: «اسحاق را نباید حکیم و پزشک دانست که نسبت به علم طب چنین گستاخی و خیانت روا داشته است، گوئی نهاد او از نامش بهره داشته که او را: (سم ساعه) می گفته‌اند» ۲

طبقات الاطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۶۶

۱

### ۳۳- اسحاق بن سلیمان الاسرائیلی ۱

وی از مردم مصر است. و در آغاز کار چشم پزشکی بود، در شهر «قیروان» اقامت نموده و ملازمت و شاگردی اسحاق بن عمران را اختیار کرد، و بوسیله علم طب عبید اله شعی ۲ را بسیار خدمت کرد، پزشکی سخندان و زبان آور و نکته سنج بود، یک صد و اند سال زندگانی کرد، هرگز زن نگرفت، و فرزند بر جای نگذاشت. تالیفاتی دارد هر کدام در باب خود یکتا است، و کسی پیش از او چنان کتابهایی نوشته است مانند: «کتاب البول» ۳ و آن کاملترین و جامعترین کتابی است که تا کنون در چنین موضوع نوشته شده، در این کتاب آراء همه پزشکان پیشین را تخطئه کرده است: «کتاب الحمیات» ۴ «کتاب الغذاء و الدواء» ۵ در علوم فلسفه نیز تالیفاتی دارد از آن جمله است: ۶ کتاب «بستان الحکمه» «کتاب الحدود» ۷ «کتاب المنطق» ۸ «کتاب التریاق» ۹ باو گفتند: آیا شادمان می شوی اگر تو را فرزندی باشد؟ پاسخ داد: از زمانی که کتاب الحمیات را پایان یافته و از آن خود دیدم بیشتر شادمان نمی شوم، یعنی نام او بکتاب الحمیات بیشتر برجای می ماند تا بفرزند. [۴]

طبقات الاطباء و الحکماء (ترجمه)؛ پیشگفتار محقق؛ ص ۱۶۶

(۱) - ابو یعقوب اسحاق بن سلیمان الاسرائیلی، در حدود سال ۳۲۰ ه بدرود زندگی گفته است.

برای ترجمه او به کتابهای زیر رجوع شود:

الطبقات ص ۸۸، العیون ۲: ۳۶-۳۷، المسالک ج- ۵- ۳- م- ۳ ورق ۵۷۷-۵۷۸ بروکلمان ۱: ۲۳۵، تکمله ۱: ۴۲۱.

(۲) - ابو عبید اله الشعی: امام ابو محمد عبید اله المهدی نخستین خلیفه فاطمین در افریقیه که از سال ۲۹۶ تا ۳۲۲ ه خلافت کرد.

ترجمه احوال او در الطبقات ص ۸۸ و در العیون ۲: ۳۶-۳۷.

(۳) - کتاب البول: یک نسخه خطی ازین کتاب در خزانه تیموری در دار الکتب المصریه و ضمیمه آن یک نسخه از کتاب الاعضاء الالمه تألیف جالینوس در یک مجلد بشماره ۳۱۱ طب موجود است.

طبقات الاطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۶۷

(۴) - کتاب الحمیات: علی بن رضوان الطیب درباره آن می گوید «این کتاب سودمند است مردی دانشمند آن را گرد آورده است، بیشتر مطالب آن را آزمودم، و برتر از آن ندیدم»، (العیون: ۲:

۳۷) یک نسخه ازین کتاب بشماره ۲۱۰۹- نوشته بسال ۶۳۹ ه در کتابخانه احمد سوم در شهر استانبول موجود است.

(۵) - در الطبقات و العیون: «کتاب الاغذیه و الادویه» یک نسخه از این کتاب در دو مجلد که بسال ۷۰۹ نوشته شده در کتابخانه

(فاتح) بشماره ۳۶۰۴ و عنوان آن: «اقویل الاوائل فی طبائع الاغذیه و قواها» هست.

(۶) - در الطبقات و العیون: «بستان الحکمة» مشتمل بر مسائلی از علم الهی.

(۷) - در الطبقات و العیون: «فی الحدود و الرسوم»

(۸) - در العیون: «المدخل الی المنطق».

(۹) - برای باقی تألیفات صاحب ترجمه به ابن ابی اصیبعه رجوع شود (۲: ۳۷)، و به - طبقات الادباء ۲: ۱۳۶-۱۳۷، و سلم الوصول از

حاجی خلیفه ص ۶۲.

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۶۸

۱

### ۳۴- ابو جعفر الجزار

ابو جعفر احمد بن ابراهیم ابن ابی خالد الجزار: وی از مردم شهر قیروان و پیرو دین حنیف اسلام، و پزشک فرزند پزشک بوده است. عموی او ابو بکر ۲ از کسانی بود که اسحاق بن سلیمان را دیده و با او صحبت داشته بود، در علم طب تألیفات مهمی دارد، وی در علم طب و دیگر علوم پیوسته بمطالعه، درس، بحث و حفظ مشغول بود، در موضوعات غیر طبی نیز تألیفاتی دارد مانند: چند کتاب او در تاریخ ۳ و کتاب (الفصول و البلاغات)، ۴ وی در زندگانی اجتماعی آدم مخصوصی بود، و در رفتار و نشست و برخاست با مردم خوی و شیوه ویژه خود داشت، در شهر قیروان هرگز کسی لغزشی از او ندید، هرگز با بزم نشینان انباز نگردید، در تشییع جنازه‌ها و مجالس جشن عروسیها حاضر می‌شد و در سوگ و سورها با دیگر مردمان همدردی می‌کرد و شادمان و انباز بود، اما در این جور جاها هرگز چیزی نمی‌خورد، بسرای مهران افریقا هرگز روی نمی‌آورد، از پادشاه آن سرزمین هرگز بار نخواست - جز ابو طالب ۵ عموی معد - ۶ که دوست دیرینه او بود، و هر روز آدینه سوار شده برای دیدارش بسرای او می‌شتافت - بدیدار کس دیگر از بزرگان افریقیه نرفت.

هرساله در هنگام گرمای تابستان آهنگ دریا بار نموده، و همه تابستان را در «منستیر» ۷ - که بندری است در کرانه دریا - می‌گذرانید، آنگاه بافریقیه بازمی‌گشت، بر در سرای خود «باجه» - اطاقکی - نهاده بود، و در میان آن یکی از بردگان خویش را - که رشیق نام داشت - نشانیده، و همه گونه معجونها، شربتها، داروها در دسترس او گذارده بود، و چون بامدادان قاروره‌های بیماران را می‌دید، دستور می‌داد تا بیماران به نزد آن برده شوند، و هر دارو که ایشان را باید از او برایگان بگیرند این کار برای آن بود که او خویشان را برتر از آن می‌دانست که از کسی برای معالجه دستمزد یا در بهای دارو چیزی دریافت نماید.

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۶۹

یکی از کسانی که من او را راستگوی می‌دانم درباره او چنین گفت: یک روز بامدادان در نزد او در دهلیز خانه‌اش نشسته بودم، دهلیز پر بود از بیماران، ناگاه پسر برادر قاضی نعمان ۸ از در درآمد - وی در افریقیه جوانی بزرگ‌زاده بود، و چون قاضی نعمان را کاری پیش آمدی آن جوان را در جای خویش بر مسند قضاوت می‌نشانید و او میان مردم و دادخواهان داوری می‌کرد - باری آن جوان از در بدر آمد، و در دهلیز جایی تهی از مردمان نیافت تا در آنجا به‌نشیند مگر جایگاه ویژه ابو جعفر، در این هنگام ابو جعفر درآمد، و پسر برادر قاضی در پیش او برپای ایستاد، ابو جعفر نه او را در جایی بنشانند و نه او را گرمی بداشت آن جوان قاروره را که با خود همراه داشت بابو جعفر بنمود - این قاروره پسرعموی آن جوان فرزند ۹ نعمان بود - ابو جعفر هرچه درباره آن قاره باید بگوید بگفت و او همچنان بسخنان او گوش فراداده و برپای ایستاده بود، آنگاه آن جوان بر اسب خویش به‌نشست و سر خود گرفت و برفت، و ازین رفتار خشک و معمولی ابو جعفر دل‌آزرده نبود، و از آن پس آن جوان هر روز می‌آمد، و قاروره بیمار را می‌آورد، و به ابو جعفر می‌نمود و از او دستور می‌گرفت تا بیمار بهبود یافت.

گوینده این داستان چنین افزود: تا اینکه روزی بامدادان نزد ابو جعفر بودم ناگاه گماشته قاضی نعمان از در درآمد، و نامه و دستارچه در پیش ابو جعفر نهاد، در آن نامه قاضی نعمان از ابو جعفر در علاج و بهبود فرزند خویش سپاس گذاری نموده و در دستارچه چند جامه و سیصد دینار زر ۱۰ هدیه فرستاده بود، نامه را خواند و پاسخ داده سپاس گفت، و آن جامه و خواسته را نه گرفت، گوینده داستان گفت: من باو گفتم ای ابو جعفر این روزی ایست که خداوند برایت رسانیده، تو آن را بازپس می دهی؟ بمن گفت: بخدا سوگند هیچ یک- از مردان دولت (آل معد) بر من منت و نعمتی نداشته و ندارند، وی هشتاد و اند سال در این جهان زندگانی کرد، و پس از مرگ بیست و چهار هزار دینار زر و بیست و پنج قنطار از کتب طبی و غیر طبی برجای گذاشت وی در روزهای واپسین زندگانی خویش آهنگ رفتن بسرمین اندلس را داشت، اما مرگ او در رسید و هرگز باندلس نرفت.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۰

ابو جعفر پزشک در روزگار فرمانروائی «دولت بنی معد» ۱۱ می زیسته است.

(۱)- ابن الجزار: چنانکه در کتاب «البيان المغرب» نگارش ابن العذاری آمده است در سال ۳۶۹ در گذشت (۱: ۳۳۸) و در «طبقات الادبای یاقوت» ۲: ۱۳۷ می گوید: «وی در روزگار المعز لدین الله در حدود سال ۳۵۰ ه یا نزدیک باین سال می زیسته است» و در کتاب: «جذوة المقتبس» تألیف ابن الخطیب، ورق ۱۰ [و این غیر از ابن الخطیب صاحب کتاب- «الاحاطة»، و غیر از کتاب جذوة المقتبس نگارش حمیدی می باشد] می گوید: ولادت او در سال ۳۴۱ و وفاء او در مادرید بسال ۳۹۵ ه اتفاق شده است، و در کتاب هدیه العارفين می گوید:

وی در سال ۴۰۰ در اندلس کشته شده است؟؟

ترجمه احوال ابو جعفر در: الطبقات ص ۶۱، العیون ۲: ۳۷-۳۹، المسالك- ج- ۵ ق- ۳ ورق ۵۷۸-۵۷۹، و طبقات الادبای یاقوت ۲: ۱۳۶-۱۳۷، الوافی بالوفیات ۱:

۱۱۷ نسخه خطی تیمور، سلم الوصول ص ۶۲، هدیه العارفين، ۱: ۷۰، مجله آسیائی فرانسوی سال ۱۸۵۳-ج- ۱: ۲۸۹، بروکلیمان ۱: ۲۳۸، تکمله ۱: ۴۲۴، و ترجمه احوال مفصل و مبسوط او را سید حسن حسنی عبد الوهاب التونسی در کتاب خود: «الذخیره فی تاریخ افریقیه»- نسخه خطی- نوشته است، و مورد استفاده من بوده، وی قریب چهل مجلد از تألیفات او را نام برده است.

(۲)- ابو بکر محمد بن ابی خالد الجزار در نیمه اول قرن چهارم می زیسته است وی داروهائی از قبیل: چند شربت، معجون و تریاقات از ساخته‌های ویژه خود دارد برخی از این داروها را پسر برادرش (احمد) در کتاب «طب المشایخ» یاد کرده است ص ۱۱۴ و ۱۱۶ نسخه مخطوطی از آن در مجموعه طبی خطی که نسخه اول آن همین کتاب طبقات ابن جلجل است موجود می باشد.

(۳)- وی چند کتاب در تاریخ نوشته است بدین تفصیل:

۱- کتاب: «التعریف بصحیح التاریخ» در این کتاب از احوال علمای عصر خود و تواریخ وفیات ایشان سخن رانده است ابن ابی اصیبه و یاقوت و قاضی عیاض در المدارک از این کتاب یاد کرده اند.

۲- کتاب: «اخبار الدوله» یا «تاریخ الدوله» در این کتاب وی از آغاز دولت فاطمین و پیدایش و انتشار دعوت آن دولت سخن رانده است. مقریزی در کتاب خود: «اتعاض الحنفا» مطالبی از آن یاد کرده است.

۳- کتاب: «مغازی افریقیه» در تاریخ استیلای مسلمانان بر تونس، ابو عبید البکری در کتاب (المسالک) ص ۴۲ این کتاب را نام برده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۱

(۴)- کتاب: «عجایب البلدان»، در این کتاب از تقویم (طول و عرض و موقع جغرافیائی و اوصاف بلدان) سخن می راند، ابن البیطار

(۲: ۱۶۷) و همچنین کشف الظنون از این کتاب یاد کرده‌اند.

(۴) - کتاب الفصول و البلاغات: کسی جز ابن جلجل از این کتاب یاد نکرده و نسخه آن بدست ما نرسیده است.

(۵) - این عبارت در المسالك چنین است:

«مگر بسوی مهدی عبید اله و بسوی عمویش ابو طالب» اما این زیادتى خطاست زیرا ابن الجزار معاصر مهدی نبوده و مهدی عموی

ابو طالب نبوده، و درست همان است که ابن جلجل در اینجا گفته است. و مراد از ابو طالب احمد بن عبید اله المهدی می‌باشد

(۶) - خلیفه المعز لدین الله ابو تمیم معد بنیادگذار دولت فاطمین در مصر که بسال ۳۶۵ هـ در گذشته است.

(۷) - «منستیر» شهری بوده در ساحل افریقیه و مرکز اجتماع جمعی از زهاد و عباد بوده و احادیث نبوی بسیاری در فضیلت این شهر

وارد شده است، و در آخر کتاب؟ «شجرة النور - الزکیة» رساله هست درباره المنستیر و فضائل و جغرافی و اوصاف آن.

(۸) - ابو حنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن حیون، وی در صحبت المعز لدین اله فاطمی در هنگام استیلای بر کشور مصر بان

دیار درآمد، و در آنجا بر مسند قضاوت نشست، و کتابهای بسیاری در دعوت دولت فاطمین و در نصره آل البیت تألیف کرد، و در

سال ۳۶۳ هـ در مصر درگذشت (ابن خلکان ۲: ۱۶۶ و روضات الجنات خونساری ۷۲۸).

(۹) - قاضی نعمان دو پسر داشت: ابو الحسن علی بن نعمان متوفی بسال ۳۷۴ هـ. و ابو عبید اله محمد بن نعمان متوفی بسال ۳۸۹ هـ. و

هر دو تن نامبردگان بهمراهی پدر خود نعمان در رکاب المعز لدین اله بسرزمین مصر درآمدند، و هر دو تن در دولت فاطمین در

مصر بر مسند قضا نشستند.

(۱۰) - در اصل مثقال نوشته است، اما مقصود از یک مثقال در آن عهد در اندلس یک دینار بوده است.

(۱۱) - خلیفه المعز لدین اله نامبرده، این امر دلیل است بر آنکه این داستان پیش از رفتن المعز لدین اله از افریقیه بمصر بسال ۳۶۱ هـ.

رخ داده است. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۲

## گروه نهم حکما و پزشکان کشور اندلس ۱

### اشاره

یگانه مرجع طبی مردم اندلس کتابی بود که آن را: «ابریشم» ۲ می‌نامیداند، و معنی آن: «المجموع، یا: الجامع» می‌باشد، و آن را از

کتابهای مسیحیان عبری ترجمه کرده بودند، و در روزگار فرمانروائی الناصر عبد الرحمن بن الحکم ۳ چند تن از پزشکان مسیحی

در اندلس بکار طبابت اشتغال داشتند، اما پزشکان مبرزی نبوده، و در علوم طب، فلسفه و هندسه چندان بصیرتی نداشته‌اند.

تا اینکه در روزگار خلافت امیر محمد ۴ این پزشکان ظهور کردند مانند:

(۱) - صاعد اندلسی در طبقات الامم خود این مقدمه را از ابن جلجل گرفته و آن را با اندک تصرفی نقل کرده است.

(۲) - ابریشم (بسین و شین بی نقطه و بانقطه)، و اینکه در الطبقات (ابریشم) نوشته غلط است. و ابریشم در لغت بمعنی حریر می‌باشد،

اما در نزد مؤلفان مفردات طبی ابریشم نوعی از داروهای قلبی است (قانون ۱۳۶ و مفردات ابن البیطار ۱: ۷)، ابن جلجل در اینجا

می‌گوید مرجع و اعتماد پزشکان اندلس بر این کتاب بوده و این کتاب از کتب نصاری ترجمه شده است.

اما کلمه: «ابریشم» - بسین یا شین مطابق لهجه اندلسی‌ها معرب کلمه یونانی است که معادل آن بلاتینی **imsirohpa** و معنی آن:

«الفصول» می‌باشد، و این نام کتاب مشهور ابقرات بوده است، و این امر دلیل است بر اینکه کتاب ابقرات در مشرق بزبان عربی ترجمه شده، و ترجمه آن را «الفصول» نامیده‌اند، و این درست ترجمه نام اصلی یونانی آن می‌باشد، پس از آن بزبان لاتین ترجمه شده و از لاتین دوباره در اندلس عبری ترجمه شد، اما در این ترجمه دوم بجای الفصول نام اصلی لاتینی آن را معربا بر آن نهاده و در ترجمه احوال یحیی بن اسحاق- که در صفحه ۱۰۰ این کتاب خواهد آمد- گفته می‌شود که وی در علم طب مطابق آراء رومیان کناشی

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۳

مشمول بر پنج کتاب (پنج باب)، موسوم به: «الابریشم» نگاشت، و ابن یحیی وزیر عبد الرحمن الناصر بوده است، و از نخستین پزشکان اندلس و نصرانی مذهب بوده است، شاید وی این کتاب خود را بروش ابقرات در کتاب الفصول تألیف کرده است

(۳)- امیر عبد الرحمن دوم بن الحکم مکنی به: «ابا المطرف» در سال ۲۰۷ هـ بفرمانروائی اندلس رسیده است.

(۴)- در العیون: «محد بن عبد الرحمن الاوسط» و او امیر محمد بن عبد الرحمن از سال ۲۷۳ هـ تا سال ۲۳۸ فرمانروای اندلس بوده است

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۴

۱

### ۳۵- حمدین بن ابا ۱

وی پزشکی حاذق، مجرب، داماد بنی خالد ۲ بوده است، او در شهر قرطبه ضیاع و عقار و در آمد بسیار داشت چنانکه: هیچ ستوری را سوار نمی‌شد مگر آن ستور از نتایج ستوران خودش بود، هیچ نان نمی‌خورد مگر از خرمن و کشت خودش، هیچ جامه بر تن نمی‌کرد مگر آن جامه از کتان املا-ک خودش بافته شده باشد، هیچ برده بخدمت خود نمی‌گرفت مگر آن برده از خانزادگان خودش بوده است ۲

(۱)- در العیون: ۱: ۴۱ ترجمه احوال او را نقلا- و بعین عبارات ابن جلجل آورده است و صاحب ترجمه را «حمدین بن أبان» نامیده است، و در «الوافی بالوفیات»- از صفدی ۴:

۹۵ نسخه دار الکتب بنام: «حمدون بن أثال» ضبط کرده، و در یک نسخه خطی از کتاب عیون الانباء، «حمدون بن أثال» نوشته است. و صاحب مسالک ج- ۵- ق ۳ ورق ۵۷۹ ازین نسخه روایت کرده است، و در الطبقات ص ۷۸ «ابن ایاس» نوشته و این تصحیح ناشر آن کتاب است زیرا در اصل نسخه خطی: «ابن ابا» بوده- و این درست است-، و ناشر در تعلیقات آخر همین چاپ المسالک می‌گوید: (این کلمه یعنی کلمه: «ابا» در نسخه اصل خطی درست خوانده نمی‌شود)، و در مجموعه کتابهای کتابخانه اندلسی نام «اثال» دیده نشده، تنها نام «ابا» بضم الف و تشدید باء و فتح آن دیده می‌شود (ابن الفرضی ۱: ۱۶۳-۱۷۶) و این ضبط با ضبط ابن جلجل مطابقت دارد.

این شخص معاصر ایام حکومت امیر محمد بن عبد الرحمن در اندلس می‌زیسته است (۲۳۸ ۲۷۳ هـ)

(۲)- بنو خالد: یکی از خاندانهای قدیمی عرب در اندلس بوده، این خاندان در جنگهای اندلس مخصوصا در سال ۲۷۵ هـ در شورش «عمر بن حفصون» از خود رشادت بسیار نشان دادند و دژی داشته‌اند بنام: «الفنتین»، (المقتبس ص ۵۲).

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۵

### ۳۶- جواد الطیب نصرانی ۱

وی در روزگار فرمانروائی (۱) میر محمد ۲ می‌زیسته است، چند داروی مخصوص داشته که از ساخته‌های خود او و منسوب بنام او می‌باشد مانند: «لعوق جواد» ۳ و «داروی الراهب»، و «بسونات جواد» ۴، و حمدین نیز بسون مشهوری داشته که باو انتساب دارد، و هر خوراک از بسون حمدین از یک‌صد و یک دارو ترکیب می‌گردیده و همه داروهای آن گیاهی و رستنی می‌باشد. ۵۲

(۱)- ترجمه جواد الطیب نصرانی جز در کتاب العیون ۲: ۴۱ آنهم نقلا- و بعین عبارات ابن جلجل، و در کتاب (نزهة العیون ورق ۱۲۱ ب) در مصادر دیگر مذکور نیست، وی در روزگار فرمانروائی الامیر محمد بن عبد الرحمن در سرزمین اندلس بسال (۲۳۸-۲۷۳ ه) می‌زیسته است

(۲)- در العیون محمد بن عبد الرحمن الاوسط و او امیر محمد بن عبد الرحمن می‌باشد که از سال ۲۳۸ تا سال ۲۷۳ ه در اندلس فرمانروائی کرده است

(۳)- لعوق: داروئی است که از چندین داروی گوناگون برحسب احتیاج ترکیب می‌گردیده و با شکر یا عسل و جز آن می‌آمیخته‌اند. کلمه لعوق در قرون وسطی میان اطباء مشهور بوده و بصورة) kool (وارد زبانهای اروپائی گردیده است.

(۴)- در العیون: «و الشرابات و السفوفات» صاحب کتاب العیون کلمه البسونات را چون معروف نبوده آن را به سفوفات تحریف کرده است و «بسون» زهری است که از چند دارو ترکیب می‌گردیده و بنامهای گوناگون بحسب سازنده و بنام سازنده آن نامیده می‌شود مانند: بسون جواد، و بسون حمدون که در متن آمده است- دوزی در تکمله قوامیس خود ۱: ۸۷ آن را نقلا- از کتاب ابن القوطیة (فی تاریخ افتتاح الاندلس) نقل کرده است

کلمه: «بسون» در فرهنگهای عربی نوشته نشده، شاید این کلمه از ریشه کلمه اسپانیولی «بشیون» (nosioP که بمعنی نوشابه یا نوشیدنی است، و در زبان فرانسه) nosioP (بمعنی زهر سم) می‌باشد آمده. و نیز بکتاب) P. ۴۶۲ tenomiS رجوع شود

(۵)- در متن عربی: «وبسون حمدین مائة عقیر و عقیر، کلها شجاریة» یعنی: «وبسون حمدین یک‌صد و یک دارو است، و همه داروهای آن گیاهی است»

و العقیر: الشجر، و العقار: ما يتداوی به من النبات، او الدواء مطلقا و الجمع: عقاقیر و «شجاریة» یعنی داروهای گیاهی.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۶

### ۳۷- حرانی ۱ که از خاورزمین باندلس آمد

وی در روزگار میر محمد ۲ از خاورزمین بکشور اندلس آمد، مسجد حرانی را که نزدیک مسجد قمری است او بنا کرده، سرای او نیز در آنجا بود، وی در اندلس معجونی می‌ساخت هریک خوراک آن را به پنجاه دینار زر می‌فروخت، این معجون دردها و بیماریهای اندرون را سودمند بود، از فروش این معجون خواسته بسیار اندوخت، پنج تن از پزشکان: ۳ جواد و حمدین و دیگران گرد آمده و پنجاه دینار زر میان خود فراهم کردند و از آن دارو یک خوراک از او خریدند، و هریک از آن پنج تن پزشک پاره از آن دارو را برداشته و بازمایش آن پرداختند، آن را بو می‌کرد و می‌چشید و آنچه درباره آن بگمانش می‌رسید، و نیروی بویائی و



چشائی او را رهنمون می‌گردید در کاغذی می‌نوشت، آنگاه همگی گرد آمده و یکان‌یکان هرچه بگمانشان رسیده و نوشته بودند بیک دیگر نشان داده و همه معلومات خود را در یک‌جا نوشته و به نزد حرانی شتافتند و باو گفتند: خداوند تو را باین داروی ویژه‌ات سود بسیار داده است، ما گروهی از پزشکان یک خوراک از داری تو را خریدیم و چنین وچنان کردیم، اکنون اگر اجزاء و داروهائی را که از آن ترکیب یافته است شناخته‌ایم، ما نیز آن را خواهیم ساخت.

و اگر اشتباه کرده‌ایم، ما را از ترکیب آن آگاه کن تا ما نیز با تو در ساختن و فروش آن انباز باشیم؟ که تو سود بسیار از آن برده، حرانی کاغذی را که پزشکان اطلاعات خود را درباره اجزاء آن دارو در آن نوشته بودند از دست ایشان گرفته و در آن لختی نگریست، آنگاه سر برداشته و گفت: داروهای آن را یکایک درست شناخته‌اید، و حتی یک داروی آن بر شما پوشیده نمانده است، جز آنکه در تعدیل اوزان و مقادیر داروها اشتباه کرده‌اید، پس حرانی آن پزشکان را در ساختن آن دارو با خویشتن انباز کرد، و داروی او به: «المغیث الکبیر» ۴- رهائی بخش بزرگ- نامیده می‌شده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۷

و از آن‌گاه این دارو در سرزمین اندلس مشهور گردید. این داستان را نزد ابی الاصبغ رازی ۵ بخط امیر المؤمنین المستنصر بالله ۶ رحمه الله علیه دیده‌ام ۷

و داستان دیگری برای حرانی پیش آمده و آن این است: روزی نسخه از آن حرانی دیدند که در آن نوشته شده بود: «... و از ثفاء ۸ فلان مقدار ...» کسی نمی‌دانست ثفاء چه دارویی است؟ به نزد حرانی شتافتند و باو گفتند: ثفاء داری؟ حرانی گفت: دارم، باو گفتند: بهای وزن دو درهم آن چند است؟ حرانی گفت: وزن دو درهم آن ده دینار زر بها دارد، پس ده دینار از ایشان گرفته و مقدار دو درهم تخم خردل بایشان داد، گفتند این تخم خردل است و ما آن را می‌شناخته‌ایم، حرانی بایشان گفت: من عین دارو را بشما نفروخته‌ام بلکه ترجمه و تفسیر نام آن را بشما فروخته‌ام. ۲

(۱)- ترجمه احوال این پزشک در کتاب الطبقات ص ۷۸ باختصار آمده، و در العیون (۲):

(۴۲) عینا ترجمه ابن جلجل را روایت کرده است، وجه تسمیه و ضبط صحیح نام: «الحرانی» بدست نیامد، حتی صاعد اندلسی درباره او گفته است: «نام او را نشنیده‌ام»، و چنانکه ابن جلجل می‌گوید: وی در روزگار فرمانروائی امیر محمد بن عبد الرحمن (۲۳۸-۲۷۳ هـ) می‌زیسته است، قفطی در اخبار (۳۹۴-۳۹۵) او را بنام: «یونس الحرانی» نوشته، و می‌گوید: وی پدر دو تن پزشکان اندلسی «احمد» و «عمر» فرزندان یونس الحرانی بوده است، اما در هیچ کدام از مصادر بچنین مطلبی اشاره نشده است بلکه همه منابع می‌گویند: وی پزشکی است مجهول الاسم که از بلاد مشرق‌زمین باندلس مهاجرت نموده است.

(۲)- در العیون: «محمد بن عبد الرحمن» ترجمه احوال او در ص ۱۷۳ گذشت

(۳)- جواد: ترجمه احوال او پیشتر گفته شد

(۴)- المغیث الکبیر: لعوقی (داروی مرکب) بوده که بعقیده اهل آن عصر همه بیماریها را سودمند بوده است. دوزی (۲: ۲۳۰) آن را نقلا از تذکره ابن وافد الاندلسی- از تذکره نسخه خطی موجود در خرونتجن در هولندا بشماره ۲۷۲۳- در فرهنگ خود یاد کرده است.

و در برخی کتب مفردات طبی آمده است: «صفه معجون ملوکی یسمی جوارشن الخلفا و لکثرة نفعه یسمی بالمغیث و این دارو در اعضاء مهمه بدن انسان چنان تأثیر می‌کند که باران رگبار در زمین خشک»، (مجموعه شماره ۵۰۱ دار الکتب المصریه ورق ۶۶).

(۵)- ابو الاصبغ عیسی بن احمد بن محمد بن موسی بن بشیر بن حماد بن لقیط الکنانی الکاتب معروف به رازی، از مردم شهر قرطبه بود، پدران او از مردم خاورزمین (ایران) بوده‌اند

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۸

مردی ادیب عالم باخبار گذشتگان مورخ بوده، برای الحکم المستنصر (۳۵۰-۳۶۶ ه، کتاب جامعی در تاریخ نگاشته است، و مورخانی که پس از او آمده‌اند بر آن کتاب اعتماد کرده از مطالب آن بسیار نقل کرده‌اند، و نیز برای منصور بن ابی عامر کتابی در موضوع تاریخ: «الوزراء و الوزراء» و کتابی در حجاب نگاشته است، وی بسال ۳۷۹ ه بدرود زندگانی گفته است. (تکملة التکملة ۲۳۸-۲۳۹).

(۶)- خلیفه المستنصر بالله الحکم الثانی بن عبد الرحمن الناصر که از سال ۳۵۰ ه تا سال ۳۶۶ ه خلافت کرد و (۹۶۱-۹۷۶ م)

(۷)- تا اینجا ابن ابی اصیبعه مطالب ابن جلجل را نقل کرده است اما از روایت داستان دیگر خودداری کرده است.

(۸)- الثفاء الخردل: او الحرف، واحدته: «ثفاءه» و هو حب الرشاد (- تخم خردل) (القانون ۱۷۳، ابن البیطار ۱: ۱۵-۱۷)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۷۹

۱

### ۳۸- خالد بن یزید ۱

خالد (بن) ۲ یزید بن رومان نصرانی، وی در علم پزشکی مقامی ارجمند داشت و در روزگار خود در این دانش جنبشی کرد، در محله کنیسه: «سنت اجلج» ۳ سکونت داشت، و سرای او در آنجا بود، و بنام [۵] سرای ابن الشطجیری الشاعر ۴ معروف بوده است، از راه طبابت خواسته و املاک بسیار بدست آورد، و در ۵ پهلوی سرای خود گرمابه‌ای ساخت، که بنام خودش معروف گردید، (۴) کارها را بدست خود انجام می‌داد، داروهای گیاهی را خوب می‌شناخت، کارهای خیری در شهر انجام داده بود که مردم شهر قرطبه از آنها بهره‌مند می‌گردیدند، پزشک مصری نسطاس بن جریج ۶ رساله بنام او بعنوان «البول» نوشت، از خالد یک پسر برجای ماند که او را «یزید» نام نهاده بود، اما در علم طب بمقام پدر نرسید. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۰

می‌گوید: در هنگام فتح قرطبه در آن شهر کنیسه بوده که: «سنت اجلج» نام داشته است، ناشر کتاب بر این کلمه تعلیقه دارد که در آن بااستناد منابع تاریخی مختلف محل و موقع کنیسه مزبور را تعیین نموده و می‌گوید کلمه «سنت اجلج» صورت عربی شده کلمه اسپانیولی:

« olcsicA. S »

، حاشیه ص ۲۵ از ترجمه آن،

(۴)- در العیون: «ابن السطخیری» و او حبیب بن احمد الشطجیری شاعری مشهور می‌باشد که زمان حکومت «الحکم المستنصر» را

درک کرده، و عمری دراز یافت، و در حدود سال ۴۳۰ ه بدرود زندگانی گفت. (جدوة المقتبس، ۱۸۶، ۱۸۷)

(۵)- در کتاب العیون این عبارت را «و در پهلوی خانه خود گرمابه ساخت که بنام او معروف گردیده است» ندارد.

(۶)- نسطاس بن جریج: ترجمه احوال او در ص ۱۶۰ گفته شد، و نیز بحاشیه (۳) ص ۱۶۰ رجوع شود.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۱

۱

**۳۹- ابن ملوکه النصرانی ۱**

سرای او واقع در جرف ۲ به: «دار خلف صاحب البرد» ۳ معروف بود، وی در پایان روزگار فرمانروائی امیر عبد الله ۴ و آغاز دولت امیر عبد الرحمن الناصر می‌زیسته، بدست خود کار می‌کرد، خودش رگ می‌زد، بر در سرای او سی کرسی برای نشستن مردم نهاده بود. ۲

(۱)- ترجمه احوال ابن ملوکه- جز در العیون ۲: ۴۱ آنهم منقولا از ابن جلجل و بعین عبارات او- در هیچ‌یک از مصادر دیگر نیامده است، و او در روزگار فرمانروائی الامیر عبد اله بن محمد (۲۷۵-۳۰۰ ه) و آغاز خلافت الناصر عبد الرحمن می‌زیسته است.

(۲)- در العیون در شرح حال ابن پزشک عین ترجمه ابن جلجل را نقل کرده فقط عبارت اول آن را اعنی: «سرای او واقع در جرف به: دار خلف صاحب البرد معروف بود» ذکر نکرده است

(۳)- ترجمه احوال: «خلف صاحب البرد» در جائی بنظر نرسید، و برد بدو ضمه جمع برید (فارسی است بمعنی پیک یا قاصد)، و جرف) جائی است در دامنه کوه قرطبه که آنجا را:

«جلطراء می‌نامیده‌اند، جرف بر همه شهر قرطبه و باغها و کاخها و گردشگاههای آن شهر مشرف بوده است.

(صفة جزيرة الاندلس از کتاب روض المعطار ص ۹)

(۴)- الامیر عبد اله بن محمد و مکنی به ابا محمد متولد بسال ۲۳۰ ه و متوفی بسال ۳۰۰ ه فرمانروائی او در اندلس از سال ۲۷۵ ه تا سال ۳۰۰ ه بوده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۲

۱

**۴۰- اسحاق پزشک ۱**

وی پدر: «ابن اسحاق» ۲ وزیر بود، در نزدیکی مسجد طاهر ۳ مسکن داشت، پیرو کیش مسیح بود، بدست خود کارهای (طبی) را انجام می‌داد، پزشکی آزموده بود، می‌گویند: از او سود بسیار بمردم رسید، کارهای شگرفی از او بیاد گار ماند، چندان پخته و سرد و گرم روزگار چشیده بود، که بر همه مردم روزگار خود برتری داشت، در روزگار فرمانروائی امیر عبد الله می‌زیست، و پس از او زمان دولت الناصر لدین الله عبد الرحمن بن محمد ۴ فرارسید، و در روزگار فرمانروائی او خیرات روی بفزونی داشت، کتابهای طب و دیگر علوم از مشرق‌زمین باندلس سرازیر شد، نیروهای نهفته در مردمان به جنبش و بکار گرایید، و چند تن از پزشکان نامدار در آغاز دولت او ظهور کردند ۲۵

(۱)- ترجمه اسحاق الطیب در هریک از کتابهای: الطبقات ۷۸، العیون ۲: ۳۲-۴۳ الاخبار ص ۳۵۹، نزهة العیون ورق ۹۲ ب باختصار آمده است، و همگی ترجمه او را از ابن جلجل نقل کرده‌اند، وی در زمان خلافت الناصر عبد الرحمن سوم (۳۰۰-۳۵۰ ه) می‌زیسته است.

(۲)- یحیی بن اسحاق وزیر و پزشک ترجمه احوال او در صفحه ۱۸۵ خواهد آمد.

(۳)- در العیون می‌گوید: «وی در شهر قرطبه اقامت داشت»

(۴)- الخلیفه الناصر عبد الرحمن (سوم) بن محمد، وی در سال ۳۰۰ ه در اندلس بامارت نشست، و در سال ۳۱۷ ه امارت خود را

بعنوان (خلافت) نامید و او را امیر المؤمنین خواندند، و او نخستین خلفای اموی در اندلس می‌باشد، و خلافت او ناهنگام وفاتش بسال ۳۵۰ ه ادامه داشت.

(۵) - صاعد اندلسی در طبقات خود (ص ۶۶-۶۵) شرح مبسوطی درباره انتقال کتب علمی و علوم از مشرق زمین باندلس و اهتمام دانشمندان اندلس بتالیف کتب طبی و نجوم و فلسفه نوشته است.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۳

۱

#### ۴۱- عمران بن ابی عمر ا

در شب‌لار ۲ مسکن داشت، پزشکی بزرگوار بود، در طبابت بامیر عبد-الرحمن الناصر خدمت کرد، حب انیسون را برای او ترکیب کرد، ۳ دانشمندی فهمیده بود، و در علم طب کتاب «کناش» مانندی دارد.

(۱) - یکی از پزشکان خوش محضر بود، بصحبت پادشاهان نائل گردید. امیر المؤمنین عبد الرحمن الناصر او را از مقربان خویش گردانید، و در مجالس انس او حضور می‌یافت و صله‌ها باو عطا می‌کرد، سرانجام نابینا گردید، و در سال ۳۲۰ ه درگذشت (البیان المغرب ۲: ۳۱۲-۳۱۴ و ترجمه احوال او نیز در العیون ۱: ۴۱ آمده که عینا از ابن جلیجل گرفته است.

(۲) - شب‌لار: یکی از نواحی و بلوکات حومه شرقی شهر قرطبه بوده، (النفح ۲: ۱۳).

(۳) - ابن جلیجل در ترجمه: «اصبغ بن یحیی» نیز می‌گوید: وی (یعنی: اصبغ بن یحیی در علم طب به الناصر عبد الرحمن خدمت کرد، و حب انیسون را برای او ترکیب کرد، برای شناسائی حب انیسون و خواص و منافع آن به: کتاب قانون- بو علی ۱۲۵، و ابن البیطار ۱: ۵۹-۶۱) رجوع شود. ۲

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۴

۱

#### ۴۲- محمد بن فتح طملون ا

وی مولی (برده) عمران بن ابی عمر ۲ بود، در علم پزشکی چنان مقامی ارجمنند یافت که در روزگار خویش بر همکنان برتری جست، پزشک خاص هیچ‌یک از ملوک و مهتران نگردید، او را به پیوستن بدربار پادشاهان و مهتران بسیار بخواندند و او عذر خواست، و بیاری امیر او را از این کار معذور بداشتند، در روزگارش کس از بزرگان و مهتران نبود مگر اینکه باو نیازمند بود،

از ابو الاصبغ بن خیوی ۳ شنیدم که گفت: یک روز نزد وزیر عبد الله بن بدر ۴ بودم، فرزند او محمد را دملی عارض گردیده که همه تن او را فرا گرفته بود چند تن از پزشکان بر بالین او آمده بودند طملون نیز میان ایشان بود، هریک از آن پزشکان درباره این گونه قرحه‌ها و اسباب و علل حدوث آنها سخن می‌گفت، طملون خاموش بود و سخنی نمی‌گفت، وزیر روی باو کرده و گفت: بیار تا چه داری که تو را خاموش می‌بینم، طملون گفت: من مرهمی دارم که در همین روز این قرحه را بهبود بخشد، وزیر چون این سخن او بشنید روی باو کرده و فرمان داد تا آن مرهم را حاضر سازد، طملون مرهم بیاورد، و بر قرحه مالید، و شبانگاه قرحه خشک شد، عبد اله بن بدر پنجاه دینار زر با جامه باو جائزه داد، و پزشکان دیگر از سرای امیر تهی دست باز گشتند. ۲

(۱) - ترجمه احوال او جز در العیون ۱: ۴۱-۴۲، و الوافی بالوفیات صفدی در منابع دیگر نیامده است، و هر دو عینا از ابن جلیجل

گرفته‌اند.

(۲) - عمران بن ابی عمر: پیش ازین در شماره ۴۱ ترجمه احوال او گفته شد.

(۳) - در العیون: «ابو الاصبغ ابن حوی» نوشته، ترجمه او را جایی ندیدم، جز اینکه ابن الفرضی (۱: ۲۷۴) ترجمه احوال ابن الاصبغ ابن حیویه: عیسی بن محمد ابن ابراهیم را متوفی بسال ۳۷۴ ه نوشته است، این شخص معاصر ابن جلجل بوده، شاید این (ابو الاصبغ بن خیوی) همین شخص باشد؟

(۴) - عبد اله بن بدر و فرزندش محمد: ترجمه احوال این دو تن را در جایی ندیدم طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۵

۱

**۴۳- یحیی بن اسحاق ۱**

وی پزشکی دانشمند، بزرگوار بود، در کارهای دستی طبی (عمل کردن بیماران) حذاقت داشت، در آغاز فرمانروائی الناصر می‌زیست، الناصر او را وزارت داد، چند بار بحکومت ولایات و نواحی منصوب گردید، چندگاهی فرمانروای ۲ بطلیوس بود، الناصر امیر المؤمنین او را مقرب و بسی بزرگ می‌داشت، مورد اعتماد خود ساخته بود، بانوان حرم خلافت را معاینه و معالجه می‌کرد. از ثقه شنیدم که گفت: غلامی که از آن (حاجب موسی) ۳ یا از آن (وزیر عبد الملک) ۴ بود حکایت کرد و گفت: روزی آفایم مرا با نامه به نزد یحیی گسیل داشت، و من بر در سرای او در «باب الجوز» ۵ نشسته بودم، ناگاه مردی صحرانشین (بدوی) سوار بر دراز گوش، زاری و شیون کنان بیامد، تا بر در سرای یحیی بایستاد، و ناله می‌کرد و می‌گفت مرا دریابید، و از حال من وزیر را (یحیی بن اسحاق پزشک) آگاه سازید، در این هنگام وزیر یحیی بن اسحاق - که زاری مرد را شنیده بود بیرون آمد، پاسخ نامه مرا نیز با خود همراه داشت، بان مرد گفت: ای مرد تو را چه می‌شود؟ مرد بیمار گفت: ای وزیر اندام من آماس کرده و چندین روز است که آب نریخته‌ام و نزدیک است که بهلاکت رسم، وزیر باو گفت: خویشتن را برهنه کن، پس او جامه بگشود و اندام دردمند خود را بنمود، که آماسی گران داشت، وزیر بمردی که بهمراهی بیمار آمده بود گفت: سنگی صاف و صیقلی بیاور، آن مرد چنین سنگ بجست، و بیاورد، وزیر باو گفت: در مشت خود بگیر و اندام بیمار را بر آن سنگ به نه. راوی این داستان گفت: همین که اندام بیمار بر سنگ جایگیر گردید، وزیر را دیدم که دست خود را بلند کرد و با مشت گره کرده به نیروی هرچه تمامتر بر اندام مرد بیمار کوفته، چنانکه بیمار از خود بی‌خود گردید، و چرک و خون از او روان شد، و پس از آن بول کرد، و مرد چشمان خویش باز کرد و با خود آمد، وزیر باو گفت: برخیز و برو که بیماری تو بهبود یافت اما دیگر گرد این کار مگرد، که تو مردی نابکار هستی، با ستوری از راه دیگر

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۶

در آمیخته و دانه جو از علف آن ستور بسوراخ اندام تو فرو شده و این آماس بیار آورده است، اینک دانه جو در چرک و خون از اندام بیرون آمد، مرد گفت: بلی چنین بوده و من چنان کرده‌ام که وزیر گفت.

این داستان نشانه حدس صحیح، قریحه صافی و نورانی، و هوش سرشار و روشن دلی می‌باشد.

وی کناشی در علم طب نگاشته است بر روش رومیان مشتمل بر پنج کتاب (پنج باب) و آن را: «الابریشم» ۶ نامیده است.

و در معالجات امیر المؤمنین الناصر لدین الله این نادره از او روایت شده است که:

وقتی الناصر بدرد گوش دچار شد، وزیر یحیی بن اسحاق در آن وقت فرمانروای شهر بطلیوس بود، باری الناصر هرچه معالجه کرد بهبود نیافت، بفرمان الناصر کس در پی او رفت، پروانه ۷ بیرون شتافت، و یحیی را گفت بی‌درنگ به نزد امیر المؤمنین بشتاب که

کاری بس بزرگ پیش آمده است وی پروانه را پرسید، برای چه امیر المؤمنین مرا خوانده است؟ پروانه گفت: امیر المؤمنین بدرد گوش دچار شده، و پزشکان از علاج او عاجز گردیدند، یحیی راه بگردانید و بیکی از دیرهای نصاری رفت، و پرسید آیا در این دیر مرد دانه‌ای هست؟ پیری-فرتوت را باو نشان دادند، یحیی از او پرسید آیا درباره درد گوش تجربه داری؟ آن راهب کهن سال باو گفت: خون گرم کبوتر، چون یحیی به نزد امیر المؤمنین رسید، درد گوش او را بخون گرم کبوتر معالجه نمود، و کبوتری را کشته بی‌درنگ خون او را برای علاج درد بیمار بکار برد و بهبود یافت این داستان نشان می‌دهد که یحیی تا چه اندازه در امر طبابت محقق بوده، و عادت باستقضا داشته است. ۲

(۱)- یحیی بن اسحاق یکی از وزرای الناصر لدین الله عبد الرحمن (۳۰۰-۳۵۰ ه) بوده است، ترجمه احوال او در: العیون ۲: ۴۳، الطبقات ۷۸، الاخبار ۳۵۹-۳۶۰، المسالک ج- ۵- ۵- ۳ ورق ۵۷۹-۵۸۰، نزهة العیون، ورق ۹۲ ب، و این نویسندگان همگی از ابن جلجل گرفته‌اند. و نیز ترجمه او بطور کامل در «بغیة الملتمس» ۴۸۳، و «ثمرات الاوراق» ص ۲۰-۲۱ آمده است.

(۲)- بطلیوس: شهری است در اندلس از اقلیم ماردۀ عبد الرحمن بن مروان معروف به الجلیقی بفرمان امیر عبد الله امیر اندلس (۲۷۵-۳۰۰ ه) آن را بنیاد کرد. این شهر بر کرانه رودخانه بزرگ موسوم به «الغور» نهاده است (صغۀ جزیره الاندلس) ص ۴۶، (صفة المغرب) ص ۱۸۱

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۷

(۳)- حاجب و وزیر موسی بن محمد بن سعید ابن موسی بن حدیر وی از اهل علم و ادب و شعر بوده الناصر عبد الرحمن در روزی که بخلافت رسید او را بوزارت خویش منصوب کرد (۳۰۰ ۳۵۰ ه)، پس از آن در سال ۳۰۹ ه او را حاجب خویش ساخت، و در نیمه ماه صفر سال ۳۲۰ ه بدرود زندگانی گفت، و بعضی وفات او را در آخر سال ۳۱۹ ه گفته‌اند. (الحله السیراء ص ۱۲۳-۱۲۷، احوال او در کتاب البیان المغرب فی اخبار دولة الناصر عبد الرحمن) بطور پراکنده مذکور است.

(۴)- الوزیر عبد الملک: ابو مروان عبد الملک بن جمهور وزیر ادیب و شاعر بود، از وزرای الناصر عبد الرحمن بوده است، (بغیة الملتمس ۳۶۵)، اخبار و شرح احوال او در کتاب البیان- المغرب بطور پراکنده مذکور است ص ۲۳۴ و صفحات بعد از آن.

(۵)- باب الجوز: نام یکی از دروازه‌های شهر قرطبه بوده، (باب بطلیوس) نیز نامیده می‌شد است. (النفح ۲: ۱۳)

(۶)- الابریشم: ص ۱۷۲- ح ۲

(۷)- پروانه: در اصل: «فخرج الفرائق» فرائق معرب: پروانه یا پروانک می‌باشد چنانکه در کتاب صحاح اللغه و لسان العرب و در قاموس: پروانه کسی است که برید را راهنمایی می‌کند و برید نیز معرب: (بریده دم) فارسی است و بمعنی قاصد و نامه‌رسان و باصطلاح امروزه پست.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۸

۱

## ۴۴- ابو بکر سلیمان بن باج ۱

وی در روزگار خلافت الناصر می‌زیسته است، زمانی بعنوان پزشک خاص باو خدمت کرد، پزشکی بزرگوار بود، و امیر المؤمنین الناصر رضی اله عنه را رمدی در چشم عارض گردید، وی او را بوسیله یک ۲ شیاف که خود ساخته بود مداوا و علاج کرد و در همان روز بهبود یافت، پس از این نسخه آن شیاف را از او خواستند اما از دادن نسخه خودداری نمود، و نیز شنیف ۳ «صاحب البرد»

۴- رئیس برید- را که بیماری- تنگ نفس- داشت بوسیله لعوقی علاج کرد، و در همان روز بهبود یافت درحالی که دیگر پزشکان از علاج او عاجز مانده بودند، و درد خاصه را بوسیله حبی از ساخته‌های خود علاج می‌کرد که فی المجلس تأثیر آن حب نمودار می‌گردید، ابو بکر نسخه داروهای ویژه خود را پنهان می‌داشت و افشا نمی‌کرد.

در طبابت نوادر بسیاری دارد که در شهر قرطبه مشهور است. وی با مقام پزشکی مردی ادیب و سخندان بود ۵، در اواخر عمر قرحه در احلیل او پیدا شد که مجبور بقطع احلیل خود گردید.

امیر المؤمنین الناصر لدین الله قضاوت شهر شذونه ۶ را باو واگذار نمود. ۲

(۱)- ابو بکر سلیمان بن عبد الملک بن باج [در العیون ابن تاج اما این غلط است]، و از طرف عبد الرحمن الناصر بسال ۳۳۳ ه به قضاوت نواحی: شذونه، الجزیره و سبته منصوب گردید. (تکملة التکملة مادرید سال ۱۹۱۵ ص ۲۹۶)، ترجمه احوال ابو بکر نامبرده در کتاب العیون- ۲: ۴۳ نقلا از ابن جلجل و بعین عبارات او آمده است

(۲)- شیاف: در لغة نوعی دارو است مانند مرهم در بیماریهای چشم و غیره استعمال می‌شود.

(۳)- شنیف: این نام را در العیون بغلط سعف نوشته است. اما در کتب تراجم رجال اندلس کسی بنام شنیف دیده نشده جز یک تن که ترجمه احوال او در کتاب (تکملة التکملة ص ۳۳۵)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۸۹

آمده است بنام: «شنیف المقری» یعنی: شنیف مهماندار [چنانکه در المقتبس ۱۱۸ آمده است] وی از مردم شهر قرطبه و از موالی (بردگان) بنی الزجالی بوده است. شغل وی مهماندار بود، و بر ادای فرایض مواظبت می‌نمود، و تا سال ۲۸۳ ه نیز می‌زیسته است، شاید مقصود از شنیف مذکور در متن همین شخص باشد؟ مانعی هم ندارد که منصب (صاحب البرید) و (صاحب القری) را هر دو باهم دارا بوده است.

(۴)- صاحب البرد: برد جمع برید یعنی رئیس قاصدها

(۵)- وی مردی ادیب ...: این عبارت در کتاب العیون تا پایان ترجمه ابو بکر چنین است:

«وی مردی ادیب فاضل خوش محضر خوش گفتار بود، و در اواخر عمر به بیماری قروح احلیل مبتلا شد، و از مداوای آن عاجز گردید، و خداوند قادر توانا عجز و ناتوانی او را باو بنمود، و ناچار احلیل خود را قطع کرد، و امیر المؤمنین الناصر قضای شذونه را باو واگذار نمود».

(۶)- شذونه: شهرستانی است متصل به شهرستان (مورور) مساحت آن پنجاه میل در پنجاه میل می‌باشد، و این شهرستان از مراکز سوق الحیشی بوده، و در هنگام فتح اندلس سپاه فلسطین در آنجا فرود آمده است، نعمتهای بروبهر در این شهرستان فراوان است لذریق در هنگام فتح فلسطین بسال ۹۶ ه در این شهرستان شکست خورده است (صفه جزیره الاندلس ص ۱۰۰)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۰

#### ۴۵- پسر ام البنین ۱

ما این پزشک را ام البنین نامیدیم زیرا وی باین عنوان معروف تر است، از مردم شهر قرطبه بود، در دانش طبابت بامیر المؤمنین الناصر لدین الله خدمت کرد، ندیم او بود در طبابت هوشی سرشار داشت، نوادر بسیاری دارد که خاص خود او است، مردی

خودخواه و خودپسند بود، و بواسطه همین خودپسندی گاهی امیر المؤمنین الناصر او را گران می‌داشت. و از خود دور می‌کرد، و چون پزشکی حاذق بود، باو نیاز پیدا می‌کرد ناچار دوباره او را بخدمت می‌پذیرفت. ۲

(۱) - ترجمه احوال او جز در کتاب العیون ۲: ۴۴ نقلاً از ابن جلجل در جای دیگر دیده نشد، در النفع نام ام البنین را: «بنت عبد العزیز بن مروان» نوشته است، ویرا مولایش موسی بن نصیر به ولید بن عبد الملک شوهر داد، شاید پزشک صاحب ترجمه از نسل این زن بوده است؟.

(النفع ۱: ۱۷۶ و ۱۸۱، ۲: ۴ چاپ اروپا)

باندازه سه سطر از پایان ترجمه احوال این پزشک چون سودی در بر نداشت پیاری ترجمه نشد

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۱

۱

### ۴۶- سعید بن عبد ربه بن اخی احمد بن عبد ربه ۱

وی پزشکی بزرگوار، شاعر و ادیب بود، منظومه در علم طب به بحر رجز سروده، که نمودار رسوخ او در این علم، و وسعت اطلاعات او از روش پیشینیان می‌باشد، در مداوای تب روش طبی خاصی داشت و برای بیماران تب‌دار علاوه بر مبردات (داروها و خوراکی‌های سرد) مقداری نیز گرمی (دارو و خوراک گرم) تجویز می‌کرد، درباره این روش حرفهای خوبی دارد، وی در دربار هیچ پادشاهی بعنوان پزشک خاص خدمت نکرد، و در فن تقدمه المعرفة\* حذاقت داشت، و در امر «تغییرات جوی» و جهت وزیدن بادها و حرکات ستارگان بصیرت داشته است.

از سلیمان بن ایوب فقیه شنیدم که گفت: زمانی بیمار شدم و تب بر من مستولی گردید و رنجوری من چندان بدرازا کشید که نزدیک شد مرا از پای در آرد، اتفاقاً پدرم به نزد: «صاحب المدینه» احمد بن عیسی رفته بود، در آنجا سعید بن عبد ربه را دید، پدرم برخاست و به نزد او رفت، و چنانکه شایسته مقام او بود بر او سلام کرد، و درباره بیماری من از او علاج خواست، او از چگونگی معالجه و داروهائی که پزشکان برای من تجویز کرده بودند پرسید، پدرم هرچه گذشته بود باو گفت سعید بن عبد ربه معالجه پزشک مرا تخطئه کرد، پس از آن هیجده دانه حب گرد به نزد پدرم فرستاد، و دستور داد که هر روز یک دانه را در آب بنوشم، و من چنان کردم، و هنوز حبها تمام نشده بود، که تب بریده شد، و بیماری من فرونشست و بهبود یافتم چنانکه نشانی از بیماری در من نماند.

وقتی سعید بن عبد ربه خون گرفته بود (رگ زدن)، و در سرای خویش در بستر آرمیده بود، کس به نزد عموی خود احمد (ابن محمد بن عبد ربه شاعر ادیب) گسیل داشت، و او را بسرای خویش خواند تا با او مؤانست کند، اما او پاسخ نگفت و به نزد او نرفت، پس سعید این ابیات را گفته و برای او فرستاد:

لما عدت مؤانسا و جلیسا نادمت بقراطاً و جالینوساً

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۲

و جعلت کتبهما شفاء تفرجی و هما الشفاء لکل جرح یوسا

و وجدت علمهما اذا حصلتہ یدکی و یحیی للجسوم نفوسا



و چون این ابیات بعمویش احمد رسید در جواب او، چنین سرود:

الفیت بقراط و جالینوسا لا یکلان و یرزءان جلیسا  
فجعلتهم دون الاقارب جنه و رضیت منهم صاحبا و انیسا  
و اظن بخلک لا یری لک تارکا حتی تجالس بعدهم ابلیسا

عایدی رحمه اله روایت کرد مر او گفت: ابن عبد ربه این ابیات را که پسر برادرش ابو عثمان سروده بود، چنین انشاد کرد:

امن بعد غوصی فی العلوم الحقایق و طول انبساطی فی مواهب خالقی  
و فی حین اشرافی علی ملکوتہ اری طالبا رزقا الی غیر رازق  
فایام عمر المرء متعه ساعه تمر سریعا مثل لمعه باریق  
و قد آذنت نفسی بتقویض رحلها و اعنف فی سوقی الی الموت سائقی  
وانی و ان بقیت او زغتها ربا من الموت فی آلافاق فالموت لاحقی

باری پزشک ما سعید بن عبد ربه در طبابت مقام بزرگ داشت و در اواخر عمر نایبنا گردید.

(۱) - ابو عثمان سعید بن ابراهیم بن محمد بن عبد ربه بن حبیب بن حدیر بن سالم متوفی به سال ۳۴۲ ه (در ترجمه احوال او در تکمله تکمله الصلّه ۵۴۴-۵۴۵ نام و نسب او را چنین ضبط کرده است) و صاعد اندلسی در طبقات ۷۸ و ۷۹ و به پیروی او ابن ابی اصیبعه در العیون ۲: ۴۴ او را بنام: سعید بن (عبد الرحمن) بن محمد ... نوشته است اما ضبط تکمله تکمله الصلّه درست تر است، و نیز الضبی در کتاب (البغیة) ص ۵۱۲، و حمیدی در (الجدوة) ص ۲۱۳ بنام سعید ترجمه احوال او را بنام: سعید ابن احمد بن عبد الله نگاهشته‌اند و حمیدی بار دیگر ترجمه او را در همان کتاب در باب «الکنی» بنام: ابو عثمان بن عبد ربه الطیب نوشته است. ۲

(\*) - تقدمه المعرفة: نام یکی از کتب شانزده گانه جالینوس است که آنها را در مدارس یونان قدیم در برنامه تحصیل علم طب قرار داده بود، شانزده کتاب مزبور در نهضت علمی اسلامی عربی ترجمه شد و در برنامه تحصیلات طبی قرار گرفت این کتاب در سه مقاله است درباره علائم و آثار که بوسیله آنها باید پزشک بیماری را در گذشته و حال و آینده و وضع آن را در ازمنه ثلاثه تشخیص بدهد، و بواسطه شهرت این کتاب و موضوع آن در ادوار بعد هر پزشکی که در فن طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۳

تشخیص بیماریها در ازمنه ثلاثه حذاقت و مهارت داشت می گفتند وی در (تقدمه المعرفة) حذاقت کامل دارد. م

۱- ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه صاحب کتاب: «العقد الفرید» متوفی بسال ۳۲۸ ه

۲- ابو ایوب سلیمان بن ایوب بن سلیمان بن حکم بن عبد الله بن بلکایش القوطی از اهالی شهر قرطبه از شیوخ و استادان ابن جلجل بوده، و در سال ۳۷۷ ه بدرود زندگی گفته است.

(ابن الفرضی ص ۱۶۰، الضبی ص ۲۸۵)

۳- (صاحب المدینه) و (صاحب الشرطه) هر دو گفته می‌شد، و در همان روزگار در افریقیه او را: (الحاکم) می گفته‌اند، صاحب این منصب: رئیس پاسبانان شهر بوده است - رئیس شهربانی - وظیفه او در آن روزگار: حفظ و نگهبانی و پاسداری امنیت، اجرای حدود شرعی، قطع ید مفسده - جویان و خرابکاران بوده است

این منصب ویژه رجال بزرگ دولتی بوده و یکسانی واگذار می‌گردیده است که نامزد وزارت و حجابت بوده‌اند، (مقدمه ابن خلدون ۲۵۱-۲۵۲).

۴- احمد بن عیسی بن ابی عبده، الناصر عبد الرحمن او را در سال ۳۱۵ هـ بمنصب «صاحب المدینه» برگزید، و این هنگامی بود که الناصر آهنگ رفتن یکی از جنگها داشت و او را در جای پدرش عیسی بن احمد الوزیر منصوب نمود، (شرح احوال او در کتاب «البيان المغرب» بطور پراکنده مذکور است ۲۸۹-۲۹۰).

۵- ابو زکریا یحیی بن مالک بن عاید (یا عاید) ابن کیسان بن معن بن عبد الرحمن بن صالح [معروف به عایدی] از مردم شهر طرطوشه در سال ۳۰۰ هـ متولد گردیده و در سال ۳۷۵ هـ.

از این جهان رخت بریست وی در سال ۳۴۷ هـ. سفری بمشرق زمین رفت، و بسال ۳۶۹ هـ.

باندلس بازگشت. وی در هر روز جمعه در مسجد جامع (قرطبه) حدیث املا می‌کرد، و اخبار دست‌اول و حکایات تازه برای مردم می‌گفت و در کتاب (تکمله التکمله) این ابیات که عایدی آنها را روایت کرده با ذکر نام کامل او مذکور است. (ابن الفرضی - ۲: ۵۸-۵۹، تکمله التکمله ۵۴۴، تکمله الصلّه ص ۵، «جدوة المقتبس» ۳۶۶-۳۵۸).

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۴

۱

## ۴۷- ابو حفص ا عمر بن بریق ۲

پزشکی بزرگوار بود، قران را با آوازی دلکش قرائت می‌کرد، وی سفری به شهر قیروان رفت، و در آنجا به محضر ابو جعفر بن الجزار پیوست، و شش ماه- نه بیشتر- از محضر او کسب علم کرد، کتاب «زاد المسافر» ۳ را او باندلس در آورد، و در اندلس حشمت و جاه و مال یافت، بوسیله علم طب به الناصر رحمه الله خدمت کرد، نجم بن طرفه ۴ میرشکار- صاحب البیازه- ۵ (رئیس سازمان شکار) ابو حفص را وابسته خویش ساخته، و او را وارسته از دیگران بخود اختصاص داد توانگر نمود، و در همه زندگانی خویش او را انباز ساخته بود.

از ابو محمد الاعمی شنیدم گفت: یک روز بامداد ابو حفص بن بریق را دیدم بر در سرای خود برای معاینه بیماران و نوشتن نسخه نشسته و بالای سر او شانزده نوجوان صقلی (برده) ایستاده بودند، اما زندگانی دراز نیافت. ۲

(۱)- ابو حفص: ترجمه احوال او در الطبقات ص ۷۹ در نهایت اختصار مذکور است، و در العیون ۲: ۴۵ عینا از ابن جلجل روایت نموده، اما نام او را: به تصحیف «جعفر بن بریق» ضبط کرده است. وی در روزگار الناصر عبد الرحمن (۳۰۰-۳۵۰ هـ) می‌زیسته است.

(۲)- بریق: این کلمه را در نسخه اصل عربی نویسنده نسخه بضم باء و فتح راء و سکون یاء مشکل نموده است، و ابن الفرضی نام: «بریق» را در ذیل ترجمه احوال: «محبوب بن بریق» دوبار آورده است، یک بار آن را: «بریق»، مشکلا بکسر با و راء ضبط کرده، (۱: ۳۴۹) و بار دیگر آن را: «بیرق» نوشته است (۱: ۴۱).

(۳)- «زاد المسافر و قوت الحاضر» تألیف ابو جعفر احمد بن ابراهیم بن الجزار- ترجمه احوال او گذشت- و این کتابی است در علم طب، و علاج و شرح مفردات طبی، نسخه‌های بسیاری از آن در کتابخانه‌های عالم موجود است. از جمله در «دار الکتب المصریه» یک نسخه از آن بخط مغربی پیوست مجموعه شماره ۴۸۰۳ ل موجود است.

(۴)- نجم بن طرفه: ترجمه احوال او را جائی ندیده‌ام.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۵

(۵) - میرشکار را در متن عربی: «صاحب البیازه» (\*) نامیده، در العیون: می گوید: «البیازره وظیفه القائم بشئون الصيد بالبازی» شکارگر را البیازی یا بیاز و ییزی می گویند، این کلمه در قرون وسطی در اندلس معروف بوده، و تا هم‌اکنون در مراکش این کلمه استعمال می شود (دوزی - تکمله - المعجمات ۱۳۳).

(\*) بیازه: این کلمه و همه مشتقات آن از کلمه: «باز» پارسی گرفته شده و از جمله لغات - معربه فارسی الاصل می باشد و «صاحب البیازه» بمعنی: بازدار می باشد.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۶

۱

#### ۴۸ - اصبع بن یحیی الطیب ۱

وی در طبابت بر همکنان برتری داشت، در طبابت به الناصر خدمت کرد، برای امیر المؤمنین الناصر حب انیسون را ترکیب کرد ۲، برخی ساختن این حب را بدیگری نسبت داده‌اند.  
اصبع پزشکی کهن سال نیکوروی، روشن چهر بود، در محافل عدول مقبول القول بود، مردی بزرگوار و صاحب جاه بود، و مهتران همواره او را بزرگ می داشتند، و در شهر قرطبه نزدیک مسجد طاهر مسکن داشت. ۲

(۲) - ابن جلجل در ترجمه احوال «عمران بن ابی عمرو» ص ۱۸۲ گفت: که صاحب ترجمه یعنی عمران حب انیسون را برای الناصر بساخت، اکنون در اینجا ساختن آن را به اصبع بن یحیی نسبت می دهد؟.

(۱) - صاعد اندلسی در طبقات ص ۷۹ او را یاد کرده است، و ابن ابی اصیبعه در العیون ۲:

۴۵ نقلا از ابن جلجل ترجمه اصبع را آورده. و در تکمله الصلّه (بخش مفقود که بعدا بوسیله پل و ابن ابی شنب طبع و نشر گردید) ص ۲۴۶ نیز شرح حال وی نقلا از ابن جلجل آمده است، اصبع در روزگار خلافت عبد الرحمن الناصر (۳۰۰ - ۳۵۰ ه) می زیسته است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۷

۱

#### ۴۹ - محمد بن تملیخ ۱

وی در شهر قرطبه و در اطراف مسجد طاهر مسکن داشته است، بوسیله طبابت به خلیفه الناصر لدین الله خدمت کرد، او پیش از آنکه بعلم طب و بکار طبابت پردازد در علوم ادبی و علم عروض نظر می کرد، احمد بن الیاس القائد ۲ - که از سران سپاه خلیفه الناصر لدین الله بود - او را بدربار خلافت اندلس در آورد، و بمقام طبابت خاص خلیفه رسانید، محمد بن تملیخ مردی روشن چهر، گشاده‌رو، صاحب وقار و بزرگ‌منش بود، و الناصر لدین الله منصب: «خطه الرد» ۳ و «قضاء شدونه» ۴ را باو واگذار نمود، و عنوان «امین تفریق الصدقات» را نیز دارا بود، وی اوایل خلافت المستنصر را نیز درک کرد، و چون مستنصر خواست در مسجد جامع شهر قرطبه ۵ بناهایی بیفزاید او را مأمور این کار نمود، و نام محمد بن تملیخ در قسمتهای زیاد شده در مسجد جامع قرطبه بر پیشانی

محراب دیده می‌شود ۶.

و چون در «دار الضرب و الامانات» نیز نظارت داشت نام او بر سکه‌های یک مثقالی ۷ نوشته شده است.

محمد بن تملیخ پزشکی دانشمند بود، و در علم طب کتاب خوبی دارد بنام:

«کتاب الاشکال». ۲

(۱) - صاعد اندلسی در طبقات ص ۸۰، و در العیون ۲: ۴۵ نقلا از ابن جلجل ترجمه احوال محمد بن تملیخ را آورده‌اند و در العیون «تملیخ» را بحاء مهمله نوشته است. وی نیز از پزشکان عصر خلافت الناصر عبد الرحمن (۳۰۰-۳۵۰) بوده، و حکومت المستنصر را (۳۵۰ ۳۶۶ هـ) نیز درک کرده و خدماتی برای او انجام داده است. ابن الفرضی ۱: ۳۶۶-۳۶۷ ترجمه احوال او را بیان نموده و شمه درباره دوران تحصیل علم و شیوخ و استادان و محدثین که از ایشان استماع حدیث نموده سخن رانده و او را محمد بن تملیخ التیمی از اهالی شهر قرطبه مکنی به ابا عبد الله نامیده و وفاتش را ماه رمضان سال ۳۶۱ هـ نوشته است

(۲) - احمد بن الیاس: از وزیران و سران سپاه الناصر عبد الرحمن (۳۰۰-۳۵۰ هـ) بوده است

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۸

در بسیاری از جنگهای دریائی و خشکی سپهسالار سپاهیان الناصر بوده است. (شرح احوال او در کتاب البیان المغرب بطور پراکنده مذکور است ۲: ۳۱۵-۳۱۶).

(۳) - «خطه الرد» ابن الفرضی این منصب را: «خطه الرد و الشرطه» نوشته می‌گوید: این دو اداره از وظایف حکام بود که در امور مردم حکومت می‌کردند، و کسی که دیوان: «خطه الرد» را اداره می‌کرده است او را: «صاحب الرد» می‌نامیده‌اند، زیرا حکام مسائلی را باو ارجاع می‌کردند که خود از حل و فصل آنها عاجز می‌گردیدند [چه گاهی فروعی پیچیده پیدا می‌شود که تطبیق آنها بر کلیات قوانین بسی دشوار می‌باشد، حکام و اولیاء امور ولایات اندلس این قبیل مسائل را به پایتخت خلیفه (قرطبه) ارجاع نموده و آنجا در دیوان خاصی که بنام: «خطه الرد» نامیده شده بود حل و فصل می‌گردیده است] (کتاب المرقبه العلیا للنباهی ص ۵).

(۴) - شدونه: anodis (شهرستانی است متصل بشهرستان مورور، مساحت آن پنجاه میل در پنجاه میل می‌شود، و این شهرستان از مراکز سوق الجیشی اندلس بوده، و سپاهیان عرب فلسطین در هنگام فتح سرزمین اندلس در این شهرستان فرود آمدند، و هم در سال ۹۶ هـ که سال فتح سرزمین اندلس می‌باشد لذریق در این شهرستان شکست خورده است (صفه جزیره الاندلس ص ۱۰۰).

(۵) - ابن بشکوال نقلا از دستخط امیر المؤمنین المستنصر می‌گوید: هزینه بناهایی که این خلیفه در مسجد جامع (قرطبه) افزود بالغ بر مبلغ ۲۶۱۵۳۷ دینار زر و دو درهم و نیم گردیده است.

تاریخچه مسجد جامع (قرطبه) و تاریخ بنای آن و افزایش ابنیه آن در عهد المستنصر در کتاب نفع الطیب ۲: ۸۳-۸۴، و کتاب البیان المغرب ۲: ۳۴۱-۳۴۴ به تفصیل مذکور است

(۶) - و نام او در پیشانی محراب نوشته است: این عبارت در کتاب طبقات صاعد اندلسی چنین است: «و نام او را (نام محمد بن تملیخ) دیدم که با زر بر پاره‌های کاشی بر دیوار محراب نوشته شده بود، و نیز نوشته بود که آن بنا بامر خلیفه الحکم در سال ۳۵۸ هـ بدست او بپایان رسیده است»، و ابن ابی اصیبعه این عبارت را از صاعد گرفته و نقل کرده است

(۷) - مثقال بمعنی دینار زر می‌باشد. سکه‌های یک مثقالی یعنی: یک دینار زر

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۱۹۹

**۵۰- ابو الولید محمد بن حسین المعروف ا بالکتانی**

وی در پایان دولت الناصر ظهور کرد، و از پزشکان خاص او بود، و قسمتی از اوایل خلافت المستنصر را نیز درک کرده است. او مردی روشن‌روان، دست‌ودل‌باز، بزرگ‌منش، بزرگوار، و شیرین‌زبان بود، عامه و خاصه دوستدار او بودند زیرا او دانش و دارائی خویش را از مردم دریغ ننموده و هرچه داشت برادروار با دیگران در میان می‌نهاد، او از آن مردان نبود که در اندیشه بدست آوردن و اندوختن خواسته باشد، بیماران را با خوشروئی می‌پذیرفت، چهره خندان داشت، دانشمندی بزرگ بود، سرانجام به بیماری استسقا درگذشت.

(۱)- ترجمه احوال او در کتاب الطبقات ص ۸۰ آمده است، اما کلمه: «کتانی» را به «الکتانی» تصحیف کرده است. و نیز شرح حال او در العیون ۲: ۴۵ گفته شده و هر دو تن از ابن جلجل روایت کرده‌اند.

ابو الولید پس از سال ۳۵۸ ه ه هنوز در قید حیات بوده است. ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۰۰

۱

**۵۱- احمد بن حکم بن حفصون ا**

پزشکی بزرگوار، فیلسوف، حافظ قران، خوش‌ذهن، هوشیار بود، عنوان پزشک خاص خلیفه المستنصر بالله را یافت، و الحاجب جعفر ۲ او را بدین مقام رسانید، و نام او را بجای نام ابو عبد اله بن سعد ۳ در دیوان دربار خلافت نوشت ما نام و ترجمه احوال پزشک ابن سعد را در این کتاب نیاوردیم، زیرا مدت ظهور این پزشک بس کوتاه بود، و از او چندان سودی بمردمان نرسید، باری احمد بن حکم صاحب ترجمه در تمامی مدتی که جعفر حاجب بر سر کار بود او نیز طبیب خاص خلیفه بود، و چون جعفر حاجب درگذشت نام او را از دیوان پزشکان بزودند و در پایان زندگانی دیرگاهی در گمنامی و کناره‌گیری بزیست، مردی سخندان دقیق نظر، دانشمند و منطقی بود، وی به بیماری اسهال درگذشت.

(۱)- ترجمه احوال او در کتاب الطبقات ص ۸۰، و در العیون ۲: ۴۶ آمده است، وی پس از مرگ الحاجب جعفر المصحفی متوفی بسال ۳۷۲ ه ه هنوز در قید حیات بوده است.

(۲)- الحاجب جعفر: ابو الحسن جعفر بن عثمان المصحفی یکی از وزیران و حاجبان دربار الناصر عبد الرحمن و پسر او الحکم المستنصر بوده است، مردی ادیب، شاعر و خوش‌سخن و نکته‌سنج بود، و چون منصور بن ابی عامر بر سر کار آمد حاجب جعفر را دستگیر نموده و بزندان انداخت و در سال ۳۷۲ ه در زندان بدرود زندگانی گفت (الحلۃ السیرا- ۱۴۱- ۱۴۷، البیان المغرب ۲: ۳۷۹ (۳۸۲)

(۳)- ترجمه احوال عبد الله بن سعد را در جائی ندیدم ۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۰۱

۱

**۵۲- ابو بکر احمد بن جابر ا**

وی پزشک خاص المستنصر بالله بود، و تا مدتی از اوایل فرمانروائی و خلافت المؤید ۲ در این سمت باقی بود، پیری بردبار و صاحب فضیلت بود، اما از ادبیات چندان بهره نداشت، پزشکی پاک‌دامن بود، فرزندان خلیفه الناصر لدین الله حق خدمت او را مرعی داشته و تعظیم و تکریم او را بجای می‌آوردند، و در نزد رؤسا و مهتران و جاهت داشته، و بامانت او اذعان داشتند ۲.۳

(۱)- در کتاب عیون الانباء ترجمه احوال ابو بکر احمد بن جابر را نقلا و بعین عبارات از ابن جلجل گرفته و فقط برخی عبارات را بترجمه ابن جلجل افزوده است. ابو بکر احمد بن جابر معاصر الحکم المستنصر (۳۵۱-۳۶۶) بوده، و قسمتی از اوایل فرمانروائی و خلافت المؤید هشام بن الحکم را (۳۶۶-۳۹۹) نیز درک کرده است.

(۲)- الخلیفه المؤید بالله هشام بن الحکم (۳۶۶-۳۹۹ هـ) هنگامی که وی بخلافت رسید یازده سال و هشت ماه از عمرش گذشته بود، و در زمان حکومت او کارها و مهام دولتی تماما در دست حاجب او منصور بن ابی عامر بوده است

(۳)- ابن اصیبعه در العیون در پایان ترجمه احوال او که بعین عبارات از ابن جلجل گرفته این مطلب را افزوده است:

«وی مردی ادیب و دانا بود، کتابهای بسیاری در علوم طب و فلسفه و دیگر علوم بخط- خود نگاشت، و عمری دراز یافت».

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۲۰۲

۱

### ۵۳- ابو عبد الملك النقفی ۱

از پزشکان خاص المستنصر بالله بود، در طبابت نادره‌هایی دارد، المستنصر بالله و الناصر او را در رأس خزانه اسلحه (زرادخانه) دولت خویش قرار داده بودند، در اواخر عمر بواسطه آبی که در چشمانش فرود آمد نابینا گردید، مردی ادیب و عالم بود، کتاب اقلیدس و فن مساحت را می‌دانست، و او مردی بود از یک پای لنگ، چون بر خوان می‌نشست در خوردن جانب پاکیزگی و نظافت را رعایت نمی‌کرد.

خودش از روزگار گذشته و آغاز کارش برای من چنین گفت: من بر دست نجم میرشکار ۲ (صاحب البیازة) روی کار آمدم، و در بخت بر روی من گشاده گشت، زندگانی من فراخ گردید، تا آنجا که در هر روز عید بیست سر قوچ (گوسپند نر) و یک صد ماگیان و مرغابی و دیگر نعمتهائی که بشمار نمی‌آید در نزد من فراهم می‌آمد.

در پایان زندگانی به بیماری اسهال دچار شده رخت بدیگر سرای کشید. ۲

(۱)- در طبقات الامم صاعد اندلسی ص ۸۰ ترجمه احوال او باختصار آمده است. و در العیون ۲: ۴۶ نقلا- از ابن جلجل و بعین عبارات او با اندکی تاخیر و تقدیم در عبارات نیز ذکر شده، اما وی تمامی ترجمه ابن جلجل را نقل نکرده است

(۲)- به ص ۱۹۴ نگاه کنید.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۲۰۳

۱

### ۵۴- ابو موسی هارون الاشونی ۱

پزشکی بود که بدست خود بیماران را زخم‌بندی و علاج می‌کرده است، از پزشکان خاص خلیفه الناصر لدین الله و المستنصر بوده،

و در حرم‌خانه این دو خلیفه به معالجه زنان قیام می‌کرد، وی پزشکی سالخورده و نیکوکار بود. ۲

(۱) - ترجمه احوال این پزشک تنها در کتاب عیون الانباء نقلاً از ابن جلجل آمده و نام او را چنین نوشته است:

«هرون بن موسی الاشبونی» و اشبونه و اشونه از شهرهای اندلس بوده، و درست این کلمه «اشونه» است که در نسخه ما نوشته شده، زیرا اشونه از نواحی شهرستان «استجه» می‌باشد که در نزدیکی شهر قرطبه است، و ابن جلجل تاریخچه پزشکان قرطبه و نواحی آن را می‌نویسد، اما اشبونه که ابن اصبیعه در العیون نوشته از شهر قرطبه بسیار دور است و در کرانه‌های دریای آتلانتیک واقع است، و امروزه بنام: «لشبونه» - لیسبون - معروف است، و پایتخت کشور پرتغال می‌باشد.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۰۴

### ۵۵-۵۶- احمد بن یونس ۱، و برادرش عمر ۲ پسران یونس بن احمد الحرانی

این دو تن پزشک در سال سیصد و سی در روزگار فرمانروائی الناصر، بسرزمین مشرق شتافتند، و ده سال در آن دیار بسر بردند، و بشهر بغداد رفتند، و علم طب را در آنجا فراگرفتند، و در محضر استادان و بزرگان پزشکان ماندند:

ثابت بن سنان بن ثابت بن قره ۳ حضور یافتند، کتابهای جالینوس را نزد ثابت در عرض هم درس خواندند، دیری در خدمت ابن وصیف عمل بیماری‌های چشم را بیاموختند، پس از آن آهنگ بازگشت نموده، و در روزگار فرمانروائی المستنصر بسال سیصد و پنجاه و یک ۴ بکشور اندلس درآمدند، و در رکاب المستنصر هر دو تن بجنگهای: «سنت استین» ۵ شتافتند، و از آن پس بفرمان المستنصر در سلک پزشکان خاصه او درآمدند، و ایشان را در مدینه الزهراء ۶ جای داد، و در میان چندین پزشک که در آن روزگار بودند خلیفه المستنصر این دو برادر را بعنوان پزشک ویژه خویش اختیار کرد، سرانجام عمر بن یونس بعلت بیماری آماس معده و لاغری بسیار رخت بدیگر سرای کشید، و ۱ احمد بن یونس برادر دیگر همچنان پزشک خاص خلیفه باقی ماند، و مستنصر او را در کاخ خویش در مدینه الزهراء جای داد: و مقام او را چنان گرامی و ارجمند داشته بود که در تابستان با یکتا پیراهن کتان در حضور او می‌نشست، و در امر خوراک المستنصر نظارت می‌کرد، بی‌هیچ گونه تشریفات بر خلیفه وارد می‌گردید، او را امین خویش قرار داده، معالجه بانوان و دوشیزگان حرم شاهی را باو واگذار کرده بود، مردی خردمند، بردبار و دانا بود، و از سفر خاورزمین کاردانی و آزمودگی در معالجات بیماران را با خویش بارمغان آورده بود.

یک روز از سرگذشتهای خودش برای من سخن می‌گفت در آن میان گفت: روزی

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۰۵

برای امیر المؤمنین المستنصر بالله از دیدنیهای خود در سفر خاورزمین سخن می‌راندم سخن بشهر بصره و دکان‌ها و آشپزخانه‌های آن شهر کشیده شد، از زیبایی و خوبی خوراکیها و ترتیب تنظیم خوردنیها می‌گفتم که چگونه خوردنیهای گوناگون در دیس‌های چینی با سرپوشهای بلورین نهاده و خدمتگذاران با آبدست و مندیل برپای ایستاده کف دکانهای آشپزخانه‌ها را با سنگهای مرمر رنگارنگ فرش کرده در کمال پاکیزگی و زیبایی است، اتفاقاً یک روز المستنصر بالله از کاخ الزهراء سوار شده آهنگ شهر قرطبه نمود، من (احمد بن یونس) هم در موكب سلطنتی او بودم، در راه به «مدی» ۷- بازار آسپزان- رسیدیم، خلیفه المستنصر به دیگهائی که در آن پیه و چربی می‌پختند لختی سخت بنگریست، و چون در کاخ شاهی فرود آمد مرا بخواند، و چون به پیشگاه او رسیدم، روی بمن کرده و گفت: ای احمد:

این دیگهائی که امروز دیدیم کجا؟ و آن دیسهائی که با سرپوشهای بلورین تو در شهر بصره دیده کجا؟ و لختی بخندید، آنگاه بمن گفت: در این دیگها چه می‌پختند؟ گفتم ای امیر مؤمنان در این دیگها کله و پاچه و پیه پخته بودند، از سخن من لختی با

تعجب بخندید.

احمد بفرمان المستنصر بالله در کاخ خلافت داروخانه بنیاد کرد که آن روزگار مانند نداشته است، برای پختن داروها و شربت‌های طبی و معجونها دوازده تن نوجوان صقلی بر گماشته بود، و از المستنصر پروانه خواست تا بیماران مستمند و بی‌نوا را از داروهای آن داروخانه برایگان بدهند، و خلیفه دست او را در این کار باز گذاشت. احمد در شناختن ادویه مفرد و ساختن انواع شربت‌ها و معجونهای طبی بصیرت تام داشت، و بر پایه تجارب خود بیماران را مداوا می‌کرد، در چشم‌پزشکی (کحالی) و بیماریهای چشم بی‌مانند بود، از کارهای چشم‌پزشکی و کحالی‌های او در شهر قرطبه یادگارها بجا مانده است، احمد در گرفتن دستمزد و پایمزد طبابت خویش از توانگران هرگز گذشت نداشت، وی دانش پزشکی خود را از سه کس دریغ نمی‌داشت، و آن سه: دوستان او، همسایگان او، مستمندان.

وی در معالجه بیماران این سه گروه برایگان قیام می‌کرد

و در روزگار المؤید بالله ۸ و بفرمان آن خلیفه منصب: «خطه الشرطه» ۹ رئیس شهربانی- و «خطه السوق» ۱۰ رئیس بازار- باو واگذار شد، احمد مردی

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۲۰۶

بود که از طلاق لسان برخوردار نبود، و چنان خط بدی داشت که بسیاری از حروف هجاء کلمات را لایقراً می‌نوشت. سرانجام زندگانش به سر آمد، و به بیماری اسهال و تب نوبه (حمی الربع)- هر چهار روز یک نوبه- ۱۱ رخت بدیگر سرای کشید.

۲

(۱)- احمد بن یونس بن احمد الجذامی معروف به «الحرانی» ترجمه احوال او در الطبقات ص ۸۰ باختصار مذکور است، و در العیون ۲: ۴۲ نیز آمده، و این دو تن از ابن جلجل گرفته‌اند، و نیز در تکملة الصلوة (مجلد مفقوده که بوسیله «پل» و «شنب» طبع و نشر گردیده ص ۱۸)، و در (نزهة العیون از ملک بن رسول ورق ۹۲ ب) شرح احوال او ذکر شده است. احمد تا روزگار فرمانروائی هشام المؤید (۳۶۶-۳۹۹ ه) می‌زیست، و در روزگار حکومت همین خلیفه در منصب (خطه الشرطه) و (خطه السوق) بدرود زندگانی گفت.

(۲)- عمر بن یونس برادر احمد سابق الذکر، ترجمه احوال او «ضمن ترجمه احوال برادرش احمد در الطبقات و العیون و تکملة التکملة ص ۱۷۵ آمده است. وی در روزگار فرمانروائی خلیفه الحکم المستنصر (۳۵۱-۳۶۶ ه) بدرود زندگانی گفت. قفطی در کتاب خود اخبار الحکماء ترجمه احوال این دو برادر را در ضمن ترجمه احوال «یونس الحرانی» آورده و هر دو را پسران او دانسته اما خطا کرده است- (بترجمه احوال:

«الحرانی الوارد من المشرق» همین کتاب ص ۹۴ رجوع شود)- شاید قفطی از کلمه «حرانی» که در پایان نام این دو برادر آمده باشد اشتباه افتاده است، اما علت اینکه این دو برادر را «حرانی» گفته‌اند- با اینکه از مردم اندلس می‌باشند- شاید این باشد؟ که هر دو سفری بمشرق زمین رفته و از ابن وصیف صابی حرانی و از ثابت بن سنان بن قره الحرانی علم طب را فراگرفتند، بنابراین ایشان را حرانی گفتند یعنی شاگردان حرانی.

(۳)- ثابت بن قره، ابن وصیف: ترجمه احوال این دو تن پزشک پیش از این گفته شده است.

(۴)- ابن جلجل می‌گوید این دو برادر پزشک در سال ۳۳۰ ه سفری بمشرق رفتند و ده سال در بلاد شرق اقامت نمودند، و در سال ۳۵۱ ه باندلس بازگشت نمودند و چنانکه ملاحظه می‌شود فاصله سال ۳۳۰ تا ۳۵۱ بیست و یک سال می‌شود نه ده سال؟

باری ترجمه احوال این دو تن پزشک را دیگر منابع بهمین نحو از ابن جلجل گرفته‌اند



(۵) - شنت اشتین (بسن و شین یعنی: سنت استین و شنت اشتین) از شهرهای اندلس بوده، شهری است باروئی بر گرد آن کشیده در دامنه کوهی بلند واقع است، برخی از پادشاهان بر فراز آن کوه دژهایی بنیاد کرده‌اند. طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۰۷ (صفه جزیره الاندلس ص ۲۲)

حمله الحکم المستنصر و جنگهای او در شهر (شنت اشتین) در سال ۳۵۲ هـ هنگامی که جلالقه پادشاهان مسیحی اندلس - در اندیشه چیره گردیدن بر مرزهای اندلس افتادند - اتفاق شده است مستنصر سپاهیان ایشان را شکست داده، دستخوش نهب و غارت نمود، (البیان المغرب ۲: ۳۵۲ ابن خلدون ۴: ۱۴۵، النفع ۱: ۲۴۸).

(۶) - مدینه الزهراء شهری است در مغرب قرطبه، الناصر عبد الرحمن بن محمد آن را بنا کرد، آغاز بنیاد این شهر در سال ۳۲۵ هـ بوده است:

کار بنیاد این شهر در دست فرزند الناصر الحکم بوده است. (برای آگاهی از خصوصیات این شهر به البیان ۲: ۳۴۴ - ۳۴۵، النفع ۱: ۳۴۴، صفه جزیره الاندلس ۹۵، الادریسی ۲۱۲ رجوع شود).

(۷) - «المدی»: بمعنی بازارست، کلمه المدی در اصل در نزد اندلسیها بمعنی بازار آرد فروشان استعمال می‌گردیده است، و سپس بمعنی مطلق بازار استعمال شد، و تا هم‌اکنون کلمه - المدی در لغه اسپانیاییها بمعنی بازار می‌باشد و آن را: «idumia» می‌گویند.

(۸) - خلیفه هشام المؤید بالله «ترجمه احوال او پیش ازین گفته شد)

(۹) - صاحب الشرطه: تعریف صاحب الشرطه و شرح منصب او در ص ۱۹۲ - ح - ۳ - گذشت.

(۱۰) - صاحب خطه السوق: که او را صاحب الحسبه نیز می‌گویند کار و وظیفه این شخص این بوده که بر بازارها نظارت داشته و سنگ و ترازو و هرچه مانند آنهاست مراقبت می‌کرده از غل و غش و نیرنگ بازاریان جلوگیری می‌کرده است. (قضاء الاندلس للنباهی ص ۵)

(۱۱) - حمی الربع: تب سوداوی (قانون بو علی الكتاب الرابع ص ۲۷، التهانوی ۴۱۹)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۰۸

۱

## ۵۷ - محمد بن عبدون الجبلی العدوی ۱

وی بسال سیصد و چهل و هفت سفری بخاور زمین شتافت، و بشهر بصره در آمد اما به بغداد نرفت، و در شهر فسطاط شهرت علمی یافت، و بریاست بیمارستان ۲ آن شهر رسید، و در سال سیصد و شصت باندلس بازگشت، و بمنصب پزشک خاص خلیفه المستنصر بالله و پس از او بمقام طیب ویژه المؤید بالله نائل گردید، وی پیش از آنک بعلم طب گراید و بطبابت به پردازد در اندلس معلم عدد (علم حساب) بود، پزشکی حاذق، بزرگوار و نیکو قریحه و مجرب بوده است. ۲

(۱) - ترجمه احوال محمد بن عبدون در الطبقات ص ۸۱ و در العیون ۲: ۴۶ بنام: «محمد بن عبدون الجبلی العدوی» آمده است، اما (عدوی) اشتباه است. و در کتاب «نفع الطیب دوبار ترجمه او را گفته است، و او نیز در ذکر نام او مرتکب اشتباه شده، و یکجا او را «محمد بن عبدون الجبلی العدوی» خوانده و جای دیگر: ابو عبد الله محمد بن عبدون الجبلی العدوی» نامیده است، اما درست نام او: «العددی» است چنانکه در متن آمده است، و چنانکه در تکمله (۱):

۱۰۲) گفته است و معنی (العددی) کسی است که بعلم عدد یعنی علم حساب اشتغال دارد، و در تکمله: (۲: ۵۲۳) ترجمه احوال دیگری دارد و او را: «ابو عبد اله الجبلی الطیب از اهالی شهر قرطبه» نوشته است، و در این ترجمه چیزی از اشعار او را نیز آورده، در کتاب «الجدوه» تألیف ابن الخطیب ص ۲۵-۲۴ او را: «ابو عبد الله محمد بن عبدون الجبلی نوشته است، و ولادتش در سال ۳۱۱ ه در شهر قرطبه اتفاق شده، و در همان شهر در حدود سال ۳۶۱ ه بدرود زندگانی گفته است».

(۲) - بیمارستان فسطاط: که به: «بیمارستان الاعلی» نیز خوانده می‌شود (کتاب الانتصار لابن دقماق ۴: ۹۹)، و آن را: «بیمارستان العتیق» نیز می‌گویند، احمد بن طولون این بیمارستان را در سال ۲۶۱ ه یا ۲۵۹ ه بنیاد گذارده است تا آن زمان در کشور مصر بیمارستان وجود نداشته است، قلقشندی (متوفی بسال ۸۲۱ ه) در کتاب خود موسوم به: «صبح الاعشی» می‌گوید:

این بیمارستان تا زمان او هنوز دائر و برپای بوده است (تاریخ بیمارستانها ص ۶۷-۷۳)

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۰۹

ای بزرگوار فرزانه:

در این رساله تاریخچه احوال و آثار حکما و پزشکان نامدار جهان را- که در سرگذشت زندگانی آنان شک و تردید نمی‌باشد- باندازه دانش خود، و چندان که مرا بدان دست-رسی بود، گرد آورده و بنگاشتم، و درباره نامورانی سخن رانده‌ام که از روزگار پیشین- عهد آدم ابو البشر- تا زمان ما که روزگار فرمانروایی و خلافت المؤید بالله در سرزمین اندلس می‌باشد- پای بعرضه هستی نهاده، طلوع و افول- کرده، و مشعل فروزان فراراه بشریت بوده‌اند.

و از حکما و پزشکان نامدار مشرق‌زمین- که از زمان خلافت الرازی عباسی ۱ تا روزگار حکومت الطایع لله (عباسی) ۲ می‌زیسته‌اند در این رساله سخن نرانده‌ام، زیرا آنان در خاورزمین بوده، و از مرزوبوم کشور اندلس که در سرزمین باختر است بسی دور بوده و بیگانه‌اند.

ناگفته نماند که در روزگار دولتهائی که گفته شد در سرزمین مشرق چنان پزشکان نامدار و بزرگی که بزعامت علمی و اخلاقی موصوف و زبانزد جمهور خلایق باشند هرگز ظهور و بروز نکرده است، با آنکه زمان آن دولتها بسیار طولانی است.

زیرا در این روزگاران دیالمه و ترکان در کار ملک و دولت آل عباس دست یازیده، و فرمانروایان و پادشاهان سیاست جهاننداری و کشورستانی پرداخته، از دانش پژوهی و فرهنگ گسترگی بازمانده‌اند.

و بدیهی است که حکمت و دانش در کشورهائی پیدایش یافته، نمو و رشد می‌کند، و فروفهنگ در روزگارانی گسترش می‌یابد که چتر شکوه و جلال پادشاهانی دانش

(۱) - الرازی بالله: خلیفه ابو العباس احمد بن المقتدر عباسی ولادت او در سال ۲۹۷ ه اتفاق شده، و بسال ۳۲۲ ه بخلافت رسید، و در سال ۳۲۹ ه درگذشت.

(۲) - الطائع لله: ابو عبد الکریم به المطیع عباسی، ولادتش بسال ۳۱۷ ه اتفاق شد، و در سال ۳۶۹ ه. بخلافت نشست، و در سال ۳۸۳ ه رخت از جهان بر بست. ابن جلجل معاصر این خلیفه عباسی بوده و کتاب خود (طبقات الاطباء) را در همان ایام تألیف کرده است.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱۰

گستر، فرهنگ پرور بر آن سرزمینها سایه افکنده باشد.

و از حکما و پزشکان کشور اندلس کسانی را که نامدار بوده، و در سایه اقبال دولتهای دانش‌پرور، و پادشاه و پادشاه‌زادگان این سامان می‌زیسته پزشکان خاص خلفا و خدمتگذاران خواص و عوام بوده همگی را یاد کرده و شمه از احوال و آثار، مقامات علمی، اوصاف و اخلاق، نوادر و بالاجمال تاریخچه زندگانی ایشان را در این مختصر گنجانیده‌ام.

و از یاد کردن نام پزشکان دیگر که در اندلس می‌زیسته‌اند اما از حیث دانش اندک مایه بوده، و یا بواسطه عدم خدمت‌گذاری و ظهور میان مردمان مقبولیت و شهرت عمومی نداشته‌اند خودداری نمودم، و در شرح احوال و آثار پزشکان بذکر اندکی از بسیار بسنده کرده، سخن کوتاه نمودم، تا خواننده را ملال نگیرد، و فراگرفتن آن بر کس دشوار نباشد، و بگنجینه سینه سپردن آن گران نیاید، چه: سخن چون دراز گردد بر شنونده گران آید، همین اندازه ما را بس که از هر چیز و از هر سخن بهتر و آسانتر را یاد کرده‌ایم.

و نیز (ای بزرگ‌مرد؟) در پایان این رساله لختی درباره تاریخچه زندگانی و سرگذشت روزگار دانشجوئی خود سخن رانده‌ام ۱ و خداوند گواه است که آنچه را که درباره خود می‌گویم مقرون بصدق می‌باشد، و این رساله را با داستان زندگانی خویش بانجام رسانیدم، تا یادگار من برجای مانده، و همیشه مرا به نیکی یاد کنند، و از خداوند می‌خواهم که پشتیبان من باشد.

(۱) - در اینجا نسخه مخطوطه مورد استناد این چاپ پایان می‌رسد. اما آنچه را که مؤلف درباره تاریخچه زندگانی و دوران تحصیل علم خود وعده داده است در آن دیده نمی‌شود شاید نسخه مورد استناد ناقص بوده و یا اینکه مؤلف هرگز به نگارش تاریخچه زندگانی خود در پایان کتاب توفیق نیافته است (بمقدمه ناشر مراجعه شود).

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱۱

## راهنما

نام کامل کتابهایی که اسامی آنها در تعلیقات و حواشی این کتاب بطور اختصار نوشته شده است:

الاجبار: اخبار العلماء باخبار الحكماء - قفطی

بروکلیمان:

rutarettiL nehcsibarA reD ethcihaseG, nnamekcorB ,

التنبیه: التنبیه و الاشراف - مسعودی

الطبقات: طبقات الامم - صاعد اندلسی

العیون: عیون الانباء فی طبقات الاطباء - ابی اصیبعه

الفهرست: الفهرست - ابن الندیم

الكشف: كشف الظنون - کاتب چلبی

مختصر الدول: مختصر تاریخ الدول - ابن العبری

المسالك: مسالك الابصار فی ممالك الامصار - ابن فضل الله العمری

المغرب: البيان المغرب فی اخبار المغرب - ابن عذاری

الملل و النحل: الفصل فی الملل و الاهواء و النحل - از ابن حزم اندلسی، و در حاشیه آن کتاب: الملل و النحل - از شهرستانی

منتخب الصوان: منتخب صوان الحكمه - از سجزی

النزه: نزهة الارواح و روضة الافراح - از شهرزوری

نزهة العیون: نزهة العیون فی تاریخ طوائف القرون از: ملك الافضل بن رسول

النفح: نفح الطیب - از مقریزی

اليعقوبی: تاریخ اليعقوبی.

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱۳

## فهرست اعلام

۲

الاباء اللاتین: ۳۹، ۵۶

آدم: ۲۸

آدم ابو البشر: ۵۸، ۲۰۹

آشوریان: ۶۱، ۶۳

آشورنازر (ناصر) ایل: ۶۳

آل اغلب: ۱۶۳

آل بختیشوع: ۳

آلبوماسر: ۵۵، ۲۹ rasamobia

آل الیبت: ۱۷۱

آلریک اول: ۱۱۰

آل الصدیق الغماری: ۵۱

آل عباس: ۴۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۶، ۲۰۹

آل معد: ۱۶۹

۱

ابا محمد: ۱۸۱

ابا عبد الله: ۱۹۷

ابان: ۱۷۴

ابجر: ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱

ابجر الکنانی: ۱۲۹

ابحر: ۱۲۹، ۱۳۰

ابراهیم: ۱۶۳

ابراهیم بن ابی خالد: ۱۶۸

ابراهیم پزشکیک: ۱۶۴

ابراهیم بن محمد: ۱۹۲

ابراهیم بن الاغلب: ۱۶۴

ابراهیم فزاری: ۱۶۴

ابقرط: ۶، ۷، ۴۱، ۵۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۹۴، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۳

ابلق: ۷۰

ابلق: ۷۰

ابلق الرومی: ۷۰

ابنجهند: ۵۸، ۶۰، ۶۱

ابنجهند: ۶۰، ۶۱

ابلیس: ۱۹۲

ابطلیموس: ۹۹

ابلوینوس نجار: ۱۰۴، ۱۰۵

ابن ابا: ۱۷۴

ابن الابرار: ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۳

ابن ابجر: ۱۳۱، ۱۳۲

ابن ابجر: ۱۲۸، ۱۳۰

ابن ابی اصیبعه: ۶، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۶۲، ۶۹، ۸۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۸

۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸

ابن ابی رمثه: ۱۲۸، ۱۲۹

ابن ابی رمثه التیمی: ۱۲۸

ابن ابی شنب: ۱۹۶

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱۴

ابن ابی العرب: ۱۶۴

ابن ابی عیینه: ۱۲۸، ۱۲۹

ابن الاثیر: ۱۲۶

ابن اثیر: ۱۳۸، ۱۵۸

ابن اسحاق: ۱۸۲

ابن اصیبعه: ۳، ۱۳، ۱۹، ۲۵، ۴۵، ۵۷، ۷۵، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۴، ۲۰۱، ۲۰۳

ابن الاغلب: ۱۶۲، ۱۶۳

ابن ایاس: ۱۷۴

ابن بشغیر: ۸

ابن بشکوال: ۸، ۱۹۸

ابن بطریق ترجمان: ۱۴۰

ابن البطریق: ۸۷، ۱۴۱

ابن البغونش: ۸، ۱۳، ۱۵

ابن البیطار: ۱۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۳

ابن جریون: ۳۸

ابن الجزار: ۴۳، ۱۶۴، ۱۷۰

ابن جلیجل: ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳

۲۰۶، ۲۱۰

ابن الجوزی: ۱۲۶

ابن حجر: ۱۲۵، ۱۲۷

ابن حجر العسقلانی: ۱۳۰

ابن حزم: ۱۴، ۷۳

ابن الحبر و هو الکنانی: ۱۳۰

ابن الحشا: ۱۶۴

ابن حنبل: ۱۲۸

ابن حوی: ۱۸۴

ابن حیان اندلسی: ۱۸

ابن حیویه: ۱۸۴

ابن الخطیب: ۱۷۰، ۲۰۸

ابن خلدون: ۱۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۵۶، ۵۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۵۶، ۲۰۷

ابن خلکان: ۴۹، ۵۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۱

ابن دقماق: ۲۰۸

ابن دایه: ۵۴۷

ابن رسول: ۱۷۹

ابن رضوان: ۷۶

ابن سعد: ۲۰۰

ابن سعید: ۱۸

ابن سیده: ۸

ابن السطخیری: ۱۸۰

ابن سینا: ۶۹

ابن شطجیری الشاعر: ۱۷۹

ابن صاعد: ۸۶

ابن عبد ربه: ۱۹۲

ابن عبد البر: ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸

ابن عبد الرحمن الناصر: ۱۷۸

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱۵

ابن العبری: ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۵۶، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۸

ابن العذاری: ۱۶۳، ۱۷۰

ابن العمید: ۳۸، ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۱۵۵

ابن العنبری: ۷۹

ابن عوف: ۱۲۹

ابن عیینة: ۱۲۹

ابن عیینة سفیان: ۱۲۹

ابن غرسیه: ۸

ابن غوتیل: ۸

ابن فورتش: ۸

ابن الفرضی: ۴۲، ۱۳۴، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸

ابن فضل الله العمری: ۱۶، ۲۲

ابن فضل الله: ۱۳۰

ابن فیره: ۸

ابن قتیبة: ۱۳۱

ابن قرمان: ۸

ابن قسطیل: ۸

ابن قفطی: ۱۶۰

ابن قوشره: ۸

ابن القوطیه: ۴۳، ۱۳۴، ۱۷۵

ابن قیم الجوزیه: ۱۲۵

ابن ماسویه: ۱۳۹

ابن المازیار: ۳۱

ابن مرتیل: ۸

ابن مسکویه: ۶۰، ۶۱

ابن المغیث: ۳۴

ابن ملوکه النصرانی: ۱۸۱

ابن کریون: ۱۰۰، ۳۲، noiroC neB

ابن نباته: ۱۴۹

ابن الندیم: ۲، ۳، ۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۴۰، ۵۹، ۶۲، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶

ابن وافد الاندلسی: ۷۹، ۱۷۷

- ابن وصیف: ۲۰۴
- ابن وصیف چشم‌پزشک: ۱۵۹
- ابن وصیف الصابی: ۱۵۹
- ابن وصیف الصاری: ۱۵۹
- ابن وصیف صابی حرانی: ۲۰۶
- ابن وهسودان: ۱۵۶
- ابو ابراهیم اسحاق بن ابراهیم: ۱۲
- ابو الاصبغ بن خیوی: ۱۸۴
- ابو ایوب: ۱۲
- ابو ایوب سلیمان: ۱۹۳
- ابو ایوب سلیمان بن محمد الفقیه: ۱۲
- ابو بکر: ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۸۹
- ابو بکر احمد بن جابر: ۲۰۱
- ابو بکر احمد بن الفضل الدینوری: ۱۲
- ابو بکر بن القوطیه: ۱۲، ۱۴، ۴۵
- ابو بکر الزبیدی: ۲۴
- ابو بکر سلیمان بن باخ: ۱۸۸
- ابو بکر محمد بن ابی خالد: ۱۷۰
- ابو بکر محمد بن عمر بن عبد العزیز: ۴۳، ۴۵، ۱۳۳
- ابو بکر محمد بن زکریا الرازی: ۲۵، ۴۹، ۱۵۳
- ابو بکر محمد بن عمر: ۱۳۴
- ابو بکر نفع الثقفی: ۱۲۵
- ابو تمیم معد: ۱۷۱
- ابو جعفر: ۱۶۹
- ابو جعفر ابن الجزار: ۴۳
- طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱۶
- ابو جعفر احمد: ۱۶۴
- ابو جعفر احمد بن ابراهیم: ۱۶۳
- ابو جعفر احمد بن محمد الغافقی: ۷۹
- ابو جعفر بن الجزار: ۱۹۴
- ابو جعفر پزشکی: ۱۷۰
- ابو جعفر الجزار: ۱۶۸
- ابو حنیفه نعمان: ۱۷۱



- ابو الحزم وهب بن مسرة: ۱۲  
 ابو الحسن: ۱۵۱  
 ابو الحسن احمد بن بویه: ۱۵۸  
 ابو الحسن جعفر بن عثمان: ۲۰۰  
 ابو الحسن علی: ۱۷۱  
 ابو حفص عمر بن بریق پزشک: ۴۳  
 ابو حفص عمر بن بریق: ۱۹۴  
 ابو داود سلیمان بن حسان: ۸  
 ابو رمثه التیمی: ۱۲۹  
 ابو ریحان بیرونی: ۳۰، ۳۱، ۱۵۴  
 دکتر ابو ریده: ۱۴۹، ۱۵۰  
 ابو زکریا یحیی بن مالک: ۴۲  
 ابو زکریا یوحنا بن ماسویه: ۱۳۸  
 ابو زکریا یحیی: ۱۹۳  
 ابو زکریا یوحنا ابن البطریق: ۱۴۰  
 ابو زید حنین بن اسحاق العبادی: ۱۲۰، ۱۴۴  
 ابو سلیمان المنطقی سجستانی: ۲۶  
 ابو صالح منصور بن اسحاق بن احمد بن نوح: ۱۵۵  
 ابو طالب: ۱۶۸، ۱۷۱  
 ابو العباس: ۲۱۰  
 ابو العباس بن رومیة: ۷۹  
 ابو العباس السفاح: ۱۳۵  
 ابو العباس عبد الله: ۱۶۴  
 ابو العباس عبد الله بن طالب: ۱۶۴  
 ابو العباس القائم: ۱۳۵  
 ابو عبد الله بن سعد: ۲۰۰  
 ابو عبد الله الجبلی الطیب: ۲۰۸  
 ابو عبد الله الصقلی: [۲۰]۶

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه) ؛ پیشگفتار محقق ؛ ص ۲۱۶

و عبد الله محمد بن عبدون العذری: ۲۰۸

ابو عبد الله محمد بن هلال: ۱۲

ابو عبد الله المروزی: ۱۲۹

- ابو عبد الله شیبی: ۱۶۴
- ابو عبد الکریم بن المطیع: ۲۱۰
- ابو عبد الملک الثقفی: ۲۰۲
- ابو عثمان: ۱۹۲
- ابو عثمان الحزاز: ۲۰
- ابو عثمان سعید بن محمد الطلیطلی: ۱۳
- ابو عبید الله: ۱۶۶
- ابو عبید الله محمد: ۱۷۱
- ابو عبید البکری: ۱۷۰
- ابو علی بن زرعه بغدادی: ۱۲۱
- ابو علی بن سینا: ۶۳، ۷۹
- ابو علی القیانی: ۲۵
- ابو عمر احمد: ۱۹۳
- ابو الفداء: ۶۱، ۹۷، ۹۹، ۱۵۸
- ابو الطیب: ۵۱
- ابو الطیب محمد بن ظریف تونسسی: ۵۱
- ابو لو: ۷۰
- ابو لن: ۷۰
- ابو لوء لوء: ۱۲۶
- ابو محمد الاعمی: ۱۹۴
- ابو محمد بن حزم: ۱۳
- ابو محمد علی المکتفی بالله بن المعتضد: ۱۵۷
- ابو محمد الکوفی: ۱۲۹
- ابو مروان عبد الملک: ۱۸۷
- ابو مضر زیاده الله: ۱۶۴
- طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱۷
- ابو القاسم مسلمة المجریطی: ۲۶
- ابو المطرف: ۱۷۳
- ابو معشر: ۲۹، ۳۰، ۵۵
- ابو معشر منجم البلخی: ۳۱، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲
- ابو معشر ستاره شناس بلخی: ۳۱، ۵۴
- ابو موسی هارون الاثونی: ۲۰۳
- ابو الولید محمد: ۱۹۹

- ابو یوسف یعقوب: ۴۷
- ابو یوسف یعقوب بن اسحاق: ۱۴۸
- ابو یعقوب اسحاق بن حنین: ۱۴۶
- ابو یعقوب اسحاق بن سلیمان: ۱۶۶
- ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی: ۱۰۴، ۴۰
- ابی الاصبغ رازی: ۱۷۷
- ابی بن کعب: ۱۲۸، ۱۲۹
- ابی خالد الجزار: ۱۶۸، ۱۷۰
- ابی رمثه: ۱۲۸، ۱۲۹
- ابی عامر: ۲۰۰، ۲۰۱
- ابی العباس التنوخی: ۳۱
- ابی العباس احمد بن المعتصم: ۱۵۰
- ابی عمر: ۱۹۶
- ابی عمران میمون: ۱۲۹
- ابی محمد عبید الله: ۱۶۴
- ابی هریره: ۱۲۶
- دکتور ابی ریده: ۸۹
- اثقال: ۱۷۴
- احمد: ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۵
- احمد بن ابراهیم: ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۹۴
- احمد بن اسد: ۱۵۵
- احمد بن اسماعیل سامانی: ۱۵۵
- احمد بن اسماعیل بن احمد: ۱۵۵
- احمد بن الیاس: ۱۹۷
- احمد بن بویه: ۱۵۸
- احمد بن بویه دیلمی: ۱۵۸
- احمد بن حکم: ۲۰۰
- احمد بن عبید الله المهدی: ۱۷۱
- احمد بن جابر: ۲۰۱
- احمد بن حنبل: ۱۲۹
- احمد بن سعید الصدفی المنتجالی: ۱۲
- احمد بن طولون: ۲۰۸
- احمد بن عبد الله: ۱۹۲

احمد بن عبد ربّه: ۱۹۱

احمد بن عیسی: ۱۹۱، ۱۹۳

احمد بن محمد: ۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۳

احمد بن مسافر: ۱۵۶

احمد بن المقتدر: ۲۱۰

احمد بن یوسف بن ابراهیم بن الحاسب: ۲۶

احمد بن یوسف ابن ابراهیم: ۱۴۷

احمد بن یونس: ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶

احمد بن یونس الحرانی: ۴۲، ۱۵۸، ۱۵۹

احمد بن وصیف الحرانی: ۱۵۹

احمد عیسی بک: ۱۵۴

احمد عیسی: ۱۶

احمد الجذامی: ۲۰۶

الاششیدی طغج: ۱۶۰

الاششید محمد بن طغج: ۱۶۰

اخى احمد: ۱۹۱

اخوخ: ۵۹

ادریس: ۲۸، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱

الادریس: ۲۰۷

ادفر: ۱۳۲

اراطوس: ۹۸، ۱۰۲

اردشیر: ۷۲، ۷۵

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱۸

اردشیر بهمن: ۷۱

ارستياس: ۹۹

ارسطو: ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۴

ارسطرخس: ۱۰۱

somaS fo suhcratsirA: ۱۰۱

ارسطوس المنجم: ۱۰۱

ارسطوطاليس: ۳، ۴۰، ۴۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۴۸

ارسطوطاليس المجذونى: ۸۳

ارکیلاوس: ۱۲۱

ارطخشاست: ۸۲

ارمانیوس: ۸۷

ارمانیوس: ۷۸، ۵۶، ۱۹، sonamoR

ارمانیوس الملک: ۲۰

ارمس: ۵۹

اروپائیان: ۱۰۱

اروسیوس: ۳۵

ازدش نیادش: ۸۰

اسپاط: ۱۶۰

اسپانیائیهها: ۲۰۷

استاد شارل کوبنزه: ۱۵۶

استادمار گلیوس: ۸۸

اسحاق: ۲۸، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲

اسحاق بن اسماعیل: ۱۵۶

اسحاق بن حنین: ۲، ۳، ۲۴، ۱۱۲، ۱۴۶،

اسحاق بن سلیمان: ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸

اسحاق بن سلیمان الاسرائیلی: ۱۶۶

اسحاق بن صباح: ۴۷، ۱۴۹

اسحاق بن علی الرهاوی: ۲۵

اسحاق بن عمران: ۵۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶

اسحاق پزشکیک: ۵، ۱۸۲

اسحد: ۶۰

الاسرائیلی: ۱۶۴، ۱۶۶

اسرائیل بن زکریا الطیفوری: ۱۴۶

اسد: ۱۵۵

اسطیفن بن بسیل: ۱۴۲

اسعد بن عبد الوارث: ۱۲

اسفندیار: ۹۴

اسقف اشبیلیه: ۱۱۱

اسقف قیساریه: ۳۷، ۵۶

اسکندر: ۴۱، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹

اسکندرانیان: ۱۱۴

اسکندر کبیر مقدونی: ۸۷

اسکندیناوی: ۱۱۰

اسگمد: ۶۱

اسلاو: ۱۱۰

اسماعیل بن خاقان: ۱۵۵

اسماعیل بن احمد: ۱۵۶

اسفندیار: ۷۵

اسقلابیوس: ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱

اسقلبوس: ۶۷، ۶۸، ۸۸

اسقیلیاس: ۶۷، ۱۰۸

اسقیلیوس: ۶۷

اسلام: ۲، ۴

اشیندر: ۳۹

اشیذر اشیلی حرانی: ۱۱۱

اصبغ بن یحیی: ۱۸۳

اصبغ بن یحیی الطیب: ۲۳، ۱۹۶

اصحاب الاسطوانه: ۱۱۶

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۱۹

اصحاب الحیل: ۱۰۹

اصحاب المظلة: ۱۰۸، ۱۱۶

اصطفن: ۱۲۰

اصطفن بن بسیل: ۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۷۸، ۷۹، ۱۴۵

اعراب: ۹۶، ۱۱۱

اعمش: ۱۳۱

اغسطس قيصر: ۱۰۰

اغلوqn: ۶۵، ۶۸

افضل الدين كاشاني: ۸۸

افلاطون: ۴۱، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۲

۹۲

افلاطون حکیم: ۸۱

افلوطين: ۸۶

افليمون: ۷۲، ۷۶

افوريسم: ۶

imsirohPA

۶:

اقرباذین المشرودیطوس: ۹۶

اقلیدس: ۴۰، ۱۰۴، ۱۰۵

اقلیدس الصوری: ۱۰۴

اقلیدس المهندس النجار: ۱۰۴

اقطع: ۱۵۸

الاقطع: ۱۵۸

اكتتابان: ۱۱۲

اکیلاوس: ۱۲۰

اکلاو بطر بنت دیونوسیوس: ۹۶

اگرکی: ۹۴

I, sucirala

۱۱۰ :

الان: ۱۱۰: inalA

الاهه ارطامیس: ۱۱۸

امام ابو محمد: ۱۶۶

امپراطور: ۱۱۱

امپراطور اکتافیوس: ۱۱۲

امپراطور اکتیبان: ۱۰۷

امپراطور اوغسطس: ۱۲۱

امپراطور اغسطوس قیصر: ۱۱۲

امپراطور اکتافیوس: ۱۱۲

امپراطور روم: ۱۸

امپراطور پولیانوس قیصر روم: ۱۴۶

امین: ۱۳۶، ۱۳۷

امین تفریق الصدقات: ۱۹۷

امین دار الترجمه: ۱۳۷، ۱۴۲

امین طاهر خیر الله: ۸۸

امیر عبد الله: ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶

امیر عبد الله بن محمد: ۷

امیر عبد الرحمن بن الحكم: ۶

امیر عبد الرحمن (دوم) بن الحكم: ۱۷۳

امیر عبد الرحمن الناصر: ۱۸۱، ۱۸۳

امیر مبشر بن فاتک: ۲۷

امیر محمد: ۱۷۲، ۱۷۵

امیر محمد بن عبد الرحمن: ۷، ۱۷۴، ۱۷۷

امیر المؤمنین: ۱۲۶

امیر المومنین المستنصر: ۱۹۸

امیر المومنین المستنصر بالله: ۱۴۳

امیر المومنین الناصر: ۱۸۹، ۱۹۶

امیر المومنین الناصر لدين الله: ۱۹۰

انقیلاوس: ۱۲۰، ۱۱۹

انطونیوس: ۱۱۱

انطونیوس قیصر: ۱۱۱

اندرماخس: ۹۵

اندروماخس: ۹۶

انکسیلاوس: ۱۲۱

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۰

اندلسی: ۱۳۰

انقیلاوس: ۱۲۱

انمار: ۱۲۴

اننگهذ: ۶۱

انقیلاؤس اسکندرانی: ۴۵

انقیلاوس: ۴۶

انوشیروان: ۱۲۵، ۸۸

اورسیوس (هروشیش): ۳۶

اورسیوس: ۱۰

اوسابیوس القیصرانی: ۳۹، ۵۶

الاوسط، عبد الرحمن: ۱۷۳

اوغطس: ۱۲۱

اوقلیدس: ۱۰۴

اهرن ابن اعین القس: ۴۴، ۱۳۳

اهرن القسر: ۴۳۳، ۱۳۴

ایاد بن لقیط: ۱۲۸، ۱۲۹

ایران: ۲۸، ۱۰۳

ایرانیان: ۸۴، ۱۰۳

ایران ساسانی: ۱۰۳



ایرانی: ۲۹

ایرونیسم: ۳۹

ایزیدورس اشیلی: ۲۹

ایسیدور: ۳۹، ۴۰، ۱۱۱

III' ۳۹.; sislivveS surodil .

ایلاویطره: ۹۵، ۹۶، ۱۰۳

ایله: ۷۰

ایماجل: ۶۰

ایوب بن سلیمان: ۱۹۳

ایوکلیدوس: ۱۰۴

ایهجل: ۶۰

**ب**

بابلیان: ۶۱

بتره: ۱۱۱

بتی قیصر: ۱۱۱

بختیشوع: ۱۳۵، ۱۳۶

بختیشوع بن جبرئیل: ۱۴۷

بدرالدین ابن جماعه: ۸۸

بدلس الملک: ۱۰۳

دکتور بدوی: ۱۲۱

براق حاکم: ۷۰

برجستراسر: ۱۴۶

برجستریسر: ۱۱۳

برچشتریسر: ۱۲۱

برمانیدس: ۹۷

بروفیروجانان: ۱۸

بروکلمان: ۱۷، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰

بریق: ۱۹۴

بسباسی: ۲۰

بشکوال: ۸

بشیر: ۳۹

بشیر الاشیلی المطران: ۳۹، ۱۰۶

بشر بن حماد: ۱۷۷

بطالمه: ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵، بطلماوس: ۹۹

بطلمیوس: ۴۷، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱

بطلمیوس دنونسیوس: ۱۰۳

بطلمیوس دوم: ۹۹

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۱

بطلمیوس ذیانوسیوس: ۱۰۳

بطلمیوس فلاودیوس القلوذی: ۱۰۰

بطلمیوس فیلادلفوس: ۱۰۲، ۱۰۵

بطلمیوس القلوذی: ۱۴۹

البلبکی: ۱۵۲

بغدادی: ۱۲۱

بقراط: ۷۵، ۷۶، ۱۹۱، ۱۹۲

بقراط آلهی: ۷۳

بقراط بزرگ: ۷۳

بقراط حکیم: ۷۳

بلکایش القوطی: ۱۹۳

بنت عبد العزیز بن مروان: ۱۹۰

noiroC neB

: ۳۲

بنو خالد: ۱۷۴

بنی ابجر: ۱۳۱

بنی الاخشید: ۱۷۹

بنی اسرائیل: ۹۸، ۹۹

بنی انمار: ۱۲۵

بنی الحارث بن کعب: ۱۲۶

بنی الزجالی: ۱۸۹

بنی فراس: ۱۳۱

بنی کنه: ۴۷

بنی مروان: ۱۳۰

بنی هاشم: ۴۶، ۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

بو علی: ۱۸۳، ۲۰۷

بولس: ۹۷

بولس الاجانیطی: ۹۷

بولس القوابلی: ۹۷

بولش: ۹۵، ۱۴۳، ۱۴۵

بهمن پسر اسفندیار: ۷۵، ۹۴

بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب: ۷۵

البیازة: ۱۹۵

بیرونی: ۵۵، ۱۵۴، ۱۵۶

بیهقی: ۱۴۷



## anitaL aigolortaP

۵۶:

پارسی: ۱۰۳

پارسی پهلوی: ۶۱

پارسیان: ۵۸، ۸۴

پادشاه مئرودیطوس ششم: ۹۶

پادشاهان مسیحی اندلس: ۲۰۷

## LaucsaP

۸:

۳۲، ۵۵:

پاولوس اروسیوس: ۴

پاولوس اروسیوس: ۳۲

## wossiW yluaP ۲۲: svisoru suluaP ۶۸، ۸:

۶۸:

پدر روحانی پل اسپاط: ۱۴۱

پزشکان اندلس: ۵

پزشک بصرای: ۱۳۳

پزشک بیمارستانی: ۱۵۳، ۱۵۴

پزشک خاص خلیفه: ۱۳۶

پسر ام البنین: ۱۹۰

پسر جورجیس: ۱۳۶

پل: ۱۹۶، ۲۰۶

پل اسپاط: ۱۸، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۶۴

پول اسپاط: ۱۳۳

پول کراوس: ۱۵۴

پیامبر اسلام: ۱۲۸

پیروان دین نصرانی: ۱۴۲

پیشدادیان: ۶۰

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۲

## ت

تبریوس: ۱۱۱

renbueT

۷۵ :

تحت «۵۹»: «toht»

ترجمان: ۵۷

تریاق فاروق: ۲۰

تملیخ: ۱۹۷

تملیخ التیمی: ۱۹۷

۷۵ :

التهانوی: ۲۰۷

ر. فون- تیپلی: ۱۱۲

تیره: ۱۱۱

تیمور: ۱۷۰

## ث

ثابت بن سنان: ۲۰۴

ثابت بن سنان بن قره الحرائی: ۲۰۶

ثابت بن سنان بن ثابت بن قره الصابی: ۱۵۸

ثابت بن قره: ۱۵۲، ۲۰۴، ۲۰۶

ثابت بن قره بن مروان: ۱۵۱

ثابت بن قره الحرائی: ۱۵۱

ثابت بن قره الصابی: ۱۵۸

ثابت بن کرایا ... الحرائی الصابی: ۱۵۱

ثامسطیوس: ۱۴۳، ۱۴۶

ثاوذوسیوس: ۱۲۰

ثعالبی: ۳۱

ثقیف: ۴۷

الثوری: ۱۳۱

## ج

جابر بن عبد الله: ۱۲۹

جائلیق: ۱۴۴، ۱۴۶

جاسیوس: ۱۲۰

جالینوس: ۷، ۱۳، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،

۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۴

جبرئیل: ۱۳۵، ۱۳۶

جبرئیل بن بختیشوع: ۶۸، ۱۳۵

جرس: ۸

الجزار: ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۴

جعفر حاجب: ۲۰۰

جعفر بن برتق: ۱۹۴

جعفر بن محمد بن عمر: ۲۹

جعفر بن محمد بن عمر البلخی: ۵۵

جعفر بن محمد المعتصم العباسی: ۱۴۵

جعفر بن یحیی برمکی: ۱۳۶

جعفر المتوکل علی الله: ۱۹

جعفر المتوکل علی الله عباسی: ۱۴۲

جعفر المصحفی: ۲۰۰

جلالقه: ۲۰۷

الجلیقی: ۱۸۶

جمال الدین علی بن یوسف بن القفطی: ۲۷

جواد: ۱۷۶، ۱۷۷

جواد الطیب النصرانی: ۱۷۵

جوان اسرائیلی: ۱۶۲

جورجیس: ۱۳۶

جویدی: ۱۳۴

جهانگرد: ۷۷

طبقات الاطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۳

جیومرت: ۵۸، ۶۰

nesnetsihC. A

:۶۱

الحاجب جعفر: ۲۰۰

حاجب موسی: ۱۸۵

حاجی خلیفه: ۱۵، ۱۶۷

حارث: ۱۲۴، ۱۲۶

الحارث بن همام: ۱۲۹

حارث بن کلده: ۴۸، ۱۲۴، ۱۲۵

حارث بن کلده الثقفی: ۱۲۳

الحارث بن کلده: ۴۷

الحاکم: ۱۹۳

حاکم ری: ۱۵۷

حبان بن وهب: ۱۲۹

حبيب بن احمد: ۱۸۰

حبيب بن حيان: ۱۲۹

حبيب بن حدیر: ۱۹۲

حییش: ۱۴۲

حییش الاعسم: ۱۴۵

حییش بن الحسن الدمشقی: ۱۴۵

حدیر بن سالم: ۱۹۲

حرانی: ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۷۷

الحرانی: ۱۵۱، ۱۵۸، ۲۰۶

الحرانی الوارد من المشرق: ۲۰۶

الحرانیة: ۶۱

حرانیان: ۸۵

حسدای بن شبروط الاسرائیلی: ۲۰، ۷۸

حسن بن الحسین: ۴۷، ۴۸

استاد سید حسن حسنی عبد الوهاب پاشا: ۳۸

الحسن بن زید: ۱۵۶

حسین بن ابراهیم الطبری: ۱۷

حسین المعروف بالکتانی: ۱۹۹

حفص ابن اکبر: ۳۴

حفصون: ۱۷۴

حکمای اسکندریه: ۱۱۹

حکمای طبیعی دان یونان: ۱۴۵

حکمای مدرسه اسکندریه: ۱۲۰

حکمای مشرق زمین: ۶۲

حکم بن حفصون: ۲۰۰

حکم بن عبد الله: ۱۹۳

الحکم: ۱۷۳

الحاکم الثانی: ۱۷۸

الحکم: ۲۰۷

حکم دوم المستنصر بالله: ۱۴۶

الحکم المستنصر: ۵، ۶، ۱۴، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷

الحکم المستنصر بالله: ۴۳، ۱۴۳

حکمای اسلام: ۱۶۱

حکیم اسکندرانی: ۱۲۱

حکیم اوغلو علی پاشا: ۳

حکیم ابو القاسم مسلمة المجریطی: ۲۶

الحکیم الحشاشی: ۷۷

الحکیم العین زربی: ۷۷

حماد بن لقیط الکنانی: ۱۷۷

حماد بن معاویه: ۱۲۹

حمدون: ۱۷۵

حمدون بن اثا: ۱۷۴

حمدون اثال: ۱۷۴

حمدین: ۱۷۵، ۱۷۶

حمدین بن ابا: ۱۷۴

حمیدی: ۱۶، ۱۷۰، ۱۹۲

حنا خباز: ۸۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۴

حنین: ۳، ۶، ۱۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷

حنین بن اسحاق: ۲، ۶، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۶، ۵۰، ۶۸، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳

حنین بن اسحاق ترجمان: ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۴۵

حیان بن ابجر الهمدانی: ۱۳۱

حیون: ۱۷۱

خالد: ۱۷۰

خالد بن یزید: ۱۳۲، ۱۷۹، ۱۶۰

خالد بن یزید رومان: ۱۶۰

خاندان بختیشوع: ۱۳۶

خاندان بنی امیه: ۱۳۰

خاندان بنی هاشم: ۱۳۷

خرونیقون: ۵۶

الخرزاعی: ۱۲۹

خسروان پارس: ۹۵

خسرو انوشیروان: ۱۲۵

خشخاش: ۱۲۹

خفاجی: ۱۶۴

خلفای اموی: ۵۴

خلف صاحب البرود: ۱۸۱

خلیفه اموی: ۱۳۰

خلیفه اموی نهم در اندلس: ۱۴۶

خلیفه الحکم: ۱۹۸

خلیفه جعفر المتوکل علی الله عباسی: ۱۴۲

خلیفه عباسی مامون: ۱۰۱، ۱۳۸

الخلیفه مامون: ۱۴۰

خلیفه مامون: ۱۴۰، ۱۴۴

خلیفه المتوکل: ۱۴۷

خلیفه المتوکل علی الله: ۱۴۵

خلیفه متوکل علی الله عباسی: ۱۴۶

خلیفه المقتدر: ۱۵۲

خلیفه هارون: ۱۳۶

خلیفه هارون الرشید: ۱۳۷

خلیفه هشام: ۲۰۷

خلیل بن احمد: ۱۴۵

خلیل بن احمد نحوی: ۴۶، ۱۴۲

خنوخ: ۵۸، ۵۹

خونساری: ۱۷۱



الخیزران مادر هادی: ۱۴۶

د

دارا: ۷۱، ۹۶

دارابنوس: ۸۲

دارا پسر دارا: ۷۵

دارای دوم: ۸۱، ۸۲

دارای سوم: ۸۲

شاهنشاه پارس دارانطوا: ۸۱

دارایطو: ۸۲

داریوش نوتوش: ۸۲

الداعی العلوی: ۱۵۶

داعی فاطمین: ۱۶۴

دانشمند گیاه‌شناس: ۷۷

داود: ۱۴۳

داود الانطاکی: ۷۹

داود بن حنین: ۱۴۵ [۷]

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)؛ پیشگفتار محقق؛ ص ۲۲۴

ای: ۸

دلایبدا (استاد): ۳۳، ۳۴، ۳۵

دوزی: ۱۷۵، ۱۹۵

دولت آل عباس: ۱۴۸، ۱۵۶، ۲۰۹

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۵

دولت آل معد: ۱۶۹

دولت اغالبه: ۱۶۳

دولت امپراطوری روم: ۱۰۶

دولت بطالمه: ۱۰۳

دولت بنی الاخشید: ۱۷۹

دولت بنی معد: ۱۷۰

دولت طولونی: ۱۴۷

دولة العبدیین: ۱۶۴

دولت فاطمین: ۱۷۰، ۱۷۱

دولت یونانیان: ۱۰۳، ۱۰۴

دولت یونانی بطالمه: ۱۰۳

دیاسقور: ۷۷

دیاسقوریدوس: ۷۷

دیالمه: ۲۰۹

استاد دی‌بور: ۸۹

الدیلمی: ۱۵۶

دیوجانس کلبی: ۹۳

دی ساسی: ۳۳، ۹

دیسقوریدوس: ۱۹

دیسقوریدس: ۴، ۶، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۳۵، ۵۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰

دیمقراطیس: ۹۴

دیموقریطس: ۹۴

دیوس: ۷۷

## ذ

ذیاسقوریدوس: ۷۷

ذیوقلس: ۹۵، ۹۷

ذیمقراطیس: ۹۴

## ر

رئیس بازار: ۲۰۵

رئیس پاسبانان: ۱۹۳

رئیس شهربانی: ۱۹۳، ۲۰۵

رازی: ۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷

الراضی: ۲۱۰

الراضی بالله: ۱۵۸

الراضی عباسی: ۲۰۹

راغب پاشا: ۳

راهروان: ۱۰۸

رباحی: ۱۲، ۱۴

رسول الله ص: ۱۲۶

رسول اکرم ص: ۱۲۸

retsreoF. R :۷۶

رسول اکرم ص: ۱۲۹

الرشید: ۱۴۶

رشید: ۱۴۹

رشیق: ۱۶۸

رفاعه بن یثربی: ۱۲۹

رکن الدوله دیلمی: ۱۵۵

رواقیون: ۱۰۸

الرواقیون: ۱۱۶

رواقیین: ۱۱۶

sucirodoR:۱۱۱

استاد روزنتال: ۳، ۲۴

روسکا: ۱۵۱

aksuR:۱۵۱

رومانوس: ۱۸

sonamoR:۱۹، ۷۸

رومی: ۹۴

رومیان: ۳۰، ۵۹، ۱۱۹، ۱۷۲

ریبرا: ۱۳۴

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۶

## ز

زکریا الطیفوری: ۱۴۶

زباور: ۱۵۶

زیاد: ۱۲۸، ۱۲۹

زیاده الله: ۱۶۳، ۱۶۵

زیاده الله بن الاغلب: ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳

زیاده الله بن الاغلب التیمی: ۱۶۴

زیاده الله بن عبد الله: ۱۶۴

زیاده الله سوم: ۱۶۳

زید: ۱۵۶، ۱۶۰

زید بن اسلم: ۱۲۵

زینون: ۱۱۶

## ژ

ژرمان: ۱۱۰

ژرمانیان: ۱۱۱

emoreJ .tS,:۳۷

emoreJ .S,:۵۶

ژوپيروس: ۷۶

## س

سارتون: ۱۴۰

ساسانی: ۱۰۳

ساسانیان: ۶۱

سامانیان: ۱۵۵

سایانیان: ۱۰۸

سپاه بهداشت: ۲۷

yrarbiL lacideM ymrA :۲۷

سجزی: ۵۵، ۱۲۱

السدوسی: ۱۲۹

سریان: ۱۲۳

سعد بن ابی وقاص: ۱۲۴

سعید بن ابجر: ۱۲۹

سعید بن ابراهیم: ۱۹۲

سعید بن احمد: ۱۹۲

سعید بن الاموی: ۴۷، ۴۸

سعید بن حیان: ۱۳۱

سعید بن عبد ربه: ۴۲، ۴۳، ۱۹۱، ۱۹۲

سعید بن عبد الرحمن: ۱۹۲

سعید بن محمد الطلیطلی: ۱۳، ۱۵

سعید ابن موسی بن حدیر: ۱۸۷

سفرونیوس یوسیوس ایرونیوس: ۳۷، ۵۶

سفیان بن عینه: ۱۲۸، ۱۲۹

سفیان الثوری: ۱۳۱

سقراط: ۶۸، ۷۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴

سقراط الحب: ۹۳

سقراط فیلسوف: ۷۵

سقراطیس: ۹۲

سکانیون: ۱۱۲

سلفستردی ساسی: ۳۳

سلمه بن مالک الخزاعی: ۱۲۹

سلیمان: ۱۶۶، ۱۶۸

سلیمان الاسرائیلی: ۱۶۴

سلیمان بن ایوب: ۱۹۱، ۱۹۳

سلیمان بن ایوب الفقیه: ۴۳

سلیمان بن جلجل: ۲۴، ۴۷، ۴۸

سلیمان بن حسان: ۱۱، ۱۲

سلیمان بن حسان پزشک: ۵۳

سلیمان بن حکم: ۱۹۳

سلیمان بن مهران: ۱۳۱

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۷

سم ساعه: ۵۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵

سنان بن ثابت: ۱۵۸، ۲۰۴

سند بن علی: ۳۰

سوفسطائیان: ۱۰۸

سوهاج: ۸۷، ۸۸

سیبویه: ۱۲، ۱۴، ۱۰۱

سید حسن حسنی: ۱۷۰

سید العرب: ۱۶۳

سکانیون: ۱۱۲

inaciS: ۱۱۲

tenomiS: ۳۴

سیمونیت: ۳۴

ش

شاه بانو کلوپاترا: ۱۰۳

شاهنشاه بهمن پسر اسفندیار: ۹۴

شاهنشاه پارس: ۷۰، ۸۲، ۱۲۵

استاد شتشنیدر: ۸۹

redienhcs nieiS .M:۸۹۱

الشریف الادریسی: ۷۹

ششمین قیصره روم: ۱۰۶

الشطجیری الشاعر: ۱۸۰

شمس الدین محمود شهرزوری اشراقی: ۲۷

شنب: ۲۰۶

شنیف: ۱۸۸

شنیف المقری: ۱۸۹

شنیف مهماندار: ۱۸۹

شنیف مهماندار: ۱۸۹

شهاب الدین بن فضل الله العمری: ۲۸

شهاب الدین سهروردی: ۲۸

شهرزوری: ۹۲

الشهرستانی: ۷۳، ۱۱۶

شهریار پارس: ۷۵

شیخ ابی عبد الله: ۵۱

شیخ امین طاهر خیر الله: ۸۸

شیخ رئیس: ۷۹

شیخ صالح محمد الظریف: ۵۱

الشیخ مصطفی: ۱۴۹

الشیعی: ۱۶۶

ص

صابئه: ۶۱، ۱۵۹

الصابی: ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۵۸

صاحب البرد: ۱۸۸، ۱۸۹

صاحب البرید: ۱۸۹

صاحب الیازہ: ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲

صاحب الحسبہ: ۲۰۷

صاحب خطة السوق: ۲۰۷

صاحب الرد: ۱۹۸

صاحب الشرطه: ۱۹۳، ۲۰۷

صاحب طبرستان: ۱۵۶

صاحب القری: ۱۸۹

صاحب المدینه: ۱۹۱، ۱۹۳

صاحب کتاب الاحاطه: ۱۷۰

صاحب النفس الذکيه: ۷۷

صاعد: ۱۰، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۹

صاعد اندلسی: ۴۰، ۵۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲

صاعد الاندلسی: ۱۲۸، ۲۲

صاعد القاضی: ۱۳

صفدی: ۲۲، ۱۶، ۲۱، ۱۸۴، ۱۷۴

صقلبی: ۱۹۴

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۸

## ض

ضبی: ۱۶، ۲۳، ۱۹۲، ۱۹۳

ضیاء الدین بن البیطار: ۷۹

طالب بن سفیان: ۱۶۴

## ط

الطایع لآلله: ۲۱۰

الطایع لآلله عباسی: ۲۰۹

طبری: ۶۰

طغج بن جف: ۱۶۰

طملون: ۱۸۴

طیفور مولی الخیزران: ۱۴۶

الطیفوری: ۱۴۴، ۱۴۶

طیفوری نصرانی کاتب: ۱۴۲، ۱۴۳

طیماؤس: ۸۱، ۹۲

طیمانانوس: ۹۲

## ظ

ظهیر الدین بیهقی: ۲۷

## ع

عاید بن کیسان: ۱۹۳

عایدی: ۴۲، ۱۹۲

عباد: ۱۴۴

عبد الحمید: ۱۷

دکتر عبد الحمید بدوی: ۴۶

عبد الرحمن: ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۰

عبد الرحمن الناصر: ۷، ۳۲، ۱۴، ۲۰، ۳۳، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۷۳، ۱۹۶، ۴۱، ۵، ۶

عبد الرحمن بن اسحاق بن هیثم: ۲۰

عبد الرحمن الاوسط: ۱۷۵

دکتر عبد الرحمن بدوی: ۸۶

استاد دکتر عبد الرحمن بدوی: ۴۱

عبد الرحمن بن الحکم: ۶، ۱۷۲

عبد الرحمن بن صالح: ۱۹۳

عبد الرحمن بن محمد: ۱۹۲، ۲۰۷، ۱۸۲، ۵

عبد الرحمن بن محمد بن عبد الکریم: ۷۹، ۱۸۶

عبد ربه بن اخی: ۱۹۱

عبد ربه بن حبیب: ۱۹۲

عبد ربه الطیب: ۱۹۲

عبد الرزاق: ۱۴۹

عبد العزیز: ۱۹۰، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۳۴

عبد اللطیف البغدادی: ۷۹

عبد اللطیف بغدادی: ۱۶، ۳۳

عبد الله بن بدر: ۱۸۴

عبد الله بن بلکایش: ۱۹۳

عبد الله بن سعد: ۲۰۰

عبد الله بن طالب: ۱۶۴

عبد الله بن محمد: ۷

عبد الملک: ۱۸۵، ۱۳۱

عبد الملک بن ابجر: ۱۲۸

عبد الملک بن ابجر الکنانی: ۱۳۰

عبد الملک بن سعید: ۱۲۹

عبد الملک ابن سعید بن حیان: ۱۳۱



- عبد الملک بن جهور: ۱۸۷
- عبد الملک الثقفی: ۲۰۲
- عبرانیان: ۵۸
- عبد الوهاب التونسی: ۱۷۰
- عبید الله: ۱۷۱
- عبید الله بن جبرئیل بن عبید الله بختیشوع: ۲۶
- عبید الله شعی: ۱۶۶
- عبید الله المهدی: ۱۶۴، ۱۶۶
- طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۲۹
- عثمان المصحفی: ۲۰۰
- عثمان: ۱۲۴
- العدوی: ۲۰۸
- العدری: ۲۰۸
- عصای اسقلابیوس: ۶۹
- عصر پهلوی: ۶۱
- عضد الدوله: ۱۵۴
- عطاء: ۱۲۶
- عطارد: ۵۹
- علی ابن ابی طالب: ۱۲۴، ۱۲۵
- علی بن رضوان الطیب: ۱۶۷
- علی بن رضوان طیب مصری: ۷۹
- علی بن صاحب طبرستان: ۱۵۶
- علی المکتفی بالله: ۱۵۷
- علی بن نعمان: ۱۷۱
- علی بن وهسودان: ۱۵۶
- علی مبارک: ۱۶
- عمارة بن یثربی: ۱۲۹
- عمر: ۱۷۷، ۱۵۹، ۲۰۴
- عمر بن حفصون: ۱۷۴
- عمران: ۱۶۱، ۱۶۶
- عمران بن ابی عمر: ۱۸۳
- عمران بن ابی عمر: ۱۹۶، ۱۸۴
- عمر بن الخطاب: ۱۲۶، ۱۲۴

عمر بن عبد العزیز: ۱۳۴، ۱۳۳، ۴۴، ۱۳۱، ۴۵، ۱۳۰،

عمرو بن علاج الثقفی: ۱۲۵

عمر بن یونس: ۴۲، ۲۰۴، ۲۰۶

عمری: ۳۱

عیاض: ۱۷۰

عیسی بن ابی عبده: ۱۹۳

عیسی بن احمد: ۱۷۷، ۱۹۳

عیسی بن محمد: ۱۸۴

عیسی بن مزاحم: ۴۵، ۱۳۴

عیسئ بن ابی عمران: ۱۲۹

## غ

غافقی: ۱۸

غرسیه: ۸

## ف

دکتر فواد الاهوانی: ۱۴۹

mahgnirehtaF: ۳۹

فارابی: ۸۶، ۱۳۰

الفارضی: ۱۲۹

فاطمی: ۱۷۱

فاطمین: ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۶۴

فتح ابن خاقان: ۱۴۶

فراس: ۱۳۱

فزاری: ۱۶۳، ۱۶۴

فضل الله: ۱۳۰

فطون: ۱۰۳

فطون العددی: ۱۰۳

فلاذیوس: ۱۲۰

فلاسفه عرفان: ۸۸

esonG: ۸۸

فواد الاهوانی: ۱۴۹

دکتر فؤاد سید: ۵۱، ۱۱۵، ۱۳۳

فؤاد سید: ۱۰۱

فورتش: ۸

setroF :۸

orreF :۸

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۳۰

فولوس: ۷۵

فولویس: ۷۴، ۷۵

ر. فون. تیپلی: ۱۱۲

ylPeaT noV, R :۱۱۲

## ق

قاضی عیاض: ۱۶۴، ۱۷۰

قاضی قیروان: ۱۶۴

قاضی نصاری: ۳۲، ۳۴، ۳۵

قاضی نعمان: ۱۶۹، ۱۷۱

قاطاجانس: ۱۱۷

قبائل سویف: ۱۱۰

iveuS :۱۱۰

قبیله انمار: ۱۲۴

قبیله بنی الحارث بن کعب: ۱۲۶

قبیله ثقیف: ۱۲۵

قبیله کنانه: ۱۳۱

قتیبه: ۱۳۱

قتیون: ۲۵

قحطان: ۱۴۸

قدیس: ۱۷۹

otnaS :۱۷۹

فیثاغورث ارثماطیقی: ۶۲

فیره: ۸

فیلا دلفوس: ۹۹

فیلسوف العرب: ۱۴۹

فیلسوف قطن: ۱۰۳

فیلیس: ۸۲، ۸۳

فلیمن: ۷۶

فیلیمون: ۷۶،

القائم امیر المؤمنین: ۱۳۵

قاسم بن اصبح: ۳۲، ۳۳، ۳۵

قاضی ابو القاسم صاعد بن احمد الاندلسی: ۲۶

قاضی صاعد: ۱۳، ۱۵، ۱۵۹

قاضی صاعد الاندلسی: ۱۶

قدیس ایرونیم: ۳۷، ۳۹، ۵۶

emoreJ, S: ۵۶

القرمونی: ۱۳۴

قسطا بن لوقا البعلبکی: ۳، ۱۵۲

قسطنطین پسر الیون: ۱۸

قسیس مینی: ۵۶

engiM

: ۳۹

قطن: ۱۰۳

فیلسوف قطن: ۱۰۳

قفطی: ۳۰، ۳۶، ۲۲، ۲۵، ۱۶، ۲۶، ۱۰، ۳، ۴۰، ۴۶، ۴۵، ۲۰۶، ۱۷۷، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۷، ۹۹، ۷۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۸،

۱۵۹، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۲۸، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۵۹

قلوبطره: ۹۶

قلاودیوس: ۱۱۰

قلاوفطره: ۹۶

قلاویطرا: ۹۶

قلوبطره: ۹۶

قلاودیوس: ۱۱۰

قلقشندی: ۲۰۸

قمری: ۱۷۶

قوت: ۱۱۱

قوط: ۱۱۰، ۱۰۶

قوط شرقی: ۱۱۰،

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۳۱

قوط غربی: ۱۱۰

stogortsO: ۱۱۰

## itogisiV:۱۱۰

القوطی: ۱۹۳

القوطیة: ۸

قیاصره: ۱۱۱

قیاصره روم: ۱۱۱

قیره: ۱۰۶

امپراطور قیره: ۱۰۶

قیصر: ۵۸، ۱۱۲، ۱۰۰، ۱۱۲

قیصر تیره: ۱۱۱

قیصر روم: ۱۴۶

قیصر هرقل: ۱۲۳

قینون: ۲۵

## ک

کراوس: ۸۶

استاد کراوس: ۱۵۷

کسری: ۵۸

کلابطرا: ۹۶

کلدانیان: ۶۲

کلوپاتره: ۹۵

کلوپاترا: ۱۰۳، ۹۵

کلیوباترا: ۹۵، ۹۶

کنانه: ۱۳۱

الکنانی: ۱۳، ۱۹۹

الکنانی الکوفی: ۱۳۱

الکندی: ۱۴۸

کندی: ۴۷، ۸۶، ۸۷، ۱۰۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲

الکوفی: ۱۲۹، ۱۳۱

کیسان بن معن: ۱۹۳

## ک

## aicraG

۸:

گشتاسب: ۷۵

گلشاه: ۶۱

acihtoG

۸ :

گیومرث: ۵۸، ۶۱، ۶۰

## ل

لاغوس: ۹۹

sucirodoR

(لذریق): ۱۱۱

لذریق: ۱۱۱، ۱۹۸، ۱۸۹

لشیزر: ۴۰

لشیزر الاشیلی: ۳۹، ۱۱۱

لفتنال: ۲۴

لقیط: ۱۲۸، ۱۲۹

لقیط الدوسی: ۱۲۹

لکلیر: ۱۳۲

egrelceL

۱۳۲ :

اللهجد: ۶۰

daghaL

۶۰ :

لوقا: ۱۵۲

لوکلیر: ۹

استاد لیپرت: ۳۱

لیپرت: ۶۰

r ۳: trePPiL ,۵۵

## م

مارینوس: ۶۷، ۶۹، ۱۲۰

مارینون: ۶۹

ماسرجویه: ۱۳۳، ۱۳۴

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۳۲

- ماسرجویه پزشکی: ۴۳، ۴۴
- ماسرجیس: ۱۳۳، ۱۳۴
- ماغنس: ۹۶
- ماغنش الحمصی: ۹۵
- دکتر ماکس مایر هوف: ۱۲۱
- مالک: ۱۲۵
- مالک بن عاید: ۱۹۳
- مالک الخزاعی: ۱۲۹
- مأمون: ۳۰، ۴۷، ۱۰۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
- دکتر مایر هوف: ۴۶، ۷۶، ۱۱۲، ۱۳۱
- مترجمان علوم در اسلام: ۱۵۲
- المتقی بالله: ۱۵۸
- متوکل: ۱۴۴
- المتوکل: ۷۸
- المتوکل علی الله: ۴۷، ۱۴۳
- المتوکل علی الله عباسی: ۱۳۷، ۱۳۸
- مthrowذیوس: ۹۶
- دکتر محمود الخضیری: ۸۸
- محب الحکمة: ۱۰۳
- محبوب بن بریق: ۱۹۴
- محمد الظریف: ۵۱
- محمد معروف به الشجار «گیاهی»: ۲۰
- محمد (ص): ۵۳، ۱۲۳
- محمد ابو الفضل ابراهیم: ۲۴
- محمد بن ابراهیم: ۱۸۴
- محمد بن ابی خالد: ۱۷۰
- محمد بن تلمیخ: ۱۹۷، ۱۹۸
- محمد بن جریر الطبری: ۶۳
- محمد بن حسان: ۸، ۱۱، ۱۲
- محمد بن حسان بن جلجل: ۲۳
- محمد بن حسین: ۱۹۹
- محمد بن زکریا: ۱۵۴
- محمد بن زکریا الرازی: ۱۵۳، ۲۶

محمد بن سعید بن عبد الملک بن عمیر: ۴۷

محمد بن سعید الطیب: ۲۰

محمد بن طغیج بن جف: ۱۶۰

محمد بن ظریف التونسی: ۵۱

محمد بن عبد اله (ص): ۱۶۴

محمد بن عبد الله بن بدر: ۱۸۴

محمد بن عبد ربه: ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳

محمد بن عبد الرحمن: ۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷

محمد بن عبد الرحمن الاوسط: ۱۷۳

محمد بن عبدون الجبلی العددی: ۱۳، ۴۳، ۲۰۸

محمد بن عمر: ۱۳۳، ۱۴۳

محمد بن عمر بن عبد الغزیز: ۱۴۳

محمد بن فتح: ۱۸۴

محمد بن منصور: ۱۷۱

محمد بن موسی: ۱۷۷

محمد بن نعمان: ۱۷۱

محمد بن یحیی الرباحی: ۱۲، ۱۴

مختار بن الحسن بن بطلان: ۱۲۰

مذهب مسیح: ۳

مراد ملا: ۳

قیصر مرقص اوربلیوس: ۱۱۱

مروان: ۱۳۳، ۱۹۰

مروان بن ثابت بن کرایا: ۱۵۱

مروان بن الحکم: ۴۴، ۱۳۳

مروانیا: ۱۳۳

المروزی الفارسی: ۱۲۹

مریانس الراهب: ۱۳۲

مریانوس: ۱۳۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۳۳

مزاحم: ۱۳۴

المستکفی بالله: ۱۵۸

المستنصر: ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴

المستنصر الاموی: ۵۶



المستنصر بالله: ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸

المستنصر بالله بن عبد الرحمن سوم: ۱۴۶

المستنصر الحكم: ۲۱

مسعودی: ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۶۹، ۸۷، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۳۰

مسیح: ۳، ۱۸، ۵۷، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۰

مسیح علیه السلام: ۵۴

مشاء: ۱۰۸

المشاة: ۱۱۶

المشاؤون: ۱۱۶

مصطفی عبد الرزاق: ۱۴۹

المطیع لالله: ۱۵۸

المطیع عباسی: ۱۵۸، ۲۱۰

مفضل بن المقتدر: ۱۵۸

معاویة: ۱۲۵

معاویة بن ابو سفیان: ۱۲۴

معاویة بن الحارث: ۱۲۹

المعتصم: ۴۷، ۱۳۸

المعتصم بالله: ۱۳۸

المعتصم العباسی: ۱۴۵ [۸]

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)؛ پیشگفتار محقق؛ ص ۲۳۳

معتضد: ۱۵۱

المعتمد: ۱۵۲

معد: ۱۶۹

معز الدولة: ۱۵۸

المعز لدين الله: ۱۷۰، ۱۷۱

المعلم الثاني: ۱۴۹

معن بن عبد الرحمن: ۱۹۳

مغنس: ۹۶

مغنوس: ۹۶

مغيرة بن شعبة: ۱۲۶

المقتدر: ۱۵۲

المقتدر بالله: ۱۵۲

مقدسی: ۶۰، ۶۱

مقری: ۱۶، ۱۸

مقریزی: ۳۶، ۱۷۰

المکتفی: ۱۵۳، ۱۵۷

ملک بن رسول: ۲۰۶

ملوک بنی عباس: ۱۳۵

منافس شاه: ۷۰

المنصور بالله: ۱۳۵

منصور: ۴۹، ۱۵۵

منصور بن ابی عامر: ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۰۱

منصور بن اسحاق: ۱۵۷

منصور بن اسحاق بن احمد: ۱۵۵

منصور بن اسحاق بن اسماعیل: ۱۵۶

منصور بن اسماعیل: ۱۵۵

منصور بن اسماعیل بن خاقان: ۱۵۵

منصور بن حیون: ۱۷۱

منصور بن نوح سامانی: ۴۹، ۵۰

منصور بن نوح بن نصر سامانی: ۱۵۵

منصور عباسی: ۱۳۶

مهدی: ۱۳۶، ۱۴۹

مهدی عباسی: ۱۳۵، ۱۳۶

مهدی عبید الله: ۱۷۱

مهران: ۱۳۱

موبدان: ۸۸

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۳۴

مورنیوس: ۱۳۲

موسی: ۷۰

موسی ابن ابی خالد الترجمان: ۱۴۲

موسی بن خالد الترجمان: ۱۴۵

موسی بن محمد: ۱۸۷

موسی بن نصیر: ۱۹۰

موفق الدین ابی العباس احمد بن ابی اصبیعه:

موفق الدین اسعد بن الیاس بن مطران: ۲۷

مولوی عبد الحمید: ۱۷

المؤید: ۲۰۱

المؤید بالله: ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹

المؤید بالله هشام الاولی: ۱۴

المؤید بالله هشام بن الحکم: ۱۵، ۴۲

المؤید هشام بن الحکم: ۴۳

میرشکار: ۱۹۴، ۱۹۵

میر محمد: ۱۷۶

میمون الهلالی: ۱۲۹

مینى: ۳۹، ۵۶

engIM: ۳۹، ۵۶

suiruceM: ۵۹

## ن

الناصر: ۶، ۱۸، ۳۵، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴

الناصر عبد الرحمن: ۱۸، ۳۲، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰

الناصر عبد الرحمن بن محمد: ۱۹، ۵۶، ۷۸، ۲۰۷

الناصر عبد الرحمن سوم: ۱۸۲

الناصر لدين الله: ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳

الناصر لدين الله عبد الرحمن بن محمد: ۵

نباهی: ۱۹۸، ۲۰۷

نجم بن طرفه: ۱۹۴

نجم میرشکار: ۲۰۲

نخستین خلیفه فاطمین: ۱۶۶

نخستین شهریار دادگر: ۶۰

نزیربالی: ۶۳

نسطاس: ۱۶۰

نسطاس بن جریج: ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۸۰

نسطاس بن جریج المصری: ۱۶۰، ۱۷۹

نسطاس الحکیم: ۱۶۰

نسطوریان: ۱۳۶

نعمان: ۱۶۹، ۱۷۱

نعمان بن محمد: ۱۷۱

نعیم: ۱۲۸

نعیم بن حماد بن معاویه: ۱۲۹

نصیر الدین طوسی: ۸۸

نضر بن حارث بن کلده ثقفی: ۶۹

نظامی عروضی: ۱۵۵

نمروز: ۹۸

نمروز بن کوش: ۶۲، ۶۳

استاد نلینو: ۶۰

نوح: ۱۵۵

نوح بن نصر سامانی: ۱۵۵

نیرن: ۱۱۱

نیریزبالی: ۶۲

نیریزبانی: ۶۳

نیرون: ۱۱۱

alociN

: ۲۰

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۳۵

نیکولا: ۲۰، ۷۸

نیکولائوس: ۱۲۱

نیکولا الراهب: ۵، ۲۱

## و

الوائق: ۴۷، ۱۳۸

وزیر المستنصر: ۱۴۷

ولید بن الخیزران: ۳۴

ولید بن عبد الملک: ۱۹۰

وهشودان الدیلمی السلار: ۱۵۶

وهشودان پادشاه دیلم: ۱۵۶

وندال: ۱۱۰

iladnaV: ۱۱۰

nnamedeiW: ۱۵۱

ویدمان: ۱۵۱

- هارون الاشوننی: ۲۰۳
- هارون الرشید: ۴۷، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۸
- الهادی: ۱۳۶
- هرتسفلد: ۶۲
- هرقل امپراطور روم: ۴۴
- هرمس: ۵۹، ۶۰
- هرمس بابلی: ۶۲
- هرمس بزرگ: ۱۴۰
- هرمس الثالث: ۵۹
- هرمس دوم: ۶۲، ۶۴
- هرمس سوم: ۶۲، ۶۴
- هرمس المثلث بالحکمة: ۶۴
- هرمس المثلث بالنعمة: ۵۹
- هرمس مصری: ۶۵
- هرمس نخست: ۵۸
- هرمس الهرامسه: ۵۹
- هروسیسی: ۵۵
- هروسس صاحب القصص: ۱۹
- هروسیوس: ۳۸، ۶۸، ۵۶، ۳۲
- هروسیوس مورخ رومانی: ۱۰۰
- هروشیش: ۳۲، ۹۹، ۵۵، ۵۷، ۹۸
- هروشیش صاحب القصص: ۲۹، ۶۵، ۶۶، ۶۸
- هروشیوش: ۳۲، ۳۴، ۳۳
- هرون بن موسی الاشبونی: ۲۰۳
- هشام بن الحکم: ۲۰۱
- هشام المؤید: ۲۰۶
- هشام المؤید بالله: ۲۰۷
- الهلالی ابو محمد: ۱۲۹
- همام بن سلمة: ۱۲۹
- هوداس: ۱۳۴
- هوشنگ: ۶۱، ۶۰

هیپوکرات: ۷۳، ۷۵، ۹۶

هیروکلِس: ۱۲۱

## ی

الیابسه (ابو عثمان الحزاز): ۲۰

یاقوت: ۱۷۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۳۸، ۱۳۴، ۶۸

یثربی بن رفاعه: ۱۲۹

یحیی: ۱۷۳، ۱۳۸

یحیی بن اسحاق: ۷، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶

یحیی بن اسحاق الطیب: ۷

یحیی بن خالد برمکی: ۱۰۰

یحیی برمکی: ۱۳۶

یحیی ابن البطریق: ۱۴۰

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۳۶

یحیی بن مالک: ۱۹۳

یحیی بن هارون: ۱۴۲

یحیی الطیب: ۱۹۶

یحیی النحوی: ۳، ۱۲۰، ۱۱۶

یروم الترجمان: ۳۷، ۷، ۲۹، ۹۸، ۵۶، ۵۴، ۹۹، ۱۰۰، ۹۸

یروم العالم الترجمان: ۳۸

یزید: ۱۳۲، ۱۶۰، ۱۷۹

یزید بن رومان نصرانی: ۱۷۹

یزید بن رومان النصرانی اندلسی: ۱۶۰

یعقوب: ۵۷

یعقوب بن اسحاق کندی: ۴۶

یعقوب بن اسحاق بن الصباح الکندی: ۱۴۸

یعقوب کندی: ۱۴۸، ۴۷، ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۴۷

یعقوبی: ۲، ۱۱۷، ۱۱۴، ۸۵، ۹۲، ۷۴، ۷۳

الیعقوبی: ۹۴، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶

یهود: ۳۰، ۳۶

یهودیان: ۱۴۴

یوحنا: ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۸

یوحنا بن البطریق: ۴۰، ۱۴۰، ۸۷

یوحنا بن ماسویه: ۵۰، ۳، ۱۴۲، ۱۳۷، ۴۷، ۱۳۹

یوحنا فیلوبونوس جراماتیکوس: ۳

یوسف بن ابراهیم: ۲۶، ۱۴۷

یوسف غنیمه: ۱۳۶

یوسف کرم: ۹۴

یوسیوس قیسرانی: ۵۶

یوسیوس القیسرانی: ۳۷، ۳۸

یوسیفسوس: ۱۰۰

یوسیفسوس یهودی مورخ: ۳۲

یولیانوس: ۱۴۶

یونانیان: ۳۰، ۸۵، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶

یونانی: ۹۴

یونان: ۹۵

یونس بن احمد الجذامی: ۲۰۶

یونس بن احمد الحرانی: ۲۰۴

یونس الحرانی: ۱۵۸، ۱۷۷، ۲۰۶

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۳۷

## فهرست اماکن

### آ

آتلانتیک: ۲۰۳

آتن: ۸۰، ۱۱۶

آرامگاه خیری پاشا: ۵۱

آسیا: ۱۰۶، ۱۱۰

آسیای صغیر: ۷۳، ۱۱۰

آمریکا: ۲۷

آناطولی: ۷۳

آنکارا: ۱۳۸

### ا

ابدیرا: ۹۴

ابرخامس: ۱۱۰

اپله: ۷۰

ابهر: ۱۵۶

اییدق: ۶۸

اخمیم: ۵۹

اردن: ۹۶

ارمینیه: ۶۸

اروپا: ۲۷، ۱۹۰

yrrarbiL lacideM ymrA

۲۷:

اسپانیا: ۸، ۹، ۳۲، ۳۵، ۵۱، ۵۵، ۷۸، ۱۱۱، ۱۷۹

اسپانیول: ۱۷۵

استانبول: ۲، ۳، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۶۷

استنبول: ۱۰۱

اسکندریه: ۳، ۴۴، ۴۵، ۸۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۳

اشبیلیه: ۳۹، ۱۳۴

اشبونه: ۲۰۳

اشونه: ۲۰۳

اصفهان: ۱۵۶

افریقا: ۱۶۸

افریقیه: ۴۱، ۴۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳

اقلیم ماردة: ۱۸۶

اکسفورد: ۲۱

الفتین: ۱۷۴

المدی: ۲۰۷

المدی: ۲۰۷

idumIA: ۲۰۷

azrvanA

۷۸:

انبار: ۶۸

اندلس: ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۷۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۷۰

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۱۳۴، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶

انطاکیه: ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱

انقره: ۴۷، ۱۳۷، ۱۳۸



انکوریة: ۱۳۸

اهواز: ۱۳۴، ۴۲

ایاصوفیا: ۶، ۷۹، ۱۱۳

ایران: ۱۷۷، ۱۷۹

ایطالیا: ۱۵۵

اینازریا: ۷۸

**ب**

باب بطلیوس: ۱۸۷

باب الجوز: ۱۸۵، ۱۸۷

بابل: ۶۲، ۶۹، ۹۸

باختر: ۴۵

باخترزمین: ۲۸

**anolecraB**

: ۱۱۱

بازار: ۲۰۷

بازار آردفروشان: ۲۰۷

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتارمحقق، ص: ۲۳۸

بازار آشپزان: ۲۰۵

بحر اسود: ۹۶

بحر نیطس: ۹۶

برابی: ۵۹

برج بابل: ۶۳

برشیا: ۱۵۵

برغام: ۱۱۰

**emagreP: ۱۱۰**

برغامس: ۱۱۰

برغاموس: ۱۱۰

برغمش: ۱۰۶

بروکسل: ۱۵۴

بصره: ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۰۵، ۲۰۸

بطلیوس: ۱۸۵، ۱۸۶

بغداد: ۱۹، ۳۰، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۷۸، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۰۴، ۲۰۸

- بلاد آسیا: ۱۰۶  
 بلاد الجزیره: ۱۱۷  
 بلاد روم: ۱۳۷  
 بلاد شام: ۷۱  
 بلاد شرق: ۲۰۶  
 بلاد نوبه: ۱۱۶  
 بلاد هندوستان: ۱۳۸، ۱۳۹  
 بلخ: ۲۹  
 البلیخ: ۶۱  
 بندقیه: ۱۵۵  
 بنگاه فرهنگی فرانسوی: ۱۵۶  
 بنکپور: ۱۷  
 بیلیون: ۶۲  
 بیت الحکمه: ۱۳۸، ۱۴۴  
 بیت الله: ۴۲  
 بیت المقدس: ۹۸، ۹۹، ۱۰۷  
 بیت اللحم: ۳۷، ۵۶  
 بیروت: ۲۷، ۵۷  
 بیزانس: ۳۳  
 بیعه سبت اخلج: ۱۷۹  
 بیمارستان: ۱۵۴  
 بیمارستان بغداد: ۱۵۳، ۱۵۸  
 بیمارستان جندی‌شاپور: ۱۳۶  
 بیمارستان شهر ری: ۱۵۳  
 بیمارستان عضدی بغداد: ۱۵۴  
 بیمارستان العتیق: ۲۰۸  
 بیمارستان الاعلی: ۲۰۸  
 بیمارستان فسطاط: ۲۰۸

## پ

- پارس: ۳۶، ۴۶، ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۹۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۵  
 پاریس: ۳۱، ۳۳، ۵۵  
 پایتخت پرتقال: ۲۰۳

پایتخت خلافت اسلام: ۱۲۱

پایتخت خلیفه: ۱۹۸

پایتخت تونس: ۵۱۰

پرتقال: ۲۰۳

emagreP: ۱۱۰

## ت

تراکیه: ۹۴

ترانت: ۵۷

etnerT

۵۷:

ترکیه: ۱۳۸

تونس: ۵۱، ۱۷۰

## ج

جبل المنار: ۵۱

جرف: ۱۸۱

الجزیره: ۱۸۸

جزیره: ۶۱

جزیره فاروس: ۹۹

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۳۹

جزیره قبرس: ۱۱۷

جزیره کیوش: ۱۰۹

جزیره لمنوس: ۱۱۷، ۱۱۸

جلطرا: ۱۸۱

جندی‌شاپور: ۱۳۸، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۶

الجامع: ۶

جامع الزهراء: ۱۲

جامع الزيتونة: ۵۱

جامع عقبه بن نافع: ۳۸

جامع قرطبه: ۱۲

جامع قیروان: ۳۸

الجامع الكبير: ۳۸

## چ

چهل ستون: ۱۱۶

## ح

حجاز: ۱۲۳

حران: ۶۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۱

حلب: ۷۳، ۷۶، ۱۰۹

حمص: ۶۸، ۷۱، ۹۶

حیدرآباد دکن: ۱۵۵

حیره: ۱۴۴

## خ

خاور: ۴۵

خاورزمین: ۴۲، ۴۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹

خراسان: ۲۹، ۱۵۵، ۱۵۹

خرونتجن: ۱۷۷

خزانه تیموری: ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۶۶

خطه الرد: ۱۹۷، ۱۹۸

خطه الردو الشرطه: ۱۹۸

خطه السوق: ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷

خطه الشرطه: ۲۰۵، ۲۰۶

## د

دار الخلافه اسلامی: ۵۴

دار الخلافه عامره: ۱۴۰

دار خلف صاحب البرد: ۱۸۱

دار الضرب و الامانات: ۱۹۷

دار الکتب: ۱۳۹، ۱۷۴

دار الکتب مصر: ۱۴۱

دار الکتب المصریه: ۲۶، ۲۸، ۵۱، ۷۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۹۴

دالماسیا: ۳۷، ۵۶

دانشگاه اسلامی: ۶

دانشگاه چندیشاپور: ۱۲۵، ۱۳۴

دانشگاه عرب: ۸۷، ۱۴۱

دانشگاه کولومبیا: ۳۴، ۵۶

دجله: ۶۳

دریای آتلانتیک: ۲۰۳

دریابار: ۱۶۸

دریاچه تنیس: ۱۱۲

دریای سبز: ۱۱۲

دریای قسطنطنیه: ۱۰۶

دسنوس: ۵۱

دکن: ۱۵۵

دمشق: ۳۰، ۲۷، ۱۱۷

دولت آل عباس: ۴۶

دولت اخشیدی: ۱۶۰

دولت اسلام: ۴

دولت بیزانس: ۳۳

دولت پارس: ۸۲

دولت جمهوری ترکیه: ۱۳۸

دیار التونسیه: ۳۸

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۰

دیلمان: ۱۵۶

دیناوند: ۱۵۶

د

رأس عین: ۶۱، ۶۸

رم: ۶۶، ۶۸، ۱۰۸، ۱۰۹

رودخانه دجله: ۶۸

رودخانه فرات: ۶۳

رود فرات: ۶۲

روم: ۲، ۱۸، ۴۴، ۴۷، ۵۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶

رومان: ۳۶

روم شرقی: ۱۲۳، ۱۳۸

رومه: ۶۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱

رومیه: ۶۵، ۶۶، ۱۱۱

رها: ۶۱

ری: ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷

## ز

زنجان: ۱۵۶

## س

سبته: ۱۸۸

ستردون: ۵۶

nodirtS: ۳۷

سرای ابن الشطجیری الشاعر: ۱۷۹

سرزمین اندلس: ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۰۹

سرزمین باختر: ۲۰۹

سرزمین پارس: ۴۶، ۶۲، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۵

سرزمین تونس: ۵۱

سرزمین حجاز: ۱۲۳

سرزمین روم: ۱۳۸: ۱۰۶، ۸۳

سرزمین شامات: ۶۵

سرزمین مشرق: ۲۰۴، ۲۰۹

سرزمین مصر: ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۱۶

سرزمین مغرب: ۱۶۴، ۱۶۱

سرزمین یونان: ۱۴۰، ۶۸

سریان: ۱۳۴

سلطانیه: ۱۱۲

سلطانیه: ۱۱۲

سنت استین: ۲۰۶

سیدونا: ۱۹۸

I: anodiS ۹۸

## ش

شام: ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۳

شامات: ۶۸، ۹۰

شیلار: ۱۸۲

شدونه: ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸

شنت اجلج: ۱۸۰

شنت استبین: ۲۰۴

شنت اشتبین: ۲۰۶، ۲۰۷

شنت مریه: ۱۷۹

شنت یعقوب: ۱۷۹

شهر استانبول: ۱۵۲، ۱۶۷

شهر اسکندریه: ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۲

شهر اشبیلیه: ۱۳۴

شهر اصفهان: ۱۵۶

شهر انقره: ۱۳۷، ۱۳۸

شهر بابل: ۹۸

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۱

شهر برشیا ایتالیا: ۱۵۵

شهر برغامس: ۱۱۰

شهر بصره: ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۰۵، ۲۰۸

شهر بغداد: ۱۵۴، ۱۵۹، ۲۰۴

شهر بندقیه: ۱۵۵

شهر بیت المقدس: ۹۸

شهر تونک: ۱۳۹

شهر جندی‌شاپور: ۱۳۶

شهران حران: ۱۵۱

شهر حیدرآباد دکن: ۱۵۵

شهر دارا: ۶۸

شهر رم: ۶۵، ۶۶

شهر رومه: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰

شهر رومیه: ۶۶

شهر ری: ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵

شهر شام: ۶۸

شهر شدونه: ۱۸۸

شهر شنت اشتبین: ۲۰۷

شهر طروش: ۱۹۳

شهر عموریه: ۱۳۸

شهر فرما: ۱۱۲

شهر فسطاط: ۲۰۸

شهر قاهره: ۱۱۶

شهر قرطبه: ۱۳۴، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸

شهر قو: ۶۸، ۷۱

شهر قیروان: ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۹۴

شهر کوفه: ۱۳۱، ۱۴۹

شهرهای اندلس: ۲۰۶

شهرستان استجه: ۲۰۳

شهرستان مورور: ۱۸۹، ۱۹۸

شهر یترب: ۱۲۳

## ص

صعید: ۵۹

صقلیه: ۱۰۷، ۱۱۲

صکانیه: ۱۰۷

## ط

طائف: ۱۲۵

طبرستان: ۱۵۶

طروش: ۴۲، ۱۹۳

طسوج انبار: ۶۸

طلیطله: ۱۳، ۱۵

طیباریوس: ۶۸

## ع

عبد شمش (هیکل): ۱۴۱

عموریه: ۴۷، ۱۳۷، ۱۳۸

عید الشمس: ۱۴۱

عین زرب: ۷۸، ۷۹

عین زربه: ۷۷



## غ

الغور: ۱۸۶

## ف

فاس: ۵۱

فاروس: ۹۹

فرات: ۶۸

فرغامس: ۱۱۰

فرغمیس: ۱۱۰

فرغمین: ۱۱۰

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۲

فرما: ۱۱۲

فرانسه: ۱۷۵

فسطاط: ۲۰۸

فسطاط مصر: ۴۳

فلسطین: ۱۸۹، ۱۹۸

فولونیس: ۷۱

## ق

قاهره: ۳۸، ۵۱، ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۵۶

قبرس: ۱۰۹، ۱۱۷

قبروها: ۷۳

قرطبه: ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۳۲، ۳۴، ۴۲، ۵۴، ۷۸، ۱۳۴، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،

۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸

قرمونه: ۱۳۴

قزوین: ۱۵۶

قسنطنینیہ: ۶، ۱۸، ۱۹، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۵۶، ۷۸، ۷۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۳

قضاء شذونه: ۱۹۷

قو: ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۹۹ [۹]

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)؛ پیشگفتار محقق؛ ص ۲۴۲

روان: ۳۸، ۴۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۹۴

قیروها: ۷۳

ک

- کاخ خلافت: ۲۰۵  
کاخ شاهی: ۲۰۵  
کاخ الزهراء: ۲۰۵  
کپرلی: ۳، ۲  
کتابخانه احمد الثالث: ۲۷، ۱۵۲  
کتابخانه احمد سوم: ۱۶۷  
کتابخانه استاد سید احمد خیری: ۵۱  
کتابخانه اسکوریال: ۲۴  
کتابخانه (البودلیانا): ۲۱، ۲۲  
کتابخانه اندلسی: ۱۷۴  
کتابخانه ایاصوفیا: ۶، ۲۸، ۷۹، ۱۱۳، ۱۵۰  
کتابخانه برکات احمد: ۱۳۹  
کتابخانه بنگپور: ۱۷  
کتابخانه پاریس: ۵۵، ۱۱۳  
کتابخانه پتنه: ۱۳۹  
کتابخانه تیموریه: ۸۸  
کتابخانه الجامع الکبیر: ۳۸  
کتابخانه جامع عقبه بن نافع: ۳۸  
کتابخانه حاج حسین آقا ملک: ۱۵۶  
کتابخانه حکیم اوغلو علی پاشا: ۳  
کتابخانه دانشگاه کولومبیا: ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۵۶  
کتابخانه راغب پاشا: ۳  
کتابخانه راغب: ۲۸  
کتابخانه سپاه بهداشت: ۲۷  
کتابخانه سوهاج: ۱۴۱، ۸۷  
کتابخانه فاتح: ۱۶۷  
کتابخانه کپرلی: ۲، ۳، ۲۶  
کتابخانه لیدن: ۱۵۴  
کتابخانه مادرید: ۱۷  
کتابخانه مراد ملا: ۲۶

کتابخانه مسجد ایاصوفیا: ۱۲۱

کتابخانه مشکاة: ۲۸

کتابخانه مصر: ۱۰۱

کتابخانه ملی پاریس: ۳۱

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۳

کتابخانه ملی مصر: ۱۳۹

کتابخانه موقوفه تیمور پاشا: ۱۱۶

کتابخانه مونیخ: ۱۶۳، ۱۶۴

کتابخانه ینی جامع: ۲۷، ۱۱۳

کتابخانه‌های دولت بنی امیه: ۱۳۳

کشور اندلس: ۶، ۵۴، ۱۰۶، ۱۷۲، ۱۷۶، ۲۰۹

کشور پارس: ۶۸، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۱۲۳

کشور پرتغال: ۲۰۳

کشور روم: ۱۲۳

کشور مصر: ۲۰۸

کشور نبطس: ۹۶

کشور یونان: ۷۴

کلیفلند: ۲۷

dnaleuelC

۲۷:

کنیسه: ۱۷۹، ۱۸۰

کنیسه سنت اجلج: ۱۷۹

کنیسه کاتولیک: ۵۷

کنیسه لاتین: ۵۶

کوس: ۷۳

کوفه: ۴۷، ۱۳۱، ۱۴۹

کولومبیا: ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۵۶

کیوش: ۱۰۹

گ

گنجینه تیموری: ۲۵، ۱۵۶، ۱۶۰

ل

لاهور: ۲۷

لشونیه: ۲۰۳

لمنوس: ۱۱۷

لیسیگ: ۱۱۳

لیسون: ۲۰۳

## م

مادرید: ۱۷، ۴۲، ۵۵، ۱۷۰، ۱۸۸

ماوراء النهر: ۱۵۵

مجدونیه: ۸۳، ۸۵

مجمع اللغة العربیه: ۳۸

مجمع قدیسن: ۵۷

محلہ کنیسه سنت اجلج: ۱۷۹

مدائن التراب: ۵۹

مدارس یونان قدیم: ۱۹۲

مدرسه اسکندریه: ۴۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳

مدرسه افلاطونی: ۸۸

مدرسه جنڈیشاپور: ۱۳۶، ۱۳۸

مدرسه طب جنڈیشاپور: ۱۳۶

مدینة الزهراء: ۲۰۴، ۲۰۷

مدی: ۲۰۵

مدینة السلام بغداد: ۱۹، ۲۰

مدینة فیروها: ۷۳

مراکش: ۱۹۵

مرزهای اندلس: ۲۰۷

مسجد ابی علاقہ: ۱۲

مسجد ایاصوفیا: ۱۲۱

مسجد جامع قرطبه: ۴۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۷

مسجد حرانی: ۱۷۶

مسجد طاهر: ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۸۲

مسجد القرمونی: ۴۳، ۴۵

مسجد قرمونی: ۱۳۳

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۴

مسجد قمری: ۱۷۶

مشرق: ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۰۴، ۷، ۱۴، ۶، ۱۹، ۴

مشرق زمین: ۱۸۲، ۱۹۳، ۶، ۵، ۴، ۴۱، ۷، ۸، ۳۵، ۱، ۴۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۶۲

مصر: ۸۲، ۵۱، ۳۶، ۲۷، ۴۲، ۲۰۸، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۶۴، ۱۱۷، ۶۸، ۱۰۳، ۷۶، ۵۹، ۹۴، ۱۱۶، ۱۱۲

مغرب الاقصی: ۵۱

المصیصه: ۷۸

مغرب: ۱۶۱، ۱۶۴

مغرب قرطبه: ۲۰۷

مقدونیه: ۸۵

منیستیر: ۱۶۸، ۱۷۱

مورور: ۱۸۹

موزه بریتانیا: ۱۵۷

موزه بریتانی: ۳۱

مونیک: ۱۶۴، ۱۶۳

## ن

نقیا: ۶۸

noirohPekiN: ۶۸

نیویورک: ۳۳، ۵۶

## و

وینه: ۱۱۳

## ه

هندوستان: ۱۷، ۲۷، ۱۳۹

هولندا: ۱۷۷

هیکل: ۱۴۰

هیکل ارطامیس: ۱۱۸

هیکل اسقلا بیوس: ۶۵، ۶۶

هیکل عید الشمس: ۱۴۰، ۶۶

## ی

یثرب: ۱۲۳

یمن: ۱۲۳، ۱۲۴

ینی جامع: ۲۷

یونان: ۲، ۶۶، ۳۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۱۱۹، ۱۹۲

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۵

## فهرست کتب

آ

آثار یونان در تمدن اسلام: ۲

آثار الباقیه: ۳۰، ۵۵

آداب النفس: ۱۴۹

ا

الاخبار: ۷۴

الابریسم: ۶، ۷، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۷

الابریشم: ۷، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۷

ابریشم: ۱۷۲

اتعاض الحنفاء: ۱۷۰

کتاب الاصول: ۳۹

۳۹: eaigolomytE

اثولوجیا: ۸۶

الاحاطة: ۱۷۰

الاخبار: ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۲، ۱۸۶

اخبار: ۴۰، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۱۷۷

اخبار الاطباء: ۲۳

اخبار الاطباء (المتطببین): ۲۶

اخبار الامم السالفه من المغربین: ۳۰، ۵۵

اخبار الحكماء: ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۲۰۶

اخبار الحكمای قفطی: ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۵

اخبار الدولة: ۱۷۰

اخبار العلماء باخبار الحكماء: ۱۶، ۲۷

اخبار قفطی: ۲۵، ۱۲۸

اخبار المنجمین: ۲۶

اختر شماری: ۱۰۱

ادب الطیب: ۲۵

الادوار و الالوف: ۳۱

الادوار و الالوف لابی معشر: ۵۵

الادویة المفردة: ۷۹

استدراک علی کتاب الحشائش: ۲۲

الاستیعاب: ۱۲۹، ۱۲۸

الاستیعاب ابن عبد البر: ۱۲۵

olcsicA. S

۱۸۰ :

اسرار الحركات: ۴۶، ۱۲۱

اسرار الرجال: ۱۲۱

اسرار النساء: ۱۲۱

اسفار خمسه موسى: ۹۹

اسفار عهد جدید: ۵۷

الاصابة: ۱۲۹

الاصابه ابن حجر: ۱۲۵، ۱۲۷

اصول: ۱۰۴

اصول اقلیدس: ۱۰۵

الاصول: ۱۲۰

الاصول اليونانية: ۴۱

الاعصاب: ۱۵۶

الاعضاء الالمه: ۱۶۶

اعمال الاعلام: ۵۶

الاغذية و الادوية: ۱۶۷

الافادة و الاعتبار: ۱۶

الافادة و الاعتبار فی الامور المشاهدة و الحوادث المعاینة بارض مصر: ۳۳

الافعال: ۱۴

imsirohPA: ۱۷۲

اقویل الاوائل فی طبائع الاغذية و قواها: ۱۶۷

الاقطاب: ۱۵۳

الاقطاف: ۱۵۶

الامراض العسرة البرء: ۴۱

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۶

انتراعات من كتاب ديسقوريدس في صفات - الحشائش: ۷۹

الانتصار: ۲۰۸

انجيل: ۵۷

sneirO

: ۲۴

ان احسن الاطباء ما كان فيلسوفا: ۷۵

## ب

البدء و التاريخ: ۶۰

بدل العقاقير: ۵۰

برچشتريسر: ۱۲۰

البرهان: ۱۳۷

بستان الاطباء و روضة الالباء: ۲۷

بستان الحكمة: ۱۶۶، ۱۶۷

بغية الملتمس: ۱۶، ۲۳، ۱۸۶

بغية الوعاة: ۱۳۴

البول: ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۹

بيمارى المالنخونيا: ۱۶۱

البيان المغرب: ۱۷۰، ۱۹۳، ۲۰۷

anitaL aigolortaP

: ۱۱۱، ۳۹

## پ

پاترينگهام: ۵۶

پزشك بايد فيلسوف باشد: ۷۱، ۷۲، ۷۵

پيمان نامه: ۶۵، ۷۶

پيمان نامه ابقراط: ۴۱

## ت

تاريخ ابن العميد: ۹۶، ۱۰۰



- تاریخ استیلاي مسلمانان بر تونس: ۱۷۰
- تاریخ الاطباء و الحكماء: ۲، ۳، ۲۴
- تاریخ افتتاح الاندلس: ۱۴، ۱۳۴
- تاریخ بیمارستانها: ۲۰۸
- تاریخ البیمارستانات: ۱۵۴
- تاریخ پزشکان و حکیمان: ۲۴
- تاریخ حکماء الاسلام: ۲۷، ۱۴۹، ۱۵۴
- تاریخ حکمای اسلام: ۱۴۷، ۱۵۱
- تاریخ حکماء و اطباء: ۲۴
- تاریخ الدولة: ۱۷۰
- تاریخ روم: ۱۹
- تاریخ سنی ملوک الارض: ۶۱
- تاریخ طبری: ۶۰
- تاریخ علماء الاندلس: ۱۳۴
- تاریخ فلاسفة العرب: ۲۶
- تاریخ الفلسفة فی الاسلام: ۸۹
- تاریخ کامل: ۱۳۸
- تاریخ النبات عند العرب: ۷۹
- تاریخ النبات عند المسلمین: ۷۸
- تاریخ یحیی النحوی: ۲۴
- تاریخ یعقوبی: ۷۷، ۸۲، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱
- تاریخ الیعقوبی: ۲۵
- تاریخ یوسفوس یهودی: ۱۰۰
- تاج العروس: ۱۳۴
- تاسوعات افلوطین: ۸۶
- تممه صوان الحکمة: ۲۷
- تجارب الامم: ۶۱
- تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام: ۸۸
- تدبیر و سیاست ممالک: ۱۴۶
- تذکره ابن وافد الاندلسی: ۱۷۷
- تذکره اولی الالباب: ۷۹
- التراث اليونانی: ۲۴، ۴۶، ۱۲۱، ۱۳۱
- التراث اليونانی فی الحضارة الاسلامیه: ۲، ۸۶

ترتیب المدارك: ۱۶۴

ترجمه سبعینیه: ۹۹

ترجمه هفتاد نفری: ۹۹

ترکیب الادویة بحسب الاجناس: ۱۱۷

التریاق: ۱۶۶

تسهیل سبل الفضائل: ۱۴۹

التعریف بصحیح التاریخ: ۱۷۰

التعریف بصحیح التواریخ: ۱۴۶

التعلیمات: ۷۳

تفسیر اسماء الادویة المفردة: ۶

تفسیر اسماء الادویة المفردة من کتاب- دیسقوریوس: ۱۴، ۱۷، ۵۵، ۷۸، ۷۹

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۷

تفسیر اسماء الادویة المفردة: ۱۵

تفسیر اسماء الادویة المفردة لیدیسقوریوس: ۳۲

تفسیر ثامسطیوس: ۱۴۳

تفسیر کتاب الحشائش دیسقوریوس: ۹

تفسیر کتاب سوگندنامه ابقراط: ۷۵

تقسیم العلل: ۱۵۶

تقدمة المعرفة: ۱۹۲، ۱۹۳

التقسیم و التجسید: ۱۵۳

التقسیم و التشجیر: ۱۵۶، ۱۵۷

تکملة: ۱۱، ۱۷، ۲۰۸

تکمله ابن البار: ۹، ۵۵

تکمله بروکلیمان: ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰

تکمله پل اسپاط: ۱۶۰

تکملة التکملة: ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۶

تکمله الصلة: ۱۶، ۴۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۶

تکمله تکملة الصلة: ۱۹۲

تکمله فهرست پل اسپاط: ۱۸، ۱۶۴

تکمله قوامیس دوزی: ۱۷۵

تکملة المعجمات: ۱۹۵

التمدن الاسلامی: ۱۰۱

التنبیه: ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۰

التنبیه و الاشراف: ۱۸، ۲۶، ۶۱، ۶۳، ۷۵

تهذیب: ۱۳۱

تهذیب التهذیب: ۱۲۵، ۱۲۹

تورات: ۹۸، ۹۹

توراة: ۹۹، ۱۰۰

توصیف زمین: ۱۰۱

## ث

ثمرات الاوراق: ۱۸۶

## ج

جامع العلوم امام فخر رازی: ۶۳

الجامع: ۱۵۳، ۱۷۲

الجامع الحاصر لصناعة الطب: ۱۵۵

الجامع فی الادویة المفردة: ۱۶۳، ۷۹

الجامع الكبير: ۱۵۵

جانوران زهردار: ۶۴

الجبر و الخلع: ۱۵۳

الجدری: ۱۵۳

الجدوة: ۱۹۲

جدوة المقتبس: ۱۶، ۱۷۰، ۱۹۳

جغرافیا: ۹۸، ۱۰۱

جغرافیای بطلمیوس: ۱۰۱

الجغرافیه: ۱۴۹

الجغرافیه فی المعمورة من الارض: ۱۴۹، ۱۵۰

جمل: ۱۲۰

جمل کتب جالینوس: ۱۱۹

الجوامع: ۱۲۰

جوامع الاسکندرانیون لکتب جالینوس الستة عشر: ۱۱۳

جوامع کتاب الفصد لجالینوس: ۱۱۶

جوامع کتب جالینوس: ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰

جوامع الکلم: ۸۴

## ج

چرونیکا: ۳۷

nocinorhC

: ۳۷

acinorhC

: ۱۱۱

چهارده مقاله در علم کیمیا: ۱۵۳

چهار مقاله: ۱۵۵

## ح

حالات الحکما: ۲۸

الحاوی: ۱۵۵

الحدود: ۱۶۶

الحشائش: ۴، ۵، ۶، ۲۱

الحشائش دیسکوریدس: ۱۷

الحشائش و النباتات: ۷۸

الحلة السيرآء ۵، ۱۸۷، ۲۰۰

الحمیات: ۱۶۶، ۱۶۷

الحوالیات: ۱۱۱

طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۸

حيلة البرء: ۶۵، ۱۱۴

## خ

خرونیقون: ۷، ۳۷، ۳۹

الخطا التوفیقیة: ۱۶

خطط المقریزی: ۵۶، ۸۷، ۹۹

## د

دائرة المعارف: ۶۲

دائرة المعارف الاسلامیه: ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۷۳، ۷۷، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴

دائرة المعارف العثمانیة: ۱۵۵

الداساكر و العزل: ۱۵۷

دوازده کتاب رازی در صنعت کیمیا: ۱۵۷

الذبیاج: ۱۳۴

ذ

الذخیره فی تاریخ افریقیه: ۱۷۰

الذریعه: ۲۶، ۲۸، ۱۵۵

ر

رتبه الحكيم: ۲۶

رسالة اسحاق بن عمران الى اخوانه في تدبير الصحة: ۵۰

رساله ابن رضوان باطباى مصر: ۷۶

رسالة الى اغلوقن: ۱۰۸

رساله ارسطو در پاسخ اسکندر: ۸۷

رسالة اليول: ۱۷۹

رساله بيرونى: ۱۵۴

رساله بيرونى درباره كتب رازى: ۱۵۴

رسالة التبيين فيما غلط فيه بعض المتطين: ۲۲

رساله جالينوس: ۷۵

رسالة حفظ الصحة و تدبيرها: ۱۶۳

رسالة شيخ ابى عبد الله محمد بن يوسف السنوسى فى فضل صناعة الطب: ۵۱

رسالة فى الادوية الشجارية: ۱۶۰

رسالة فى تثبيت الرسل عليهم السلام: ۱۴۹

رسالة فى التوحيد من جهت العدد: ۱۴۹

رسالة فى اغراض كتب اقليدس: ۱۰۵

رسالة فى كيفية الاستدلال بالبول على احوال- الشخص و امراضه: ۱۶۰

رسالة فيما اصابه من المحن و الشدائد: ۱۴۷

رسالة الكندى: ۱۰۵، ۱۵۰

رسالة الكندى فى استخراج المعمى: ۱۵۰

رسالة الكندى فى اغراض كتب اقليدس: ۴۰

رسالة المكافاة: ۱۴۷

رسالة يعقوب الى الاسباط الاثنى عشر: ۵۷

رسائل فلسفى رازى: ۱۵۷

رسائل كندى: ۱۴۹

روضات الجنات: ۱۷۱

روضه الافراح و نزهة الارواح: ۲۷

الروضه الطيبة: ۱۳۶

روضه العلماء فی تاریخ الحكماء: ۲۷

الروض المعطار: ۱۳۴

رومانوس: ۱۸

## ز

زاد المسافر و قوت الحاضر: ۱۹۴

زاد المعاد: ۱۲۹

زاد المسافر: ۴۳

## س

سالنامه‌ها: ۱۱۱

سته عشر جالینوس: ۱۱۳

سر الاسرار: ۸۴، ۸۷، ۱۴۰

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۴۹

سرح العيون: ۱۴۹

سفرنامه عبد اللطیف بغدادی: ۳۳

retsreoF, R, icinomongoisyhP serotPircS. X- IIIV. P, ۸۹۳ I, gizPieL, I .

۷۶ :

سلم الوصول: ۱۶۷، ۱۷۰

السلوك: ۱۵۸

سنن ابی داود: ۱۲۷

سو گندنامه: ۶۵، ۶۷، ۷۳

سیاست مدنی: ۸۳

السیاسة فی تدبیر الریاسة: ۸۷

سیرة الحكماء: ۲۵

tenomiS

۱۷۵ :

## ش

شجرة النور الزكية: ۱۷۱

شذارت الذهب: ۱۵۶

شرح اسماء العقار: ۱۱۸

شرح الشفاء: ۱۶۴

شرح نهج البلاغه: ۱۲۶

الشكوك: ۱۵۳

الشكوك على جالينوس: ۱۵۷

الشكوك و المناقضات التي في كتاب جالينوس:

۱۵۷

## ص

صبح الاعشى: ۲۰۸

صحيح بخارى: ۱۲۶

صفة جزيرة الاندلس: ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۷

صفة المغرب: ۱۸۶

صناعة المنطق: ۱۴۳

صنعت كيميا: ۴۹

صوان الحكمة: ۲۶

## ط

الطب الروحاني: ۱۵۴، ۱۵۷

الطب الملوكي: ۱۵۳

الطب المنصوري: ۱۵۵

الطب النبوي: ۱۲۵

طب المشايخ: ۱۷۰

طب المشايخ و حفظ صحتهم: ۵۰

طب منصوري: ۱۵۷

طب النفوس: ۱۵۷

الطبقات: ۶۲، ۶۴، ۷۳، ۸۲، ۸۵، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۰،

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۸

طبقات: ۱۳، ۴۰، ۸۶، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷

طبقات ابن ابي اصيبعة: ۴۸، ۱۲۰

طبقات ابن جلجل: ۳۹، ۴۰، ۵۱۰، ۱۱۱، ۱۷۰

طبقات الادباء: ۱۶۷

طبقات الادبای یاقوت: ۱۷۰

طبقات الاطباء: ۱۱، ۲۳، ۳۵، ۴۸، ۲۱۰

طبقات الاطباء و الحكماء: ۱، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۵۰، ۱۶۵

طبقات الاطباء و الحكماء ابن جلیجل: ۱۶۳

طبقات الاطباء و الحكماء: ۱۶۵

طبقات الامم: ۱۸، ۱۵، ۱۶، ۲۶، ۵۹، ۶۳، ۷۹، ۱۳۱، ۱۷۲، ۲۰۲

طبقات صاعد اندلسی: ۱۳۱

طبقات قاضی صاعد: ۱۵۹

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۰

طبقات النحویین و اللغویین: ۲۴

طریس مجیسطیس: ۵۹

## ع

العبر ابن خلدون: ۱۸، ۵۶

عجایب البلدان: ۱۷۱

العسرة: ۱۱۷

عقد الفرید: ۱۶۴

عقود الجواهر: ۱۴۶

علل المفاصل و النقرس و عرق النساء: ۱۵۷

العنصر و التمام: ۱۶۳

عهد قدیم: ۱۰۰

العهد القدیم: ۹۹

عیون: ۶۰، ۶۹، ۷۰

العیون: ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴،

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰،

۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸

عیون ابن ابی اصیبعه: ۱۲۸

عیون الانباء: ۱۵، ۱۸، ۲۵، ۳۹، ۴۷، ۵۷، ۶۹، ۷۰، ۱۲۰، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۴

عیون الانباء فی طبقات الاطباء: ۱۶، ۲۷

## غ

غایة الحکیم: ۲۶



الغذاء و الدواء: ۱۶۶

غلبة الدم: ۱۵۲

mahgnirehtaF

: ۵۶

## ف

الفرق بين الحيوان الناطق و الصامت: ۱۵۲

الفرق بين النفس و الروح: ۱۵۲

فشار خون: ۱۵۲

الفصد: ۱۶۱

الفصول: ۶، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۳

الفصول و البلاغات: ۱۶۸، ۱۷۱

الفصول الحكيمة و النوادر الطيبة التي كتب بها يوحنا: ۵۰

فضائل اندلس: ۱۴

فضائل علماء الاندلس: ۲۳

الفلسفة الاولى فيما دون الطبيعات و التوحيد:

۱۴۹

فهرست: ۳، ۶۱، ۱۰۰

الفهرست: ۲، ۴۰، ۲۵، ۲۶، ۶۴، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰،

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸

الفهرست ابن النديم: ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۵۶

فهرست ابو ريحان بيروني: ۱۵۷

فهرست الاب پل اسباط: ۱۵۲

فهرست بيروني: ۱۵۶، ۱۵۷

فهرست تأليفات ثابت بن قره: ۱۵۱

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۱

فهرست تأليفات جالينوس: ۱۲۱

فهرست تأليفات حنين: ۱۴۶

فهرست تأليفات قسطا بن لوقا: ۱۵۲

فهرست تأليفات كندی: ۱۴۹

فهرست تأليفات يعقوب كندی: ۱۵۰

فهرست كتابخانه بنگپور هندوستان: ۱۷

فهرست كتب جالينوس: ۱۲۰

فهرست کتب رازی: ۱۵۵

فهرست مؤلفات کندی: ۱۴۹

فی تاریخ افتتاح الاندلس: ۱۷۵

فی القرى و الدساكر: ۱۵۷

## ق

قاطاجانس: ۱۱۳

قاموس: ۱۸۷

قانون: ۷۹، ۹۸، ۱۱۷، ۱۷۲

قانون ابن سینا: ۶۹

قانون بوعلی: ۲۰۷

القانون: ۹۶، ۱۱۸، ۱۶۴، ۱۷۸

قروانقه: ۳۷

القرانقه: ۷، ۲۹

قضاء الاندلس: ۲۰۷

القول على الربوبية: ۸۶

القوى و الدساكر: ۱۵۳

## ک

الكتاب: ۱۰۱ [۱۰]

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه) ؛ پیشگفتار محقق ؛ ص ۲۵۱

اب الاثار العلوية: ۸۳، ۸۶

كتاب آراء ابقراط و افلاطون: ۱۱۴

كتاب آداب النفس: ۱۴۹

كتاب ابن القوطيه: ۱۷۵

كتاب ابو على القيانى: ۲۵

كتاب ابريشم: ۱۷۲

كتاب ابيديميا: ۷۳

كتاب اتعاض الحنفا: ۱۷۰

كتاب اجراى علوى: ۸۳

كتاب اخبار الحكماء: ۱۰۰

كتاب اخبار الاطبا بالاندلس: ۲۳

- کتاب اخبار الحکماء: ۲۰۶
- کتاب اخبار الدوله: ۱۷۰
- کتاب اخبار مجموعه: ۱۷۹
- کتاب الاخلاط: ۷۴، ۷۱
- کتاب اخوان الصفا: ۸۹
- کتاب الادویة: ۱۳۷
- کتاب الادویة الطیبة: ۴۱
- کتاب الادویة المركبة: ۱۱۷
- کتاب الادویة المسهله و اصلاحها: ۱۳۷
- کتاب الادویة المفردة: ۷۸، ۷۹
- کتاب ارسطوطاليس: ۱۴۰
- کتاب الارکان: ۱۰۵
- کتاب اروسوس: ۳۵
- کتاب الازمنة: ۱۳۹
- کتاب استخراج المعما (المعمى): ۱۴۸
- کتاب الاستيعاب ابن عبد البر: ۱۲۷
- کتاب الاسطروخيا: ۱۰۵
- کتاب الاشتقاق: ۳۹
- کتاب الاشکال: ۱۹۷
- کتاب الاصابة ابن حجر: ۱۲۷
- کتاب الاصول: ۳۹، ۱۰۵
- کتاب الاصول هندسه اقلیدس: ۱۰۴
- کتاب الاعضاء الالمة: ۱۶۶
- کتاب الاغذية: ۱۳۷
- کتاب الاغذية و الادویة: ۱۶۷
- طبقات الأطباء و الحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۲
- کتاب اغذیه: ۱۴۳
- کتاب الافعال و تصاریفها: ۱۳۴
- کتاب افيذيميا: ۷۱
- کتاب الاقطاب: ۱۵۳، ۱۵۶
- کتاب اقلیدس: ۲۰۲
- کتاب الی اغلوقن فی التانی لشفاء الامراض:

- کتاب الی طوثرن فی النبض: ۱۱۵
- کتاب الی طوثرن و سایر المتعلمین: ۱۱۵
- کتاب الالوف: ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۸
- کتاب الالوف ابو معشر: ۵۴، ۵۵، ۶۰
- کتاب الالوف فیہ الھیاکل: ۳۰
- کتاب الالوف و الادوار: ۳۱
- کتاب الالوف فی بیوت العبادات: ۳۰
- کتاب الامراض الحادة: ۷۱، ۷۳، ۷۴
- کتاب الامراض العسرة البرء: ۱۰۸
- کتاب الامزجة: ۱۱۳
- کتاب الانتصار: ۲۰۸
- کتاب الاهویة و البلدان: ۷۳
- کتاب الاهویة و المیاه و البلدان: ۷۴
- کتاب اهرن بن اعین القس: ۴۴، ۱۳۳
- کتاب اوجاع النساء: ۷۳
- کتاب ایسیدور الاشیلی: ۳۹
- کتاب ایسیدور: ۴۰
- کتاب البدء و التاریخ: ۶۰
- کتاب برنامه خواندن کتابهای طبی: ۱۰۸
- کتاب البرهان: ۱۰۸
- کتاب البرهان جالینوس: ۱۱۷
- کتاب بستان الحکمة: ۱۶۶، ۱۶۷
- کتاب البصیرة: ۱۳۷
- کتاب البغیة: ۱۹۲
- کتاب بغیة الملتمس: ۱۸۷
- کتاب البول: ۹۷، ۱۶۶
- کتاب بولش: ۱۴۳
- کتاب البیان المغرب: ۵۶، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰
- کتاب بیماری المالنخونیا: ۱۶۱
- کتاب پیمان‌نامه: ۷۳
- کتاب تاریخ افتتاح الاندلس: ۱۳۴
- کتاب تاریخ بیمارستانها: ۲۰۸
- کتاب تاریخ ثابت بن سنان: ۱۵۸

- کتاب تاریخ الدولة: ۱۷۰
- کتاب تاریخ علماء الاندلس: ۱۳۴
- کتاب تاریخ فلسفه یونان: ۹۴
- کتاب تدبیر الاصحاء: ۱۱۲
- کتاب التراث اليونانی: ۱۲۱
- کتاب التریاق: ۱۶۶
- کتاب ترجمه‌های ارسطاطاليس: ۸۶
- کتاب تسهیل سبل الفضائل: ۱۴۹
- کتاب تشریح احیاء: ۱۱۵
- کتاب تشریح حیوان زنده: ۱۱۵
- کتاب التشریح الكبير: ۱۱۵
- کتاب تشریح مردگان: ۱۱۵
- کتاب تعرف منه علل الاعضاء الباطنية: ۱۱۴
- کتاب التعریف بصحیح التاريخ: ۱۷۰
- کتاب التفاحه: ۸۵، ۸۹
- کتاب تفسیر اسماء الادویة: ۱۸
- کتاب تفسیر اسماء الادویة المفردة من کتاب- دیسکوریدس: ۷۹
- کتاب تفسیر کتاب جراحات الرأس ابقراط:
- ۷۴
- کتاب تکملة التکملة: ۱۹۳
- کتاب تکمله قوامیس دوزی: ۱۷۵
- طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۳
- کتاب التنبيه: ۱۰۴
- کتاب تندرستی و بیماری: ۸۶
- کتاب التوحید: ۸۳، ۱۴۸
- کتاب تورات: ۹۸
- کتاب تقاسیم العلل: ۱۵۶
- کتاب تقدمه المعرفة: ۷۱، ۷۳
- کتاب التقسیم و التجسید: ۱۵۳
- کتاب التقسیم و التشجیر: ۱۵۶، ۱۵۷
- کتاب ثمرات الاوراق: ۱۸۶
- کتاب الجامع: ۱۵۳، ۱۷۲
- کتاب الجامع الحاصر لصناعة الطب: ۱۵۵

- کتاب الجامع فی الادویة المفردة: ۱۶۳
- کتاب الجامع الكبير: ۱۵۵
- کتاب الجامع لصفات اشبات النبات: ۷۹
- کتاب جامع المفردات: ۷۹
- کتاب الجدری: ۷۱
- کتاب الجبر و الخلع: ۱۵۳
- کتاب الجدری و الحصبة: ۱۵۷
- کتاب الجذام: ۱۳۷
- کتاب الجذوة: ۲۰۸
- کتاب جذوة المقتبس: ۱۸۰
- کتاب جراحات الرأس: ۷۴
- کتاب جرم الشمس و القمر: ۱۰۲
- کتاب الجغرافیا: ۴۷
- کتاب الجغرافية فی معرفة الاقالیم: ۱۴۸
- کتاب الجغرافية: ۱۴۹
- کتاب الجغرافية المعمورة من الارض: ۱۵۰
- کتاب جغرافیا: ۹۸
- کتاب الجمهوریة او السیاسة المدنیة: ۸۲
- کتاب جوامع نيقولاوس: ۱۲۱
- کتاب جوانی و پیری: ۸۶
- کتاب جواهر الطیب المفردة: ۱۳۹
- کتاب الحاوی: ۱۵۵
- کتاب الحدود: ۱۶۶
- کتاب حدود المنطق: ۸۳
- کتاب حساب قطنون الی ایلاویطره: ۱۰۳
- کتاب حساب کلیوپاترا: ۱۰۳
- کتاب الحس و المحسوس: ۸۶
- کتاب الحشائش: ۸۰، ۵۶، ۳۵
- کتاب الحشائش دیسقوریدس: ۱۸، ۳۳، ۷۹
- کتاب الحلة السیرآء: ۱۸۷، ۲۰۰
- کتاب الحمیات و تراکیبها: ۱۱۴
- کتاب الحمیات: ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۶۷
- کتاب حيلة البرء: ۱۱۰

- کتاب الحيوان: ۸۳
- کتاب الحيوان و النبات: ۸۶
- کتاب خرونيقون: ۵۶
- کتاب الخطباء: ۸۳
- کتاب خطط المقریزی: ۵۶
- کتاب دیسقوريدس: ۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۵، ۷۸
- کتاب دیسقوريدوس: ۸۰، ۱۹
- کتاب الدساكر و العزل: ۱۵۷
- کتاب دوره نقاهت بیماران: ۱۴۳
- کتاب الربویة: ۸۳
- کتاب الرجحان: ۱۳۷
- کتاب رد بر سوفسطائیان: ۸۳
- کتاب الروضة الطيبة: ۱۳۶
- کتاب روض المعطار: ۱۸۱
- کتاب الرياضة بالكرة الصغيرة: ۱۱۶
- کتاب رساله فی الاسماء المعماة: ۱۵۰
- کتاب زاد المسافر: ۱۹۴
- کتاب زاد المسافر و قوت الحاضر: ۱۹۴
- طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۴
- کتاب زيغ القرانات: ۳۰
- کتاب الزينة: ۱۳۵
- کتاب سارتون: ۱۴۰
- کتاب سبيل الفضائل في آداب النفس: ۱۴۸
- کتاب سر الاسرار: ۱۴۰
- کتاب سلم الوصول: ۱۶۷
- کتاب السماء و العالم: ۸۳، ۸۶
- کتاب السماع الطبيعي: ۸۳، ۸۵، ۸۶
- کتاب سمع الكيان: ۸۶
- کتاب سيويه: ۱۲، ۱۴، ۱۰۱
- کتاب السياسة: ۴۰، ۴۱، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۱۴۱
- کتاب السياسة ارسطو: ۸۸
- کتاب السياسة في تدبير الرياسة: ۱۴۰
- کتاب الشباب و الهرم: ۸۶

- کتاب شجره النور الزکیه: ۱۷۱
- کتاب الشرایع: ۶۶
- کتاب شرح الزرقانی: ۱۲۶
- کتاب شرح العینی: ۱۲۶
- کتاب شرح نهج البلاغه: ۱۲۶
- کتاب الشعراء: ۸۳
- کتاب الشکوک: ۱۵۳
- کتاب الشکوک علی جالینوس: ۱۵۷
- کتاب الشکوک و المناقضات التي فی کتاب- جالینوس: ۱۵۷
- کتاب صاعد الاندلسی: ۱۲۸
- کتاب طبقات صاعد اندلسی: ۱۹۸
- کتاب صبح الاعشی: ۲۰۸
- کتاب صحاح اللغة: ۱۸۷
- کتاب الصحة و السقم: ۸۶
- کتاب الصناعة الصغيرة: ۱۱۲
- کتاب صناعة المنطق: ۱۴۳
- کتاب الطبقات: ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۰
- کتاب طبیعه الانسان: ۷۱، ۷۴
- کتاب طب المشایخ: ۱۷۰
- کتاب الطب الروحانی: ۱۵۳، ۱۵۷
- کتاب الطب الملوکی: ۱۵۳
- کتاب الطب المنصوری: ۱۵۵
- کتاب الطب النبوی: ۱۲۶
- کتاب الطب النفوس: ۱۵۷
- کتاب طبقات قاضی صاعد: ۱۵۹
- کتاب العالم الكبير: ۸۳
- کتاب عجایب البلدان: ۱۷۱
- کتاب العقد الفرید: ۱۹۳
- کتاب علل المفاصل و النقرس و عرق النساء:  
۱۵۷
- کتاب علم الفلك: ۶۰
- کتاب العنصر و التمام: ۱۶۳
- کتاب عهد ابقرط: ۴۱



کتاب العین: ۴۶، ۱۴۲

کتاب العین خلیل: ۱۴۵

کتاب العیون: ۸۶، ۸۸، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۹

کتاب عیون الانباء: ۱۲۰، ۲۰۱، ۲۰۳

کتاب الغذاء و الدواء: ۱۶۶

کتاب غرر اخبار ملوک الفرس: ۶۱

کتاب غلبه الدم: ۱۵۲

کتاب الفراسة: ۷۲، ۷۶

کتاب الفرق بین الحيوان الناطق و الصامت:

۱۵۲

کتاب الفرق بین النفس و الروح: ۱۵۲

کتاب فشار خون: ۱۵۲

کتاب الفصد: ۱۱۶، ۱۶۱

کتاب الفصد و الحجامة: ۱۳۷

کتاب الفصل: ۹۴

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۵

کتاب الفصول: ۷۱، ۷۳، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۳

کتاب الفصول و البلاغات: ۱۶۸، ۱۷۱

کتاب فضائل مصر: ۸۷

کتاب الفهرست: ۴، ۵۹، ۶۲، ۱۳۳، ۱۴۶

کتاب فی اتفاق آراء ابقراط و افلاطون: ۱۰۸

کتاب فی الادویة المفردة: ۱۰۷

کتاب فی الادویة المركبة: ۱۰۷

کتاب فی الاستقسات: ۱۰۷

کتاب فی البحران: ۱۰۸

کتاب فی ایام البحران: ۱۰۸

کتاب فی اسباب الماسكة: ۱۰۸

کتاب فی الاسباب الماسكة: ۱۰۶

کتاب فی اسرار الحركات: ۱۱۹

کتاب فی اصناف الحمیات: ۱۰۸

کتاب فی الاعضاء الالمة: ۱۰۷

کتاب فی افتراق الملل فی التوحید: ۱۴۹

کتاب فی ان الطیب الفاضل يجب ان يكون - فیلسوفا: ۷۵

کتاب فی الجبر و کیف یسکن المہ و ما علامۃ- الحرفیہ و البرد: ۱۵۷

کتاب فی الحدود و الرسوم: ۱۶۷

کتاب فی الحمیات: ۱۰۸

کتاب فی حیلۃ البرء: ۱۰۷

کتاب فی الشراب: ۱۳۳

کتاب فی العین: ۱۳۳

کتاب فی الغذاء: ۱۳۳

کتاب فی فرقة اصحاب الحیل: ۱۱۷

کتاب فی فرق الطب: ۱۰۷

کتاب فی العلل و الاعراض: ۱۰۷

کتاب فی الفصد: ۱۶۴

کتاب فی القوى الطبیعیۃ: ۱۰۷

کتاب فی لحن العامۃ: ۱۰۸

کتاب فی النبض: ۱۶۴

کتاب فی النبض الی طوئرا: ۱۰۸

کتاب السیاسۃ فی تدبیر الریاسۃ: ۸۴

کتاب فی المالنخولیا: ۱۶۴

کتاب فی مراتب قرأه کتبه: ۱۱۵

کتاب فی المزاج: ۱۰۷

کتاب قاطاجانس: ۴۱، ۱۰۹، ۱۱۷

کتاب قانون: ۹۸، ۱۱۷

کتاب قانون بو علی: ۱۸۳

کتاب القرانات: ۳۰

کتاب قرانقه: ۵۶

کتاب القروانقه: ۵۴

کتاب قروانقه: ۵۶

کتاب القروانقه لیرونم الترجمان: ۳۷

کتاب القروح و جراحات الرأس: ۷۱

کتاب قضاۃ الاندلس: ۲۰۷

کتاب قطون در علم حساب: ۱۰۳

کتاب القوانین: ۶۸

کتاب القوى و الدساكر: ۱۵۳

کتاب قینون الترجمان: ۲۵

- کتاب الکره الصغیره و الرياضه بها: ۱۰۸
- کتاب الکسر و الجبر: ۷۴
- کتاب الکمال و التمام: ۱۳۷
- کتاب الکندی الی المعتصم بالله فی الفلسفه الاولی: ۱۴۹
- کتاب الکون و الفساد: ۸۶
- کتاب ماء الشعیر: ۱۳۹
- کتاب المالنخولیا: ۱۶۳
- کتاب مجسطی: ۹۸، ۱۰۰
- کتاب المجموع: ۱۷۲
- کتاب المدارک: ۱۷۰
- طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۶
- کتاب المدخل الی المنطق: ۱۶۷
- کتاب المدخل الی کتاب اقلیدس: ۱۵۱
- کتاب المدخل الی الهندسه: ۱۰۵
- کتاب المدخل الکبیر: ۳۰
- کتاب المرقبه العلیاء: ۱۹۸
- کتاب المسالک: ۱۷۰
- کتاب المشجر: ۱۳۷
- کتاب المعادن: ۸۳
- کتاب المعده: ۱۳۷
- کتاب المغرب: ۱۶۳
- کتاب مغازی افریقیه: ۱۷۰
- کتاب مفردات ابن البیطار: ۱۱۷، ۱۷۲
- کتاب المقالات الخمس فی التشریح: ۱۱۲
- کتاب المقتبس: ۱۷۴
- کتاب مقدس: ۵۷، ۹۹، ۱۰۰
- کتاب مناقب عمر: ۱۲۶
- کتاب المنطق: ۱۶۶
- کتاب المنصوری: ۱۵۵
- کتاب منصورى: ۱۵۶
- کتاب الموالید: ۳۰
- کتاب موطأ مالک: ۱۲۵
- کتاب المیاه و الاهویه: ۷۱

کتاب النبات: ۸۳

کتاب النبض: ۱۶۱

کتاب النبض الصغير: ۱۱۵

کتاب النبض الكبير: ۱۱۲

کتاب نزهة الارواح: ۱۱۶

کتاب نزهة العيون: ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۶

کتاب نزهة النفس: ۱۶۱

کتاب نسبت اخلاط: ۱۵۲

کتاب نفح الطيب: ۱۹۸، ۲۰۸

کتاب النفس: ۸۶، ۱۴۶

کتاب النفس ارسطاطاليس: ۱۴۳

کتاب النقرس: ۱۵۳

کتاب النقرس و اوجاع المفاصل: ۱۵۷

کتاب النقرس و العرق المدنى: ۱۵۷

کتاب النوادر الطيبة: ۱۳۹

کتاب النواميس: ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۱

کتاب الوافى بالوفيات: ۱۷۶

کتاب و نائق فى تاريخ العلوم: ۱۵۱

کتاب الوزراء و الوزرارة: ۱۷۸

کتاب ويدمان: ۱۵۱

کتاب هروسيس: ۱۹

کتاب هروسيس صاحب القصص: ۳۲

کتاب هروشوش: ۳۳، ۳۵

کتاب هروشوش الاندلسى فى وصف الدول- و الحروب: ۳۶

کتاب هروشيش صاحب القصص: ۵۴

کتاب هروشيش: ۵۶

کتاب يتضمن ذكر شئى من اخبار الاطباء و الفلاسفة: ۲۲

کتاب يروم الترجمان: ۳۷

soev ataK ,

۱۱۷:

کتاب گروهها و مذاهب طبي: ۱۰۷

کتاب گفتگوهای پزشکی با خسرو انوشیروان:

۱۲۵

کتاب گیاهان: ۵۶

کتابهای شانزده گانه جالینوس: ۱۱۲، ۱۱۵

کتابه فی مراتب ما یقرء له: ۱۰۸

کتاب الالباء اللاتین: ۳۹

کتاب ابقرط: ۱۴۲

کتاب جالینوس: ۱۴۲

کشف: ۱۰۰، ۱۰۱

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۷

کشف الظنون: ۱۵، ۲۳، ۳۰، ۷۸، ۷۹، ۱۳۲، ۵۵، ۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۱

کناش اهرن: ۱۳۳

کناش اهرن القس: ۱۳۴

کناش اهرن القس بن اعین: ۱۳۴

کناش بختیشوع: ۱۳۵

کناش حنین: ۱۴۳

کناش داود بن حنین: ۱۴۶

کناش المنصوری: ۱۵۵

کناش نسطاس: ۱۶۰

الکناش المشجر الکبیر: ۱۳۹

کامل ابن اثیر: ۱۳۸

کامل الصناعات للمجوسی: ۱۵۵

لسان العرب: ۱۸۷

لطایف المعارف: ۳۱

## م

المالخنولیا: ۱۶۴، ۱۶۳

stircsunam

: ۱۴۱

متوسطات: ۱۰۴

مجال سنطاکسیس: ۱۰۰

مجسطی: ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱

المجسطی: ۱۰۱

etsegamIA: ۱۰۱

مجلد اول از فهرست الاب پل اسپاط: ۱۵۲

مجله آسیائی فرانسوی: ۱۷۰

مجله ایزیس: ۱۵۴

sisI: ۱۵۴

sneirO: ۲۴

مجله اوریانس: ۲۴

مجله جمعیت آسیائی پادشاهی بریطانی: ۸۸

مجله رساله الاسلام: ۸۸

مجله المشرق: ۱۳۶

مجله المقتطف: ۸۸

المجموع: ۶، ۱۷۲

مجموعه آباء لاتین: ۱۱۱

مجموعه آباء اللاتین: ۶۵

مجموعه renbueT: ۷۵

مجموعه نکات ارسطو در علم حکمت: ۸۸

مختار الحکم و محاسن الکلم: ۲۷

مختصر تاریخ الدول: ۳۸، ۳۹، ۵۶

مختصر الدول: ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۳،

۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸

مختصر الصوان: ۱۰۴، ۱۱۰

مختصر کتاب التفاحه لسقراط: ۸۸

المخروطات: ۱۰۵

المدارک: ۱۷۰

المدخل الى المنطق: ۱۶۷

مروج الذهب: ۳۰، ۶۹، ۸۲

مروج الذهب مسعودی: ۶۰

المسالك: ۶۷، ۷۰، ۸۵، ۹۲، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۶

مسالك: ۱۶۳، ۱۷۴

مسالك الابصار: ۱۶، ۳۱، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۸۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۴

مسالك الابصار عمری: ۴۸

مسالك الابصار في ممالك الامصار: ۲۸

مسالك الممالك: ۱۱۲

مسند: ۱۲۹

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۸

مسند ابن حنبل: ۱۲۸

مطالعاتی در تاریخ تشریح در قرون وسطی:

۱۱۲

المعارف ابن قتیبه: ۱۳۱

معارف اسلام: ۲

معالم الايمان: ۱۶۴

معجم الاطباء: ۱۶

معجم البلدان: ۶۸، ۱۳۸، ۱۵۴

مغازی افریقیه: ۱۷۰

المغرب: ۱۸، ۱۶۳

مفتاح السعاده: ۶۳

مفتاح الكنوز الخفیة: ۱۷

مفردات ابن الیطار: ۶۹، ۱۷۲

مفید العلوم: ۱۶۴

مقاله روسکا: ۱۵۱، aksuR

مقاله فی ادویة التریاق: ۲۲

مقاله فی الجدری و الحصبة: ۱۵۷

مقاله فی ذکر الادویة التي لم يذكرها دیسقوریوس: ۲۱

مقاله فی فصد العروق: ۱۱۶

مقالتا مریانس الراهب لخالد بن یزید فی الکیمیا:

۱۳۲

المقتبس: ۱۷۴، ۱۸۹

مقدمه ابن خلدون: ۶۳، ۸۸، ۱۹۳

مقدمه بارون سلفستردی ساسی: ۱۶

مقدمه در تاریخ علوم: ۱۴۰

المقطف: ۸۲

المکافاة: ۱۴۷

الملل و النحل: ۶۰، ۷۵، ۸۲، ۸۵، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۱۶

الملکی: ۱۵۶

مناقب الاطباء: ۲۶

مناقب عمر: ۱۲۶

مناقضة من تکلم فی الرسوم: ۱۱۴

منتخب جامع المفردات: ۷۹

منتخب الصوان: ۷۳، ۷۶، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۵۱

منتخب صوان: ۷۵

منتخب صوان الحکمة سجزی: ۳، ۳۰، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۷۷، ۱۲۱، ۱۴۹

المنطق: ۱۶۶

منهاج الدکان: ۹۶

المواهب: ۱۲۶

موطأ: ۱۲۵

المیامر: ۱۱۳

## ن

النبضن: ۱۶۱

النزهة: ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۵، ۸۲، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۹

نزهة الارواح: ۱۱۰

نزهة الارواح و روضة الافراح: ۳

نزهة الحاوی فی اخبار القرن الحادی: ۵۱

نزهة العیون: ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۶

نزهة النفس: ۱۶۱

نژادشناسی: ۳۹

النفح: ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۷

نفح الطیب: ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۵۶

نفس ناطقه انسانی: ۸۵

النقرس: ۱۵۳

النقرس و اوجاع المفاصل: ۱۵۷

النقرس و العرق المدنی: ۱۵۷

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۵۹

نهج البلاغة: ۱۲۶

نوادر الاطباء: ۲۴

نوادر الفلاسفة: ۲

النوامیس: ۴۱، ۶۹

## و

الوافی بالوفیات: ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۴

وثائق فی تاریخ العلوم: ۱۵۱



وصایا: ۸۳، ۸۶

وصف الدول و الحروب: ۵۶

وفیات: ۱۳۲

وفیات الاعیان: ۱۳۴

ولجاتا: ۵۷

ولجاتا ۵۷: atagluV

•

هدیه العارفين: ۱۷۰

ebarA enicedaM al ed eriotsiH ۱۳۲ ۳۲:., sonagaP susrevdA aeirotsiH :

هیولی علاج الطب: ۸۷

۵

الیتیمه: ۱۳۴

ینبغی للطیب ان یکون فیلسوفا: ۴۱

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶۱

**تعلیقات مترجم****ص ۷۶ سطر ۲۳: فنون چهارگانه طبی:**

گویا فواد سید میانه «فنون چهارگانه طبی» و «فنون چهارگانه حکمت» خلط کرده است، زیرا فنون چهارگانه طبی عبارت است از: علم شناخت بیماریها، علم العلاج یا علم درمان بیماریها، علم شناخت دارو، علم تشریح اعضاء آدمی و حیوان، و فنون چهارگانه حکمت عبارت می‌باشد از:

علم تعلیمی، طبیعی، الهی، منطقی ۱

**ص: ۷۸ سطر ۶: کتاب (الحشائش) یا «هیولی علاج الطب»:**

این کتاب را- چنانکه ابن جلجل در متن گفته است- اصطفن بن بسیل ترجمان در روزگار خلیفه عباسی المتوکل علی الله از یونانی بزبان عربی ترجمه کرد ولی ترجمه او نواقصی داشت زیرا اصطفن نام بسیاری از گیاهان را در زبان عربی نیافته و در ترجمه عینا نامهای یونانی را ذکر کرده بود، و حنین بن اسحق بار دیگر آن را بعربی ترجمه کرده و یا اینکه ترجمه اصطفن را اصلاح و تکمیل نموده و روایت آن را بشاگردان اجازه داد.

و چنانکه ابن جلجل افزوده است: نسخه اصل یونانی این کتاب بار دیگر در حدود سال ۳۳۷ هجری در عهد خلافت الناصر عبد الرحمن محمد خلیفه اموی به اسپانیا- اندلس- رسید، و نیکولا الراهب بیاری چند تن از پزشکان دانشمند دربار خلیفه مزبور در شهر قرطبه در سال ۳۴۰ هجری آن کتاب را از یونانی بعربی ترجمه کردند.

آنچه که در منابع متداوله مشهور و معروف است همین سه ترجمه است. اما کتاب الحشائش ترجمه و اصلاح دیگری دارد که چهارمین ترجمه می‌باشد و در هیچ‌یک از منابع سخنی درباره این ترجمه بمیان نیامده و نسخه آن نیز منحصر به فرد می‌باشد

(۱) - نقل از کتاب: «فرق الطب» خجندی

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶۲

نسخه قدیمی و نفیس و منحصر به فرد و مصور آن ترجمه در کتابخانه آستان قدس در مشهد موجود می‌باشد. (نسخه شماره ۲۵۳ آ) ۵۰۷۹.

این ترجمه را در عهد یکی از فرمانروایان و مرزبانان ایرانی دیار بکر و بدستور آن فرمانروا یکی از دانشمندان دربار او بنام: ابو منصور مهران بن مهران تألیف و تدوین کرده است.

مترجم در دیباچه نسخه نامبرده می‌گوید:

«چنین گوید: ابو منصور مهران بن مهران ... چون نجم الدین شرف الاسلام فلک المعالی، پهلوان الثغور خسرو ایران، ملک دیار بکر، الب اینانج قتلغ بک، ابو المظفر الی بن تمر تاش بن ایل غازی بن ارتق، شهاب امیر المؤمنین ... در خدمت بخلق و نشر علوم نافع همت داشت و چون علم طب - که علم بهداشت مردمان می‌باشد - بر دیگر علوم مقدم است، و علم شناخت ادویه، یعنی «هیولی علاج الطب» مقدمه واجب این علم است.

سلطان بترجمه کتاب دیسقوریدوس از زبان سریانی عبری همت گماشت»

آنگاه می‌گوید: «کتاب دیسقوریدوس را فاضل جالینوس بسیار ستوده و الفاضل الربان حنین به پیروی از جالینوس نیز در ستایش آن کتاب در مقدمه ترجمه آن از یونانی بسریانی بسی اطناب کرده است.

حنین کتاب دیسقوریدوس را برای رئیس اطباء بختیشوع بن جبرئیل از یونانی بسریانی ترجمه کرده است، و سلطان نامبرده کسی را می‌جست که دو زبان سریانی و عبری را خوب بداند تا این کتاب را برای وی از سریانی بزبان عبری ترجمه نماید

پس ابو سالم الملطی را فرمان داد که آن را ترجمه کند، ولی ترجمه او در زبان عبری فصیح نبود و کسی را می‌جست که این ترجمه را تفسیری نیکو نموده و آن را در قالبی ادبی بریزد

آنگاه یکی از دانشوران دربار خود را بنام: «ابو منصور مهران بن مهران» بر این کار بگماشت، و او نسخه کتاب الحشائش دیسقوریدوس را از ترجمه عبری اصطفن بن بسیل بار دیگر در قالبی فصیح و ادبی ترجمه کرده است ..».

و اینک نسخه منحصره و مصور آن در کتابخانه آستان قدس موجود می‌باشد.

این نسخه از حیث قدمت و نفاست دارای اهمیت بسیار و شایان توجه است

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶۳

بوژه نقاشیها و صور گیاهان با رنگهای گوناگون - که بی گمان از روی نسخه اصل یونانی گرفته و نقاشی شده - و نسخه اصل یونانی را بیاد می‌آورد بر عظمت و بزرگی و اهمیت نسخه بسی افزوده است.

کتاب الحشائش طبق نسخه مخطوطه نامبرده هشت مقاله است در متن کتاب می‌گوید: اصل کتاب الحشائش تألیف دیسقوریدوس شش مقاله بوده و دو مقاله اخیر یعنی مقالات هفتم و هشتم آن الحاقی و تألیف دیگر دانشمندان یونانی است.

و برای آنکه نمونه از نحوه مطالب این ترجمه (نسخه آستانه) و نقاشی و صور گیاهان در پیش چشم خواننده باشد دو صفحه از آن پیوست این مقال گراور گردید.

درباره فلسفه افلاطون و نظریه: «ارباب انواع» که حکمای اسلام از آنها به: «المثل الافلاطونیه» تعبیر نموده‌اند، و همچنین همبستگی فلسفه افلاطونی با فلسفه حکما و فلاسفه پارس (مشرق‌زمین)، و ریشه‌های فلسفه پارسیان و عقاید و آراء فلسفی افلاطونی در کتاب اوستا، دانشمندان و محققان قدیم و جدید و خاورشناسان به تفصیل بحث و تحقیق نموده‌اند.

اما در این کتاب ابن جلجل فصلی درباره فلسفه افلاطونی نگاشته که در پرده از اجمال و ابهام و غموض پیچیده است. [۱۱]

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)؛ پیشگفتار محقق؛ ص ۲۶۳

نجانب (مترجم کتاب) نظیر این مطالب و اصطلاحات را درباره فلسفه افلاطونی در هیچیک از منابع و مراجع قدیمه و جدیده ندیده‌ام، و غرض اصلی ابن جلجل را در این عبارات و جملات مرموز آن نیز درک نمی‌کنم.

اینک عین عبارات مزبور برای مطالعه و مذاقه اهل فضل نگاشته می‌شود امید است در حل و فک رموز آن همکاری و یاری نمایند. ابن جلجل در طی ترجمه احوال افلاطون و بیان آثار و عقاید فلسفی او می‌گوید:

«و له فی التألیف کلام لم یسبقه احد الیه، استنبط به صناعة الیدیاج، و هو- الکلام المنسوب الی الخمس النسب التألیفیة الی لا سیل الی وجود غیرها فی جمیع الموجودات المؤتلفات، فلما احاط علما بطبائع الاعداد و معرفة الخمس النسب التألیفیة، استشرف الی علم العالم کله، و عرف مواقع الاجزاء المؤتلفات الممتزجات

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶۴

یک صفحه از اصل کتاب الحشائش ترجمه مهرا بن مهرا نسخه آستان قدس

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶۵

صفحه دیگر از اصل کتاب الحشائش ترجمه مهرا بن مهرا نسخه آستان قدس

طبقات الأطباء و الحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶۶

باختلاف الوانها و اصباغها و أثلاثها علی قدر النسبة، فوصل بذلك الی علم التصویر فوضع اولاً حركة جامعة لجميع الحركات ثم فصلها بالنسبة العددیة، و وضع لا اجزاء المؤتلفه علی ذلك، فصار الی علم تصویر المتصورات، فقامت له صناعة الیدیاج و صناعة کل مؤتلف، و الف فی ذلك کتابا».

فیلسوف یونانی ارسطوطالیس - که خود از شاگردان مدرسه فلسفی افلاطونی و از پیروان مکتب او بوده در «کتاب السیاسة» ۱ در فصل «فی السلطان» از این مطلب و پاره اصطلاحات آن یاد نموده وی خطاب به اسکندر وصایائی بیان نموده می‌گوید: «یا اسکندر تحفظ بهذه النفس الشریفه الملكوتیه فانها ودیعة عندک و لا تکن من الجهال المستسلمین، و ان امکنک ان لا تقوم و لا تقعد و لا تأکل و لا تشرب الاعلی اختیار من النجوم فافعل و بهذا علم الفاضل افلاطن مواقع الاجزاء المؤتلفات باختلاف الوانها عند تصورها بالنسب التألیفیة فقامت له صناعة الیدیاج و جمیع المصورات»

ص ۸۴ س ۲۰ و آن هشت کلمه عبارت می‌باشند از: ارسطوطالیس در کتاب خود: «السیاسة» - (سر الاسرار) - آخر مقاله سوم این هشت سخن حکمت شعار را بشکل ستاره هشت پر یا دایره که هشت قوس مماس و متلاصق در پیرامون آنست نموده و در رأس هر پر یک سخن از سخنان هشتگانه نوشته شده است بدین شکل:

۱- جهان باغی است که دیوار آن دولت است.

۲- دولت فرمانروائی است که روش او بر قانون است.

۳- قانون سیاست جهانداری است که شاه آن را اداره می‌کند

- ۴- پادشاه شبانی است که سپاه او را یاری می‌کند.
- ۵- سپاه یاورانی می‌باشند که بمال (خواستہ) برپای می‌باشند
- ۶- خواسته (مال) روزی است که رعیت آن را گرد می‌آورد
- ۷- رعیت گروهی بردگان می‌باشند که داد ایشان را بردگی گرفته است.
- ۸- داد (عدل) خوی دمساز مردمان است و جهان بدان استوار باشد.
- ارسطوطاليس خود در وجه تشبيه «عالم»- یعنی عالم انسانیت و جهان مردمان

(۱)- ارسطوطاليس كتاب السياسة را- که: سر الاسرار نیز نامیده می‌شود برای اسکندر مقدونی نوشته و مشتمل بر وصایا و دستور العملهائی است در سیاست ملکداری و جهانبانی. این کتاب را یوحنا بن البطریق در قرن سوم هجری از زبان یونانی عبری ترجمه کرده و نسخه‌هائی از ترجمه او در کتابخانه‌های جهان موجود می‌باشد- و در عصر حاضر یکی از فضیلاي عصر آن را از روی ترجمه فرانسوی بار دیگر عبری ترجمه کرده است.

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶۷

به «بستان» ۱ می‌گوید:

«ای اسکندر؟ رعیت خزانه دارائی تست که بنیاد دولتت بر آنست، رعیت خود را مانند باغ درخت پندار که در آن درختان باردار گوناگون می‌باشد.

و هرگز رعیت را مانند کشت سالانه مپندار که در سال یکبار خوشه و بر دهد و اصل آن از میان برود، و سال دیگر باید کشت آن را از سر گرفت.

زیرا درختان همیشه پای برجای باشند، و هر ساله نباید نهال آنها را نشانید و کشت آنها را از سر گرفت» ۲.

یعنی: مجتمع انسانی باغ درختانی است بارور که باید پیوسته آن را آبیاری و تیمار کنند، شاخ و برگ و گیاه هرزه گرد آن را هرس نمایند تا پیوسته پای برجای و بارور بماند و روزافزون بردهد.

(۱)- بستان کلمه پارسی معربی است و در زبان عربی فقط بمعنی باغ درخت می‌آید.

(۲)- یا اسکندر؟ ان الرعيه بيت مالک المأمون فانزل رعيتک منزله البستان فيه ضروب من الاشجار، و لا تنزلها منزله الزرع الذی ياتيک في الحول مره و تستائف زراعته في حول ثان. فان الاشجار قائمه الاصول لا يستائف لها بذور».

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶۸

برخی از نکات لفظی زیبا در این سخنان هشتگانه:

گرچه هریک از سخنان هشتگانه را که نخستین بشمار آوریم سخنان دیگر در دنباله آن راست و انسجام آنها از جهت معنی صحیح است.

اما معمولاً: «العالم بستان سیاجه الدوله» را سخن نخستین بشمار می‌آورند، و هشتمین سخن: «و العدل مألوف به صلاح العالم» می‌باشد.

یکی دیگر از نکات لفظی:

همیشه کلمه اول از سخن اول با کلمه آخر از سخن هشتم برابر است. چنان که در ترسیم ستاره هشت پر سخن نخستین: (العالم بستان سیاجه الدوله) اولین کلمه آن یعنی: «العالم» با آخرین کلمه هشتمین سخن یعنی: «و العدل مألوف به صلاح العالم» برابر است و به

همین روش هر سخن را که نخستین بشمار آوریم اولین کلمه آن با آخرین کلمه هشتمین سخن برابر خواهد بود.

رعایت این گونه صنایع و زیباییهای لفظی در اصل عربی این سخنان از خصایص زبان عربی است. این سخنان جزئی است از کتاب السیاسة ارسطوطاليس که از زبان یونانی بعربی ترجمه شده است. شاید در اصل یونانی این سخنان نیز این صنایع لفظی بکار رفته است، زیرا ارسطوطاليس پیش از آنکه یک فیلسوف باشد یکی از ادبا و نویسندگان زبردست یونانی بشمار می‌رفته است، و مترجم ادیب تازی این سخنان را ماهرانه و در کمال زبردستی طوری ترجمه کرده که صنایع و محاسن لفظی آنها نیز محفوظ مانده است. اما در ترجمه فارسی سخنان هشتگانه- چنانکه بر اهل فضل پوشیده نیست رعایت نکات مزبور عینا مانند عربی امکان پذیر نمی‌باشد، یا اینکه بنده مترجم از عهده آن برنیامده است؟

فلسفه اجتماعی این سخنان

باید دانست که صنایع لفظی در این هشت سخن حکیمانه با حقایق معنوی انطباق پیدا کرده است.

چنانکه ارسطوطاليس خود باین نکته تصریح نموده و مراد او این است که یک جامعه مرفعی و رشید و شالوده‌های یک مدینه فاضله انسانی بر این هشت اصل

طبقات الأطباء والحکماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۶۹

اجتماعی بنیاد نهاده شده. و بطور دوری همبستگی و پیوستگی علیت و معلولیت میانه این هشت اصل برقرار می‌باشد و هر اصل علت ما بعد و معلول ما قبل می‌باشد.

غلو ارسطوطاليس درباره اهمیت این سخنان

فیلسوف و دانشمند نامدار یونانی ارسطوطاليس سازنده و گوینده این سخنان براهی رفته و چیزی گفته است که شاید مردمان کوتاه بین آن را گزافه گوئی و غلو دانند، زیرا وی درباره این سخنان می‌گوید: همه مطالب و افکار کتاب «السیاسة المدنیة» در این اصول و سخنان هشتگانه فشرده و گنجانیده شده است؟

ارسطوطاليس درباره اهمیت و عظمت این سخنان هشتگانه خطاب با اسکندر می‌گوید:

«ای اسکندر؟ اگر هر آینه در میان چیزهایی که از من خواسته جز این پیکره (شکل هشت پر) را برای تو نفرستم، همانا تو را بسنده خواهد بود. در این سخنان بیاندیش و با چشم تیزبین در آنها بنگر، کارفرمانروائی، و جهاننداری را بر تو آسان خواهد کرد. بدان که همه آنچه را که در این کتاب (کتاب السیاسة) درباره آنها به تفصیل و شرح سخن رانده شده است، در این شکل (ستاره هشت پر) درهم فشرده و گنجانیده شده است، آن را بدار و بدان بختیار باش» ۱

**ص: ۸۴-۸۳ س ۱۸- ارسطوطاليس معلم اسکندر:**

چون اسکندر بر کشور پارس استیلا یافت، و مردم آن سرزمین را بشناخت، از فرمانروائی بر آن مردم و بر آن کشور هراسان گردید، زیرا: ایرانیان را مردمی زیرک، هوشیار، خردمندتر از دیگر ملل و اقوام دید، در جهاننداری پیشتاز، و بر فرمانروایان بیگانه گردن‌فراز، اسکندر هراسان گردید که مبادا چنین مردمان بر او بشورند، و کشور و جهاننداری او را پریشان و پر آشوب سازند، بر آن شد که همه

(۱)- عبارت کتاب السیاسة عینا:

«یا اسکندر؟ .. و لو لم ابعث الیک فیما رغبتہ غیر هذا الشكل لکان کافیا لک. فتدبره بنظر ثاقب یسلس لک قیاد امرک. و کل ما ذکرته فی هذا الکتاب مطولا مفسرا فهو فی هذا الشكل مجمل مختصر فکن به سعیدا»

آخر مقاله سوم کتاب «السیاسة المدنیة».

طبقات الأطباء والحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۷۰

آن مردم را از دم تیغ بی‌دریغ خود بگذرانند، و دل از اندیشه ایشان فارغ دارد، اما در این کار نیز دودل بود به استاد خود فیلسوف نامدار یونان ارسطوطالیس نامه نوشت و پرسید که استاد را در این کار چه رأی است؟

این است متن نامه اسکندر بارسطوطالیس و پاسخ او؟

مترجم کتاب: «السیاسة» متن نامه اسکندر را بارسطوطالیس و پاسخ آن فیلسوف را با اسکندر در سرآغاز آن کتاب چنین نگاشته است:

«کتب اسکندر الی ارسطوطالیس رساله ما هذه صورته:

– ایها المعلم الفاضل اعلم انی وجدت بارض فارس قوما لهم عقول راجحه و افهام ثاقبه و ترؤس علی الممالک و عصیان للمالک، يتوقع من امثالهم الوثوب علی المملكة، و قد عزمت علی قتل جميعهم فما رأیک فیہ؟ فاجاب یا اسکندر؟

ان كنت عازما علی ذلك بتملیک اياهم فلست قادرا علی قتل بلدهم و تغیر هواءهم و ماءهم، فاملکهم بالاحسان و المبرة لهم، تظفر بالمحبة منهم، فان طلبک ذلك باحسانک الیهم اذوم بقاء منهم من اعتسافک علیهم.

و اعلم انک لا تملک الابدان فتحفظها الی القلوب (کذا) الا بالصدقة و المعروف.

و اعلم ان الرعیة اذا قدرت ان تقول قدرت ان تفعل، فاجهد ان لا تقول، تسلّم من ان تفعل

فبلغ الاسکندر جوابه، فامثله، فكانت الفرس اطوع امه له ...»

ترجمه نامه اسکندر به ارسطوطالیس:

«اسکندر به ارسطوطالیس چنین نوشت:

ای استاد دانشمند؟ بدانکه من در کشور پارس مردمی می‌بینم خردمندتر از دیگران، تیزهوش، در جهانبانی پیشتاز و بر دیگر فرمانروایان گردن‌فراز، از چنین مردمان هراسانم که مبادا بر من بشورند، و کشور را آشوب کنند، بر آن شدم تا همگی

طبقات الأطباء والحكماء (ترجمه)، پیشگفتار محقق، ص: ۲۷۱

آن مردم را از دم تیغ بی‌دریغ بگذرانم.

استاد را در این کار چه رأی است؟

و ارسطوطالیس در پاسخ اسکندر چنین نوشت:

ای اسکندر؟ اگر تو اندیشه کشتن مردمان سرزمین پارس را داری، این کاری است که می‌توانی بکنی، اما بدان که نمی‌توانی کشور پارس را که چنین مردمان را در دامان خود می‌پروراند بکشی؟

و هرگز نمی‌توانی آب و هوای سرزمین پارس را که چنان مردمان را بار می‌آورد دگرگون سازی؟

پس چاره جز آن نیست که به مهربانی و نیکوکاری بر مردم پارس فرمانروائی بکنی، و اگر چنین کنی، دل‌های مردم پارس را بدست آورده و آن مردمان را دوستدار خود سازی، و پادشاهی تو بر آن کشور پاینده‌تر خواهد بود.

### ص ۱۴۰ سطر ۱- ۶ یوحنا بن البطریق ا:

مترجم کتاب: «السیاسة» ارسطوطالیس در مقدمه ترجمه آن کتاب درباره ارسطوطالیس و مقامات فلسفی و روحانی وی می‌گوید:

«... و قاداتی فی التاريخ اليونانی: ان الله اوحى الیه انی ان اسمیک ملکا اقرب ان اسمیک انسانا» ۲.

ترجمه: «... و در تاریخ یونان آمده است: خداوند بر او وحی فرستاد، هرآینه اگر تو را فرشته بنامم براستی نزدیک‌تر است، تا تو را یک انسان بدانم»

(۱) - برای تاریخچه زندگانی ابن‌البطریق و چگونگی ترجمه کتاب‌السیاسه به صفحات ۸۷ و ۱۴۰ این کتاب مراجعه فرمایند.

(۲) - مقدمه کتاب‌السیاسه - نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملک - تهران. [۱۲]

[۱] ابن‌جلجل،

سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش. [۲] ابن‌جلجل، سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش. [۳] (\*) - در طبقات و الاخبار: وی در روزگار «ابو‌العباس السفاح» می‌زیسته است اما معروف این است که وی در روزگار سفاح نبوده بلکه شهرت و ترقی او در زمان مهدی عباسی آغاز گردیده است. [۴] ابن‌جلجل، سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش. [۵] (\*) - خانه او بواسطه اینکه چند دست پیش از او متعلق به ابن‌الشطجیری الشاعر بوده یا او بنا کرده است و سپس دست‌بدست به خالد رسیده از این رو به نام سرای: «ابن‌الشطجیری» الشاعر معروف بوده است، این رسم در ایران نیز معمول بود و هنوز هم اکنون در برخی از ولایات جنوبی خانه‌هایی هست با اینکه در مالکیت دیگری است بنام مالک یا بانی قدیم معروف می‌باشد. [۶] ابن‌جلجل، سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش. [۷] ابن‌جلجل، سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش. [۸] ابن‌جلجل، سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش. [۹] ابن‌جلجل، سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش. [۱۰] ابن‌جلجل، سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش. [۱۱] ابن‌جلجل، سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش. [۱۲] ابن‌جلجل، سلیمان بن حسان - مترجم: امام، سید محمد کاظم، طبقات‌الاطباء و الحكماء (ترجمه)، ۱ جلد، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۹ ه.ش.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه‌السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار - ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)







مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

